بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست احادیث این کتاب بدانکه در ضمن شرح هر حدیث سمت گذارش یافته است بر وجه اجمال حدیث اول در ثواب حدیث اول
کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول ترجمه متن حدیث
بی زیاده و نقصان بینش دویم ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که مصنف دام ظله بعربی شرح کرده اند و چند بحث در آن مذکور
است اول مراد بحفظ حدیث چیست ثانی حدیث چه معنی دارد و چرا آنرا حدیث نامیده اند ثالث بیان احتیاجات بحدیث
نمایش اول بیان آنکه دانستن معنی حدیث اما در حصول ثواب مذکور شرط باشد یا نه و بیان آنکه معنی حدیث چهل گفت باشد
و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان هذا لفی الصحف الاولی حدیث اول رحم الله امرا سمع
مقالتی دویم من لشد لقوم نمایش دویم بیان آنکه مراد باشد که در این حدیث و تعبیر جمع کثرت یا بعضی امت دار
اصح احتیاج متوسطه مراد است یا اعم و در ضمن این چهار حدیث با ترجمه اسنس مذکور است اول لا صلوة الا بطهور ثانی
جعلت لی الارض مسجدا ثالث یحرم من الرضاع الرابع اللعان بالجیاد نمایش سیم بیان آنکه هر گاه حدیثی مشتمل بر چند
فقره باشد بجهت آنکه چند حدیث وجدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز است یا نه و در آن سه حدیث دیگر با ترجمه اسنس گذارش
یافته اول لا سبق الا فی خف ثانی من نزل علی قوم ثالث من فرج علی اخیه کربة نمایش چهارم استدلال
بحدیث مذکور بر آنکه خبر واحد حجت است و بیان تقریب سه آیه قرآنی با تفسیر سمت گذارش یافته اول وما کان المؤمنون
ان ینفروا ثانی ان جاءکم فاسق بنبا ثالث ولا تقف ما لیس لک به علم انجام بیان معنی علم و فقه که
در این حدیث مذکور است و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکور است آیه انما یخشی الله حدیث اول لا یفقه العبد ثانی
اللهم فقهه ثالث یا بنی تفقه رابع العلماء ورثة الانبیاء حدیث دویم من عرف الله وعظمه حدیث دویم
کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد و شرح آن مشتمل بر آغاز و نمایش و طراز و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
ترجمه اصل حدیث بینش دویم ترجمه شرح بعضی فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در آن چهار بحث و سه حدیث با ترجمه و چهار آیه با تفسیر

گذارش یافته است بحث اول بیان آنکه صوفیه را جز اصحاب عرفان مرا نامند بحث دویم بیان آنکه بهشت در عوض عمل صالح است
با تفضل بحث سیم سبب ذکر اداب تاکید با آنکه مقام محتاج آن نیست بحث چهارم آنکه خوف و رجا یعنی ترس از خدا و امید رحمت او
باید مساوی باشد حدیث اول خلق الله الارواح قبل خلق الابدان دویم لیس من عبد الا و فی قلبه سیم العجب ما
کان فی وصیة لقمان آیه اول الست بربکم ثانی ادخلوا الجنة ثالث واذا لقوا الذین امنوا رابع فاذا جاء اجلهم
نمایش بیان آنکه مراد معرفت و شناسائی خدا ازین حدیث چیست و آنکه چنانچه بکنه ذات خدا نمی توان رسید بکنه صفات او نیز نمی توان رسید
و در آن یک آیه و چهار حدیث بدستور مذکور است آیه ان بعض الظن اثم حدیث اول من عرف نفسه طراز بیان آنکه معرفت
چند مرتبه دارد و نشیب مراتب آن بمعرفت النفس و در آن یک آیه مذکور است الله نور السموات انجام بیان صفات عشره اولیاء الله
و در حرف بعض جاهلان صوفیه که خود را مکلف نماز و روزه و سایر عبادات نمیدانند و در آن بحث و دو فقره از قرآن ترجمه شده
حدیث تفکر ساعة آیه اول اقم الصلوة لذکری ثانی فاعتبروا یا اولی الالباب حدیث سیم ما من صلوة یحضر حدیث سیم
وقتها در ثواب ادای نمازهای پنجگانه و شرح آن مشتمل بر آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول بدستور بینش دوم
بدستور و در آن بحدیث شرح یافته است که حضرت با ازواج طاهره فرموده اند اسرعکن لحوقا اطولکن یدا نمایش بیان
آنکه نماز پنجگانه رفع گناهان صغیره مینماید و در آن دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکور است آیه اول ان الحسنات ثانی اقم
الصلوة طرفی النهار حدیث اول والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان احدکم یقوم من وضوئه دویم ان
الصلوات کفارات سیم ما من امرء مسلم یحضره صلوة مکتوبة چهارم ان الصلوة الخمس انجام بیان رفع تنافی میان
این حدیث و مدلول آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و در آن ترجمه آیه مذکوره ایراد یافته است حدیث چهارم در بیان حدیث چهارم
وضوء پیغمبر صلی الله علیه و آله و شرح آن بدستور مشتمل بر آغاز و هفت نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش دویم چهار بحث و دو آیه
با ترجمه ایراد یافته است بحث اول در آنکه حدیث دلالت بر آنکه آب آوردن غیر بواسطه وضو مکروه است یا نه ثانی معنی استعانت و
شبهه ثالث بیان آنکه عطف امری را بامری از حروف چه معنی دارد و آنکه ثم در این حدیث بملاحظه معنی تراخی استعمال یافته رابع بیان
آنکه اعاده بمعنی ایقاع اول استعمال میباید آیه اول فمنهم من یمشی علی بطنه ثانی وان تظاهروا علیکم نمایش اول
در شستن رو در وضو و رعایت الاعلی فالاعلی میباید کرد یا نه و در آن بحدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة نمایش
دویم در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله در آن متفرد است و در آن بحدیث و دو سوال ایراد یافته حدیث الوجه الذی امر الله
عز وجل بغسله مسئله اول امرار یا وراندن دست بر رو در حال شستن رو واجب باشد دویم آنکه در شستن رو دعا.

١

الاعلی فالاعلی واجبست باشد ثامن ششم ٣٠ بیان آنکه ترتیب در وضو واجب باشد و ذکر بحثی چند که مصنف دام ظله بر شیخ جمال الدین مطهر
رحمه الله دارد در استدلال بر وجوب ترتیب و در آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان الصفا والمروة حدیث
اول لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه دوم ابدؤا بما بدأ الله به ثامن چهارم ٣٢ استدلال بانجه
بر آنکه لو بسط مسح آب تازه برداشتن جایز نیست و در آن دو حدیث با ترجمه مذکور است اول قال برأسه لا وقال
برأسه نعم ثانی یضع یدك فی الماء یغسل ثامن پنجم ٣٣ وجوب مسح رجلین و مناظره شیعه و سنی بر سر آن و در آن حدیث با ترجمه
مذکور است حدیث اول هو الذی نزل جبرئیل به ثانی یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنه ثالث حدیث کتاب
رابع توضأ ومسح علی نعلیه خامس ان کتاب الله بالمسح سادس الوضوء غسلتان ومسحتان و در ضمن ترجمه آن
حکایت مباحثه حضرت با کفار ایراد یافته سابع ویل للعقاب من النار ثامن رأیت علیا علیه السلم توضأ فغسل
کفیه تاسع ان النبی لما توضأ فمسح رجلیه ثامن ششم ٣٤ در بیان معنی کعب و بحثی که مصنف دام ظله در آن با علما
دارد و در آن شش حدیث ترجمه شده حدیث اول هنا فی المفصل ثانی ومسح علی مقدم رأسه ثالث واذا امسحت بشیء من
٢٩ رأسك رابع قد عاطنت اوتود خامس وصف الکعب بظاهر القدم سادس وضع یده علی ظهر القدم انجام
٢٩ حدیث پنجم رفع ایراد و تشنیع شهید بر علامه حلی علیه الرحمه حدیث پنجم ٢٩ در تعلیم وضوء امیر المؤمنین محمد حنفیه دعاهایی که در اثنای وضو خواندن آن سنت است
و شرح آن مشتملست بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز در ستور و در بینش دوم سه بحث مذکور است بحث اول اعلال ساکن در
اصل چه بوده ثانی اعلال اللهم و اختلاف مذاهب در اصل آن و دلایل مذهب ثالث بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت
نمایش اول ٣١ در بیان اختلاف نسخ دو دعایی که در وضو خوانده میشود نمایش دوم ٣٢ بیان آنکه طلب بندگان روز قیامت نعیم
و نعیم بهشت حور را از پروردگار رنجه نخواست و در آن دو آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته آیه اول یوم یأتی کل نفس آیه ثانی
الیوم نختم علی افواههم حدیث تکلمی باشعره و احجمی لعبادی نمایش سیم ٣٣ بیان معنی الخلد فی الجنان بسیاری که بحث
وجه گفته اند و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه والشمس والقمر بحسبان حدیث لا یزال المنام طایر انمایش چهارم ٣٣
بیان آنکه شستن مرتبه دوم اعضاء وضو سنت است یا بدعت و در آن دو حدیث مذکور است اول والله ماکان وضوء رسول الله
٣٣ حدیث ششم ثانی افضل الاعمال احمزها انجام ٣٤ بیان آنکه آب وضو میباید بوزن یک مد باشد و ذکر آنکه استنجا در آن داخلست یا نه حدیث ششم ٣٣
در تیمم بیانی و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و سه نمایش و انجام آغاز در ستور و در بینش دو حدیث ترجمه شده اول قال رسول الله
ذات یوم للعماد ثانی قال عمار کنا فی سریه نمایش اول بیان آنکه استنباط ائمه صلی الله علیه و آله بجمع معنی است و در آن دو آیه

چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه اول اتخذوا واهزوا ثانی انا انا اهن ابنا حدیث اول عمار حلبه بن عیسی
ثانی الی افرج ولا اقول ثالث اما علمت ان الجنة رابع یدخل اهل الجنة نمایش دوم ٣٦ در آنکه ضرب ید بر زمین جزء
تیمم است یا مثل اغتراف در وضو خوب نیست و بعضی ابحاث که بآن متعلق است طراز ٣٦ بیان آنکه در تیمم مسح جبهه کافیست یا تمام رو را
مسح میباید کرد نمایش سیم ٣٧ در بیان آنکه در مطلق تیمم یکمرتبه زدن دست بر زمین کافیست یا در بعضی دو مرتبه میباید و در ضمن آن معنی اقسام اربعه
حدیث سمت گذارش یافته و یک حدیث ترجمه شده که هو ضرب واحد للوضوء والغسل انجام ٣٨ بیان آنکه در تیمم علوق تراب در دست شرط
٣٩ حدیث هفتم هست یا نه و در ضمن آن یک حدیث با ترجمه مذکور است که ثم قال فلم تجدوا ماء الی قوله من حرج الضیق حدیث هفتم ٣٩
در نماز بیانی و تعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی و شرح آن مشتملست بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز در ستور و در بینش دوم
پنج بحث و سه آیه مذکور است بحث اول بیان نسب حماد و ذکر حال او ثانی تجویز فصل میان فعل تعجب و معمول آن ثالث در معنی خشوع
و بیان آنکه مراد بخشوع در نماز چیست رابع بیان معنی ترسل که در قرائت بکار میباید برد که ورتل القرآن ترتیلا خامس بیان
معنی سبحان ربی العظیم و بحمده آیه اول والذین هم فی صلاتهم ثانی ایاك نعبد ثالث لا یسمعون الی الملأ
الاعلی نمایش اول ٤٢ بیان بعضی سنتهای نماز که بمردان اختصاص دارد و زنان را ایشان بآن سنت نیست بلکه مکروهست نمایش
دوم در بیان فرق میان سجود بر انف و ارغام که در سجود سنت است و در آن چهار حدیث با ترجمه مذکور است اول لا یجزی صلوة لا
یصیب الانف ثانی ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی رکعتین ثالث من مضی علیه یوم واحد رابع
٤٢ حدیث هشتم ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن حدیث هشتم ٤٣ در بیان زکوة مال و زکوة بدن و شرح آن گذارش یافته است و ضمن دو بینش
٤٣ حدیث نهم بتور حدیث نهم ٤٣ در فضل و شرف ماه مبارك رمضان و شرح آن مشتملست بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز در ستور و در بینش
دوم سه بحث و دو آیه و سه حدیث با ترجمه سمت گذارش یافته است بحث اول تصحیح عطف لفا با عدم ظهور تقدیره و تعقیب
ثانی تصحیح تأکید بأن با آنکه مقام تقاضای آن ندارد ثالث فرق میان فقیر و مسکین و بیان آنکه کدام بد حالترند رابع مراد
رحم حالیکه میگویند صلهٔ رحم سنت است کدامست خامس حکایت مهدی عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام سادس در بیان
آنکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار میباشد و سبب اختصاص سبعین بآن امر سابع در تقسیم عدد بزوج و فرد و فرد و زوج الزوج
و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور و امثال آن و بیان معنی مرکب ثامن بمیزان در آوردن عمل در آن نشأه چگونه است تاسع بیان مراتب
ورع و درجات آن آیات آیه اول ولا تعزموا عقدة النکاح ب کم من قریة اهلکناها ج ونادی نوح ربه
د انه لیس من اهلك ه انما الصدقات للفقراء و واما السفینة فکانت ز فضل عینیم ان تولیتم

ح ان یستغفر لهم سبعین مرة ط ادخلوا فی امم قد خلت ی اذا نودی للصلوة حدیث اول ان الله تعالی یقول
ان الصوم لی ثانی لا تقولوا هذا رمضان ثالث اللهم احینی مسکینا رابع الفقر سواد الوجه ح الفقر
الذی لا ینبل الناس و ولا یکون الرجل من المتقین نمایش اول بیان اولویت و بهتری حمل حیطان در یکحدیث بر تضمین
معنی و عطف نمایش دوم بیان آنکه اجر در آن نسبت بمیزان اعمال است و آیه در حقیقت نفس اعمال باصحایف اعمال انجام توجه ظرافت
در کلام حضرت امیر علیه السلام حدیث دهم در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل بر دو بینش بدستور و در بینش دوم
دو حدیث گذارش یافته است اول الذنوب التی تغیر النعم ثانی ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا حدیث
یازدهم در بیان جهاد اکبر و جهاد اصغر و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته آغاز بدستور و در بینش دوم سه بحث
و یک آیه مذکور است بحث اول در بیان معنی مرحبا و اعلال آن ثانی بیان معنی جهاد نفس و مراتب آن ثالث استدلال بحدیث بر عدم تجرد
نفس ناطقه و در آن آیه قد افلح من زکیها نمایش در فضیلت جهاد نفس که سر نوری او و بعضی تطویلات در آن باب و در آن یک آیه
و یک حدیث ترجمه شده آیه الذین جاهدوا فینا حدیث تعبیر للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع و عشرون خزانة
انجام در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده و بعضی تطویلات در آن باب و در آن ضمن شش آیه با ترجمه مذکور است اول
وهدیناه النجدین ۲ انا هدیناه السبیل ۳ وخرج خزانا مبینا ۴ الم اعهد الیکم ۵ وسخر لکم ما فی السموات
۶ افتخذونه وذریته حدیث دوازدهم در امر معروف و نهی منکر و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است
آغاز بدستور و در بینش دوم دو آیه ترجمه شده اول ولیکن منکم امة دوم ومن قوم موسی امة نمایش اول در بیان وجوب
امر معروف و نهی منکر عینی است یا کفایی است و در آن دو حدیث با ترجمه ایراد شده اول من ترک انکار المنکر بقلبه دوم انه
قد حق لی ان اخذ منکم البری منکم بالسقیم نمایش دوم در شرط اربعه وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شرط
خامس که بعضی اعتبار کرده اند و بعضی نه و در آن دو آیه و یک حدیث مذکور است آیه ۱ اتامرون الناس بالبر ۲ کبر مقتا عند الله
حدیث مررت لیلة اسری بقوم حدیث سیزدهم در انکه طلب روزی از وجه حلال میباید نه از حرام و شرح آن در ضمن آغاز و
یک نمایش و انجام گذارش یافته است آغاز بدستور و در بینش دوم این آیه تفسیر شده است که ومن یتق الله یجعل له مخرجا
نمایش بیان آنکه رزق مخصوص است بحلال و رد استدلال جمعی که میگویند حرام نیز رزق است و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده
آیه وما من دابة حدیث کنا عند رسول الله اذ جاء عمرو بن قرة ب لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
حدیث چهاردهم سندی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهة خانه خریدن شریح قاضی انشاء فرموده اند و شرح آن در ضمن آغاز

حدیث دهم
حدیث یازدهم
حدیث دوازدهم
حدیث سیزدهم
حدیث چهاردهم

حدیث پانزدهم
و انجام سه انجام یافته آغاز بدستور انجام در آنکه ممکن است که مراد بخانه از کلام حضرت امر معنوی دیگر باشد و بیان معنی مذکور حدیث پانزدهم
در نهی از اعانت ظالم و حکایت نویسنده سلاطین بنی امیه با امام جعفر صادق علیه السلام و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و یک
نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش بیان آنکه اعانت ظلمه حرامست اگرچه بفعل مباح باشد و در آن ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه
شده آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث ۱ اما احب ان عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء ب ان من
علی شرطا بین یدی سلطان جائر ج الداخل فی اعوان الظلمة من سعف انجام استدلال بحدیث بر انکه
در حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال آن نسبت بمنفعة ظهور میرسد و در آن سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است اول
لن یخرج احدکم من الدنیا ب باعقبه لا یقبل الله من یوم القیمة الا هذا الامر ج یا حارث همدان حدیث
حدیث شانزدهم
شانزدهم دعای امیر المؤمنین علیه السلام بواسطه ادای قرض حدیث هفدهم در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی و سؤالهای مأمون از
حدیث هفدهم
امام رضا علیه السلام در آن باب و جوابهای آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته آغاز بدستور و در بینش اول
ده آیه تفسیر شده ۱ فلما جاء موسی لمیقاتنا ب لن نؤمن لک حتی نری الله ج رب ارنی انظر الیک د ولقد
همت به وهم بها ه وذا النون اذ ذهب مغاضبا و واما اذا ما ابتلیه ربه ح فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت ح فلولا انه کان من المسبحین ط اجعل الالهة الها واحدا ی انا فتحنا لک فتحا
مبینا و در بینش دوم دو بحث و دو آیه اندراج یافته بحث اول وجه نسبت ظلم بموسی و بیان معانی مختلف که بسیار گفته اند ثانی
حکایت سکم ماهی رفتن یونس پیغمبر و منافاتی که در آن حال میکرد آیه ۱ الله یبسط الرزق لمن یشاء ب واما اذا ما ابتلیه
نمایش اول در بحث معتزله با اشاعره در مسئله رؤیت استدلال بر امتناع آن و در آن دو آیه و دو حدیث سمت گذارش یافته آیه ۱
فان استقر مکانه ب فقد سألوا موسی اکبر من ذلک حدیث ۱ الا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ب الحمد لله
الذی لا یبلغ کنهه الشواهد نمایش دوم بتصحیح تقدم حوا بر شرط که بحث طاهر در یکحدیث وقوع یافته نمایش سیم بیان آنکه از برهان
برود کار که در یکحدیث وارد شده چه معنی اراده شده و بیان توصیف پیغمبر علیه السلام و در آن چهارده آیه ترجمه یافته ۱ فان علیکم
لحافظین ۲ لا تقربوا الزنی ۳ وانفقوا مما ۴ ولما بلغ اشده ۵ انه من عبادنا ۶ هی راودتنی ۷ ولقد راودته
عن نفسه ۸ الان حصحص الحق ۹ انه من کیدکن ۱۰ امرأة العزیز تراود فتیها ۱۱ حاش لله ما علمنا ۱۲ و
شهد شاهد من اهلها ۱۳ وکذلک لنصرف عنه السوء ۱۴ فبعزتک لاغوینهم اجمعین انجام ذکر بعضی توجیهات که
بعضی مفسرین نسبت گناه را به پیغمبر در آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک کرده اند و در آن دو آیه ترجمه شده ۱ اذا

جاء نصر الله والفتح ۳ ان الحسنات یذهبن السیئات حدیث هفتادم در باب کسی که نمیتنی اختلاط با او باید کرد و در بخش — ۷۷ حدیث هفتاد هفتم
دویم که حدیث مذکورست اول ومن الناس من لی لیاتین علی الناس زمان لا اسلم لذی دین دینه الی اخر الحدیث
حدیث نود دهم حکایت لشنیدن یهودی حضرت رسول طلب حق حوذه مال و حال او حدیث نیم حکایت مرده عیسی با جوانان — ۷۸ حدیث هفتاد هشتم ۷۹ حدیث هفتاد نهم
بدیکه مردم آن مرده بودند و زنده کرد ایدن کی از انبیا را و پرسیدن احوال آنجا از و در شرح آن مشتمل بر آغاز و نمایش و انجام
آغاز بدستور و در بخش دویم دو بحث و چهار آیه گذارش یافته بحث ا سبب اختصاص عیسی به روح الله و کلمة الله ب اضلال طاغوت و بیان
معانی آن آیات ا یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت ب والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت ج ادخلوا فی امم
د ولکن الذی لمستفتی نمایش اول در شبه حال ابنای زمان بحال اوحبیبه در جاه که در آن ماری دهن باز کرده باشد و در دو دیوار آن
نقل آکل آتش یافته نمایش دویم در انکه اطلاق عبادت بر طاعت و محبت ارباب عصیان بحسب حقیقت بر سبیل مجاز و در ضمن آن
سه آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه ا افرایت من اتخذ الهه هواه ب الم اعهد الیکم ج اتخذوا احبارهم
حدیث ا من اصغی الی ناطق فقد عبده ب من اطاع رجلا ج والله ما دعوهم الی عبادة د والله ما صلوا لهم
وما صاموا انجام در حقیقت عذاب قبر و کیفیت آن و در آن یک آیه و دو حدیث مذکورست آیه ان الذین توفیهم الملائکة
حدیث ا ان بین الدنیا والاخرة الف عقبة ب اما ان تخاف ان تنزل به نقمه حدیث هشتاد و یکم سوال سلیم بن — ۸۳ حدیث هشتاد دیگر
قیس از امیر المومنین از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه و جواب آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و نمایش
گذارش یافته آغاز بدستور و در بخش اول دو آیه ترجمه شده ا واذا رایتهم تعجبک اجسامهم ب وما اتاکم الرسول
فخذوه نمایش در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعضی احادیث موضوعه که صعالیک نقل کرده و در آن بغیر احادیث موضوعه چهار حدیث
سمت گذارش یافته اول لا سبق الا فی خف ب انظر وجهک فی المراة ج شاوروهن وخالفوهن د فلولا الحق ولو
علی انفسکم انجام در جزو اول حضرت امیر علیه السلام از غیب در چند موضع و در آن سه حدیث مذکورست اول والله سامرها ان الم
دویم کیف یجبرونه وقد اخبرنی رسول الله سیم النبی الله حسیبا حدیث هشتاد و دویم وصیت امیر المومنین با امام حسن علیه السلام — ۸۸ حدیث هشتاد و دوم
و شرح آن ایراد یافته است و در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در بخش دویم دو آیه و ده حدیث ترجمه شده آیه ا وفاکهة مما
یتخیرون ب انما یخشی الله من عباده احادیث در باب احادیث خانه همسایه اول ما زال جبرئیل یوصینی بالجار
ب در باب گرامی داشتن مهمان که من کان یومن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ج اذا اصحبت فلا تحدث
نفسک د انی اخاف علیکم اثنین ه الا تنجون من اسامه و اذا قیل لک هل تخاف الله فاسکت

ز والله ما عبدتک خوفا من نارک ح یا علی اتق هذا الدین مبین ط تکلتک امه وهل یکب الناس
ی من کان یومن بالله والیوم الاخر انجام در تاویل عصیان انبیا و ائمه علیهم السلام که بخود نسبت داده اند و در آن
شش حدیث با ترجمه ایراد یافته اول رب عصیتک بلسانی ب ان رسول الله کان یتوب ج انی لاستغفر الله
د اعبد الله کانک تراه ه انه لیغان علی قلبی و حسنات الابرار حدیث بیست سیم در پرهیز کردن از گناه حدیث — ۹۳ حدیث بیست و سیم
بیست و چهارم در ذم مخنثان و بیحیایان و شرح آن گذارش یافته است در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در بخش اول یک ترجمه — ۹۴ حدیث بیست و چهارم
شده که وشارکهم فی الاموال و در بخش دویم بحث لغویه مذکورست انجام بیان آنکه مشارکت شیطان در اولاد بچه معنی است و در آن سه
حدیث مذکورست اول در آداب کدخدا شدن اذا تزوج احدکم کیف تصنع ب در آنکه وقت مجامعت بسم الله باید گفت که
ان الرجل اذا دنی المراة وجلس مجلسه ج یحابا بعضا حدیث بیست و پنجم در کنیز خریدن عائشه و آزاد کردن و حکایتی که از — ۹۵ حدیث بیست و پنجم
آن بوضوح میرسد و شرح آن نموده شده است در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش اول در آنکه کنیزی که آزاد شود اگر
شوهر او نیز آزاد باشد او را اختیار فسخ نکاح هست یا نه و در آن چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته ا انما امة اعتقت فامرها
بیدها ب ان زوج بریرة کان عبدا ج لو راجعته فانه د لا انما انا شافع ه در اثنای که صورت در حکم
مذکور و بحث مترجم بر مصنف دارم طله نمایش دویم در آنکه صدقه دستی بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام حرامست یا نه و در آن دو حدیث
مذکورست ا ما شعرت انا لا ناکل الصدقة ب انما حرم علینا الصدقة انجام در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقه بر ایشان.
حرامست کیانند حدیث بیست و ششم نقل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت و شرح — ۹۷ حدیث بیست و ششم
آن مشتمل یافته است بر دو بخش و سیزده آیه و شش بحث و سه حدیث مذکورست آیه ا وکلهم آتیه یوم القیمة ۲ والذین
قتلوا فی سبیل الله ۳ واما ثمود فهدیناهم ۴ انک لا تهدی من احببت ۵ اهدنا الصراط المستقیم
۶ والله یهدی من یشاء ۷ ان هذا القران یهدی ۸ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ۹
ان ربک لذو مغفرة ۱۰ قل یا عبادی الذین اسرفوا ۱۱ الذین لا یدعون مع الله الها اخر ۱۲ ان الله لا
یغفر ان یشرک به ۱۳ ولسوف یعطیک بحث ا معنی هدایت و اختلاف مذاهب در آن ب هدایت خدای تعالی بر چند
نوعست ج در آنکه در عبادت خدای تعالی عجب نباید داشت د حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ه در آنکه امیدواری
کدام آیه از آیات قرآنی بیشترست و تمثیل امید داشتن برحمت خدای بی عمل صالح بحال مزارعی که بی اهتمام زراعت امید حاصل
داشته باشد احادیث ا در بیان آن ملائکه عمل بنده کان را از آسمانها گذرانیدن که ان الله تعالی سبعة املاک یحمل

فی کل سماء ملکا ب لیغفرن الله یوم القیمه مغفرة ما خطرت علی قلب احد ج لولا انکم تذنبون
لیستغفرون حدیث شصت و هفتم در انکه سوگند خوردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست و شرح آن در ضمن ۱۰۲ حدیث شصت و هفتم
آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بهستور و در بخش اول این آیه ترجمه شده لن یجعل الله للکافرین نمایش اول
در انکه نهی حضرت سوگند را بی اذن بر نفی صحت محمول یا نهی بر لزوم و در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه ولا تنقضوا
الایمان حدیث ان لی جاریة حلفت منها یمینا نمایش دویم در بیان نذر مطلق و نذر مقید و انکه هر دو قسم در معصیت منعقد نیست
و در آن سه آیه و شش حدیث مذکور است آیات ا انی نذرت للرحمن ب انی نذرت ما فی بطنی ج یوفون بالنذر احادیث ا
من نذر ان یطیع الله ب لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا ج اللهم ان لک علی نذرا د ان الله عز و جل
اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا ه اذ قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم انجام در انکه متعلق یمین و نذر
چیا به رجحان داشته باشد و بیان وجه آن اول مترجم حدیث شصت و هشتم حکم حضرت امیر المومنین میان دو کس که توشه خود را با یکدیگر ۱۰۶ حدیث شصت و هشتم
خورده بودند قسمت هشت درهم که را گذاری در عوض آنچه خورده بود با ایشان داده بود میانه ایشان حدیث شصت و نهم در جمع کردن غنی ۱۰۷ حدیث شصت و نهم
رخت خود را از زیر ران … و عتاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو و شرح آن در ضمن دو بخش بهستور مذکور است
حدیث … در نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در … و بیان معنی گناه کبیره و صغیره و شرح آن در ضمن آغاز و شش نمایش
و انجام گذارش یافته آغاز بهستور در بخش اول این آیه ترجمه شده است که و لمن خاف مقام ربه و در بخش دویم دو
حدیث اول اتقوا الکلام عند … یا علی لا تتکلم عند نمایش اول در انکه مراد … درخت میوه دار که در حدیث نهی از آن
شده کدام درخت نمایش دویم در انکه مراد نهی … از تکلم … بر پنج کلمه حیث نمایش سیم انکه مراد عدم قبول نماز … تا
تا چهل روز که … آن چیست و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده اول انما یتقبل الله من المتقین ب ربنا
تقبل منا ج فتقبل من احدهما و … ترجمه آن حکایت قابیل و هابیل … یافته است د الزمهم
کلمة التقوی ه ربنا لا تواخذنا ان نسینا نمایش چهارم در بیان … و بیان … که … شده
و در آن یک حدیث مذکور است … رسول الله امراة … نمایش پنجم بیان انکه … صغیره و کبیره است یا انکه گناه
صغیره کبیره میشود نمایش ششم در تحقیق عدد کبایر و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقابی که بر هر کدام … است و در آن
… آیه و … حدیث با ترجمه … گذارش یافته آیات ا ان تجتنبوا کبائر ب ان الله لا یغفر ان یشرک به ج
و من یقتل مومنا د الذین یرمون المحصنات ه ان الذین یاکلون اموال الیتامی و و من یفعل ذلک یلق اثاما

ز والذین لا یدعون مع الله الها آخر ح یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا ط وتراءوا الذی ی ما
سبقکم بها احد ۱۱ انا هی من الضالین ۱۲ الذین یاکلون الربا ۱۳ لقد علم المنافقون … ۱۴ ولا یغتب
بعضکم بعضا ۱۵ ان الذین یشترون بعهد الله ۱۶ واقیموا الشهادة لله ۱۷ انما الخمر والمیسر ۱۸ ومن یرد
فیه بالحاد ۱۹ السارق والسارقة ۲۰ اولئک لهم اللعنة ۲۱ ولا تیاسوا من روح الله ۲۲ فلا یامن من
مکر الله ۲۳ حرمت علیکم المیتة والدم ۲۴ وتری کثیرا منهم یسارعون ۲۵ ویل للمطففین ۲۶ ان الله لا
یحب المسرفین ۲۷ ان المبذرین کانوا ۲۸ حافظوا علی الصلوات احادیث ا ومن زنی محصنا او محصنة ب للزانی
ست خصال ج الکبائر سبع د لما عمل قوم لوط ما عملوا ه ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم و در پیدا
شدن لواط در میان قوم لوط بعمل شیطان که کان قوم لوط افضل قوم خلق الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید
ز در بیان عقاب لواط که من نکح امراة فی دبرها او رجلا حشره الله یوم القیمه انتن من الجیفة ح در گناه بودن که
لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت ط در ذم غیبت که ایاکم والغیبة فان الغیبة
اشد من الزنا ی در گناه قسم دروغ خوردن من حلف یمینا بالله ۱۱ در گواهی ناحق که شهد شهادة الزور
۱۲ در توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد که توبة شهادة الزور ان تؤدی المال ۱۳ در ذم شرب خمر که مدمن الخمر
یلقی الله ۱۴ من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله الانشاء الرویة ۱۵ اربعة لا یدخل بیتا الا خرب ۱۶
در تحذیر در ادای حق مردم که من حبس حق المومن اقامه الله ۱۷ انما مومن حبس مومن عن ماله ۱۸ من خان
امانة فی الدنیا انجام در بیان وقوع منافات میان کبیره بودن همه گناهان و میان آنچه مقرر شده که اجتناب کبیره کفاره
۱۳۰ حدیث سی و یکم گناهان صغیره است انجام بیان انکه بر تقدیری که صغیره و کبیره بودن گناه باضافه باشد عادل چه معنی خواهد داشت حدیث سی و یکم
در انکه در عمل سنت حدیث ضعیف کافیست و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و دو نمایش آغاز بهستور نمایش ا در سبب حکم علمای شیعه
باستحباب بعض اعمال بحدیث ضعیف یا انکه بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود و در آن دو حدیث ترجمه شده ا من بلغه ثواب
من الله علی عمل ب من بلغه شیء من الثواب علی شیء نمایش دویم در سبب تجویز علمای سنت آنرا با انکه احادیث در طرق
۱۳۲ حدیث سی و دویم ایشان نقل نشده است حدیث سی و دویم تعلیم امام علیه السلام بشیبه … دعای بواسطه سالم بودن از امراض و در دنیا و دعای بواسطه رستگاری
۱۳۳ حدیث سی و سیم از آخرت و شرح آن بهستور در ضمن دو بخش گذارش یافته حدیث سی و سیم در ثواب شاد کردن خاطر مومن و در ضمن بخش دویم از
شرح آن دو حدیث تفسیر شده است ا یوم تجد کل نفس ما عملت ب یومئذ یصدر الناس اشتاتا الی آخرها

حدیث سی و چهارم ۱۳۴ در ثواب فرو نشاندن غضب مردم و فرو خوردن خشم و تجهیز اموات و امثال آن و در بخش دوم از شرح آن ۱۲۳ حدیث سی و چهارم
دو آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه ۱ من جاء بالحسنة ۲ والکاظمین الغیظ حدیث ۱ افضل الاعمال احمزها ۲ من احب
السبیل الی الله عز و جل جرعتان ۳ من کظم غیظا ۴ در سلوک امام زین العابدین علیه السلام با کنیزی که آب بر دست
ایشان میریخت و آن بخطا شد و روی مبارک ایشان مجروح کرد ۱۳۶ حدیث سی و پنجم در حرمت مومن نزد خدا تعالی و اکرام صلحا ۱۲۶ حدیث سی و پنجم
بندگان نسبت با ایشان بعمل سر باید و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ابراد یافته و در بخش دوم از آغاز چهار آیه و چهار حدیث
و چهار بحث مذکورست آیات ۱ سبحان الذی اسری ۲ و من الناس من یقول امنا ۳ من المومنین رجال صدقوا ۴
لیسومونکم سوء العذاب حدیث قدسی من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب ابحاث ۱ در اسم آن آمدن جار و مجرور و خبر بودن
موصول بر خلاف معارف نحات باستشهاد آیه قرآنی و کلام میر سید شریف در تعبیر آن ب بیان آنکه دو جمله که جهة اتصالی با هم
دارند و جهة انقطاعی گاه جهة انقطاع ملاحظ شود و حرف عطف در میان در آید و گاه جهة اتصال رعایة شود و بحرف عطف ذکر میکند
ج در بیان معنی دوست داشتن خدا تعالی بندگان خود را د بیان مقصود صوفیه و ارباب عرفان خود را خدا گفتن و او تعالی شانه
سمع و بصر خود دانستن ۱۲۸ نمایش ۱ تاویل نسبت تردد خاطر بخدا تعالی که بحدیث متضمن آنست نمایش دویم رفع منافات و تخالف میان
انچه از بحدیث دلالت بر آن دارد که مومن مکروه میدارد مرگ را و میان حدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره
لقاء الله کره الله لقاءه و در آن بحدیث ترجمه شده ا ان ابی طالب انس بالموت ب فزت و رب الکعبة ج المومن اذا
حضرة الموت بشر برضوان الله انجام ۱۲۹ بیان بعضی مواضع که سنت افضل از واجب است ۱۲۹ حدیث سی و ششم صحبت حضرت امیر المومنین علیه السلام ۱۲۹ حدیث سی و ششم
با کمیل بن زیاد و نکات آن حضرت از امنای زمان خود و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام نموده شده است آغاز
بسه فصول و در بخش دوم پنج آیه و چهار بحث مذکورست آیات ۱ کونوا ربانیین ب و ان تهلک لذو مغفرة ج ولنکرروا الله
و من اوتی الحکمة د اولئک علی هدی من ربهم ابحاث ۱ بیان معنی ربانی ب در بیان آمدن علی بمعنی مع و بمعنی
سببیت ج بیان معنی مثل در لغت و نقل آن بمعانی دیگر د تقسیم حضرت علیه السلام طلبه علم زمان خود را بچهار قسم نمایش ۱ در بیان
معنی امام زمان و اختلاف احوال علمای در آن و در ضمن آن سه حدیث ترجمه شده ب من مات و لم تعرف امام زمانه ج ذلک
الذی یفتح الله علی یدیه د والذی بعثنی بالحق نبیا انهم لیستضیئون بنوره ۱۳۳ نمایش دویم ابن طاوس علیه الرحمة با بعضی
فضلای بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام ۱۳۴ انجام ذکر کلام شیخ محیی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه کلام آن
حدیث سی و هفتم ۱۳۴ در فضیلت عبادت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام سمت گذارش یافته است آغاز بسه ۱۳۴ حدیث سی و هفتم

در بخش اول این آیه تفسیر شده که الذی خلق الموت و الحیوة و در بخش دوم یک آیه و یک حدیث و یک بحث آیه و کنتم امواتا حدیث
ما عبدتک خوفا من نارک بحث معنی عمل خالص و ذکر بعضی تدقیقات اهل عمل خالص ۱۳۵ نمایش ۱ در اینکه اگر در عبادت حصول
ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود آن عبادت صحیحت باشد و در ضمن آن شش آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ۱ ادعوا ربکم
ب کانوا یسارعون فی الخیرات ج و ادعوه خوفا و طمعا د یا ایها الذین امنوا ارکعوا ه اولئک هم المفلحون
و قد افلح المومنون حدیث العباد ثلثة ۱۳۶ نمایش ۲ در اینکه اگر بقصد قرب خیری دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت دارد یا نه
۱۳۷ نمایش ۳ در توقف بحث و دفع بعضی اعتراضات از آن و در آن یک آیه ترجمه شده اذا حللتم ۱۳۷ نمایش ۴ استدلال بر وجوب
در عبادات بعضی آیات قرآنی و ذکر سخنی چند که بر استدلال مذکور وارد است و ترجمه این آیه که و ما امروا الا لیعبدوا الله و بحث
مترجم بر وجه تدبر مصنف دام ظله ۱۳۷ نمایش پنجم در دفع بحث ملا جلال دوانی از عبارت فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب ۱۳۸ انجام در ذکر
بعضی توجیهات که علما در باب افضل بودن نیت از عمل و منافات آن بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها حدیث ابن ادم اذا هم
بالمعصیة لم یکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم بر آن و در آن دو آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه ۱ فمن یعمل مثقال ذرة
۱۳۰ حدیث سی و هشتم ب اقم الصلوة لذکری احادیث ۱ نیة المومن ب ان ابن ادم ج افضل الاعمال احمزها حدیث سی و هشتم ۱۴۰ در توبه
و شرح آن استعمال یافته بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در بخش دوم یک حدیث و چهار بحث مذکورست حدیث اذا جیل
بینه و بین الکلام بحث ۱ در معنی توبه لغة و اصطلاحا و ترتب حصول آن بر سه امر ب در ذکر بعضی تدقیقات توبه که بر زبان ارباب
قلوب جاری میشود ج در معنی قبول توبه د در بیان معنی معاینه که نهایت زمان قبول توبه است ۱۴۱ نمایش ۱ در فوری بودن وجوب توبه
و ذکر بعضی خطاها که در نا خبرست و در آن سه آیه و حدیث با ترجمه مذکور شده آیات ۱ و حیل بینهم و بین ب من قبل ان
یاتی احدکم الموت ج کلا بل ران حدیث ۱ ما من نبی و افد للعبد من خطیئته ب ما من عبد الا و فی
قلبه نکتة ۱۴۲ نمایش ۲ در آنکه توبه کسی که قدرت بر اقدام گناه نداشته باشد صحیحت باشد و در آن یک آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد
یافته آیه ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حدیث ان الله یقبل التوبة ۱۴۲ نمایش ۳ در معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال در
آن و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه یا ایها الذین امنوا توبوا حدیث ۱ یتوب العبد عن الذنب ب ان التوبة
یجمعها ستة اشیاء ج تکلتک امک اتدری بالاستغفار ۱۴۳ نمایش ۴ در استحباب غسل بعد از توبه و در آن یک آیه و دو
حدیث ترجمه شده آیه ان السمع و البصر و الفواد حدیث ۱ در رجوع امام جعفر علیه السلام شخصی را از گوش انداختن خود بر آواز خانه همسایه که
ساز و غنا میدادند و استماع داشته که قم فاغتسل و صل ما بدالک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ب لا ینظر الی ما فعلت

سیما مطلع انوار هدایت علمی و سر چشمه جویبار امامت کبری که اربعین در آن معابد قدس آمده مرات ضمیر بصیقل اطاعت او نشئت و النسوان
معالم انس احادیث ایمان ترجمه محکمش متبین شعر شهی که صبح جبینش یک شکر خنده ۰۰ ز طاعات دو عالم بر بسته ۰۰ نبی محرم اسرار او بود
بود در غار و یار غار او بود ۰۰ چو هر کس را ببینش امیر بود ۰۰ از آنرو شهر علمش را چو در بود ۰۰ دری لیکن زبس جا بود در وی ۰۰ متاع خانه چند بود در وی
ره او بود اگر دین قویم است ۰۰ که راه او صراط المستقیم است اما بعد بمسامع ارباب دانش و دکا میرساند و الی دوام دولت
قاهره محمد بن علی المشتهر بابن خاتون العاملی عامله الله بلطفه الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر باد شاه جهانی و ملایک سپاه خورشید خیم فلک بارگاه
افتخار سلاطین العصر بالدار الزین اعتضاد خواقین الدهر بالدین المبین آفتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر
سلطنت و عالم مداری شعر شه انجمن پیرا جمشید ثانی ۰۰ باو زیبنده تاج خسروانی ۰۰ سپهر افتخار آفرینش ۰۰ چراغ دودمان ترکمانی
جهانرا شاهد عدلش عروسی ۰۰ که داده آب روی زندگانی ۰۰ ز زلف و عارضش گردیده ظاهر ۰۰ شب خشنودی صبح امانی ۰۰ بکلکت
جنس مرصع کردن ۰۰ گل خورشید آرد از معانی ۰۰ پی خطش دعای صبح خیزان ۰۰ توسل جسته از سبع المثانی السلطان العادل الباذل
العارف الغازی فی سبیل الله محب باخلاص اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله خاقان اکرم و همایون اعظم ابو النصر سلطان محمد
قطبشاه ابن قطبشاه شعر جهان تا هست اقبالش جوان باد ۰۰ بهار عمرش ایمن از خزان باد ۰۰ نشاط آباد ملک اقتدارش ۰۰ کشیده قاف
قاف جهان باد ۰۰ بهر جانب که عزمش روی آرد ۰۰ ظفر همدوش و نصرت هم عنان باد ۰۰ ز دستور ارسطو ارتکش جهانرا کامرانی جاودان باد
زمه بر قضا قدر رایش همیشه ملک و ملت در امان باد ۰۰ چو آرا بر مسند بزم دانش ۰۰ نخستین عقل اول ترجمان باد ۰۰ چو در معنی دعا کاینات
ملک اقبول آمین بر زبان باد از بدو جلوس بر مسند سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت و کشورستانی بر معنی مایل و ناظر بوده که علما
موکب همایون و فضلا پایه سریر خلافت مشحون همگی همت و تمامی رویت خود را بر احیای آثار نبوی و ترویج دین مبین مصطفوی و افاده
مقاصد تعبیر کلام و افاضه معانی احادیث خیر الانام و امامی ائمه عالی مقام علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام بر وجهی مصروف
و معطوف دارند که ماثر جلایت مظاهر آن در اطراف و اکناف ربع مسکون علم انتشار بر افراشته و ضیع و شریف هر قبیله و صغیر و کبیر
عشیره از انکشاف انوار آن مقتبس توانند بود و از موایه انتفاع آن بهره توانند رسید و اغلب کتب و رسایل تفسیر و کلام و صحف افادات احادیث
منخرط انتظام که رقم زده کلک علمای اعلام و نگاشته خامه تصنیف فضلای اطراف و خاص شده بود چون طبقه بلند رتبت حجازی و زبان
فصاحت نشان تازی سمت ترتیب و تنظیم یافته و دست تدارک جمعی که اطفال طفولیت ایشان از دبستان لغات دیگر بسبب تعلیم نوشته داشت
از رسیدن بنا حصار درک آن کوتاه بوده و انامل کوتاه رنجی که سنین و شهور در کسب تعلیم فنون عربیه شب بروز و روز بشب بیاورده
از چیدن گل مقصود از حدایق آن بجز متوقف شاهد مراد بدون آنکه بعضی از آن لغات بزبان مفسر و مترجم گردد در آغوش خواهش در نمی آید

۲
هر یک از ایشان را بترجمه کتابی از آن مکلف و مامور ساختند چون نوبت التفات تعلق خاطر خطیر متوجهان درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و جلال
رسیده بود که راقم حروف ادراک سعادت استفاده مجلس سامی خلاصه علمای زمان و یگانه فقهای رفیع مکان خورشید سپهر دانش و افضال
و مرکز دایره فضل و کمال حاوی ماثر السلف علی النهج المبین و جامع معالم الکل علی الوجه المتین افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام
المسلمین بهاء الدین محمد العاملی اعلی الله شانه و رفع فی مسند العز و الفضل مکانه نموده و از حدایق فضل آن سر چشمه جویبار دانش و کمال که آبیاری
طبع نو خیز طراوت پذیر گشته بعد از استجازه رسانیدن رواج آن بمشام جویندگان بادیه طلب و ابصار دیده چند گل و ریحان در هم آورده
است ترجمه کتاب اربعین حدیث که جمع و تالیف آن اجل و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار مبانی و استنباط احکام و مسایل و
استکشاف لغات و مقاصل بر وجهی که مطبوع طبایع صغار و کبار بلکه نمونه جنات تجری من تحتها الانهار است از رشحات کلک فیض آن
فضیلت احرازست و از غایت احتوی لطایف حقایق و اشتمال بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار و اعتبار بر افراشته
و از نهایت حسن الفاظ و لطف معانی چون عارض ارباب حسن و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح خاطر وضیع و شریف نگاشته باشد
و چون رتبه عبودیت کرا ایار بقم آن سر چشمه جویبار شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت امتثالا للاشاره
العلیة الخاقانیة شروع در آن نموده ترجمه قطبشاهی موسوم ساخت و چون بهر لغتی عبارتی مناسب دارد و هر زبانی مقتضی نهایت
و بلاغ میان که گو هر بیان بیان است سخن را روشن تر و خاطر نشان تر گفتن قاصد است که بر عادت دیگر مترجمین یکبار بیکول
عبارت عربی اقتصار ننموده در ترتیب فقرات و تقدیم و تاخیر کلمات ملتزم بی روی اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید
و از اصل صنعت ایجاز بکار رفته باشد تو بیاله فهام در مقام بسط آن در آید و هر جا ذکر استشهادی یا ایراد مثلی نظما یا نثرا مناسب
نماید توضیحا للمرام مبادرت بذکر آن واقع شود و اگر مترجم را در اثنای کلام سخنی روی دهد که ذکر آن مناسب مقام باشد بعوض آن
اقدام نماید و بالجمله شرحی ترتیب یابد و در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود و در ضمن شرح انشاء الله العزیز توقع از ارباب طبع سلیم
آنست که بمقتضای المامور معذور ذیل اغماض بر زلل آن بپوشند و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند و الله الموفق و منه الاستعانة فی التتمیم
حدیث اول روایت کرده جامع کتاب مذکور لازال بهاء فضله منشر الیه علی تعاقب الازمنة و الدهور از استاد بزرگوار خود
علامه مجدد اجود فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی که نسب شریف بحارث همدانی که از خیار اصحاب امیر المومنین علیه
السلام میرسد و در اغلب فنون خصوصا فقه و حدیث مهارت تمام داشته و چند رساله و کتب
از ماثر طبع اقدسش بر صفحه روزگار دایر و سایرست و مدتی مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی خراسان بوده بر وجه استقلال شیخ الاسلامی
آن دیار بامضای خدمتش مرجوع و حل و عقد امور شرعیه آن ممالک برای رزینش مربوط و مرفوع بوده است بطریق سماع از او که

حدیث سی و نهم ۱۳۵

انجام ۱۴۳ در دفع حقوق الله و حقوق الناس از خود بعد از توبه ۱۴۵ حدیث سی و نهم در ذکر عذاب قبر و احوال موت و شرح آن مشتمل بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بر سه و در بیان دو قسم شش آیه و نه حدیث و نه بحث مذکورست آیات ا بثبت الله الذین

امنوا ب ان اصحاب الجنة ج واما ان کان من المقربین د یوم یرون الملائکة ه لولا انزل علینا الملائکة

و فنذرهم بعذاب الیم احادیث ا در سؤال و جواب قبر بسم تعالی و جه فی حسده ب ان المسلم اذا سئل فی القبر ج یفسح له

فی قبره سبعون ذراعا د لا یسئل فی القبر ه فیقول یا عبد الله من انت د انی تارک فیکم الثقلین ز دار

رم کردن حیوانات از آواز عذاب قبر که انی کنت لانظر الی الابل ح رم کردن استر پیغمبر صلی الله علیه و آله در گورستان بنی نجار که بنیا

رسول الله صلی الله علیه و آله فی حائط النبی النجار ط از مارانی که در قبر میباشند ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنینا

ی ان الله تعالی تسعة و تسعین اسما ابحاث ا بیان معنی روح و ریحان جنة ب تلقین پیغمبر فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین علیه السلام

بعد از کفن انیک انیک ج بیان معنی قول ثابت که در قرآن واقع است د بیان معنی قرة عین ه بیان معنی نعم که جواب از اینکه

صفت میکند و شباب النعم میکویند و بیان انکه منکر و نکیر اسم ملکیت باسم حالت مومن و کافر و مومن از قبر ز تضیح لقبه مراد

و بیان معنی آن ح بیان سبب الحضار ماران قبر در بودو نه نمایش ۱۵۰ ا در انکه ثنابیدن میت در قبر و حیات و عقارب آن در عالم ملکوت

عالم ملک و عیان نمایش ۲ ۱۵۰ در استدلال بر ثبوت عذاب قبر با آیات و احادیث و در آن پنج آیه ترجمه شده آیات ا کیف تکفرون بالله

وکنتم امواتا ب النار یعرضون علیها ج و یوم تقوم الساعة ومن اعرض عن ذکری د اغرقوا فادخلوا نارا

نمایش ۳ ۱۵۱ در استدلال بر وقوع عذاب قبر آیه ربنا امتنا و دفع اعتراض بیر سید شریف بر مفسرین در تفسیر آیه مذکور و بعضی سخنان

متعلق باین و در ضمن آن دو آیه و دو حدیث ترجمه شده اول انه مذکورة ب فاذا نفخ فی الصور حدیث ا دخل علیه فی قبره

ملکا القبر ب ثم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم ۱۵۲ انجام در ذکر بعضی آیات و احادیث که دلالت دارند برانکه عین عمل در آن

نشأ بصورت جسم در می آید قرین و جلیس صاحب خود میباشند و در آن چهار آیه و پنج حدیث ایراد یافته است آیه ا و ان جهنم

لمحیطة بالکافرین ب الذین یاکلون اموال الیتامی ج یوم تجد کل نفس ما عملت د فالیوم لا تظلم

نفس شیئا حدیث ا یا قیس ان مع العز ذلا وان مع الحیوة موتا ب تو بر حضرت ایات حسان ثابت را بجهة حلیها من خلال

انما ترجمه ابن مظلم مترجم ج الذی یشرب فی انیة الذهب والفضة الظلم ظلمات یوم القیمة و الجنة قیعان

حدیث چهلم ۱۵۳

حدیث چهلم ۱۵۳ در بیان مثالی و شرح آن انتظام یافته است و در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام و در بیان دو قسم آغاز سه آیه و

بحث مذکورست آیه ولیسئلونک عن الروح ب و دخل المدینة علی حین غفلة ج واتبعوا ما تتلوا الشیاطین

۱

حدیث من عرف نفسه بحث ا در حقیقت روح و اختلاف اقوال علما در آن ب در استعمال ان بمعنی فی و استشهاد آن

ببعضی آیات قرآنی نمایش ا ۱۵۴ انکه در بهشت و دوزخ الآن مخلوق اند یا بعد از این مخلوق خواهند شد و در آن پنج آیه و یک حدیث

ترجمه شده آیات ا اعدت للمتقین ب اعدت للکافرین ج قلنا اهبطوا منها د اتستبدلون

الذی هو ادنی ه قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث ا در باب انکه بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که

جنة من جنان الدنیا یطلع فیها الشمس والقمر نمایش ۲ ۱۵۵ در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت

بدن به بدنهای مثالی و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه ولا تحسبن الذین قتلوا حدیث ان الارواح فی

صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ب ان ارواح المومنین فی حجرات فی الجنة ج سبحان الله المومن

اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طایر خضر نمایش سیم ۱۵۶ در دفع توهم بعضی که کمان برده اند که

تعلق نفس بعد از خراب بدن بتنهای مثالی قول بتناسخ است انجام در انکه بدن مثالی که در آن نشأ نفس با آن تعلق میگیرد از کثافت

جسمانیات در گذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده والله اعلم بحقایق الامور

تمت الدیباچه مع فهرست الکتب

۱۰۵۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ای از تو حدیث معرفت اجمال که دی ترجمه وصف تو منزل مبین که شکر تو اربعین عنوان بود تبلیغ رسالت نکند روح امین

مهر حدیثی که محلس آرایان انجمن یقین را سر لوح کتاب بیان مزین بجواهر حقایق آن تواند بود و زیباتر کلامی که گل چینان حدایق

این راخار سنهبت و ریب از کلدسته عقاید تواند بود حمد مبدعیست که خلق کونا کون بر تو از شعله لوای نامتناهی ذات و سر شعیت که

ذات خافقین را دو منزل امتنان کرامات نعم غیر متناهی او و درود نامحدود بر خاتمه کتاب هدایت مقدمه الجیش رحمت بی نهایت او

نور محمد کانو نشین با جودش نو ر نخجر دوار دریای جود شش شعاع افتاب بی زوالی گل خوشبوی باغ ذو الجلالی

چراغ اصطفا روشن ز نورش بهم زخ میان ست از ز نورش باو نازان دل مشکل کشایی ازو خندان لب معجز نمایی

سلیمان مهمان سالار خوانش کلیم الله عصادار شبانش خلیل آتش پرست شوق رویش ذبیح الله هدی طوف کویش

خضر دزدی کش بزم کمالش مسیحا طوطی هند جلالش و بر آل مقدس فعال و اصحاب حجسته مال آن سرور علیه و علیهم سلام الله الملک الاکرم

فی الثلث ودوم شهر رجب المرجب سنه [illegible] در منزل حکی البنان در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها من التسلیمات اذکاها واتمها وقوع
یافته از شهید ثانی و زنده جاوید شیخ زین الملة والدین العاملی که از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متاخرین است و مصنف چندین
کتاب و رساله مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن هفت مجلد سمت اختتام یافته و شرح لمعه دمشقیه که از غرایب مصنفات و شرح
علم اعتبار اوست و ... بر او احد و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون پدر از شیخ محمد مکی که احوالش انشاء الله مذکور خواهد شد او
بمرتبه شهادت فایز شده علما در تصانیف خود تعبیر از او بشهید ثانی میکنند تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده و شهادتش گویند که
در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع شده است بتاریخ نهصد و شصت و پنج از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون چه بیک واسطه
مترجمت و نهایت تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که از فقهای مائه عاشره ملکه تا سوده نامه تنز کسی در دقت طبع و کثرت
فضل باو نرسیده چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رساله جمعه و بعضی تصنیفات دیگر او ظاهر میشود و از غرایب سعی که در احکام اعلا
کلمه الیقین و تبیین و ترویج شعایر مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی از عامه مخالفین که از عناد یا
جهالت نسبت احداث و اختراع بمذهب حق داده اند محدث و مخترع آن او را میدانند و مقتدای شیعه تاریخ رحلت اوست شکر الله سعیه
واجزل فی العلیین قدره از شیخ صالح زاهد شیخ علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر متورعین و زهاد عصر خود بوده از شیخ جمال الدین
احمد بن فهد الحلی که از اجله مجتهدین فرقه ناجیه و علمای طبقه امامیه است و اقوال و فتاوی او در کتب معتبره منقول شده از شیخ زین الدین
علی بن خازن که سرآمد الفقهای زمان خود بوده از شیخ الکل فی الکل شیخ محمد بن مکی که بواسطه فوز بمرتبه شهادت در نهم جمادی الاول
هفتصد و هشتاد و شش هجری در شام بفتوای جماعت شامی واقع شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ
و استفاده مصنف در روایات بواسطه باو میرسد همه جا در این کتاب و در دیگر مصنفات خود تعبیر از او بشیخنا میکنند و کتاب
ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رساله الفیه و نفلیه و چند کتاب دیگر از مصنفات اوست از خلاصه علمای زمان مولانا قطب الدین
محمد رازی که بنهایت تبحر در فنون حکمت و کلام و علوم معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات و شرح مطالع و چند
کتاب دیگر از مصنفات او در معقولات مطمح انظار علمای ذی اعتبار است و تمام مطالب فقه و حدیث نیز داشته اند
و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده که بحواشی قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و دوازده از هجرت ایام عمر شریفش
انقطاع یافته از علامه زمان و خلاصه فضلای عالیشان جامع فنون العلم بالاستیعاب الکلی شیخ جمال الدین مطهر الحلی که چون مثل
کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان و منتهی المطلب و مختلف الشیعه و تذکرة الفقها و تحریر الاحکام و چندین کتاب معتبر در هر
فن معقول و منقول شواهد بر مرتبه فضل و تبحر خود دارد و کثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که محاسب فهم با ایام روز از عمر شریفش قرار

بیت تصنیف تخمینا کرده است قلم بیان را چه گنجایش تحریر مراتب فضل و تعداد تصانیف و ستایش شیوه مشکور او و قدوه مرفوع الاد
بنابرآنچه خود در خلاصه رجال ایراد کرده است بیست و نهم ماه مبارک رمضان سنه ششصد و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده و وفاتش
شب جمعه بیست و یکم محرم الحرام هفتصد و بیست و شش از سلطان اعاظم المحققین و دستور افاخم الحکما و المتکلمین خواجه نصیر الدین الطوسی که
شهرت او در هر یک از فنون علم و کثرت تصنیف نه بمرتبه ایست که قلم بیان اگر در مقام تحریر آن درآید معرض نکرده و اصل او بنابر آنچه
ائمه تاریخ ذکر کرده از توابع دار المؤمنین قم است و مولد شریفش در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاول سنه
سبع و تسعین و خمسمائه که بنابر مشهور در فوت امام فخر رازیست و بتاریخ شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه از تصنیف شرح اشارات
فارغ شده روز سه شنبه پنجم شهر جمادی الاول سنه سبع و خمسین و ستمائه ابتدای رصد ساختن در مراغه نموده و بعد از طی مقاصد
پنج مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هیجدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه اثنی و سبعین و ستمائه در دار السلام بغداد از این سرای
فانی انتقال نموده در مقابر قریش در جوار مضاجع کاظمین علی راقدیهما الف الف صلوة و الف الف سلام واقع است و از
غرایب اتفاقات آنکه در وقت حفر قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام سردابه الصفا ظاهر شد که بکاشی ترتیب داده اند
و کتابه بر آن نوشته مضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده و بدان سعادت فایز نشده چون حساب کردند تاریخ ولادت خواجه موافق
تاریخ عمارت بود و من الله التوفیق و المعونه از والد بزرگوار آن قدوه احرار محمد بن الحسن الطوسی از سید بزرگوار سید فضل الله راوندی از
خلاصه سادات ملکی صفات سید مجتبی بن سید داعی الحسینی از شیخ الطایفه و امام الفرقه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی که چون کمال او در مراتب
فضل و کمال بمرتبه ایست که هرگاه شیخ گویند انتقال ذهن اکثر بغیر از او کامل تعلق نگیرد مخصوص میدانند که المطلق ینصرف الی الفرد
الکامل علما در مصنفات خود تعبیر از او بشیخ مطلق میکنند و سند خود را در فتاوی و اقوال اغلب فقها باو میرسانند و جمع کتاب تهذیب
حدیث و تصنیف کتاب نهایة الاحکام و مبسوط و خلاف و چند کتاب دیگر از امواج بحر هدایت اوست تولدش در ماه مبارک رمضان سنه سیصد و
هشتاد و پنج هجری اتفاق افتاده و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از دار دنیا رحلت نموده و در نجف اشرف
مدفونست رحمة الله علیه از استاد آنحضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن محمد بن النعمان المفید که تعبیر از اسم شریفش بشیخ مفید میشود و سبب
اشتهار او ... از موطن اصلی ببغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده در صف نعال جای گرفت
و بعد از لحظه که قاضی از افاده فارغ شده اجازه سؤال خواسته پرسید که این خبر که شیعه نقل میکنند که من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است
میشمرد روز غدیر گفته است یا شیعه واهم بافته اند قاضی گفت لا بل خبر صحیحست و علما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت پس
حجت قاضی گفت این خبر روایت است و خلاف ابی بکر درایت و مردم عاقل بواسطه روایت ترک درایت نکنند شیخ گفت چه میگویید در حق

با علی جنگ حربی و سلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب جمل چه میگویید همانا باین قول کافر بوده باشند قاضی گفت
ایشان توبه کردند شیخ گفت ایها القاضی در آیت و خبر توبه روایت و خود در اول سؤال فرمود که مردم عاقل درایت را بر روایت از
دست ندهند قاضی از جواب فرو مانده سر در پیش انداخت و بعد از زمانی سر بر آورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت
محمد بن النعمان الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفت و بر جای خود نشانید و گفت انت المفید حقا و چون این خبر
بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود حاضر ساخته از ماجرای او با قاضی استفسار نمود و او را تعظیم بسیار کرده خلعت
خاص و مرکوب لایق با قلاده و ساز افسار زرین و صد دینار زر سرخ و یک بنده نوازش نمود و بومیه لایق از گوشت و گندم مقرر نمود که
هر روز میرسانیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار یافت و ابن ادریس در کتاب سرائر الحکایات را بر این وجه نقل کرده که چون
اول شیخ از عکبرا که مولد اصلی اوست ببغداد آمده نزد ابو عبدالله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن بهدایت علی بن یاسر اراده درس علی بن
عیسی رمانی نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه کسی را معرفت بحال او حاصل شود مردی بصری از بیرون آمده از حدیث غدیر و حکایت غار
سؤال نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایت و غار درایت و علمی که بدرایت حاصل میشود بروایت حاصل نمیشود بصری خجل شده بیرون رفت
شیخ را تاب نمانده رخصت سؤال خواسته گفت چه میگویید در باب کسی که با امام زمان حرب نماید رمانی گفت کافر است باز گفت فاسق است
شیخ گفت چه میگویید در باب طلحه و زبیر و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کردند گفت ایشان از آن عمل توبه کردند شیخ گفت خبر جنگ درایت است
و توبه روایت و تمام الحال بآن مرد بصری گفتند که بروایت حاصل نمیشود آنچه بدرایت حاصل میشود رمانی تغیر کلام داده از شیخ پرسید که
بچه نام مشهوری و پیش که درس خوانده شیخ گفت بابن المعلم مشهورم و پیش ابو عبدالله جعل تحصیل علوم نموده ام بعد از آن رمانی بمنزل رفته
بعد از لحظه رقعه سر بمهر آورده بشیخ داد که بابو عبدالله ده دعای ما باو برسان و شیخ رقعه را برداشته نزد ابو عبدالله رفت و چون ابو عبدالله
رقعه را گشوده مطالعه نمود تبسم کنان گفت میان تو و رمانی چه گذشته است که در این رقعه سفارش تو بمن نوشته و مبالغه بسیار کرده
و ترا بمفید لقب داده شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد از آن باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر و فضلای امامیه و اعاظم
علمای اسلامست چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ مذهب او را میدانند و بغیر از هر دو شیخان میخوانند و تصانیف او از رساله و کتاب
بنوبت دویست مجلد رسیده است و بعد از طی هفتاد و هفت مرحله از مراحل زندگانی با هفتاد و نه علی اختلاف القولین فیه در شب جمعه سیم
رمضان سنه ثلث عشر و اربعمائه از دار الفنا بجوار رحمت ایزدی پیوسته و مهمان ملا را علی کلمه حجت تاریخ رحلتش ساخته اند و بعد از آنکه چند
سال در خانه خود مدفون بود جسد مبارکش را بمقبره قریش نقل نموده در جوار مرقد امام محمد تقی علیه السلام دفن کردند روح الله روحه النوری
از فقهه مذهب ائمه هدی جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در مواضع

استناد و فتاوی علما را علامت و قریب بسیصد مجلد کتاب در علم دین از مصنفاتش سمت اختتام یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک
در ولایت ری شربت ممات چشیده و کلمه شفا تاریخ رحلت اوست قدس الله روحه از احمد بن محمد که از ثقات رواة حدیث است
از پدرش محمد بن یحیی العطار که از فقهای معتبر قم و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال نظر تمام داشته از علی بن اسمعیل از عبدالله بن عبدالله که از راویان
مشهور حدیث اند از موسی بن ابراهیم المروزی که از مشاهیر راویان امام سابع است و گفته اند که در وقت حبس آنحضرت در منزل هارون الرشید
بامر خیاطی اشتغال داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری میشده است فرا گرفته حفظ میکرده است و چون بدوستان آن
حضرت میرسیده نقل مینموده از امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه و علی آبائه شرایف التحیة و التسلیم که آن سرور بلفظ دربار بیان
گوهر نثار فرموده اند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما
یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عز و جل یوم القیمة فقیها عالما ترجمه کلام معجز نظام در ضمن آغاز
و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس حفظ
کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند امت من بآن در امر دین خود بر می انگیزد و حشر مینماید خدایی که عزیز
است و بزرگ روز قیمت او را فقیه و عالم بینش دویم من حفظ ظاهر اینست که مراد بحفظ حدیث در مقام از بر کردن و در خاطر نگاه داشتن
باشد چنانچه در صدر سلف در میان ارباب دین دأب بوده بحدی که اگر کسی حدیثی روایت میکرده که از بر داشته است و از روی
نوشته و کتاب نقل میکرده است روایت او را در موضع اعتبار نمیداشته اند و محل اعتماد نمیدانسته و گفته اند که نوشتن و کتاب ساختن
احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث شده و پیشتر از آن ثبت بر الواح خاطر بجای نقش بر اوراق و دفاتر بوده است و میتواند بود که
بحفظ نگهبانی و محافظت حدیث باشد از اندراس و تلف شدن خواه بعنوان از بر کردن باشد چنانچه رسم آن زمان بوده و خواه
بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن از روی نوشته و کتاب چنانچه متعارف این زمانست و خواه بنحو دیگر و بعضی گفته اند
مراد بحفظ حدیث و اگرفتن است بر یکی از وجوه ششگانه که ائمه حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر داشته اند یعنی سماع از شیخ و قرائت
بر او و سماع حال قرائت غیر و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود یعنی کسی که سند حدیث را
باو میرساند و از او روایت میکند فرا میگیرد چاره نیست که فرا گرفتن او بر یکی از شش وجه باشد تا حدیث مذکور تواند از او روایت کرد
و نقل او را اعتبار تواند نمود اول شنیدن از زبان شیخ بر نهجی که شیخ خوانده و او شنوده دویم خواندن بر شیخ که او خوانده و شیخ شنوده و انکار
نکند سیم شنیدن در حالت خواندن غیر بر نهجی که دیگری بر شیخ خوانده و شیخ تصدیق نماید و او در حاشیه مجلس شنیده چهارم اجازه شیخ
و آن اینست که شیخ بر این دیگری گوید که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب را از من نقل کن یا آنکه تمام حدیث یا کتاب را که از او خوانده

یا از و شنود و پنجم مناوله و آن آنست که شیخ کتاب صحیح کرده خود را باو دهد و اشارت کند که آنچه درین کتابست از من نقل کن ششم کتابت
شیخ و آن اجازه بکتابت یعنی شیخ بخط خود بر جائی نویسد که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن
بی آنکه بر زبان آورد و علمای حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند و ششم را در موضع اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه اتفاق کرده اند بر آنکه
حدیثی که بر آن وجه منقول شده حجتست و بعد از آن دویم و سیم است چه اگر همه بر اعتبار آن رفته اند اما اکثر حق دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده
و بعضی که خلاف کرده اند قلیل و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان علما بسیارست و اکثر معتمد و حجت ندانسته اند پس معنی حفظ
حدیث را درین مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکوره حمل کرده اند اما بر وجه اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر
و بر سه وجه دیگر بمذهب جمعی که بر آن وجوه اعتماد کرده اند نهایتش این حمل چنانچه مخفی نیست بعید و دورست علی امتی لفظ علی درین حدیث
بمعنی خود که برای است مناسب مقام نیست و ظاهرست که بمعنی لام انتفاع باشد یعنی کسی که حفظ کند بر هر یک از معانی مذکوره از جهة انتفاع
امت من چنانچه در تفسیر آیه کریمه ولتکبروا الله علی ما هدیکم مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است یعنی بزرگی یاد آورید حضرت عزترا
از جهة هدایتی که شما را براه حق کرده است و میتواند بود که بمعنی من باشد همچنانکه بعضی مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایه اذا اکتالوا
علی الناس یستوفون ایراد کرده اند که بمعنی اذا اکتالوا من الناس است درین تقدیر میتواند بود که بمعنی من ابتدائیه باشد یعنی کسی که حفظ کند و
فرا گیرد از امت اجابت من نه از جمعی که بحلیه اسلام محلی نباشند چه ایشان را قابلیت آن نیست که از ایشان اخذ حدیث نمایند اگر گویند
بنابرین لازم می آید که حدیثی از پیغمبر فرا گرفته شود بیرون رود چه اگر بر آن صادق نمی آید که از امت فرا گرفته شده است جواب آنست که
حکم آن بقیاس بطریق اولی معلوم میشود چه هرگاه حدیثی که از امت فرا گرفته شود بر حفظ آن این ثواب مترتب باشد بر حفظ حدیثی که از پیغمبر
صلی الله علیه و آله شنیده شده باشد بطریق اولی مترتب خواهد بود و میتواند بود که بمعنی من بیانیه باشد یعنی کسی که حفظ کند و از امت اجابت
من باشد یعنی عروس اعتقاد را بزیور اسلام آراسته باشد والله اعلم بالصواب اربعین حدیثا باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی
سخن است و سخن را از آنجهة حدیث میگویند که حرف حرف و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب حدیث عبارت از
کلامیست که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یا قول صحابی یا تابعی یا کسی که در مرتبه
تابعی باشد که بر سبیل جزم بر زبان ایشان جاری شده باشد یا خبر دهد از فعل ایشان که برین نهج بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان که برین
صورت در حضور ایشان بعمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علما حدیث را مخصوص دانسته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر
معصوم و کلامی که خالی باشد از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان از احادیث نشمرده اند مترجم گوید که مراد با ائمه معصومین چنانچه ظاهرست
دوازده امامند صلوات الله علیهم که اول ایشان علی بن ابی طالبست صلوات الله علیه و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام من

التحیة والسلام و مراد بصحابی اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه و آله و مراد با اصحاب پیغمبر بنا بر آنچه مصنف رحمه الله در کتاب ذکر کرده اند جمعی که بسعادت
ملاقات آنحضرت استسعاد یافته اند بی پرده ای در ایام حیات آنحضرت در حال اسلام ملاقات عادی و با ایمان از دنیا رفته اند
بسعادت ملاقات گفته شد نه بسعادت دیدار تا ابن ام مکتوم که اعمی مادرزاد بود داخل باشد و قید عادی بواسطه آنست که جمعی از زمان
پیغمبر آنحضرت را صلوات الله علیه و آله در واقعه دیده باشند و بعد بحال اسلام بواسطه اخراج بعضی از کفار زمان آنحضرتست که با کفر ادراک
ملاقات او علیه السلام نموده اند داخل اصحاب نباشند و تقیید ملاقات بعادی بجهة آنکه بعض انبیا علی نبینا و علیهم السلام که چنانچه بعضی روایات
صحیحه بآن ناطقست در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده اند از تعریف بیرون روند چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده که
عادت بر آن وجه جاری شده باشد و فایده قید آخر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشند ظاهرست و مراد بتابعی جمعی اند که بسعادت درجه
صحابی ملاقات کرده باشند بشرط آنکه ادراک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی که در مرتبه
تابعی باشد آنکه نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بر وجه مذکور ملاقات تابعی کرده باشد بی آنکه صحبت یکی از اصحاب
رسیده باشد بشرط مذکور مما یحتاجون الیه فی امر دینهم یعنی از احادیثی که امت را در دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب
قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیات یا در ماده نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و امثال آن
از عبادات نه احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته باشند مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاره و مانند آن روایت
شده گاهی که غرض دینی بآن تعلق گیرد بعثه الله یوم القیمة فقیها عالما یعنی برانگیزد و محشور گرداند خدای که عزیزست در روز
قیامت او را در زمره علمای دین و فقهای ملت مبین که زیادتی دارد بحیثیت نبوی شرف و مرتبه سیاهی دوات ایشان که از آن تحریر
مطالب علمی و مسایل دینی مینمایند بر شرف و مرتبه خون جمعی که بسعادت جهاد با کفار در خدمت پیغمبر یا امام معصوم فایز باشند و شهید شوند
ای عزیز کشت زار رحمت الهی بی پایانست و بحار کرم و عنایت او آکنده هزار عمان بجوی خرمنی می بخشد و بقطره دریایی میدهد
جهد کن که از آن خرمن بجوی برسی و از آن دریا بقطره فایز گردی والله الموفق تمایز اول ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه دانستن
معنی در عاید شدن ثواب مذکور شرط نیست بلکه مجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هر چند موقوف بر معنی حاصل نباشد و دور نیست که
مراد امام عم نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادتست و مورث ثواب هر چند موقوف بتفسیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث
نیز عبادتست و قابل ترتب ثواب لیکن آنکه علم بمعنی آن بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت مقدسه نبوی در باره ناقل حدیث
دعا کرده اند با آنکه عالم بمعنی نبوده باشند چنانچه فرموده اند رحم الله امرء سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمعها
فرب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی حضرت عزت رحمت کند بر کسی که

بر کلام من گوش کند و آنچه شنود در خاطر گیرد چنانچه از من شنیده باشد بی تغییر لفظی و تبدیل حرفی نقل نماید بسیار باشد حدیث که حامل فقه
دو فراگیرنده حدیث فقیه نباشد یعنی استطاعت و استنباط آن نداشته باشد و بسیار باشد که غرض از فراگرفتن و حفظ حدیث این باشد
که بعالمی برتر از خود برساند و استفاده معنی بکند و از آن استنباط نماید منتفع گردد پس هرگاه حفظ کننده حدیث با آنکه عالم بمعنی آن نباشد
قابل این باشد که در معرض دعای حضرت مقدسه نبوی در آید چه امید داشته که روز قیامت در زمره فقها محشور گردد و حدیث مذکور است که
هر کس شباهت جوید با اهل قومی در اقوال و افعال هر آینه از آن قوم خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت و حفظ احادیث مصطفوی
شعار و دثار فقها و علماست که در وقت استدلال بر مسائل و ادای مواعظ و نصایح بآن توسل میجویند پس کسی که با ایشان درین امر شرکت
نماید هر آینه شباهت جسته خواهد بود با ایشان و بمقتضای حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمره ایشان محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی
حدیث فراگیرد و حفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد آیا او را حافظ حدیث میگویند و ثواب مذکور را و عاید میتواند شد یا نه
ظاهر است که معنی حدیث را حدیث نتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت حدیث و خواه بلغت دیگر مانند آنکه ترجمه قرآن را مانند
مصحف قرآن نمی دانند و از انجهت است که مس آن را مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند که بی وضو مس آن کنند و کسی که نذر تلاوت
قرآن کرده باشد گفته اند که بخواندن آن از عهده وفای آن نذر نمی آید و بعضی ترجمه قرآن را دانسته اند و استدلال بآیه کریمه ان هذا لفی الصحف
الاولی بر توجیه کرده اند که درین اشارت بقرآنست یعنی هر سینی که قرآن در کتابهای که بر انبیاء سابق نازل شده است و ظاهر است که آنجا
این عبارت و الفاظ نیست بلکه باین لغت نیز نیست و در آیه اطلاق قرآن بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هر گاه بآن معنی باشد اطلاق
قرآن جایز صحیح باشد و بر قیاس ترجمه حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال ضعیف است و مترجم گوید بواسطه آنکه اگرچه اشارت
بقرآنست اما دلالت ندارد بر آنکه قرآن با وصف قرآنیت در کتابها مذکور باشد چه میتواند بود که آنچه در قرآنست از مواعظ و احکام و اخبار
آنجا باشد و اطلاق قرآن بر آن کرده و این که علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند یعنی معنی آن را اگرچه بلغت دیگر باشد نقل کنند
دلالت ندارد بر آنکه معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه طبع سلیم شاهدست بر آن **فایده دویم** مذکور شد که ظاهر است که لفظ علی
در حدیث بمعنی لام انتفاعست و چون امت اسم جنس است مضاف بضمیر و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هرگاه مضاف واقع
شود ظاهر است در عمومست بحسب ظاهر مراد از امت جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر کسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع
فرق امت اجابت از اهل سنت و شیعه اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و این معنی
تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه بصحت آن رفته باشند و بطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که همه
نقل کرده اند و مضمونش اینست که هیچ نمازی صحیح و مقبول نیست مگر آنکه بجا آرنده آن بطهارت باشد که آن وضو و غسل و تیمم است و حدیث جعلت لی

الارض مسجدا و ترابها طهورا که بر زبان حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه جاری شده و همه بر صحت آن اتفاق دارند و این معنیست که
در مقام شکر و رضا اظهار نعم الهی میفرمایند که گردانیده شده است از برای من و امت من روی زمین را مسجد تا خدای خود را بر آن سجده میکرده
باشیم و خاک آن را طهور یعنی پاک و پاک کننده تا پاک سازیم بآن آنچه پاک میباشد مثل محل استنجا بشروط معتبره و کف پا و ته کفش و عصا
و امثال آن گاهی که نجس شود یا طاهر و مطهر بکار بریم آن را در وقت اراده نماز چون مانع از استعمال آب باشد یعنی تیمم کند و حدیث یحرم
من الرضاع ما یحرم من النسب که در صحت آن خلاف نکرده اند و حاصل مضمونش اینست حرام میشود بسبب رضاع آنچه حرامست بسبب
النسب خواستن مادر حقیقی و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و همشیره و عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده هرگاه حقیقی باشند حرامست
خواستن هر یک از ایشان گاهی که رضاعی باشند یعنی نسبت مذکور بسبب رضاع بهم رسد که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادنست بر
وجهی که در کتب فقهی بتفصیل شرایط آن مذکورست و امثال این احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی وارد باشد و بعضی
دیگر نقل آن نکرده باشند مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده و اهل سنت انکار مینمایند و احادیثی که در شستن پا اهل
سنت نقل کرده اند و شیعه افترا میدانند و حدیث المتبایعان بالخیار ما لم یفترقا که ابو حنیفه انکار آن کرده و این معنیست که چون بیع واقع شود
هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده اند اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهد یافت پس اگر خواهیم که حکم مذکور
شامل هر دو قسم حدیث باشد تا فایده این عام شود بالامت را برخلاف ظاهر حمل میباید کرد بر وجهی که شامل بعض امت و جمیع امت بوده
باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم میباید گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه که مراد احادیثی باشد که از شان
او آنکه جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اگرچه باعتقاد حفظ کننده چه هیچ شک نیست که احادیثی که در باب مسح پا مثلا
وارد شده باشد از شان اوست که جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و بمضمون آن عمل نمایند و اینکه بعضی از روی عناد
یا قلت تتبع انکار کنند قدح در شان او نمیکند اگر گویند ناچار است که مراد از امت در حدیث بعض امت باشد چه اکثر جمعی که از احادیث
انتفاع دارند و بآن محتاجند علما و ارباب اجتهاد اند که در وقت استنباط مسئله بکار میبرند و بعض عوام الناس که تحقیق معنی آن
نتوانند رسید خصوصا جمعی که بزبان عربی عارف نباشند از انتفاع آن بهره نخواهند داشت و بآن محتاج نخواهند بود پس بر توجیه
فایده مترتب نباشد جواب گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از آنست که بواسطه باشد یا بی واسطه همچو احتیاج علما و مجتهدین یا بواسطه و بعض عوام مذکور اگرچه
بی واسطه از احادیث انتفاع ندارند و بآن محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع می یابند و محتاجند پس
بواسطه محتاج و منتفع باشند **فایده سیم** حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم در ضمن چند فقره و کلام که هر یک بدیگری مربوط باشند بر وجهی که معنی مقصود
از آن دیگر مفهوم شود مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که بسکون با و فتح با هر دو روایت شده است بر تقدیر اول معنیش آنست که

مسابقت در یکدیگر چیزی گرفتن بعنوان شرط و گرو روا است و بر تقدیر ثانی آنکه دادن و ستدن ثانی که شرط و گرو مذکور بران واقع شود در هیچ ماده روا نیست و از احادیث شرع تجویز آن نشده است مگر در ماده نصل یعنی تیر پیکان دار و آنچه مانند آن باشد مثل شمشیر و نیزه و امثال او بر نحوی که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام زودتر تیر خود را به نشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازند یا ضرب شمشیر هر کدام برنده تر باشد یا نیزه طعن نیزه کسی زودتر کند گرو سبق مذکور او را باشد یا در باب خف که در کتب به اذرکشیت که شتر آن باشد مثل شتر و فیل یا حافر که بمعنی مرکب سم دار است مانند اسب و استر و خر بر نحوی که گرو بسته شود بر آنکه مرکب هر کدام در دوانیدن بر دیگری سبقت گیرد سبق او را باشد کنایه از آنکه در مواد دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام در دویدن بر دیگری پیشی گیرد یا در کشتی او را افکند و یا از مسافتی دورتر جهد یا چیزی سنگینتر بردارد و امثال او جایز نیست و حدیث من نزل علی قوم فلا یصوم تطوعا الا باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر برضای آن قوم بعکس حدیث مذکور است در آنکه جایز نیست تفوات آنرا از هم جدا کردن و بعضی را دون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث اول گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که همه ستنی است ذکر کنند و در حدیث دوم گویند که پیغمبر فرموده است من نزل علی قوم فلا یصوم تطوعا الا باذنهم را که متمم معنی است ذکر کنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشند که هر یک حکمی باشد تمام و موقوف بر فقره دیگر نباشند مثل حدیث من فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من ستر علی اخیه ستر الله علیه فی الدنیا و الاخرة والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه که ترجمه اش این است هر مومن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مومن برداشته شود حضرت عزت جل شانه از غمهای روز قیامت او را به سرور مبدل گرداند و هر مومن که در برآوردن حاجت برادر مومن خود ساعی باشد حضرت عزت در برآوردن حاجت او توجه نماید و هر مومنی که بر عیب برادر مومن خود اطلاع یابد و آنرا از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای آن نشده مستور دارد حضرت عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت مستور دارد و حضرت عزت یاری دهنده و معاون او باشد مادام که در معاونت و یاری دادن برادر مومن باشد هیچ شک نیست که جایز است که فقرات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را به تنهایی نقل کردن مثل آنکه گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و باقی حدیث را ذکر نکند و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات شریفه اوست بهمین گفته است نهایتش بر هر یک از فقرات آن اگر صحیحت اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره احکام باشند تواند گفت که چهل حدیث است و ثواب مذکور بر حفظ کننده آن به تنهایی عاید شود یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت مذکور است همه یک

حدیث است و اطلاق احادیث متعدد بر آن روا نیست اگرچه از هیچیک از علما تصریحی درین باب دیده نشده اما چون تحمل در مثل فیاس حسنت و کرمان تو ثواب جوی و بهانه طلب میباشند اگر قابل شق اول شویم چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد اولیائه **فایده ششم** بباید دانست که این حدیث در میان علمای مخالف و موالف مشهور است چنانچه بعضی متواتر آن حکم کرده اند پس گوییم اگر تواتر آن ثابت شود میتواند دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد حجت است و استدلال مذکور اگرچه هیچیک از علما در مصنفات خود ایراد نکرده اند اما کم از استدلال بآیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة الی آخر الآیه که ایشان بر مطلب مذکور ذکر کرده اند نیست ترجمه گویم تفصیل این اجمال آنکه حدیث متواتر میباشند و غیر متواتر آنست که جماعت بسیار از جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا بمعصوم رسد چنانچه هر جماعت از ایشان در آن عصر بحدی رسیده باشند که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا در بعض بان کثرت نرسد و اینقسم را در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحد میناموند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته اند و عمل بمضمون آن واجب میدانند و کسی در این معنی خلاف نکرده است و خبر واحدی که صحیح باشد یعنی راویان آن تا معصوم علماء اثنی عشری باشند اکثر معظم علما آنرا حجت دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده اند اما چون بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف کرده اند و گفته اند حدیث تا متواتر نباشد حجت نیست و بآن عمل نتوان کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله دلایلی که بر آن ایراد کرده اند این آیه کریمه است و ما کان المومنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم یعنی روا نیست مومنان را که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب فقه دین روند و نظام کارهایی که وسیله معاش و سبب بقای حیات ایشان باشد معطل گذارند چرا نروند از هر فرقه یعنی اهل شهری یا قبیله طایفه یعنی گروهی اندک بطلب فقه دین تا ترس و بیم آورند قوم خود را از سخط و غضب الهی چون باز گردند بسوی ایشان بر وجهی که باز آیند از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات یا روا نیست که همه یکبار بغزای کفار و جهاد روند که گروهی از هر قوم بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل علم و طلب دین مشغول باشند تا ترس و بیم آورند آنانی که رفته اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقاء آنچه آموخته اند بایشان علی اختلاف التفسیرین بر نحوی که اگر خبر واحد حجت را نشاید بترسانیدن گروهی از هر فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار و تخویف ایشان است بر نهجی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات یا روا نیست که همه یکبار بغزای کفار و جهاد روند بلکه باید که گروهی از هر قوم بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل علوم طلب فقه دین مشغول باشند تا ترس آورند آنانی را که رفته اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقاء آنچه آموخته اند بایشان علی اختلاف التفسیرین بر نحوی که اگر خبر واحد حجت را نشاید بترسانیدن گروهی از فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار و تخویف ایشان است بر نهجی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات

شرعی بر آن مرتب شود از آن بظهور نخواهد رسید و آیه دلالت دارد بر آنکه بظهور میرسد پس خبر واحد حجت باشد و امثال این چند دلیل
دیگر ذکر کرده اند و بحجیت استدلال کرده اند و آنرا دلیل دانسته اند و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضحه دارد چنانچه بر
آنچه مصنف ام ظله فرموده اند اینست که اگر واحد حجت نباشد و بآن عمل نتوان کرد بهرکه بعد علماء امت را از آن انتفاع نخواهد بود و بآن
احتیاج نخواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتیاج بآن و تحقق انتفاع امت از آن بواسطه
آنکه من موصول در من حفظ چون ارادت عمومست بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از جهة انتفاع امت چهل
حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه شریک شد در حفظ آن جمعی که عدد ایشان بحد تواتر برسد و خواه منفرد باشد
در آن تواتر که در رامی یابد پس ظاهر شد حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد میتواند بود که محتاج الیه و منتفع به امت باشد
و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد را نشاید محتاج الیه و منتفع به امت نیست پس خبر واحد حجت باشد اگر گویند بنابرین لازم می آید که خبر
فاسق و مجهول الحال یعنی کسی که عادل بودن او معلوم نباشد نیز حجت باشد چه اگر من موصول چون ارادت عمومست شامل ایشان نیز هست
و کسی از علما بآن قایل نشده جواب آنست که عام شامل هر فردی میباشد که دلیل دیگر دلالت بر خارج بودن آن فرد نکند و اینجا
دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال حجیت را نمی شاید و آن در باب فاسق آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبا
فتبینوا است یعنی اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری بر قول او اعتماد نکرده طلب شاهد و حجت کنید و در باب مجهول الحال
آیه وافی هدایه ولا تقف ما لیس لک به علم یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید بر خبری که شما را بر آن علم نباشد یعنی صدق و کذب راوی آن
بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد و غیر ایشان بنابر اصل عموم داخل بماند پس میتوان گفت که حدیث
نقص حجیت و در آنکه احتیاج امت بآن در حال انفراد راوی باشد چه میتواند بود که احتیاج و انتفاع چنانچه سبق ذکر یافت اعم باشد
از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخصی واحد حفظ میکند اگرچه در حینی که خبر واحد است محتاج الیه ایشان نخواهد
بود و از شان آن هست که محتاج الیه شود و آن وقتیست که متواتر شود و این احتمال اگرچه خلاف ظاهرست اما باعث ضعف دلیل شود
چه اگر استدلال بظاهر حدیث با آیه را بعد از آنکه معتقد خلاف آن باشد ضعیف دانسته اند و چون اصل عدم حجیت خبر واحد است پس
استدلال بر ظاهر حدیث که عمومست بر حجیت آن ضعیف باشد والله اعلم الخاتم باید دانست که فقه در لغت عرب فهم که فقیه یعنی فهیم باشد
یعنی فهمنده و در اصطلاح یعنی عرف اهل شرع عبارتست از علم باحکام شرعی که از روی ادله شرعیه که قرآن و حدیث و اجماع
و استدلال بهم رسد و شک نیست که این دو معنی مناسب مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دادرا از زیرکی و فهم داری زیادتی مرتبه
در ادب نیست که محشور بودن در زمره ایشان کمال بوده باشد و این ظاهرست اما معنی دویم بواسطه آنکه از متحدثات این زمان که

استخراج مسائل از قرآن و حدیث و دلایل دیگر مینمایند و در صدر سلف یعنی زمان حضرت نبوی و عهد حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین طریق علم بمسائل و احکام سماع از لفظ در بار ایشان بوده است بواسطه یا بی واسطه و چون معلوم است که علم بمسائل حاصل
کنند از ایشان می پرسیده اند و هر طور جواب می شنیده اند بآن عمل میکرده اند و حکم خدا آنرا میدانسته اند و بدلیل دیگر حاجت محتاج
نمیدانسته بلکه مراد از فقه در حدیث بینات در امور دینیه و احوال آخرت و خدا شناسی که فقیه یعنی صاحب این بصیرت و بینایی باشد و در اکثر
احادیث که لفظ فقه واقع شده است بر این معنی محمولست و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی که فرموده اند لا یفقه العبد کل الفقه
حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی و حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها اشد مقتا
بر این ظاهر معنیست یعنی بنده فقیه نگردد و فقیه تمامی یا دشمن دارد مردم را در ذات خدای تعالی که چرا تحصیل معرفت او نمیکنند و تا به بیند
مر قرآن را وجوه بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده و تاویلات متنوعه آیات قرآنی که ائمه تفسیر و تاویل ذکر کرده اند بعد از آن بجانب
نفس خود کرده و چون بنهایت عجز و قصور او را نیز در معرفت مشاهده نماید او را از همه دشمن تر دارد و باید دانست که حصول این مراتب
بصیرت و بینایی بمحض موهبت و تفضل الهیست و سعی بنده را در آن مدخل نیست بهمانکه دعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در باره
امیر المؤمنین علی علیه السلام در وقت روانه کردن آنسرور بجانب یمن که اللهم فقهه فی الدین یعنی بار خدایا او را در امور دین بینا
ده ناظر بر آنست یا کیست که سعی و کوشش بنده دست میدهد چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلام
زبان مبارک جاری ساخته اند که یا بنی تفقه فی الدین یعنی تحصیل کن و بدست آر فقه دین را اشارت بر آنست و در کلام بعضی اعاظم علما
وارد شده است که در زمان سابق اطلاق فقه میکرده اند مگر بر علم آخرت و معرفت بعضی کفارت و دقایق آفات نفس که عبارت از
در افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکه و دانستن مفسدات و مبطلات اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال اخرویست
و استعداد و دریافتن حقارت دنیا و فنای او و اطلاع بر نعمتهای باقی آخرت و استیلای خوف و ترس الهی بر خاطر و امثال آن آیه وافی هدایه
فلولا نفر من کل فرقة منهم که ترجمه آن در بخش چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت بر این معنی دارد چه اگر چنانچه مذکور شد
در آیه مذکور ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مقتضی باجتناب محرمات و مناهی شود بر تحصیل فقه مترتب شده و ظاهرست که علمی از
مذکور بر آن مترتب تواند شد علم آخرت و معرفت امور مذکورست نه دانستن طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال آن و همین از علم
در حدیث مذکورست علما بامور آخرت و علم خداشناسی مراد است یعنی لغوی علم که دانستن است و نه معانی اصطلاحی که علمای
این زمان احداث کرده اند مثل حصول صورت یا صورت حاصله نزد عقل یا امثال آن چه اگر در حدیث وارد است که العلماء ورثة الانبیاء
یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهرست که وارث علم ایشان اند نه وارث مال و ملک که اینها میراث کذاشته اند علم دین و آخرت است و علم

خداشناسی نه علم این معانی که مذکور شد و آیهٔ کریمهٔ انما یخشی الله من عباده العلماء بر نص برهمین مذکور است چه خلاصهٔ کلام
معجز نظام آنست که مدرستی که آنانکه در کورهٔ ترس و خوف الهی میگدازند از بندگان ارباب علم اند و وصف بر علیت دارد یعنی دلالت دارد
برآنکه علم ایشان باعث خوف و ترس ایشانست و ظاهرست علمی که خوف و ترس الهی برآن مترتب باشد علم دین و آخرت و علم خدا
شناسیست بلکه غیر این از علوم را بمعنی علم نمیدانند و ارباب عرفان محض جهلش دانسته اند و تعبیر از آن بوسواس شیطانی میکنند
چنانچه مصنف دام ظله در بعضی از منظومات خود که مسمی بسوانح سفر حجاز است اشعار برین معنی کرده فرموده **مثنوی** علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از کیفیتی حاصل نه حال ٭ علم نبود غیر علم عاشقی ٭ مابقی تلبیس ابلیس شقی ٭ گر دلت خالی بود از عشق یار ٭ شک استنجا شیطانش شمار
وین علوم و وین خیالات صور ٭ فضلهٔ شیطان بود بر آن حجر ٭ تو بعلم غیر عشق ار دل نهی ٭ شک استنجا شیطان میدهی ٭ لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی
ای مدرس درس عشقی هم بگوی ٭ چند چند از حکمت یونانیان ٭ حکمت ایمانیان را هم بدان ٭ دل منور کن بانوار جلی ٭ چند باشی کاسه لیس بوعلی
گرترا گویند کز عمرت همین ٭ هفت روزی ماند و بین گرد یقین ٭ تو درین یک هفته مشغول کدام ٭ علم خواهی بود ای مرد تمام ٭ فلسفه یا نحو یا
طب یا نجوم ٭ هندسه یا رمل یا اعداد و شوم ٭ یاد ده نی دوش آن مرد عرب ٭ وجه خوش میگفت از روی طرب ٭ ایها القوم الذی فی المدرسه
کلما حصلتموه وسوسه ٭ فکرکم ان کان فی غیر الحبیب ٭ مالکم فی نشاة الاخری نصیب ٭ ساقیا بخیز عه از روی کرم ٭ بر بهای بز
از روی قدم ٭ تا کند شق پردهٔ پندار را ٭ تا بچشم باز بینیم یار را **حدیث دویم** روایت کرده است بسندی که متصل است
بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از حسین بن احمد که مکنی بابو عبدالله بود از پدر او احمد بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقیهان
معتبر است و حدیث بسیار از و نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون جد او خالد در منسوب برق رود
قم نقل کرده بوده است و تولد انجا شده برقی اشتهار یافته و قریب صد جلد کتاب از آثار فضل او کسوت ظهور پوشیده است
اگرچه بعضی علمای رجال ضعیف میدانند بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن داود توثیقش را رجحان داده و شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه در خلاصه رجال میگویند و عندی ان روایته مقبوله از محمد بن علی بن موسی بن ابراهیم الصیرفی الکوفی که مکنی بابن سمینه است
و اگرچه چند جلد کتاب باو نسبت یافته اما علمای رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو دارند نهایتش چون در امثال این احادیث
خصوصا گاهی که در مقام اثبات حکم شرعی نبوده باشند یا استحباب عملی را خواهند که ثابت کنند تجویز شده که نقل کنند و اگرچه
روایتش ضعیف باشد چنانچه در حدیث سی و یکم ازین کتاب خواهد آمد انشاءالله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه کتاب اثنی عشر
آن خواسته اند از تضعیف مذکور در نقل این حدیث خدشه بخاطر راه نیابد و همچنین نقل بعضی احادیث آینده اگر در سند آن بعضی راویان
ضعیف بنظر رسید از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث است و مصنف چند جلد کتاب و اگرچه بعضی علمای رجال ضعیفش دانسته اند

و حکم بتضعیف روایتش کرده اند اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توثیقش کرده اند و شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است که امام محمد جواد علیه السلام
در ضمن دعائی که در حق او کرده اظهار رضای خود از او فرموده اند و عبارت دعای امام علیه السلام اینست رضی الله عنه برضائی عنه ما خالفنی ولا خالف
ابی قط یعنی خدا راضی باد از و چنانچه من از و راضیم بدرستی که هرگز در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من در نیامده عیسی بن اعین جریری که
از راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار و اجداد عالی مقدار خود امیرالمؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیهم اجمعین که
آنحضرت فرموده قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام
و عنا نفسه من الصیام و القیام قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله
سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة
و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب
و شوقا الی الثواب **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و کیفیات بس و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصهٔ مضمون بلاغت مشحون
آنکه حضرت مقدسهٔ نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که هرکس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبهٔ عظمت و بزرگی
او را بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و تعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز
و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدای تو باد پدران و مادران ما ای رسول خدا اینجماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند بدرستی که مرکز
اولیاء الله خاموش میباشند خاموشی ایشان فکر خداست و چون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر خدا و چون نظر بر چیزی میگمارند نظر ایشان
بجهة عبرتست که بآن اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی و چون بنطق در می آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم در معاش
معادست تا از آن انتفاع یابند و چون براه در می آیند رفتار ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکتست اگر نه مقرر بود ایشان را
اجل معین که تا آن نرسد بالضروره ایشانرا گرفتار زندان ابدان میبایست بود هرگز آئینه قرار نمیگرفت روحهای ایشان در بدنهاشان
از غایت ترس الهی و شوق ثواب غیر متناهی **بینش دویم** من عرف الله شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده که معرفت نزد
ارباب تحقیق عبارتست از ادراک دوم که بعد از ذهول از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد و بواسطهٔ تلاحق ایام
و امتداد زمان غبار نسیان بر آن نشسته چون بار دیگر خاطر آینه و صیقل ادراک دیگر زنگ آن غبار از مرآت خاطر مرتفع گردد و روشن شود که
همان امرست که مرتبهٔ دیگر در موطن ادراک در آمده است این ادراک دویم از اهل تحقیق معرفت مینامند و از نجاست ارباب کشف و ذوق
اصحاب عرفان میگویند چه بثبوت پیوسته است که خلق ارواح و نفوس ناطقهٔ انسانی که مدرک اشیاء در معنی انسانند بر خلق جواهر بدن
تقدم دارند چنانچه در حدیث وارد است که خلق الله الارواح قبل خلق الاجساد بالفی الف عام یعنی خلق کرده و آفریده است حضرت

عزّ و جلّ بر بازنویسی نطفهٔ انسانی را قبل از خلق بدنهای ایشان بچهار هزار سال و هیچ شک نیست که در آن نشأه یعنی قبل از مفارقت
عالم تجرد و اختفا در ظلمات بدن ادراک یعنی معارف الٰهی کم بی‌صورت کسب و تحصیل از مبدأ فیاض فائض میشود ایشانرا حاصل بوده چنانچه
آیهٔ وافی هدایهٔ الست بربکم قالوا بلی و ربنا بان ناطقست خلاصهٔ مضمون کلام معجز نظام آنکه در بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شده بود
جمع آورده در معرض خطاب در آورده که آیا نیستم من که خالق آسمان و زمینم پروردگار شما و آفریننده شما همه بزبان بلی زبان فریاد
برآوردند که هستی و غیر تو که تواند بود ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در آن وقت ایشانرا علم بپروردگار خود حاصل بوده و بعد
غفلت از آن بواسطهٔ الفت لذات بدنی و انهماک در ظلمات جسمانیست چون با ایشان بوسیلهٔ ریاضت و ترک لذات حیوانی
و قطع تعلق علایق و عوایق جسمانی در مقام تصفیهٔ باطن در آمده زنگ نسیان از آینهٔ ضمیر زدوده اند و دیدهٔ سعی خود را بجمال یوسف گم
گشته جلا داده اند بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده اند هر آینه صاحب معرفت و اهل عرفان خواهد بود پس معنی حدیث آنست که
هر کس مرتبهٔ معرفت حق را دریابد یعنی در ضمن تحصیل ادراک دوم و ارتیاض بترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی و ترک تعلقات بدنی
نفس را فاجیت تذکر ادراک اول ظاهر سازد و جهان نماید که مکرّر شده آنست یعنی مرتبهٔ عظمت و کبریائی او را بروجهی که در طبیعت زمان تجرد داشت ادراک نماید
منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام هر آینه باز میدارد دهان نطق خود را از تکلم بغیر ذکر حق یا بسبب آن از فکر او باز نماند و شکم اشتها
خود را از میل کردن بطعام تا رابطهٔ عالم تجرد نفس نقصان نپذیرد و گرفتاری بهضم آن باز ندارد و او را از یاد پروردگار خود عنا نفسه
بالصیام والقیام عنا بمعنی الی لفظ و تشدید نون با خود از عنای بفتح عین است و قیام اینجا کنایه از نماز مطلق است یا نماز در شب یعنی از
غایت الفدائی که او را از عبادت معبود حقیقت میدهد بعلت مداومت بروزه و نماز راحت انکار نشسته همیشه خود را متحمل مشقت آن میدارد
قالوا آباؤنا و امهاتنا یا رسول الله با با نار اکثر نحویان با تقدیر نامیده اند و گفته اند فعل آن در عقب محذوف میباشد و کلام در بن تقدیرات
که نفدیک بآبائنا و امهاتنا و در حنیف همان با عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام با حرف ذکر کرده اند مثل با خذ هذا بهذا ای
یعنی بگیر این را عوض این و بعضی مفسرین با بما کنتم را در آیهٔ کریمهٔ ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون از این قسم شمرده اند یعنی داخل شوید بهشت را ای
مؤمنان در عوض عمل صالحی که از شما در وجود آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه میباشد نه بروجه تفضّل و بعضی دیگر از
مفسرین با را باء سبب یعنی داخل شوید در بهشت را با وجود اعمال ناشایسته و نشایانی که از شما در وجود آمده که رحمت و فضل الٰهی نسبت بشما
زیاده از آن شمول دارد که شما را بر آن مؤاخذه نماید تا کنایه از آن باشد که ادخال بهشت و عطای نعیم اخروی محض تفضّل و موهبت او
نه در عوض عمل صالح چنانچه کسی هرگز مباشر عمل صالح نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت شود و پس نظر امر فضله معبد موالا اولیاء الله
یعنی جمعی از اصحاب که روی سخن حضرت با ایشان بود و صفات مذکور فوق را مرتبهٔ امثال خود دانسته گفتند فدا باد تو را پدران و مادران ما

ای رسول خدا این جماعت اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی آنکه غرض ایشان استفهام حال الجماعت باشد تا معلوم نمایند که
ایشان اولیاء الله هستند یا نه و ادات استفهام را از کلام خود حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکوره خبری باشد که قصد بوده
باشند بآن لازم حکم را یعنی وانمودن اعتقاد خود را در بارهٔ ایشان بعد از شنیدن صفات مذکوره یعنی از ذکر این صفات ما را علم حاصل شد
ای رسول خدا که ایشان اولیاء الله اند قال ان اولیاء الله ان حرف تاکیدست و بر احتمال اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام
باشد چون در حال استفهام متکلم را تردد خاطر است وجه تاکید در جواب آن ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم رد سخن ایشان یعنی غلط فهمیده اید ایشان اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند که متصف باین صفت و این صفت
باشند و باز تاکید بجای خود است تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت در رفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر
کلام در تخصیص تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه دلیل و برهان دانند و بهمان اعتقاد کرده اند که از پدران و استادان
خود این سخن شنیده و تصدیق ایشان باشند در حکم مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء اند و سوی اوصاف ثلثهٔ مذکوره اتصاف بصفات
نیز دارند مقام بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج بنکته ایست که در فن بیان ذکر این شده که هر گاه روی
سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان در بارهٔ متکلم و لغت ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد بشنیدن سخن
مذکور چون ظاهر است که اینمعنی سبب شوق و نشاط متکلم و رغبت او میشود بر ازدیاد سخن و بسط کلام خصوصا گاهی که سخن را از یک در
دیگر رجحانی بوده باشد مقام را گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد ادات تاکید منافی بلاغت نخواهد بود و ما نحن فیه از آن قبیل است
چه سخن با نسبت از موقعی که خاطر را در قبول و تصدیق آن مجبول لند در توصیف جمعیت که ممکن نیز از گفتن و شنیدن الندا بتمام
حاصل شود پس تاکید مذکور در موضع خود باشد چنانچه صاحب کشاف در تفسیر آیهٔ کریمهٔ واذا لقوا الذین امنوا قالوا
امنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم که در شأن منافقان آن زمان که بظاهر دعوی ایمان میکرده اند و در
باطن کفر ایشان برقرار بوده نازل شده یعنی چو مؤمنان ملاقات مینمایند میگویند که ما ایمان آورده‌ایم و چون با شیاطین قوم خود که
راهنمون ایشان آن عمل کرده اند خلوت میکنند میگویند بدرستی که ما از شماییم تخصیص فقره اخیره را بتاکید بان با فقره اول در عدم
اقتضای تاکید نکته چند چنانچه مؤمنان آن زمان را که عبارت از اصحاب پیغمبرانند از مشاهدهٔ احوال ایشان یقین بر نفاق ایشان
حاصل بود و تردّدی در عقیدهٔ باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید نماید و شیاطین قوم ایشان نیز چون خود ایشان را
بر آن داشته بوده اند که بر آن توجه اظهار کنند یقین میدانسته اند که حال ایشان چیست و تردّدی در آن نداشته اند که رفع آن
تاکید باشد بر توجه ایراد نکته کرده است و گفته که حسن ظن مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان در مکالمه و بسط کلام با ایشان

در فقره اخیره و عدم تحقق این معنی در فقره اول منشأ تخصیص مذکور شده والله اعلم وسکتوا فکان سکوتهم فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا
فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة بباید دانست که سکوت ایشان را فکر گفتن با آنکه ظاهر است
که فکر نفس سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت و حال خاموشی متحقق میشود بر سبیل مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارت از لازم
گفتن و ملزوم خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و از آن جدا نیست و بر این قیاس است نظر ایشان را عبرت گفتن
و نطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را برکت دانستن چه هیچیک از امور مذکوره عین اینها نیست بلکه نظر ایشان بجهت
عبرتست اما آنچه بنظر آید از کراهیده و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشد در اصلاح آن کوشند و الا اجتناب از آن لازم شناسند
و نطق ایشان متضمن حکمت که عبارتست از بیان مصالح معاد و معاش و فواید و خواص اشیاست و رفتار ایشان متضمن حصول برکت
در اموال و اعمارست و بباید دانست که در ضمن بگفتوه (?) و بکر نطق ایشان را در حال منطق حکمت نامیدن با آنکه نطق و تکلم یک
معنیست و هر دو یکجا آمده اشارتست بآنکه کلام ایشان از دو حال بیرون نیست در خلوت ذکرست و در میان مردم حکمت و خواهد
بود که مراد از نطق در فقره اخیره معنی مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان باب باشد از روی حکمت و مصلحت نه بعبث و لغو
والله اعلم لولا الآجال التی قد کتب علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسامهم خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب آجال جمع اجلست و اجل
عبارت از وقتیست که بواسطه انقطاع زندگانی هر یک از افراد انسان مقدر شده و در لوح محفوظ نوشته اند که از آن وقت در رسد بیرون
رفتن از این سرای فانی ناگزیرست و چون منقضی شود مجال توقف نه چنانچه آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون بآن ناطقست یعنی ترس ایشان از سخط و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم
رضا بلکه محرومی از دریافت لقای اوست و شوق ایشان برحمت و ثواب غیر متناهی که بهترین مراتب خشنودی و رضای اوست
و دریافت لقا و اتصال او بمرتبه ایست که اگر مقدر نبود اجلهای ایشان چنانچه مذکور شد شک نبود در آنکه آرام نمیگرفت طایر
ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه هجران اوراق (?) صدمات ترس عذاب در هم شکسته بال و پر شوق ثواب پرواز میکرده خود را بر
روایح روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند و در مقام اشارتست بتساوی مرتبه خوف و رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم
و امیدست چنانچه هیچیک بر دیگری زیادتی نداشته باشند بلکه هر یک اعلی مرتبه زیادتی داشته باشند چنانچه در کلام هدایت نظام
امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت بآن معنی وارد است که فرموده لیس من عبد مؤمن الا فی قلبه نوران نور خیفة ونور رجاء لو وزن
هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بنده مؤمن را مگر آنکه در دل او دو نور مخلوقست یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابر اند
بر وجهی که اگر در میزان امتحان در آیند هیچکدام بر دیگری نمی چربد و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که بر زبان

مبارک جاری ساخته اند که اعجب ما کان فی وصیة لقمان ان قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته
بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خوش آیند ترین سخنی که در وصیت لقمان منقول بوده اینست که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از پروردگار
خود ترسیدنی که چنین پنداری که اگر ببرد او آیی بنیکوئی که موازنه کند بنیکوئی جن و انس از عذاب او خلاصی نخواهی یافت و امیدوار باش
رحمت او امیدواری که گمان بری که اگر با گناهی در عوض مغفرت او در آیی که برابری کند بگناه جن و انس آمرزیده خواهی بود
تمامی بس بباید دانست که مراد بمعرفت و شناسایی حق جل و علا اطلاع بر صفات جمال و جلال اوست که عبارت از دانستن صفات
ثبوتی و سلبی باشد بقدر وسع و طاقت انسانی و آگاهی بردن بکنه و حقیقت ذات مقدسه الهی بلکه بکنه صفات او نیز امریست که
پای ادراک ملائکه مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بکنه و درک آن بکوتاهی اعتراف دارند چه جای غیر ایشان
از بنی نوع انسان و کفایت شاهد بر این معنی کلام بلاغت نظام خلاصه امام عترة (?) النجباء علیه السلام که در مقام اعتراف بعجز و انکسار
بر زبان معجز بیان جاری ساخته که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسایی است بکنه و حقیقت آن
نرسیدیم و در حدیث وارد است که ان الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار یعنی بدرستی که حضرت عزت پنهانست از نظر دانش
عقول همچنانکه از دیده ظاهر پنهانست و چنانچه بچشم سر مشاهده جمال او ممکن نیست بدیده عقل نیز بکنه حقیقت او نمیتوان رسید پس التفات
نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن باو مینمایند و گمان می برند وصول بآن سعادت در مرتبه امکانست
بلکه سزاوار آنست که خاک انکار در دهان ایشان ریزی و گمان مذکور را مصداق ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب و افترا و عین
ضلالت و غوایت شناسی چه پایه این مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان رسید و زلال این چشمه صاف تر از آنکه بلوث ادراک
بشری الا بشرین (?) تیره توان گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب درک و تمیز بآن میرسد از بدایت مرتبه کبریای او بنو سحبان داده (?)
است و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق پویندگان وادی برهان درک او مینمایند نهایت مرتبه ادراک و دانائی نزدیک چنانکه
گفته اند نظم آنچه پیش تو غیر از آن رهی نیست :: غایت فکرت الا حدیث :: و محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز در مقام
رباعی دارد که نظم همه ملک و حسن سپاه یست :: خورشید و فلک چو سایه ذره ایست :: گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت
از ما تو هر آنچه دیده پایه ایست :: پس صفات جمال و جلال که بنده مباهات باثبات و سلب آن دارد در حقیقت و اجر مرتبه
ادراک فهم اوست به صفات واقعی پروردگار چه پایه مرتبه کبریایی و کنگره عرش ذو الجلالی رفیع ترست از اتصاف بامثال این
صفات چنانچه کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام بآن دارد که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق
معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار یتوهم ان لله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها و یتوهم ان عدمها

نقصان لمن لا یتصف بهما و هکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی خلاصه مضمون کلام حقیقت انتظام آنکه هر یک از صفات کمال که
توهم تمیز (?) آن کرده اند در نهایت دقت و خوبی دانسته بهترین صفاتش پنداشته اند مخلوقست مثل شما که دست صنع او را آفریده
و چون در حسن نسبت آن بپروردگار قیاس بخود کرده اند سزاوار آنست که بهمان شما بآن متصف باشید و بسا باشد که موران
ریزه هرگاه در مقام شناسایی حق در آیند گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخست از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود را
در آن دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته اند پس معلوم شد که بر این قیاس است حال عقلا در باب دانش و اتصاف
پروردگار خود بصفاتی که صفات کمالش میدانند و مولانا جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بر نقل این حدیث در یکی از
مصنفات خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش اینست که این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده از منبع
تحقیق و موارد تدقیق و سر شاملش آنست که چون تکلیف بامری که زیاده بر مرتبه قدرت باشد عقلا تجویز نکرده اند و تکلیف بما لا
یطاقش دانسته انسان زیاده از این مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال و صفات جلال توان در حیطه درک در آورد و فهم
آن فراخور مرتبه ادراک او باشد پروردگار خود را مستجمع جمیع صفات کمال میداند بآن متصف داند و آنچه مدرک آن تواند
دریافت که اتصاف بآن متضمن نقص و قصورست چون او را میباید از صفاتی که متضمن نقص باشد بری داند و سلب نماید و آنچه مثل
آن در خود و امثال خود مشاهده نکرده باشد و الفت بآن نگرفته از مرتبه درک و فهم او بیرونست و ادراک او بنقص و کمال او نمیتواند
رسید پس مکلف نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی که اتصاف امثال خود را بآن متضمن نقص و کمال داند پس ناچار قیاس
بخود کرده آنچه در خود کمال داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را در این مشاهده میکند که قادر و ممتاز و حی
و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات صفات مذکوره از برای او و چون نقص خود را
در احتیاج بغیر و اموری که لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در حیز بودن و امثال آن می بیند مکلف شده است
بسلب صفات مذکوره از وجه اگر زیاده بر این مکلف باشد تکلیف بما لا یطاق لازم می آید و دانسته شد که تکلیف بما لا یطاق
جایز نیست پس آنچه از صفات خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه صفات خدا و اینست یکی از معانی کلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که من عرف نفسه فقد عرف ربه و مترجم از این مقام استنباط مثلی کرده در دیباچه کتاب خسرو شیرین در
ضمن داستان توحید ثانی بر این وجه بنظم آورده نظم صفات واجب آمد همچو ذاتش :: کجا ممکن کند درک صفاتش :: صفات با جودت (?)
خبث ماند که دانش اخی ندروی کند بند :: در امثال اینچنین آمد که موری :: فکنده در سر از توحید شوری :: که ایزد را بلوق (?) سر دو شاخست
که هر یک زینت صد دست و کاخست :: ز حد بس ناقص از خویش معاف :: اگر نه طعنه زند از قلواقه :: ز نقص جلوه موران اینک کی رند

بدانش چیزی که حیوان چو منهایند پرند :: تواند صفت در بار بر بریدن :: شکر زاری موری در گلستان :: هر آن درتی که در توحید گفتی :: قیاس آن ز خود کردی و
روان گفتندش ای فرزانه عشق :: چرایی اینچنین بیگانه عشق :: هر آن وصفی که کردی وصف موریست :: نه از وصف ایزد دیده کوریست
نه جسمست و نه جسمانی نه جوهر :: حکیمست و علیمست و سخنور :: بگفتا مرکز علمست و حکمت :: نخواهد از کسی برتو ز قدرت :: زراعی
صفت مانی نخواهد :: ز موری ره سلیمانی نخواهد :: مرا خود ظرف دانش بیش از این نیست :: بجز چیزی که هست چیزی جز این نیست
زمن گر بیش از این بود بیش ارادت :: عطا کردی دل و دانش زیادت :: بسا کین موی فهماند که کش :: همه یکسان نبودی بیش جلالش
کمال علم ما در وصف داور :: نبود باد انش آن مور برتر :: چو نقص فطرت ما را کواهند :: ز ما جز در خور فطرت نخواهند :: وگرنه
کبریا را پایه عالیست :: نه بر سر منزل حریم ذو الجلالیست :: کجا خفاش و پرواز همایی :: کجا ادراک اوصاف خدایی :: نه از بهر
دانش چون برآوند :: از آنست ظرف دانش تنگ دادند :: نسازد تا غرورت زنده ملی (?) :: نواد مذت زعلم لا افیلی (?) :: باین علم قلیل
این برایی چیست :: ولی از لاف دانش ممتلی چیست :: خداوند انجوم را ه برکن :: غرور دانشم را بی سر کن :: دلی ده محرم راز الهی
زبان شکر پاس بیکناهی :: گر آن جز دفع خود بینی نباید :: وزین جز عجز و مسکینی نیاید :: طرفه بباید دانست که معرفت و شناسایی که
طاقت انسانی بآن میتواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه وظیفه جمعیست و سلطان المحققین خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در بعضی از مصنفات
خود آورده که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت باتش باید کرد چه ادنی مراتب او آنست که شنیده شود که موجودیست که
هر چه باو میرسد معدوم میشود و آنچه محاذات آن در می آید روشنی میگیرد و هر چند از آن بر میدارند کم نمیشود و مردم تعبیر از آن بآتش
میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسایی جمعیست که در حضیض تقلید گرفتارند
و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه دلیل و برهانی بر آن دانند و بهمین اعتقاد کرده اند که از پدران و استادان خود اینچنین شنیده اند
و ایشان در وقع نمیکویند و از این مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعیست که از دور دودی مشاهده کنند و یقین کنند که
موجودیست که این اثر آنست و از آن برخاسته و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیست که بدلیل و برهان اثبات
واجب کرده باشند و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده و از این بهتر در شناسایی آتش مرتبه
جمعیست که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنایی آن غبار ظلمت را از پیش نظر برداشته مشاهده بعضی محسوسات که تراکم ظلمت
از آن مانع بوده نموده باشند و نظیر این مرتبه در خداشناسی مرتبه جمعیست از مؤمنان خاص که اطمینان خاطری در شناخت
حق ایشان را بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانند که اوست خالق کاینات و روشنی بخش ارض و سموات چنانچه خود در توصیف خود
میفرماید که الله نور السموات والارض و از این بلندتر مرتبه کسیست که پیکر وجود خود را بآتش داده تمامه سوخته باشد و خاکستر گردیده

والنظر المرتبه در موقف واجب سوف ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ
از آن وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چه مینگرند عین او بینداند و نعم ما قیل بلسان الحال رباعی آنان که ز جام معرفت
سرشارند در خلوت دیده غیر را نگذارند چون در نظر چنان غیری نیست در هر چه نظر کنند حق پندارند و از ین مرتبه بلند تر مرتبه
نیست و از ین پایه رفیعتر نه و ظاهر است که از موقفی که در حدیث مذکور است نمیتواند بود که مرتبه اول مراد باشد چه اکه در من تقلید
کمالی متصور نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست چنانچه کلام مولوی معنوی در مثنوی شاهد آنست که گفته است مثنوی پای استدلالیان
چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود و مولانا مؤمن حسین یزدی رحمه الله نیز در این مقام رباعی دارد که ذکر آن اگر چه از اصل مناسب
نبود رباعی حق را نتوان شناخت از روی کتاب حکمت نبرد راه باقلیم صواب در وادی موقف براهین حکیم چون جاده است
در چراگاه دواب پس مراد مرتبه سیم خواهد بود که اهل تحقیق تعبیر از آن بعلم الیقین کرده اند و مرتبه چهارم که محققین عین الیقین می نامند
والله اعلم بالختام اگر چه در حدیث از صفات اولیا و سمات عارفان باعده برزبان معجز بیان حضرت جاری شده است سرآمد صفات
ایشان آن است مصنف حیا شده اول آن صمت و سکوت که ارباب تحقیق بر تحلیش دانسته اند و مبالغه بسیار در رعایت آن
کرده اند و مصنف رام ظله در مثنوی گفته است صمت عادت کن که از یک گفتنک میشود زنار این تحت الحنک دوم جوع
و کم خوردنست که کلید خزانه نیکو بهاش گفته اند سیم تعب و نحول نفس است در عبادت پروردگار خود بروزه داشتن و بر پای
بودن شب که کنایه از نماز شب زنده داریست و بعضی از جاهلان صوفی نما گمان برده اند که عارفان و واصلان بخدا از آن مستغنی اند
ایشان را چون ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بمبدا حاصل ملکه باعتقاد باطل خود همه او شده اند بآن حاجت نیست و ایشان مکلف
نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی از ارباب وصول و عرفان استغنای از آن حاصل میبود در عوض آن
تکلیف میبود حضرت مقدسه مصطفوی میبود که خداشناسی همه با ایمان باو منتهاست و حال آنکه آن قدر متحمل مشقت نماز می شدند که
ورم بپای مبارک ایشان آثار ورم ظهور رسید و جناب ولایتمآب مرتضوی می بودند که انتهای سلسله های ایشان همه باوست
و طریق هر سلسله ولایتی که بجناب اقدس منتهی شود صراط المستقیمش مینامند و بصحت پیوسته که آنجناب در شبی هزار رکعت نماز
ادا میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر و اعاظم ارباب عرفان منتظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانکه از تتبع
کتب سیر و تواریخ صدق آن ظهور میرسد چهارم فکر است که درین حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة
ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا و خداشناسی امور یکه بآن تعلق داشته باشد بهتر است از
عبادت شصت ساله و بعضی اکابر گفته اند که سبب اینکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته است آنست که فکر عمل قلب

و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیه کریمه
اقم الصلوة لذکری نیز اشعار بآن دارد چه اگر مفسرین ذکر را درین آیه تفسیر بفکر کرده اند یعنی برپای دار نماز را بواسطه فکر من
متوارست که مقصود اشرف از وسیله میباشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست پنجم
ذکر است و مراد بذکر ذکر کردن حق است چه ذکر قلبی داخل فکر است و الفاظی که ذکر در ضمن آن بسیار است نهایتش ارباب حال کلمه طیبه لا اله
الا الله اختیار کرده اند بنا بر چند وجه که مقام گنجایش ذکر آن ندارد و مترجم گوید از انجمله یکی آنست که حروف آن از حروف اشرف
اسماست که لفظ الله است ترکیب یافته و حرف بیگانه در میان نیامده دوم آنکه ذکر خفی که از نهایت اهتمام ایشان آن است در
ضمن آن بیشتر متحقق میتواند شد چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست و میتوان در میان مردم بروجهی بآن
قیام نمود که کسی را بر آن اطلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و امثال آن که نه برین وجه است سیم
آنکه اشتمال آن بر حرف الف که اشرف حروف تهجی است و قوام جمیع حروف باوست چنانچه موید حروفش گفته اند در میان
حروف آنرا قطب میدانند بیشتر است از سایر حروف چهارم آنکه اشتغال بآن باعث در آمدن بحصن البیت و رستگاری از شدید
عذاب او که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی و بعضی وجوه دیگر نیز گفته شده که ایراد آن منجر بطول کلام و درازی سخن
میشود ششم نظر اعتبار است که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی اعتبار کنید
و عبرت گیرید از مشاهده مصنوعات الهی ای صاحبان بصیرت و بینائی هفتم سخن گفتن بحکمت که فکان نطقهم حکمة عبارت از آنست
و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح حال و بنای مهمات مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق و مزارعه و مساقات و امثال آن
که اهم غرض اخروی بآن متعلق نباشد آشنایی بحکمت نخواهد داشت هشتم رسیدن خیر و برکت بمردم از رفتار ایشان که متضمن
انتفاع خلق است نهم خوف و ترس است از سخط و غضب الهی که در حدیث دویم ذکر مرتبه آن شده دهم امید و رجا برحمت غیر متناهی که
در حدیث دویم در ضمن احادیثی که در ترغیب بم امید مذکور شد مرتبه آن معلوم شده و این صفات ده گانه که مصداق تلک عشرة
کاملة میتواند بود و چون بدیده بصیرت ملاحظه شود ظاهر میشود که از امهات صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را
اتصاف بآن روزی باد بالنبی و آله الامجاد حدیث سیم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق
محمد بن بابویه القمی رحمه الله از موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی که از راویان حدیث اند و در کتب رجال جرح و تعدیل
ایشان نشده از احمد بن محمد بن خالد از پدرش محمد بن خالد بن عبدالله بن محمد بن علی البرقی کنیتش ابو عبدالله که از اصحاب امام رضا علیه السلام
است و ادراک صحبت امام موسی علیه السلام نیز کرده و اگر چه بعض علمای رجال تضعیفش دانسته اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله بعد التنشیش

حل کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید و الاعتماد عندی علی قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تعدیله از عبدالله بن
عبدالله الدهقانی که از ضعفای رجالست و در حدیث کتابی باو نسبت یافته از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث است احوالش معلوم نیست
از عبدالله بن سنان ابن ظریف کوفی که ثقه و جلیل القدر بوده و خزانه داری منصور و مهدی و هادی و رشید از خلفای بنی عباس
کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است و ادراک صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز نموده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده سمعت ابی یحدث عن ابیه علیهما السلم قال قال النبی صلی الله علیه و آله
ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم
فاطفئوها بصلوتکم شرح کلام معجز نظام در ضمن آغازی و بکمال انجامی مشتمل بر دو بخش بخش اول شنیدم از پدر بزرگوار
خود و آن سرور روایت میکرد از پدر عالی مقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که نباشد نمازی که برسد
وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هر گاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از صبح و پیشین و پسین و شام
و خفتن است داخل شود ملکی از ملائک آسمان در برابر مردمی که بدایره تکلیف در آمده اند آمده ندا کند که ای مومنان برخیزید
بجانب آتشهائی که بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت بامور ناشایست بر پشتهای خود برافروخته اید پس فرو نشانید
آنها را بگذاردن نمازی که پروردگار شما فرض کرده است بخش دویم ما من صلوة یحضر وقتها من درین کلام من زایده است
و ایراد حروف زایده در کلام بواسطه تاکید حکمت پس اینجا من تاکید نفی باشد که از ما فهم میشود و هیچیک از معانی آن مثل ابتدا
و تبعیض از آن مراد نیست الا نادی ملک الا حرف استثناست و مستثنی منه یعنی امری که مابعد الا از آن استثنا شده محذوف
و جمله نادی ملک که جمله حالیست قایم مقام اوست و کلام درین تقدیر است که ما حضر وقت الصلوة علی حاله من الاحوال الا مقارنا
لنداء الملک که حاله من الاحوال که مستثنی منه است در کلام محذوف است و نادی ملک که مستثنی است بجای آن که استثنا
و محل اعراب آن باو داده شده است و این قسم استثنا را استثنا مفرغ می نامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و
مشغول شده بعمل در مستثنی اگر گویند هر گاه فعل ماضی حال واقع شود ناچار است که واو و قد بر سر آن در آید و اینجا در جمله
پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالی تواند بود جوابش آنست که هر گاه قصد کنند تعقیب و ایلای در آمدن مابعد الا را در معنی
ما قبل تجویز کرده اند که واو و قد را از کلام حذف نمایند بواسطه شباهتی که بهم میرسانند کلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد الدین
تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بآن کرده و در بعضی از کتب نحو نیز مذکور است و بحث و فیه از آن قبیلست چه قصد
شده اتصال و تعقیب ندای ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز باشد بین یدی الناس کشاف در اول

سوره حجرات آورده است که گاهی عرب میگوید جلست بین یدی فلان یعنی نشستم میان دو دست و مرادش این طرف راست و طرف
چپ اوست نزدیک باو و دو دست نامیدن او طرف راست و طرف چپ که در سمت دست راست و دست چپ است مجازات از قبیل
تسمیه باسم مجاز که لفظی را که برای معنی موضوعست ذکر میکنند و از آن معنی میخواهند که مجاور و مقارب آن معنیست چنانچه راویه را که
در اصل بمعنی شتریست که مزاده را بر آن بار میکنند در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارت از توشه کشست قوموا الی نیرانکم التی
اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم تشبیه کرده است گناهان ایشان را در املاک و اعدام ایشان بآتش که چون در گرفت تر و خشک
از چنگ او خلاص جست و آتش گفته و گناهان خواسته از قبیل استعاره مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مثل
رایت اسدا فی الحمام که اسد گفته شده و رجل شجاع که مشبه باشد خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها ترشیح اند که
عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلام بی ذکر مشبه چه ایقاد و اطفا از ملایمات آتش اند حاصل معنی آنست که برخیزید و در
نگرید بسوی گناهان که بر پشت خود بار کرده اید و مانند جمعی که ببلای حرق آتش گرفتار شده باشند و تر و خشک خود را
در معرض احراق او دیده در معرض املاک او در آمده اند و نیک و بد خود را در هدف صدمات آن ساخته پس رفع کنید
ثقل آنرا از خود بنماز چنانچه ایشان شد شعل آتش را بآب و امثال آن و میتواند بود که نیران کنایه از گناهان باشد بطریق
مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظست و اراده معنی از آن غیر معنی که لفظ مذکور را برای آن وضع کرده اند بملاحظه آنکه گناه باتش
ملکه تعلق و سبب چه گناه سبب برافروختن آتش دوزخ است بجهه ایشان و برین تقدیر نیز لفظ اوقدتموها و اطفئوها ترشیح خواهد بود
چه چنانچه استعاره محتاج ترشیح است ذکر ترشیح بعد از آن میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می آورند که عبارت از ذکر ملایمات معنی
حقیقی باشند در کلام با وجود اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا که در باب ازواج
طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی جاری شده است گفته اند که اطولکن ترشیح ذکر یافته است مترجم گوید بعضت که قرب ایام
رحلت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بازواج طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان مبارک جاری ساخته یعنی هر کدام در از دست
ترند پیشتر بمن در سرای آخرت ملحق خواهند شد و زودتر از دنیا رحلت خواهند کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستهای
خود را برابر هم میداشتند که دست هر کدام درازتر باشد دانند که صاحب آن پیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول زینب از جمله
ایشان بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف داشت رحلت نموده دانستند که مراد حضرت بآن کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی مجازی از
آن اراده شده است بر نهجی که بر گفته شده و سخاوت خواسته شده از روی مجاز و از اطولکن ید زیادتی آن اراده شده
بر سبیل ترشیح و اگر کلام بر استعاره تمثیلیه محمول شود بی ارتکاب تجویز مفردات چندان دور نخواهد بود بر نهجی که مرکب از القاء و اطفاء و نیران

در معنی حقیقی مستعمل باشند و تشبیه شده باشد مبادات و حالتی که حاصلت بدیت را بعد از آلودگی بگناه و در قیع آن حالت از خود باداء
نماز بعبادات و حالت شخصی که بر تنب خود آتشی را فروخته است و خود را در معرض سوختن و هلاک شدن در آورده پس ضا بنمو عمل
آنرا آب و امثال آن در همقام و جهی دیگر نیز محتملست که از روی مقدمه بر خاسته که بعضی ذکر آن کرده اند و مذهب خود ساخته و آن آنست که گفته اند
که هر یک از اعمال حسنه و افعال نیکو که از بنده مؤمن صدور می یابد و در آن نشا بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی در آمده خود را
بر آن جلوه میدهد و همچنین اعمال سیئه و کردار به بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی در آمده در مقام عذاب و ایذاء او در می آید و در قرآن و حدیث
نیز اشعاری بر معنی هست پس میتواند بود که کلام حضرت مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان
آینده آیل بمعنی حقیقی خواهد شد مثل انی اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته شده و برین تقدیر نیز او قد موها و اطفئوها ترشیح مجاز خواهد بود
چنانچه گذشت و کمال این که این توجیه از وجوه ثلثه سابقه اولیست باشد و الله اعلم **تنبیه** کلام حضرت در آخر این حدیث که فاطفئوها بصلوتکم
یعنی رفع کنید نقل گناهان خود را از خود باداء نماز صریحست درینکه نماز رفع گناه میکند و ساقط میسازد عذابی را که بر ارتکاب آن مترتب میشود
و قرآن مجید نیز باین معنی ناطقست چنانچه از آیه وافی هدایه ان الحسنات یذهبن السیئات بحط فهم در می آید چرا که منسوق آیه مذکوره
چنانچه مذکور خواهد شد دالست بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از احادیث که بطریق شیعه و سنی نقل آن
بصحت رسیده اشعار بآن معنی هست از آنجمله روایت ابو حمزه ثمالیست از بعض ائمه هدی علیه التحیة و الثنا که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که
آنسرور فرمود که حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده است که الذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه
فتساقط عن جوارحه الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه و قلبه لم ینفتل و علیه من ذنوبه شیء کیوم ولدته امه فانما منزلة الصلوات
الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن احدکم لو کان علی جسده درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات اکان یبقی فی جسده
درن و کذلک والله الصلوة الخمس لامتی یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری که مرا بحق و راستی فرستاده است به پیغمبری تا بشارت
دهنده باشم مر خلقان را بجنت و ثوابهای او و ترساننده باشم ایشان را از عذاب سخط و عقاب او که بدرستی که هرگاه بر خیزد
یکی از شما مؤمنان از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آینه میریزاند خدا تعالی از اعضای او گناه را همچنانچه میریزد برگ از درختان
و چون در مقابل آید خدا را بروی ظاهر و روی باطن که عبارت از قلبست یعنی روی بقبله آورد و دل با خدای دارد و دور نشود از مسند گاه
خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان مانند کسی که در آن وقت از مادر متولد شده باشد بدرستی که نماز پنجگانه نسبت بامت
من بمنزله نهریست که بر در سرای هر کس جاریست و کذا در فی هر نماز بمنزله غسل کردن در آن نهر است چه گمان میبرد کسی که از شما بدن
او آلوده باشد بناپاکی ظاهری باشد چون در روزی پنج مرتبه در آن نهر غسل نماید و بدن خود را بشوید آیا گمان میبرد که چیزی از آن ناپاکی

مذکوره در بدن او باقی ماند یعنی جای آن گمان نیست همچنین است بخدا قسم حال نماز پنج وقت نسبت بامت من در پاک شدن از لوث گناه
بعد از ادای آن یعنی بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش گمان ابقای گناه نیست روایت کرده اند در سبب نزول آیه وافی هدایه
ان الحسنات یذهبن السیئات که شخصی از اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه از زن نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن
از عمل خویش پشیمان شده بعرض حضرت رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود منتظر صدور وحی الهی شدند که ناگاه جبرئیل علیه السلام
نازل شده این آیه آورد که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی بر پای دار ای محمد و امت خود را امر
کن که بر پای دارند نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف اول روز است و نصف آخر که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد
و در زلف از شب یعنی اوایل شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند قریب بروز که کنایه از نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات
یعنی مبادرت باعمال حسنه رفع میکند و برطرف میسازد سیئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که الی هذا یا رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی این حکم از برای رفع گناه منست ای رسول خدا حضرت فرمودند لجمیع امتی کلهم یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست تو
یکی از ایشانی پس معلوم شد که مراد بحسنات درین آیه صلوات خمس است و باید دانست که گناهانی که آیه وعده دلالت میکند بر آنکه
مبادرت بنماز پنجگانه رفع آن گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه مصطفوی که آنحضرت فرموده اند
ان الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی مابین هر دو نماز صادر میشود
مادام که از کبایر مجتنب باشند و همچنین روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند که ما من امرء مسلم تحضره صلوة مکتوبة فیحسن وضوءها
و خشوعها و رکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب ما لم یؤت کبیرة یعنی حاضر نشود مر مؤمن را وقت نمازی از نمازهای پنجگانه
پس بجا آورد آنرا بر وجهی که نیکو باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت از ذلیل داشتن خود است در موقف عبادت
و ترس بسیار از خشنودی معبود و همچنین رکوع و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه
مذکور بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده باشد و نیز روایت شده از آن سرور که ان الصلوة
الخمس و الجمعة کفارات لما بینهن ما لم تغش الکبایر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه کفارتهای گناهانست که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر
میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانست که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و روایات
درین باب بسیار است پس ناچار است که محمول شود ذنوب در حدیث و در روایت اولی که ابی حمزه راوی بود بر گناهان صغیره و اگر چه
کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه که یوم ولدته امه ظاهر در عموم است و الله اعلم **طراز** باید دانست که بعض آیات قرآنی دلالت دارد بهنجام
بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره میکند مثل آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما

یعنی اگر اجتناب کنید ای مؤمنان از گناهان کبیره و پرهیز نمائید از کردن آن هر آینه می آمرزیم ما بادای آن گناهان صغیره شما را و داخل میکنیم شما را
در مکان گرامی و خوش که عبارت از بهشت عنبر سرشت است توهم نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره بحیط فهم در آمد که نماز
پنجگانه تکفیر گناهان صغیره مینماید بمدلول آیه منافات دارد و جه میتواند بود که نماز تکفیر بعض انواع گناهان کند و اجتناب کبایر تکفیر
بعض انواع دیگر چرا که گناه چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد بر چند نوعست مالی و بدنی و قولی و امثال آن یا آنکه گوئیم که هر یک از
نماز و اجتناب کبایر را تکفیر گناه دخلیست باین معنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و برین تقدیر مراد بتکفیر هر یک تکفیر فی الجمله
خواهد بود نه تکفیر باستقلال و توجیه بر توجه که صغایری که نماز تکفیر آنست محمول شود بر صغایر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد
مناسب مقام نیست چرا که در بعضی احادیث تصریح آن واقعست که نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر کرده باشد نمیتواند کرد
و این ظاهر است **حدیث چهارم** روایت کرده بسند مذکور از شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام
محمد بن نعمان المفید که عبارت از شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اگر چه علمای رجال حکم بجرح و تعدیلش کرده اند اما شیخ زین الدین
علیه الرحمه در آیه و حدیث از ثقاتش دانسته و علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت حدیثی کرده است که او در سند باشد و الله اعلم از پدر او
محمد بن الحسین بن احمد بن ولید که شیخ علمای قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب تصانیف از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علمای
رجال ثقه اش دانسته اند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بود و علمای رجال همه مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش
دانسته اند و صاحب تصانیف بوده و از امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام هر سه حدیث نقل کرده از ابن ابی عمیر
فضالة بن ایوب ازدی که صحیح المذهب و ثقه است و جمیع علما اتفاق کرده اند بر آنکه آنچه از او روایت شده است صحیحست گاهی که
در طریق او ضعیفی نباشد از درواج بن عبد الله که مکنی بابو الصبح بوده از زرارة بن اعین که گفت حکی لنا الامام محمد
بن علی الباقر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بقدح من ماء فادخل
یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین
جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء فاسدلها علی الیمنی ثم مسح بیده جوانبها ثم اعاد الیمنی
فی الاناء ثم صبها علی الیسری بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه رأسه
و رجلیه و لم یعدهما فی الاناء **شرح** کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و صفت نمایش انجام **آغاز** مشتمل
بر دو بخش **بخش اول** حکایت کرده و بیان نمود روزی امام بحق امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول خدا را بر وجهی که
قدحی آب طلب نمود و چون حاضر ساختند داخل ساخت دست راست خود را در آن قدح برده کفی بر گرفت و ریخت آنرا بر روی مبارک

خود از جانب بالای و پس راند دست مبارک را بهر دو جانب رو تا آب بهمه جای او جاری گردد و بعد از آن دست چپ را داخل قدح
ساخت و کفی آب بآن دست بر داشته بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بر همه جانبهای آن تا آب بهمه جا جاری شد
بعد از آن اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب بر گرفت و بر دست چپ خود ریخت و با او همان عمل کرد که
بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بهمه جانب آن راند تا آب بهمه جا جاری شود بعد از آن مسح کرده بقیه آنچه از رطوبت
در دستهای آنحضرت باقی مانده بود سر خود را و پاهای خود را و اعاده ننمود دست را در اناء یعنی آب تازه نگرفت بلکه بسح بهمان
بخش دوم فدعا بقدح من ماء استدلال کرده اند باین فعل حضرت بر آنکه آب در دادن غیر از برای وضو ساختن از جمله استعانتی که
فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست و گفته اند استعانت مکروه آنست که دیگری آب بر دست او بریزد و اینکس بآن وضو کند
و درین استدلال چنانچه محقق جمال الدین مترجم گوید که مقصود مصنف دام ظله از بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها
استعانت را در وضو مکروه دانسته اند که مقصود از آن اباحت نماز باشد یا امر دیگر از اموری که منشروط بوضو است و غرض امام علیه السلام
چنانچه نقل بر راوی مشتمل بر آنست حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بوده و تعلیم آن براوی تا اباحت فعلی از افعال شروط
بوضو چنانچه سکوت از ذکر نیت که بمذهب حق جزو وضو است باشد آن نیز مؤید آنست پس فعل امام در مقام اشعار بر کراهت
آنچه مکروه دانسته اند نداشته باشد و در حدیث اشعاری هست بر آنکه فعل مذکور از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در حال اراده وضو واقع
شده است تا بآن متمسک توان شد بلکه میتوان گفت که حدیث صریح است در آوردن غیر از برای امام علیه السلام نیز چه میتواند بود که
مقصود راوی از این کلام این باشد که حضرت در مقام احضار آب در آمدند اعم از آنکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر سازد تعبیر از این
حال بطلب در کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر تسلیم این مراتب میتواند بود که غرض حضرت
از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد و اشعار بر آنکه استعانت در وضو حرام نیست خصوصا در مقام تعلیم بلکه در چنین مقام
بلکه مقتضی آن نیز است و الله اعلم فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه سدل در اصل لغت بمعنی ارخای ثوب و امثال آنست یعنی فرو گذاشتن
جامه و پرده و نقاب و آنچه مانند آن باشد و از اینجاست که آنچه بر محفه و کجاوه و امثال آن میپوشند سدل میگویند و مراد اینجا ریختن آب
بر رو بعلاقه تشبیه از قبیل استعاره تبعیه که عبارت از استعاره افعال و حروفست یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود و از آن معنی
خواسته شود غیر معنی موضوع له بواسطه شباهتی که معنی مذکور را بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد باعلای وجه جانب بالای روست
یعنی حضرت آبی را که بدست راست از قدح بر داشته بودند بر روی مبارک ریختند از جانب بالای روی که عبارت از رستنگاه موی
پیش سر است از محاذات پیشانی و آنچه مساوی آنست تا اعلی چنانچه مفصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ثم مسح بیده الجانبین جمیعا

در بعضی نسخ تهذیب حدیث که ذکر این حدیث شده بجای جامعتین ایراد شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه و سهو کاتبانست و بنا
آنست که لفظ ثم در تهذیب در چند موضع که مذکور است بمعنی خود که تراخیست مستعمل نیست بلکه تجرید از معنی تراخی یافته مستعمل شده است
مترجم گوید بیان این اجمال آنکه هرگاه در عطف امری بر امری مجرد اجتماع و مشارکت ایشانرا در فعلی قصد کنند بواو عطف میکنند مثل جاءنی زید
وعمرو که زیاده برین دلالت ندارد و عمرو هر دو آمده اند اعم از آنکه باهم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد و اگر آن خواهند
وانمایند که آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری واقع شده بی آنکه فاصله شده باشد میان ایشان امر لاحق را بر سابق بفای تعقیبی عطف
میکنند مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید واقع شده بی فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده باشد و
خواهند که آنرا وانمایند عطف مذکور را به ثم ادا مینمایند مثل جاءنی زید ثم عمرو که باین معنی است که زید آمد و بعد از زمانی عمرو آمد و این معنی آخر را
تراخی میگویند و ثم از برای این معنی موضوعست و ظاهرست که درین مقام تراخی در میان افعال وضو مراد نیست بلکه موالات که تتابع افعالست
در وضو شرطست پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا مانند ثم اعاد الیسری ذکر اعاده درین فقره بمشاکله فقره ابتدا
ثم اعاد الیمنی باشد چه ظاهر است که معنی اعاده که ایقاع ثانویست در ضمن ادخال دست چپ متحقق نیست چه ادخال اولی بدست راست
بوده و توهم نشود که در رعایت صنعت مشاکله که عبارت از ایراد لفظیست در فقره از کلام بازاء معنی که لفظ مذکور از برای آن
موضوع نیست تا مشاکل شود بحسب لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام که قرینه او واقعست و لفظ مذکور انجا در معنی خود استعمال شده
مقدم بودن مشاکل اسم مفعول و مشاکل اسم فاعل شرطست یعنی شرطست که لفظی بواسطه مشاکله آن با این لفظ در غیر معنی خود مستعمل
شده در کلام و گر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون اینجا مقدم نیست بر آن نمیتوان حمل کرد چه محققان علمای عربیت این شرط را
مذکور ساخته اند بلکه بر خلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیه کریمه فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین که در مقام تمثیل
تحقق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و این معنیست که بعضی از ایشان بشکم راه میروند مثل ماهی و مار و امثال آن و بعضی بپا
چون سایر حیوانات گفته اند که ذکر یمشی در فقره اول با آنکه مشی در لغت بمعنی راه رفتن بپایهاست و حرکت بشکم را مشی نمیگویند
بمشاکله یمشی فقره دوم است که در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگر ادخال دست چپ مرتبه دیگر وقوع نیافته بوده است اما ادخال دست
راست واقع شده بوده است پس بآن اعتبار ادخال ثانوی متحقق باشد مترجم گوید صاحب کشاف در اول سوره کهف جائی که تفسیر آیه
کریمه ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم که در باب اصحاب کهف نازلست مینماید معنی آنرا برین وجه بیان کرده است که بعد از
بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع یافته بود چون در مقام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که وسیله حصول قوتی
جهت عبادت ایشان بوده باشد کسی را از خود بشهر فرستند بگمان آنکه همان زمان دقیانوست و جمعی که ایشان از ترس آنها

پناه بکهف آورده اند منور شده یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سفارش کنید او را که بنحوی سلوک کند که مردم شهر بر حال ما
و جای ما اطلاع نیابند انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم یعنی بدرستی که اگر اهل شهر بر حال ما اطلاع بهم رسد شما را بقبیح وجهی خواهند کشت
او یعیدوکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین باطل خود چون باعتقاد اصحاب کهف دل ایشان بر دین حق بوده نه و دلهای عبده
ایشان از الایش بکفر پاک بوده است یعیدوکم فی ملتهم را در آیه مذکور بیدخلوکم فی دینهم و لیصیروکم الیه تفسیر کرده است و گفته
است که استعمال اعاده درین معنی در کلام عرب بسیار واقعست و هذه عبارته العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت
افعل کذا و یریدون ابتداء الفعل پس بنابرین ذکر اعاده که درین مقام از امام علیه السلام وقوع یافته بی مؤنت تکلف توجیهات مذکوره
صحیح باشد فقد بر ثم مسح بفضلة ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود ثم مسح ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه چه مسح با نچه
باقی بوده در دست از آب وضو وقوع یافته نه با تمامی انچه باقی مانده بود نهایتش چون اگر بر آن وجه ایراد میشود موهم این بود که همگی
جمیع رطوبتی که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح بعضی از آن جایز نباشد بر وجه مذکور ایراد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد
بر آنکه مسح بعض از آن نیز مجزیست و لم یعدها فی الاناء مفرد بودن ضمیر یعدها با آنکه ظاهر نیست که راجع باشد بیدین و تثنیه باید نیست بود
بنابر آنست که راجع بید یمنی باشد که در فقره پیشتر مذکورست یا بیدی که در ضمن یدین مذکور شده و در بعضی نسخها یعدهما نقل شده
بضمیر تثنیه و بر آن تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور و ارتکاب خلاف ظاهر نیست نمایش اول جایز داشته اند که جمهور علما شیعه در شستن رو
در وضو واجب داشته اند ابتدا باعلای چهره را یعنی آنکه ابتدا در شستن از جانب بالای رو که عبارت از رستنگاه موی پیش سر
است چنانچه مذکور شد واقع شود سوی سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از متاخران ایشان که بوجوب آن قایل شده اند
و گفته اند هرجا به رو بالتمام شسته شود از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جمله دلایلی که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث
مذکورست بر نهجی که حضرت امام عم در مقام بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس انچه از ایشان
صادر شده باشد واجب باشد و حدیث مطلقست بلکه در شستن روی ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی در شستن رو واجب باشد
گویند بنابرین لازم می آید که اغتراف بیمنی یعنی بر داشتن آب از آبدست راست که حدیث صریحست در وقوع آن از امام علیه السلام
نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علما بوجوب آن قایل نشده است پس هرچه حدیث دلالت بر صدور آن از حضرت داشته باشد
محکوم بوجوب نتواند بود جوابش آنکه هرچه در معرض بیان حضرت در آمده باشد گاهی محکوم بوجوبست که دلیل دیگر نبوده باشد بر
خلاف آن و اینجا اجماع دلیلست بر استحباب اغتراف بیمنی پس آن ماده نقض بر دلیل مذکور نتواند بود و یکی دیگر از دلایل که بر وجوب آن
نقل شده است استدلال بوضوی بیانی پیغمبرست صلی الله علیه و آله که بقصد تعلیم از ایشان صادر شده است بر نهجی که حضرت

در حالی شستن روی مبارک در آن وضو ابتدا باعلی کرده اند یا باسفل میتواند بود که ابتدا باسفل کرده باشند و الا آن واجب میباشد
علی التعیین نیست چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این
وضوئیست که قبول نمیشود نماز نزد حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته شود و حال آنکه هیچیک از امت قایل بوجوب
ابتدای باسفل علی التعیین نشده اند و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هرچه ایشان آنرا وقت
کرده اند بنابر کلام مزبور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجبست پس ابتدا باعلی واجب باشد و برین استدلال
اعتراض کرده اند که میتواند بود که ابتدای حضرت باسفل واقع شده باشد باین قصد که وانموده شود که آن نیز جایز است و ابتدا
از باعلی واجب نیست و گاهی اگر حضرت بر آن وجه صادر شده باشد یا شود از روی وجوب نه مانند چنانچه سلوک ادای وضوی بیانی مذکور را
ذکر آن نیز اشعاری دارد بآن پس از فعل حضرت بر آن وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق است بر خطا نباشد
بلی اگر در روایت وضوی بیانی تصریح بابتدای باعلی میبود استدلال بآن بر مطلب مذکور وجهی میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیری که
ثابت شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدای باعلی وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد کرد چه بعضی کیفیات در افعال جبلی انسان
میباشد که با وجود امکان صدور آن بنحوی دیگر بالطبع بر آن وجه بعمل می آورد چنانچه گاه خوردن طعام دست را واسطه کردن لقمه
میسازد و هنگام شرب آب کوزه و امثال آنرا واسطه ساخته آبرا بر لب میگذارد و نه لب بر آب بطریق سایر حیوانات با وجود
امکان شقوق دیگر پس میتواند بود که ابتدای حضرت باعلای چهره نیز از آن قبیل باشد چنانچه امرار ید را در غسل اعضا که احادیث بر صدور
آن از حضرت ناطقست اکثر علما بر آن حمل کرده اند و قایل بوجوب آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آنرا نیز واجب داشته اند بلی اگر
ثابت شود که حضرت در ایقاع بر آن وجه قصد قربت کرده اند دلیل وجوب میتواند بود و دعوی آن در موضع منع است نهایتش از کیفیات
فعلی باشد که قربت در آن قصد شده و از افعال وضوست و آن لازم ندارد که مقصود از آن قربت باشد و کلام حضرت که بعد از فراغ
از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به باین معنیست که الا بمثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضوئی که مثل این وضو باشد
پس بنابر انچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بر زیاده است باقل انچه در عرف مماثل گویند از عهده تکلیف بر توان آمد
و هیچ شک نیست که با آنکه کیفیتی از کیفیات صاحب خود مامور شود با آنکه کاری کند مثل کاری که زید کرده مکلف بزیاده ازین نخواهد
داشت که بر وجهی آن کار از او صادر شود که تواند گفت مانند کار زید است نه آنکه وجهی کند که از آن مانندتری بآن متصور نباشد و گمان
نیست که اگر بر مطلب استدلال کنند بآیه کریمه فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد بر نهجی که در علم بیان مقرر شده که مطلق منصرف
بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه بی قید توصیفی و حالی از اوضاع و احوال آن ایراد شود مراد از آن فرد متعارف شایع از افراد آن

خواهد بود چه اگر فرد دیگر مقصود میبود بقیدی مقید میشد مثلا هرگاه سیدی بغلام گوید که از برای من کوزه آب بیار و ذکر طرح آن
نکند باین مکلف خواهد بود که کوزه آب از بر وجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل اسطوانه مثلا پس اگر بشکل دیگر بسازد مثل
مثمن یا مسدس و امثال آن ممتثل امر سید نخواهد داشت و بعصیان مولای خود منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه که امر آن در آیت
واقعست مطلقست و مقید بقیدی نیست پس بنابر انچه مذکور شد مراد از آن فردی خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم باشد
و ظاهرست که شایع و متعارف در غسل وجه اینست که ابتدا از جانب بالا واقع شود نه از جانب اسفل پس غسل بر آن وجه واجب و مامور به باشد
و اگر گویند این استدلال در باب امرار ید نیز جاریست چه ظاهرست که شایع و متعارف در غسل اعضا اینست که امرار ید باشد و حال آنکه
شما قایل بوجوب آن نیستید جواب آنست که این نقض مشترکست میان این دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند هرچه ایشان از
در دو آن بدلیلهای خود جواب گویند جواب از این دلیل نیز میتواند بود والله الهادی نمایش دوم تحدید وجه یعنی تعیین نهایات طولی و عرضی
روی یا معلوم شود که از هر جانب تا کجا میباید شست اگرچه در جمیع کتب فقهی مذکورست و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر وجهی که بخاطر
رسیده دیگران بر آن وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن بآن و استنباط آن از روایت خود را منفرد میداند مقام اقتضا کرد که آن داشته
اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاده از قصاص موی سر تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض آن از وتد گوش که
جنبیدی زیر گوش است تا وتد گوش دیگر نه و قصاص در لغت منتهی رستنگاه موی سرست خواه از پیش و خواه از عقب مراد اینجا منتهای
رستنگاه موی پیش سرست که از دو جانب ناصیه یعنی پیش سر بالای جبهه گرفته و نزعه که عبارت از جانبین طولانیست که از دو جانب
بمیان سر در آمده بالا رفته فرود آمده است و مواضع تحذیف که در پیش صدغین که شقیقها باشند واقعست و زنان و مطربان موی آنرا
می کنند رسیده و از انجا بصدغین در آمده متصل شده است از دو جانب بعذار که عبارت از موییست که در محاذات سوراخ گوش
روییده ما بین شقیقه و عارض اما بیاضی که بر دور گوش بهم رسیده هیچکس حد نکرده است در آنکه داخل قصاص موخرست نه مقدم نهایتش
علمای رضوان الله علیهم از حدیث زراره که بعد ازین مذکور خواهد شد اینچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است
تا طرف ذقن و عرض آن انچه فرا تواند گرفت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شست و انگشت میانه است چون بر عرض
روی نهاده شود و درین تحدید بحسب ظاهر نزعتین و صدغین داخلست و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای ما بین عذار و گوش خارج لیکن
نزعتین را همه خارج داشته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه است و انچه بر سمت آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که واصل
باشد میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بر آن گذرد و نزعتین بر سمت خط مذکور واقعست و تحدید مذکور شامل آن نیست همه اتفاق
کرده اند بر آنکه آن داخل رو نیست و واجب نیست شستن آن بواسطه آنکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج آن واقعست و حدیث مذکو

اخبث کمر زراره بن اعین که ثقات راویان حدیث است از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بآنحضرت گفتم خبر ده مرا
از حد وجهی که آنرا می باید شست و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن آن کرده است امام علیه السلام ملفوظ در بار فرموده‌اند الوجه الذی
امر الله عز و جل بغسله الذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر وان نقص منه اثم ما دارت علیه الوسطی والابهام
من قصاص شعر الراس الی الذقن وما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصه معنی کلام
معجز نظام آنکه روی که حضرت عزت جل شانه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست هیچکس را که بر آن زیاده شود یا در آنچه شود از آن چیزی کم
کند اگر بر آن چیزی زیاده کند بر آن اجری نخواهد یافت و اگر از آن چیزی کم کند در معرض اثم و عقاب در خواهد آمد مسافتیست از روی که دوران کند
بر آن وسطی و ابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص موی سر باشند تا طرف ذقن و آنچه جاری شود بر دو اصبع مذکورین از روی دور آن
چیزی از روست بعد از آن از حضرت سؤال کردم که آیا صدغ داخل روست یا نه حضرت فرموده‌اند لا یعنی صدغ داخل روی نیست و بعد از آن
گفتم خبر ده مرا از آنچه موی روییده است در روی آنرا فرا گرفته مانند زیر محاسن و سبیل و امثال آن فرموده‌اند کلما احاط به الشعر فلیس للعباد
ان یطلبوه ولا ان یبحثوا عنه ولکن یجری علیه الماء یعنی آنچه موی بر آن روییده و در زیر موی پنهان است مر بندگان را اگر در مقام بر آوردن
آن از زیر موی در آیند یا از آن بحث کنند اما می باید که آب بر روی موی که بر آن موضع روییده جاری سازند و این حدیث عمده دلایل امامیه
است از برای تحدید وجه و الفوی [?] از این دلیل ندارند و در کتاب کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب
حدیث آنرا حسن دانسته و در تهذیب مذکور و کلینی اگرچه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی تصریح بامامی که زراره از او روایت کرده نشده و حدیث
مضمر را از اقسام ضعیف میدانند اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطه آنکه شیخ طوسی که مصنف تهذیب است در کتاب خلاف که
هم از مصنفات اوست تصریح کرده است بآنکه امامی که زراره از او سؤال کرده است یکی از دو امام است امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
و ابن بابویه صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است علیه السلام و اما مواضع تحذیف و غدار این خلاف
واقع شده است میان علمای امامیه اکثر ایشان داخل روی میدانند و در وضو شستن آن واجب با بعضی مواضع تحذیف را داخل دانسته‌اند
باین دلیل که تحدید مذکور که از حدیث فهم شد شامل آن هست چه انواع اصبعین در اغلب بآن میرسد و خط مذکور بر بالای آن میگذرد
و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها حکم بخروج آن از رو کرده بنابر آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن و چون
موی که بر آن روییده اتصال دارد بموی سر ظاهر است که داخل سر باشند نه داخل روی و بعضی علما احتیاط نیز بآن و درین حکم شریک
و بعضی مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر علیهما الرحمه حکم بخروج غدار کرده‌اند بسه دلیل اول آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب
غسل آن دوم آنکه تحدید مذکور شامل آن نیست چه انواع اصبعین در اغلب بآن نمیرسد سیم آنکه وجه را از مواجهه گرفته‌اند و غدار از مواجهه

انسان هست پس داخل وجه نباشند نهایتش شک هست اگر هر یک از مواضع تحذیف و غدار این در حال وضو شسته شود باحتیاط اقرب
خواهد بود و اما بیاض مابین غدار و گوش جمیع علمای امامیه اتفاق دارند بر آنکه آن از حد وجه بیرون است و غسل آن واجب نیست و اکثر
علمای اهل سنت داخل میدانند چه روی پیش انسان از کنار گوش است تا کنار گوش و بالجمله از تقدیر این مقدمات ظاهر شد که
حد طول وجه بنابر آنچه از کلام علما رضوان الله علیهم فهم میشود رستنگاه موی ناصیه است یا آنچه برسمت آن باشند از دو جانب بر سمت
خط عرضی مذکور تا حدی که سر انگشتان مذکور در وقت انفراج بآن رسد و هیچ شک نیست که مواضع تحذیف و صدغین در زیر این خط
و ابهام و وسطی وقت انفراج از انسان میگذرد پس این تحدید مذهب جمعی که مواضع تحذیف و صدغین را خارج روی میدانند
سد نخواهد بود بواسطه آنکه آنچه داخل روی نیست داخل میشود و چون تواند بود که تحدیدی که متضمن این قسم قصوری باشند از امام ع
صادر شود پس معلوم شد که تحدید بر این نوع مقصود حدیث نیست بلکه حق آنست که تحدید بما بین الاصبعین مخصوص حد عرضی است بلکه مراد
آنست که هر یک از طول و عرض روی بمقدار ما بین الاصبعین است بر این نوع که خط مستقیمی توهم کنیم از قصاص ناصیه تا طرف ذقن که در
اغلب مساوی انفراج ما بین الاصبعین است و وسط آنرا ساکن فرض کرده بر نفس خودش حرکت دهیم تا طرف اعلی خط بجای طرف اسفل آید
و طرف اسفل بجای طرف اعلی چنانچه شبیه دایره از آن بهم رسد آنچه درین دایره داخل باشند وجه است و آنچه بیرون افتد خارج وجه
بیان این اجمال آنکه من قصاص الشعر الراس که در عبارت حدیث زراره واقع شده بحسب ترکیب نحوی باحال است از ما دارت که خبر الوجه
است و متعلق بکاینا مقدر است یعنی وجهی که امر بغسل آن در وضو وارد شده مقداریست از روی که دوران کند ابهام و وسطی بر آن در حالتی که
آن مقدار از قصاص شعر راس شروع شده تا ذقن منتهی است بدلالت مذکور یعنی دوران اصبعین بر وجهی باشند که ابتدا از آن از قصاص شعر راس باشند
و انتهایش بذقن و ظاهر است که هر گاه حد اصبعین را بر این نوج اداره کنند اصبع دیگر بر عکس این دوران خواهد کرد یعنی ابتدای دوران آن
از ذقن خواهد بود و انتهایش بقصاص موی سر تا شبیه دایره مذکور که لفظ مستدیرا نیز دلالت بر آن دارد بهم رسد و لهذا امام علیه السلام
اکتفا بذکر یکی کرده و در حدیث تصریح باداره هر دو نشده است بعد از آن در مقام تصریح بالتزام ضمنا در آمده میفرمایند که و ما جرت علیه
الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا درین عبارت حالت از مبتدا که ما موصول باشند یعنی مقداری که جاری شود بر آن
اصبعین مذکورین در حالتی که آن مقدار مستدیر باشند از وجه است و این صراحت دارد در آنکه مسافت طول و عرض آن مساویست و مقدار
هر یک از آن انفراج اصبعین است و هر گاه معنی حدیث بر این نوج فرا گرفته شده نه مواضع تحذیف داخل میشود و نه صدغین تا در انفراج آن [?]
قائلند بآنکه اینها داخل روست احتیاج بتکلیف باشند و تحدید بسالم میشود از قصور و آنکه گفته شد که مواضع تحذیف و صدغین از این
تحدید بیرون است بواسطه آنست که تحدید حالت بآنکه هر گاه چنانچه مذکور شد خط متوهم از انفراج اصبعین را بر ما بین قصاص و ذقن منطبق سازند

و وسط آنرا ساکن ساخته بر نفس خودش اداره فرمایند تا شبیه دایره مذکور بهم رسد مواضع تحذیف و صدغین خارج می افتد و از این
بیان ظاهر شد که وجهی که تحدید قوم شامل آنست زیاده است از وجهی که از روایت بنابر تقریر مذکور فهم میشود و بمقدار نصف تا دنی [?]
مربع مفروض بر دایره مذکوره بر آن دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از دایره
مذکوره مثلا فرض کنیم که درین شکل ب ز قصاص ناصیه است و ز طرف ذقن و خط ا ب ج خطیست که قوم طرف اعلای وجه دانسته
اند که مرور کرده بر ناصیه و آنچه برسمت آنست از دو جانب تا غدار و مجموع این شکل بنابر تحدید قوم وجه و بنابر تحدیدی که باستنباط آن از
روایت مذکوره منقول است دایره وجه است و باقی خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن بمقدار مثلث ا ب ه و مثلث ب ج د است که
نصف فضل ربع است بر دایره والله الهادی الی الصواب مسئله مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم آنست که اگر متوضی بعد از ریختن آب بروی
[?] آب را بر وجهی که ابتدای رسیدن روی آب از جانب اعلی باشند یا آنکه بدست آب بروی ریزد یا دست بر روی رساند کافی
و امرار یعنی راندن دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از علمای زیدیه امرار را در غسل وجه واجب دانسته‌اند و از علمای امامیه ابن
جنید و بعض اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده‌اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در مختلف بر مذهب مشهور که عدم وجوب امرار است
بر این نوج ایراد دلیل کرده است که غسل وجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وجوب آن ثابت شده همچنانچه در ضمن غسل با امرار متحقق است در ضمن
غسل بی امرار نیز متحقق است پس در ضمن هر نوعی که غسل بفعل آید ایشان مامور به واقع خواهد بود و متوضی از عهده تکلیف بآن برآمده و اصل عدم
تکلیف بزیاده است و بخاطر خطور میکند که این دلیل کافی تمام نمیتواند بود که در وضوی بیانی که احادیث متضمن آنست و جمیع علما در معرض قبول
در آورده بمضمونش عمل کرده‌اند امرار بفعل نیامده باشد اما بعد از بفعل آمدن آن از حضرت امام ع چنانچه حدیث بآن ناطق است این استدلال
وجهی نمیماند چرا که خصم را میرسد که بگوید امام علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضو بدست مبارک آب برداشته بر روی ریخته و دست مبارک را
بهر دو جانب روی رانده چنانچه و مسح نموده جانبین ریش آنست پس راندن دست واجب باشند همچنانچه در وجوب ابتدا باعلی [?]
گفته‌اند و بر این نوج استدلال کرده‌اند و نیز در باب وجوب ابتدا باعلی بر این نوج استدلال شده بود که حضرت در وضوی بیانی که بعد از فراغ از آن
فرموده‌اند هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یا ابتدا باعلی وجه کرده‌اند یا باسفل یا آخر آنچه در تقریر دلیل مذکور شد درین باب نیز میگوییم حضرت
در حال غسل وجه در آن وضو یا امرار بفعل آورده نیز یا میتواند بود که بفعل نیاورده باشند و الا ترک آن برات و وجب میبود و هیچکس بآن قائل
نشده پس البته بفعل آورده‌اند پس امرار در حال غسل وجه واجب باشند و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب امرار دارد
بر عدم وجوب ابتدا باعلی نیز دارد هر جواب آن شود جواب آن نیز میتواند بود والله الموفق مسئله شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعضی مصنفات
خود حکم کرده است بآنکه در شستن روی در وضو مجرد ابتدا از حد اعلی کافی نیست بلکه میباید نسبت بجمیع اجزاء روی رعایت غسل الاعلی

فالاعلی نشود یعنی هر جزو بالایی نیز از جزوی که پایین است شسته شود نهایتش بحسب عرف یعنی همان قدر که در عرف گویند که رعایت مذکور واقع شد
کافیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت که یک موی تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است پس اندک
تخلفی که خلل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد بود و بعد از آن ذکر کرده است که اگر اکتفا نشود بوجوب تقدیم غسل هر جزو بالایی نسبت بجزو
پایین که در سمت آن باشند یعنی یک خط مستقیم بر هر دو مرور کند نه نسبت بجمیع اجزاء التحتانی و اگرچه بر آن سمت نباشند خالی از وجهی
نخواهد بود و آنچه بخاطر میرسد آنست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلی کافیست و رعایت الاعلی فالاعلی در باقی اجزا مطلقا واجب
نیست نه نسبت باجزایی که در یک سمت باشند و نه نسبت باجزای دیگر نه رعایت عرفی و نه حقیقی چرا که مشقت عظیمی در ضمن التزام آن است که
تکلیف بامثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت ذمه مکلف است از وجوب آن و در هیچیک از احادیث اشعاری بآن نیست نه
احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شد زیاده بر آن نیست که حضرت امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا
باعلی وجه کرده‌اند و این معنی چنانچه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی متحقق است با عدم رعایت مذکور نیز متحقق خواهد بود کاهی که ابتدا بجزو اعلی
شده باشند و امرار دیگر این که در حدیث اشعاری بآن بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالت بر آن ندارد و بالجمله
در هیچیک از کتب استدلال دیده نشده که دلالت بر وجوب مذکور کند پس حکم بوجوب آن وجهی نداشته باشند بی اقامت دلیل
فائده سیم باید دانست که وجوب تقدیم غسل دست راست بر دست چپ که این حدیث اشعار بر صدور آن از امام علیه السلام دارد
دلیلی که در باب وجوب ابتدا باعلای وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست از مختصات مذهب امامیه است که علمای مذهب مذکور
رضوان الله علیهم بر آن اتفاق دارند و از علمای اهل سنت هیچکس بآن قائل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده
اند بر وجوب ترتیب میان غسل وجه و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب میان دستها و پاها نشده‌اند و بعضی
دیگر مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب نمیدانند و میگویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایز است و استدلال کرده‌اند بر مذهب
خود بآنکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن و در آیت وضو اشعاری بوجوب آن نیست چرا که واو عطف که در میان اعضا در آمده
افاده ترتیب نمیکند پس صوری که نزد ایشان جایز است که وضو بر آن وجه واقع شود منقسم به صورت خواهد بود که نزد علمای
امامیه رضوان الله علیهم جمیع آن باطلست الا دو صورت بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیداند و تجویز کرده که پای چپ مقدم بر
پای راست مسح شود یک صورت بمذهب کسی که تجویز آن نیز نکرده و در مسح پاها ترتیب را واجب میدانند و بیان وصول صور محتمل بعدد مذکور
آنست که عدد اعضای مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و راس و رجلین و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان
ایشان ابتدا بهر یک از اعضای ششگانه صحیح خواهد بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت که مجموع سی احتمال باشند

وبر هر یک از احتمالات سی گانه عضو سیم را چهار احتمالست و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره
سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن دو احتمال و حاصل ضرب سیصد و شصت در دو
هفتصد و بیست است و چون عضو ششم سوی یک صورت باقی نمی ماند و حاصل ضرب هر عدد در واحد همان عدد است انضمام آن باعث
زیادتی عدد صور محتمله نمیشود و مترجم گوید انحصار عدد صور محتمله در هفتصد و بیست گاهی تمامست که ایشان تکرر جمیع میان اعضا در غسل نکرده
باشند و ظاهر اینست که آن نیز بمذهب ایشان جایز است پس صور محتمله بکثیر بیشتر از هفتصد و بیست باشد چنانچه بعد از رجوع
بحساب ظاهر میگردد و از آنجمله نزد جمعی از علمای امامیه رضوان الله علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان رجلین نیستند سه صورت
صحیح باشند که ثالث آنها جمع میان رجلین است برین وجه که هر دو باهم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
بر وجوب ترتیبی که متفق علیه امامیه است بر چند وجه استدلال کرده است چون مقام مقتضای ذکر آن میکند وجوه مذکوره با آنچه که برا
وجه بخاطر رسیده مذکور میگردد والله الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده آنست که در آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم
الی الکعبین فای تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده دلالت دارد بر آنکه غسل می باید بی فاصله بعد از اراده قیام نماز واقع شود چه فا افاده تعقیب
بی تراخی میکند چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم غسل وجه آیه مذکوره واجب باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را واجب میداند
پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست دو محل دارد اول آنکه مراد بغسل درین کلام چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه بر آن
حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که
دلیل مذکور از جاده استقامت بر کنار باشد چه فا داخل نشده مگر بر اغسلوا که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین و غایت و بر تقدیر تسلیم
افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین را متصل بعد از اراده قیام نماز بجای آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه
یکی از یدین چرا که واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت ندارد چنانچه گذشت و تقدیم ذکری چنانچه در
عربیت مقرر شده مفید مقصود نیست مثلا اگر شخصی از اهل لسان گفته شود اذا لاقیت زیدا فقبل وجهه و یدیه یعنی چون زید را
ملاقات کنی ببوس در حال روی او را و دستهای او را زیاده برین نخواهند فهمید که تقبیل هر دو جبایه مقارن ملاقات زید واقع شود
و در ضمن هر یک که باشد متحقق شود خواه امتثال امر مزبور خواهد داشت دویم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم
مطلق غسل است بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف چنانچه مذکور شد
از برای افاده مطلق جمعیت و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف مفرد بر مفرد باشد مثل عطف یدین و رجلین بر راس و خواه
در عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله امسحوا بر جمله اغسلوا پس میگوییم در آیت عطف شده است امسحوا بر اغسلوا و مجموع معطوف و معطوف علیه

باهم جزا شرط واقع شده اند و چون فای تعقیب است یعنی هر گاه اراده قیام نماز نمایند مجموع این افعال را از غسل و مسح بجا آورند اعم از آنکه غسل
مقدم باشد یا مسح و بالجمله فای تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از اراده قیام نماز بفعل باید آورد و دلالت آن
بر وجوب تقدیم غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منع مسند بامور یکه مذکور شد و این که اگر شخصی از اهل لسان در معرض این خطاب
از اطلبک الامیر فلف عمامتک والبس ثوبک یعنی هر گاه امیر ترا طلب نماید در حال بپیچ دستار خود را و بپوش جامه خود را زیاده بر این
نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب امیر بعمل می باید آورد و بتقدیم لبس ثوب بر عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس کلام
مذکور دلالت بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم وجه دویم که در کتاب نهایة الاحکام ایراد کرده استدلال باین حدیث است لا یقبل الله
صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی آورد خدای تعالی نماز کسی را تا بگذارد
آب پاک و پاک کننده بر مواضعی که از برای آن تعیین شده برین وجه که بشوید روی خود را بعد از آن بشوید دستهای خود را بعد از آن
مسح کند سر خود را بعد از آن پاهای خود را چه کلمه ثم چنانچه از برای تعقیب با تراخیست و بخاطر میرسد که این وجه نیز منتفی می نتیجه
مدعی چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیبی است که امامیه بر وجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع اعضا و حدیث
مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شده دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب میداند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین بر مسح راس و مسح راس
بر رجلین و آنکه دست راست بر دست چپ مقدم باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ از پای راست مؤخر مسح باید کرد
چنانچه مذهب جمعی از ایشانست از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعی انطباق نداشته باشد وجه سیم که هم در نهایة الاحکام
بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده آنست که حضرت عزت در قرآن مجید نهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت مسح را کعبین چه عامل در عطف
بجر است بتوسط حرف عطف بیان این اجمال آنکه در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل در معطوف علیه است لیکن که عامل از
توسط حرف عطف می باید پس کلمه اغسلوا که در آیت وضو واقع شده است هم عامل باشد در وجوهکم و هم در ایدیکم و همچنین کلمه امسحوا
نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از برای انتهای غایت فعل متعلق است متعلق باغسلوا و در الی الکعبین بامسحوا پس باید که
غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد بر راس و رجلین منتهی شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد اگر غسل وجه مقدم بر
یدین واقع نشود یا مؤخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان مردد و بر هر تقدیر انتهای غسل بمرفقین نخواهد بود و بر قیاس اگر مسح راس بر
رجلین تقدیم نیابد انتهای مسح بکعبین نخواهد شد و امتثال امری که آیه متضمن آنست در ضمن آن حاصل نخواهد بود که و نمیتواند بود که کلمه الی نهایت
غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین نهایت مسح باشد باعتبار وقوع آن بر رجلین نهایت برین تقدیر باعتبار تعلق بمغایر خواهد بود
بغسل و مسحی که بر وجه و راس واقعند پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت

واقع شده و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد و دگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعاست نمی نماید
چنانچه تقریر دلیل بآن حاکمست بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه نهایت آنچه بعد از قبول مقال لازم
می آید وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل بر مرفقین واقع شود و انتهای مسح بر رجلین اما آنکه اصل
غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب شافعیست از آیه بخط فهم در نمی آید چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور متحقق است و اگر تمسک
شوند بقای تعقیبی که بر اغسلوا در آیه عود کلام خواهد بود بدلیل اول و دفعش آنچنانکه مذکور شد و نیز میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب
تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد چرا که از آیه بنابر تقدیر مذکور زیاده برین لازم نمی آید که نهایت غسل مرافق
واقع شود و نهایت مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست واقع شود و بعد از آن دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر بعد
پای راست و قبل از پای چپ بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرافق شده و مسح منتهی بکعبین و آنچه مشاهده میشود که بر تقدیر مذکور نهایت
غسل مرفق خواهد بود نه مرافق و نهایت مسح کعب خواهد شد نه کعبین ممنوع است چه بودن جمیع مرافق باعتبار متوضیان است نه باعتبار هر
شخص و بر هر تقدیر انتهای محقق میشود بهر یک مرفق و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود جواب ما نیز میتواند بود فقیر مترجم گوید که در کتاب
تذکرة الفقهاء بآن استدلال کرده کلام حضرت مقدسه نبویست صلوات الله علیه و آله که در جواب سؤال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا
می باید کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که ابدؤا بما بدأ الله به یعنی ابتدا کنید بآنچه خدای تعالی در کلام خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانچه در آیه
کریمه ان الصفا والمروة من شعائر الله ابتدا نموده بصفا و ذکر مروه بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز وظیفه سعی را تقدیم رسانیده عمل خود را
موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا بصفا کرده سعی خود را باتمام رسانیده برین وجه اگرچه سبب حکم حضرت که سؤال از سعی صفا
و مروه است خاص است و شامل هر عبارت نیست اما لفظ حضرت که ابدؤا بما بدأ الله است عامست و در علم عربیت مقرر است که اعتبار بعموم
لفظست نه بخصوص سبب پس در هر عبادتی که ذی اجزا و متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باشد ابتدا بفعلی باید کرد که در
قرآن ابتدا بذکر آن شده و در آیت وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث در وضو ابتدا بغسل وجه باید کرد و بعد از آن عمل سایر
اعضا نیز همچنین که در آیت مذکور است بفعل باید آورد پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز بالمعنی اولی سابق مشترکست در آنکه
دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب
ترتیب شافعی نیز چنانچه بخاطر رسیده محل بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاده برین تقدیر لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید
کرد بواسطه آنکه در آیت مذکور نیز زیاده برین لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطه آنکه در آیت ابتدا بآن شده اما آنکه بعد از آن
آنچه در ذکر مقدم شده بفعل باید آورد مفاد حدیث نیست چه در حدیث وارد نیست که و ثنوا بما ثنی الله به و ثلثوا بما ثلث الله به و اگر ابتدا در

حدیث بر ابتدا اضافی محمول شود تا شامل ابتدای اولی و ثانوی و ثالثی و آنچه بر جزیی تقدیم داشته باشد بوده باشد حمل لفظ خواهد بود
بر معنی مجازی بی آنکه قرینه در کلام یا مقام بوده باشد و این جنس علما تجویز نمی کنند پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند
می باید که مقدمه که در دلیل اول ماخوذ بود بآن ضم نماید و آن آنست که هر کس قایل بوجوب ابتدا بغسل وجه است قایل بترتیب است و میتواند بود که
مقدمه مذکور در کلام علامه قدس سره نیز مطوی باشد نهایتش فهم آن از کلام او بقدر دوریست والله اعلم تمامیش چهارم باید دانست که
این حدیث از جمله احادیثیست که استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه مسح در وضو و گفته اند جایز نیست که در وضو
بواسطه مسح آب تازه بر گیرند بلکه می باید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است
رضوان الله علیهم سوی ابن الجنید از ایشان که مخالفت کرده و چنانچه مذهب مالکیست بر داشتن آب تازه را نیز تجویز کرده و باقی علمای اهل
سنت حکم بوجوب استیناف مذکوره کرده مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده اند و در طریق امامیه جوئی که صراحت در خلاف آن
صحیح و غیر صحیح بسیار است نهایتش دو روایت بطریق ایشان وارد شده که ظاهر اصراحت در آنچه اهل سنت بر آن رفته اند اول
روایت معمر بن خلاد است که گفته سئلت ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل راسه فقال براسه
لا فقلت أبماء جدید فقال براسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایز است مرد را مسح کردن پاهای خود
بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده باشد امام علیه السلام در جواب آن بسر مبارک اشاره فرمودند که نه بعد از آن گفتم پس بآب
تازه مسح باید کرد بسر مبارک اشارت کردند که بلی یعنی درین دو حال حرفی بر زبان معجز بیان جاری نساختند و تفهیم مقصود باشارت بسر
مبارک فرمودند دویم روایتیست که از ابو بصیر نقل شده که گفت سئلت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الراس
قلت امسح بما فی یدی من الندی راسی قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از مسح
و گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام علیه السلام در جواب فرمودند نه بلکه دست خود را آب برسان بعد
آن مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب منتهی المطلب این دو روایت نقل کرده و دلیل ابن جنید ساخته و گفته احتج ابن الجنید بکذا و کذا
و حال آنکه هر دو روایت صراحت در خلاف آنچه مذهب ابن جنید است چه مذهب او چنانچه مذکور شد جواز استیناف آب جدید است یعنی مخیر
بودن متوضیست میان مسح کردن ببقیه و استیناف و آنچه روایتین بآن ناطقست وجوب استیناف است و نهی از مسح ببقیه پس چگونه دلیل
او تواند بود مگر آنکه گوییم ابن جنید نهی از مسح ببقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده و مسح بر آن وجه را مکروه میداند و استیناف آب جدید را است
نهایتش همچنین از علما حکم مذکور را برین وجه از او نقل نکرده اند والله اعلم بمقاصد علمائه بالجمله چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت دارد
بآنچه جمهور علمای امامیه حکم بآن کرده اند ناچار شده است ایشان را که حمل آن معنی خلاف ظاهر نموده تاویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره

حمل آن بر تقیه کرده گفته است که چون در وقت سؤال راوی جمعی از مخالفین حاضر بودند حضرت بر وجهی مبادرت بجواب فرموده که موافق
مذهب ایشان باشد و آنحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد و احتمال این نیز راه داده که غرض امام ع مسح در حال جفاف اعضا باشد
یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که بآن مسح توان کرد نمانده باشد بآن دست مسح نباید کرد و آب تازه بواسطه مسح بر باید داشت
بعد از آن گفته است که میتواند بود که مراد امام علیه السلام در روایت ثانی از آبی که در این کلام واقعست که بل تضع یدک فی الماء یعنی بلکه بر سان
دست خود را بآب و بعد از آن مسح کن آبی باشد که در محاسن و ابرو باقی باشد نه آب تازه و والد بزرگوار که شمه از احوال او در دیباچه
مذکور شده در حاشیه که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این احتمال بغایت بعید است چراکه سایل برین وجه سؤال کرده است که آیا مسح کنم
بانچه در دست من از تری باقی مانده است پس چون تواند بود که امام علیه السلام از آن نهی فرمایند و نیکو کنند اخذ از محاسن و ابرو با
لزوم آن مشروط بعدم بقای تری در دست و مخفی نیست که حمل روایتین مذکورتین بر جفاف اعضا که محتمل دانسته بغایت دور است
چراکه سؤال راوی در روایت اول برین وجه واقع است که آیا جایز است مرد را که مسح کند بفضل سر خود یعنی بر یادتی تری که بعد از مسح سر خود در
دست داشته باشد و در روایت دوم برین وجه که آیا مسح کنم بانچه در دست من از تری بوده باشد پس چون بر حال جفاف اعضا که
عبارت از باقی نماندن تری در دست و سایر اعضاست حمل توان کرد و بالجمله امثال این غلطها از امثال شیخ قدس سره بغایت عجب
و غرابت نهایت پس در میان عرب مثل است که الجواد قد یکبو و الصارم قد ینبو یعنی اسب اصیل گاهی بسر در می آید و شمشیر تیز گاهی
حال برندگی بسهو میکند والله الهادی و بحث حمل روایت اول بر تقیه نیز خالی از خفایی نیست چراکه سؤال سایل در روایت مذکوره از مسح با
و مخالفین بمسح با مطلق قایل نیستند نه بتری باقی در دست و نه بآب تازه پس حمل حکم حضرت باستیناف آب جدید بواسطه ملاحظه از
ایشان وجهی نداشته باشد مگر آنکه گوییم در وقت سؤال راوی احضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه بوده اند و حضرت
چون ایشان را غافل یافته اند بجانب سایل بلب مبارک اشارت کرده اند که الحال وقت سؤال نیست وقت دیگر استفسار کن تا جواب
حق توانی شنید سایل مقصود حضرت را از اشاره مذکور فهم نکرده گمان کرده است که حضرت در مقام نهی از مسح ببقیه تری و اعاده
سؤال کرده درین مرتبه الجماعت واقف شده متوجه جواب حضرت بوده اند و بحسن ظنی که در باب حضرت داشته اند گمان ایشان
این بوده که سؤال از مطلق مسح است نه از مسح پا حضرت بالضروره در جواب سر بنحو حرکت داده اند و قرینه بر معنی آنکه دأب
و شعار حضرات صلوات الله علیهم بوده است که القای احکام شرعی باشارت لب که شعار ارباب کرامت نمایند بلکه کلام خود را
وقت القای احکام شرعی و امور دینی دانسته اند باوضح وجهی بیان مسایل نموده اند پس ارتکاب خلاف دأب و عادت خود که
درین باب از ایشان وقوع یافته اشعاری بر آن دارد که بر وجه مذکور واقع شده باشد و احتمال دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفین

بر نحو بر آن رفته اند والله اعلم **ملتمس پنجم** باید دانست که وجوب مسح رجلین در وضو که این حدیث دلالت و امثال بر صدور آن از امام ع
در عوض بیان دارد و از مختصات مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم فرا گرفته اند و بروایات
صحیحه متواتره بایشان رسیده که آن سالکان مسالک عصمت و هدایت بر آن نحو عمل آورده اند و اصحاب و شیعه خود را در سر و علانیه
بر آن وا داشته اند بدلایل قاطعه و تتبع از مبادرت بغسل منع نموده اند از الجمله روایت غالب بن هذیل است که گفته است سألت الامام
ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام عن مسح الرجلین فقال هو الذی نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح
پاها که آیا مبادرت بآن در وضو لازمست حضرت فرمودند بی شبهت که جبرئیل امین بآن نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل انزال کرد
بآن حکمست و روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند یاتی علی الرجل ستون و سبعون
سنة ما قبل الله منه صلوة قلت و کیف ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی شصت سال و هفتاد سال که یکنماز او در درگاه
احدیت مرتبه قبول نمی یابد پرسیدم که بچه سبب تواند بود آن ای فرزند رسول خدا فرمودند بسبب آنکه میشوید در وضوی خود آنچه پروردگار
او در کلام خود امر بمسح آن کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار در طریق ایشان منقولست و در کتب حدیث ایشان
منقولست و در طریق اهل سنت نیز بعضی روایات وارد است که دلالت صریحه بر آن دارد مثل روایت اوس بن ابی اوس الثقفی که گفته
است رایت النبی صلی الله علیه و آله اتی کظامة قوم بالطائف فتوضأ و مسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدا را صلوات الله علیه و آله که آمدند
بکظامه جمعی در شهر طائف و وضو کردند و در آن وضو پاهای مبارک مسح کردند و کظامه بکسر کاف عبارت از چاهیست که پهلوی چاه
دیگر کنده شده باشد و در میان هر دو در ته زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری آید و روایت حذیفة بن الیمان رضی الله که گفته است
رایت النبی صلی الله علیه و آله توضأ و مسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد بنعلین نعل
عربیست که بندهای او مانع از مسح بر پشت پا نیست و لهذا امامیه تجویز کرده اند که مسح بر آن واقع شود و از ابن عباس نقلست که در
بیان وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفته است انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از ابن عباس
منقولست که میگفته است که ابی کتاب الله الا المسح و یابی الناس الا الغسل یعنی هر چند که کتاب خدا بطلب مسح و مردمان از ادا ابا
نموده بغسل گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند و میگفته اند الوضوء غسلتان و مسحتان من باهلنی باهلته یعنی وضو عبارت از دو غسل است
غسل رو و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس درین حکم مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم مترجم گوید مباهله
عبارت از آنست که دو کس در امری نزاع و خلاف داشته باشند بمنصف حقیقت التجا برده هر دو باتفاق در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند
و ظهور استجابت دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که جماعه کسی از علمای نصارای نجران بخدمت حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه آمدند و بعد از آنکه اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر نشده و دست از مجادله باز نمیداشتند
در ضمن آیه مباهله خطاب الهی در رسید که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله بده بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم
و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله بدروغگویان و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که بر باطلست
و که بر حق ایشان چون دیدند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوة و السلام را بواسطه
این کار اختیار کرده و دیگری را شریک خود نساخته دانستند که در مباهله ایشان بسوی خسران امری حاصل نخواهد بود و درین مجادله
سوی الزام بهره نه از آن ابا نموده قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر و کتب سیر مذکورست و بعضی دیگر احادیث
و روایات نیز در طریق ایشان درین باب وارد است که ذکر آن موجب اطالت است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر
میان مسح و غسل و بالجمله صور محتمله درین باب زیاده بر چهار نیست و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود ساخته اند
اول وجوب مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله علیهم چنانچه امام فخر رازی که
از اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن با ابن عباس و انس بن مالک که
از اخیار صحابه اند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین نیز داده است **دوم** وجوب غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که
عبارت از ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل باشند و جمعی از تابعان ایشان **سیم** جمع میان هر دو است که هم غسل باید کرد و هم مسح
و این مذهب داود اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه است **چهارم** تخییر میان هر دو عمل یا در ضمن هر کدام از غسل و مسح واقع شود
مجزی باشد و این مذهب حسن بصری و محمد بن جریر الطبری و ابو علی الجبائی است و شیخ محی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات بآن حکم تخییر کرده است
و گفته ان مذهبنا التخییر فالمسح لظاهر الکتاب و الغسل للسنة یعنی مذهب ما درین باب تخییر است چراکه ظاهر قرآن دلالت بر
مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بغسل پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات میان قرآن و حدیث
رفع شود و هر یک از فرق مذکوره را بر حقیت مذهب اگرچه دلایل و شواهد بسیارست نهایتش چون مقام اقتضای ذکر آن نیست بایراد
مناظره از جانب فریقین اولین ارباب مسح و قایلین بغسل اقتصار میرود والله ولی التوفیق **مناظره میان علمای فریقین در غسل**
و مسح رجلین اهل سنت میگویند قرآن و حدیث هر دو دلالت بر وجوب غسل دارد اما قرآن قال الله تعالی یا ایها الذین اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین چراکه جمعی کثیر از قراء مثل
نافع و ابن عامر و کسایی و حفص که از راویان عاصمست منصوب ارجلکم خوانده اند بسبب عطف آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که کلام درین تقدیر

باشد فامسحوا برؤسکم و اغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر بجر ارجلکم خوانده اند چون توفیق آن در معنی با قرائت نصب لازمست یا محمول خواهد بود بر جر جوار
یا معطوف باید داشت بر رؤسکم بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه اشارت بوده باشد با آنکه اسراف در ریختن آب نباید کرد و غسلی
باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله روایت شده که در وقتی که وضوی بانی
کردند پاهای مبارک را شستند و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرده بیان نمود وضوی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
و ختم بر غسل رجلین کرد و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله علیه و آله عنا فی سفر فادرکنا و قد ارهقنا
العصر فجعلنا نتوضأ و نمسح علی ارجلنا فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلاثا یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفری از ما
جدا شدند و وقتی بما رسیدند که نماز عصر را تاخیر انداخته بودیم و هنوز ادا نشده بود پس ما در مقام وضو کردن بجهت ادای آن درآمدیم و در آن
وضو پاها را مسح کردیم حضرت چون آن را مشاهده کردند ندا کردند باواز بلند وای بر پاشنههای پای شما از آتش دوزخ و دو مرتبه یا سه مرتبه
تکرار این عبارت فرمودند و این تنبیهی بود بر آنکه مسح نباید کرد و روایت کرده محیی السنه در کتاب مصابیح و غیر آن از ابوحیه که از
اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که گفته است رایت علیا علیه السلام توضأ فغسل کفیه حتی انقاهما ثم مضمض ثلثا و استنشق ثلثا
و غسل وجهه ثلثا و ذراعیه ثلثا و مسح راسه مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه و هو قائم ثم قال احببت
ان اریکم کیف کان طهور رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام که وضو کردند برین وجه که سر هر دو دستها را شستند تا
پاک ساختند آنرا از چرکی که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهان مبارک کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه
روی مبارک را شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند بعضی از سر خود را یک مرتبه بعد از آن شستند پاها خود را تا کعبین بعد از آن برخاستند
و اندک آبی در دست ایشان از وضو فاضل آمده بود آشامیدند بعد از آن خطاب بحاضرین کرده فرمودند که میخواستم بنمایم بشما که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون وضو میساختند و امثال این روایات و احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس
ظاهر شد که قرآن و حدیث هر دو دلالت بر غسل دارد و انکار ارباب مسح میگویند با جلالت و متضمن تحریف کتاب قرآن و عدول از سنت
رسول ملک منان که ناشی نشده است الا از شهاب گمراهی و تبعیت هوای نفس و علمای شیعه که قایل بمسحند میگویند ای برادران دین
و شریکان در طلب حق و یقین اگر دیده انصاف بمدلول آیه کریمه در نگرید و بی شایبه اعتساف آن توجه نمایید هر آینه می یابید که آیه
مذکوره حجت ماست بر شما نه حجت شما بر ما اما بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه شما از برای آن دو توجیه مذکور ساخته اید که ما و شما در توجیه
ثانی شریکیم چراکه دستگاه تقدیر وسیع است و چنانچه شما را میرسد که تقدیر اغسلوا کنید تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم امسحوا تقدیر
کرد تا حجت ما باشد و قرینه امسحوا قرب آن کمتر از قرینه اغسلوا البعد نیست پس باقی ماند توجیه اول که عطف بر وجوهکم باشد و آن چندین

طبع سلیم بر آن شاهدست نظم کلام مخل است و کلام را از سلاست و نظام می اندازد چرا که از قبیل آنست که کسی قصد کند مضروبیت بکر را
و بگوید ضربت زیدا عمروا و اکرمت خالدا و بکرا بر زید بنه بر خالد یعنی زدم زید را و عمرو را و گرامی داشتم خالد و بکر را یعنی زدم بکر را
و رغبت خاطر و اسماع باین طرز کلام زیاده بر آنست که توان قرآن را که ابلغ بیان و افصح لسان است بر آن حمل کرد پس باید که معطوف
باشد بر روسکم و نصبش باعتبار محل آن باشد که مفعولست باو او و ارجلکم بمعنی مع باشد و بر هر تقدیر حضر مجث در انجه مدعی ایم و چنانچه
عطف بر محل در لغت عرب و کلام فصحا بسیار و تعسف و تحکیس بنا خوشی و عدم سداد آن رفته و واو بمعنی مع در السنه ایشان شایع
و دایر است و تحکیس بر عدم جواز آن رفته و شیخ العارفین شیخ محی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی واو مذکوره
در آیه کریمه بر آن حمل کرده و عبارت او اینست و اما القراء فی قوله تعالی و ارجلکم بفتح اللام و کسرها من اجل العطف علی الممسوح فالخفض او
علی المغسول فالفتح فمذهبنا ان الفتح فی اللام لایخرجه عن الممسوح فان هذا الواو قد یکون واو مع و واو المعیه ینصب یقول قام زید و عمروا
و تریس مع عمرو فحجه من یقول بالمسح فی هذه الآیه اقوی لانه شارک القایل بالغسل فی الدلیل التی اعتبرها و هی فتح اللام و لم یشارکه
من یقول بالغسل فی خفض اللام یعنی قرات بفتح لام و کسر لام در و ارجلکم از جهة احتمال عطف آنست بر ممسوح و مغسول چه عطف ممسوح
مقتضی کسر است و عطف بر مغسول مقتضی فتح و مذهب من اینست که قرات فتح لام اخراج از ممسوح بودن بیرون نمیبرد چرا که مثل این واو
که واو بمعنی مع میباشد و واو بمعنی المعیه اسم را منصوب میکند چنانچه میگویید قام زید و عمروا و اراده میکنی از آن عمر مع یعنی برخاست زید با عمرو
پس حرف حجت کسی که قایل بمسح است درین آیه درست باشد چرا که در قرات بفتح لام شریکست با قایل بغسل و حمل بر وجه صحیح شریک
نیست و چون شیخ مذکور مرضی الطرفین است کلام او در مقام حجت میتواند بود و اما بر تقدیر جر لام بواسطه آنکه بمرتبه حمل آن بر جر
بجوار میکنند و بمرتبه بر عطف آن بر روسکم تا مشعر باشد بر آنکه در غسل می باید رعایت اقتصار و عدم اسراف در ریختن آب واقع شود
و غسلی واقع شود شبیه بمسح و این هر دو محل چنانچه ظاهرست در نهایت دوری و ناخوشیست و حمل بر مسح خفین را که توجیه ثالث ساخته
اند از اینها دورتر و ناخوشتر اما جر جوار بواسطه آنکه اکثر نحویان انکار آن کرده اند و قایل بجواز آن نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو
شرط اعتبار کرده اند یکی امن از لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و دیگر عدم وساطت حرف عطف میان متجاورین مثل جحر
ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین تجویز کرده اند که جر خرب باوجود آنکه چون صفت جحر است میباید مرفوع باشد بواسطه مجاورت
ضب و اینجا هر دو شرط مفقود است پس حمل بر آن بمذهب محققان نحویان صحیح نباشد و کلام الهی را بر آن محمول ساختن با وجود
قیام احتمالات دیگر نهایت ناخوشی داشته باشد و اما عطف بر روسکم بواسطه شیء مذکور اگرچه صاحب کشاف اراده آن کرده اما
اما ناخوشی و آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چرا که باتفاق نحات میباید معطوف در حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه

محکوم بغسل مطلق است و معطوف محکوم بغسل شبیه بمسح پس رعایت امر متفق علیه نشده باشد و از عاقل شنید چون سزاوار باشد که بگوید
اکرمت زیدا و عمروا و سخوت من خالد و بکر و قصد کند از عطف بکر بر خالد یعنی را که او را گرامی کرده شبیه بسخوت و عامل در معطوف و معطوف
علیه چنانچه سبق ذکر یافت یکی است و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا خواهد بود که باعتبار عمل او در معطوف علیه بمعنی حقیقی از او اراده شده باشد
باعتبار عمل در معطوف بمعنی مجازی از قبیل عموم که عبارتست از استعمال لفظ در معنی حقیقی و مجازی باهم و اعمال آن بهر معنی در لفظی و این بر
تقدیر صحت از قبیل معما و لغز خواهد بود که قرآن مثل آن و از هیبت و حمل قرآن بر آن نزد معتبرین تجویز نه و طرفه تر آنکه صاحب کشاف
تجویز نکرده که صیغه امر اعملوا محمول بر افاده وجوب و ندب شود و گفته است امر حیا به یا در معنی وجوب مستقل باشد یا در ندب و استعمال آن
در هر دو از قبیل معما و لغز است و حمل قرآن بر آن جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است و اما مسح بر خفین بواسطه آنکه ذکر آن در کلام مطلقا
نیست نه صریحا و نه کنایه و پوشیدن خف در حجاز در آن حین عرف نبوده که آن قرینه مقامی بر آن تواند بود پس کلام را بر آن بهیچ یک از
دلالات دلالت نباشد و تکلیف استنباط آن از آیه از قبیل تکلیف بمالایطاق باشد و اما آنچه از احادیث و اخبار نبوی ذکر کرده
میگوییم بر تقدیر صحت سند معارضست بامثال آن احادیثی که نزد ما از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بطریق متعدده و روایات متواتره معنعن
و غیر معنعن نقل آن بصحت پیوسته کما از انجمله آنست که در معرض شال و وضوی حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله فرموده اند ان النبی صلی الله علیه و آله
لما توضأ الوضوء السابغ مسح رجلیه یعنی حضرت رسالت صلوات الله علیه در وقتی که وضو بجا می آورده تا مردم طریق وضو ساختن را
از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح کردند و آنچه نسبت آن با بن عباس داده اند خلاف انحرافست که از و اشتهار یافته و شما خود از او
نقل کرده اید چه امام فخر رازی که از اعاظم علمای شماست و غیر او نقل کرده اند که مذهب او مسح بوده و اما حدیث عبدالله عمر بر تقدیر تسلیم صحت
آن زیاده برین دلالت ندارد که حضرت بعد از مشاهده وضوی ایشان که در آن پاها را مسح کرده بودند امر بغسل اعقاب کردند و میتواند بود که
امر مذکور بواسطه نجاست اعقاب باشد چرا که عرب اهل حجاز بواسطه سوء و خشکی هوا و پای برهنه تردد کردن در جاها اغلب اوقات
پاشنهای پای ایشان طرقیده و ملوث بخون میبوده و مشهورست که ایشان در ابتلای علاج آن چنین بوده اند بر آن بول میکرده اند و بول خود را
دارویی آن میدانسته اند پس چرا نتواند بود که حضرت چون پاشنهای پای ایشان را بر آن وجه مشاهده کردند و دیدند که منجر بهمان
نماز کنند مبادرت بتکرار آن عبارت کردند تا جنانچه ایشان شود بر غسل و تطهیر آن از نجاست مذکوره و ایشان مقصود حضرت را نفهمیده گمان
برده باشند که شستن پا از افعال وضوست و بجای مسح است و نیز میگوییم عبدالله عمر جمعی که با او وضو کرده بودند و پاها را در آن وضو مسح
کرده چون از اخیار آنحضرت بوده اند و طریق عبادات و عمل بقوانین اسلام را از آنحضرت فرا میگرفته اند هیچ شک نیست که طریق وضو
ساختن و لوازم آن اعرف بوده اند از ما و شما و فقهای مذهب شما که ایشان تا عمل را از حضرت مشاهده نمیکردند و حضرت در مقام بیان

آن باب ایشان نمی شده اند بعمل نمی آورده اند و چون تحصیل مرتبه یقین ایشان را میسر بوده خود را آشنا باجتهاد در اعمال که مورث ظن است
نمی ساخته اند خصوصا اعمالی که مثل وضو هر روز و ساعت از حضرت مکرر واقع میشده باشد پس مسحی که از ایشان در آن وضو بر ظرف شما
واقع شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت مشاهده مسح کرده اند و عدم تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان
بر آن نیز اشعار بر صحت مسح دانسته باشد چرا که تخویف حضرت ایشان را چنانچه مذکور شد نفی در منع از مسح نیست و احتمال جنبه بر تطهیر پا
از نجاست ظاهری قایمست پس حدیث مذکور نیز بعد از تسبیق نظر حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیه کریمه چنان بود و آنچه
از امیر المومنین علیه السلام نقل آن کرده اند در طریق ما بروایات متعدده متواتره از آنحضرت و اولاد و اطهار ایشان صلوات الله علیهم
اجمعین خلاف آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده اند و هیچ شک نیست که ایشان
بطریق جد خود اعرفند از شما و ائمه حدیث شما و اما نسبتی که شما در آخر مناظره خود بما کرده بودید بمخالفت قرآن و عدول از سنت
بجا داده اند ما معارضه بمثل آن با شما نمیکنیم بلکه میگوییم عفو الله لنا و لکم و تجاوز الله عنا و عنکم و من علینا و علیکم بالتوفیق و الهدایه
و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلاله و الغوایه آمین رب العالمین نمایش ششم باید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علمای اهل
سنت دو استخوان بر آمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ که عوام الناس آن را که پا میگویند اما نزد
علمای امامیه رحمهم الله آنچه متاخرین ایشان که از شیخ شهید بر نیطرف است آنست که دو استخوان بر آمده است در میان پشت پا مابین مفصل
ساق و قدم و منت که استخوان بیخ انگشت پا باشد و از علمای متقدمین نیز بعضی عبارتها در تصانیف ایشان یافت شده که کعب ظاهر
اشعار بر آن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر آن رفته است که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدمست و تصریح کرده است
بانکه مذهب اصحاب ما نیست و جمعی که از کلام و عبارت اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که
از مصنفات اوست باین عبارت ادا کرده که مسح الرجلین من روس الاصابع الی الکعبین و مراد بالکعبین هنا المفصل بین الساق
و القدم و فی عباره علمائنا اشتباه علی غیر المحصل یعنی مسح پاها میباید از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین در مقام مفصل
میان ساق و قدمست و جمعی را که از عبارت علما غیر این معنی فهمیده اند و حکم کرده اند بانکه کعب قبه قدمست یعنی بلندی میان پشت پا
اشتباه شده است و معنی عبارت ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و بعد از آن عبارت ایشان را از کتب نقل کرده و بر حجت مذهب خود چند
دلیل ایراد کرده اول حدیث صحیحی که شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانچه
بعد ازین مذکور خواهد شد مذکورست که ایشان گفته اند سوال کردیم از امام محمد باقر علیه السلام که کعبین کجاست حضرت بر زبان مبارک
جاری ساختند که ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق یعنی اشارت کردند بمفصل که زیر استخوان ساقست و فرمودند اینجاست دویم

حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه میکردند تا آنکه گفته اند و مسح علی
مقدم راسه و ظهر قدمیه یعنی مسح کردند پیش سر را و پشت پاها را بر نوعی که این عبارت بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه تمام پشت پاها را
مسح میباید کرد و این گاهی متحقق میتواند شد که مسح تا مفصل ساق واقع شود سیم آنکه کعب باین معنی نزد بسیاری از اهل لغه در معنی آن ذکر
کرده اند و در کتاب منتهی المطلب که نیز از مصنفات اوست باین عبارت ایراد کرده است و قد اشتبه عبارة علمائنا علی بعض من لا مزید
تحصیل له فی معنی الکعب والضابط فیه ما رواه زراره فی الصحیح یعنی بتحقیق که مشتبه شده است عبارت علمای ما بر بعضی که زیادتی مهارت در تحصیل معنی از
عبارت ندارند و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیحی است که زراره روایت کرده و روایت اول را بعد از آن نقل کرده است و جمع علمایی که بعد از او
رخش معنی در میدان دانش تاخته اند انکار این معنی کرده در مقام تشنیع بسیار بر وی شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنجا او بر آن
رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع ایشانست از انجمله شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری عبارتی ایراد کرده که ترجمه آن
اینست شیخ جمال الدین مطهر متفرد قایل شده است بانکه کعب مفصل میان ساق پا و قدمست و عبارات اصحاب تمام بر آن حمل کرده و حکم
مذکور را از قول کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته و استدلال کرده است بر آن بروایت زراره از امام محمد باقر علیه السلام بر نوعی که روایت
مذکوره متضمن حکم بمسح ظهر قدمین است و چون تقیدی در عبارت حدیث نیست که اشعار بر تخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب
استیعاب میکند یعنی فرا گرفتن و مسح تمام پشت پاها را و این گاهی متحقق میتواند شد که کعب که نهایت ممسوحست مفصل میان ساق و قدم
باشد که منتهی ظهر قدمست و بانکه معنی مذکور نیز دیگرانست بانچه ائمه لغت در تفسیر ذکر کرده اند و جواب او اینست که ظهر قدمین که در حدیث زراره
واقعست نمی تواند بود که بر وجه اطلاق ماخوذ باشد بلکه ناچارست که بر معنی مقید محمول شود چرا که مفاد اطلاق وجوب استیعاب تمام ظهر
قدمست طولا و عرضا و هیچکس از علما قایل بآن نشده چه از کلام هیچکس حکم بر وجوب استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که
اذا مسحت بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی
از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان هر آینه کافی خواهد بود در ادای واجب و در ضمن آن محقق خواهد بود و در روایت زراره و بکیر پسران
اعین که با ترجمه اش سبق ذکر یافت نقل است و خلاف آن و شیخ ابوالقاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات اوست گفته
است که واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کفاف است اقل که مسمای مسح در ضمن آن محقق باشد از سر انگشتان تا کعبین و اگرچه
بعرض یک انگشت باشد هر دو پس اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن دویم معطوف بودن رجلین در آیه وضو که
سبق ذکر یافت بر روس که باتفاق مسح بعض از آن واجبست چرا که معطوف میباید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد و اما اهل لغت که
نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد او همه اهل لغت است ایشان از آن خلاف است و همه بر این نیستند و مراد لغویین شیعه است

هیچکس از ایشان بآن قایل نشده بلکه بر اتفاق دارند بر انکه کعب قبهٔ قدمست تا اینجا ترجمهٔ کلام شیخ شهید بود و در ذکری و الحق تشنیع بر علامه قدس سره از حد اعتدال تجاوز داده است و سخن را در تخطئه و تزییف مذهب او بدراز کشیده و حال انکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست که حق با علامه است و تشنیع مذکور در موقع خود نیست ان شاء الله تعالی و عجبتر انکه شیخ علی اعلی الله شانه نیز درین تشنیع متابعت او کرده و در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست الحق علامه تفسیر کعبین ذکر کرده است خلاف آن چیزیست که علما بر آن اجماع کرده اند و او درین تفسیر منفرد است و مع هذا در بعضی از کتب خود ادعا کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعب اینست و کسی که عبارات ایشانرا بر غیر این معنی حمل کرده بتحصیل معنی کلام ایشان خوب نکرده و استدلال کرده است بر مطلب مذکور ببعض احادیث و بکلام اهل لغت و این معنی از علامه بغایت عجیب است چرا که عبارت علما صریحست در خلاف انچه او دعوی کرده و تا غایت که کعبین دو استخوان است که از میان ظهر قدم بر آمده در پیش ساق که جای معقد شراک نعل عربست و قایل تا دلیل نیست و احادیث و اخبار نیز صریحست در آن و کلام اهل لغت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغت شیعه هیچکس خلاف نکرده است در انکه کعب بر آمدگی ظهر قدمست و عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویین شیعه است در کتاب کعب که از کتب خود سخن را درین مقام بسط تمام داده و شواهد بسیار ایراد کرده بر انکه کعب بر آمدگی مذکور است و بالجمله اگر از مفصل میان ساق و قدم که کعب را بان تفسیر کرده نفس مفصل اراده کرده نه عبارات هیچ یک از علما سنی و شیعه بان موافقت و نه کلام اهل لغت و انچه در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند از آن ابای تمام دارد چرا که اشتقاق آنرا از کعب بمعنی ارتفاع و نتو اعتبار کرده اند از آنجاست که چون پستان دختر بر می آید عرب میگوید کعب ثدی الجاریه و حال انکه در مفصل بر آمدگی و نتوی نیست و اگر بر آمدگی خواسته که در این و بسیار قدمست چنانچه مذهب اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح زنده هیچکس بآن منتهی نمیشود و حال انکه آیت ناطقست بانکه کعبین منتهای نهایت مسح باشند تمام شد ترجمهٔ کلام شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد از انکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر انکه کعب بر ظهر قدم و بعضی عبارتی آورده که حاصل معنی آن اینست که هیچ شک نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده از ظهر قدم واقع نیست بلکه مفصل میان ساق و قدمست و مفصل میان دو شی نمیشود انکه بود در وسط یکی از دو شی مذکور باشد و عجبست از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است جمعی که از عبارات اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشانرا خوب تحصیل نکرده اند و در آن باب اشتباه بی محصل کرده اند باراده انکه کسی که معنی عبارات ایشانرا خوب تحصیل کرده بر وی مشتبه نخواهد بود که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق و قدمست و بعد از آن نقل عبارات مذکور بحث کرده و حال انکه هر کس بهره از طرایق تحصیل معانی از عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی مقصود را از عبارات مذکور تحصیل نماید نه خود راهی بر آن خواهد یافت

و نه راه بجایی راه آنرا باز خواهد نمود انتهی ترجمه کلامه زید اکرامه خلاصه کلام انکه تشنیع این سه شیخ بزرگوار رحمهم الله درین مقام بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد کرده اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود که وارد است بر پنج امر اول کعب بآن معنی که علامه گفته است که هیچکس از اهل اسلام بآن قایل نیست و این خرق اجماع مرکب و احداث قول ثالث است که هیچکس تجویز آن نکرده دویم انکه معنی مذکور مخالف معنیست که از کلام لغت فهم میشود چه هیچکس از ایشان قایل نشده است بانکه کعب مفصل است سیم انکه وجه قوم در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند بآن موافقت ندارد چرا که ایشان گفته اند که کعب از کعب بمعنی ارتفاع و نتو مشتق است و در مفصل که او کعب دانسته نتو و ارتفاعی نیست چهارم انکه تفسیر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخبار است که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم درین باب روایت شده است پنجم انکه کمال بر دهست که عبارت علما همه موافق قول اوست بانکه عباراتی که از ایشان نقل کرده صریحست در انکه کعب دو استخوان بر آمده است در پشت پا و مفصلی که او معنی کعب میداند در پشت پا واقعست و نه بر آمدگی دارد و حال انکه هر کس امعان نظر درین مقام کرده بدیدهٔ بصیرت و نظر خوب در نگرد می یابد که تشنیعات مذکور بر علامه در موقع خود نیست و دامان دانش او از آلودگی بامثال آن پاکست بلکه انچه او بر آن رفته عین صوابست و هیچ شبهه در حقیت آن نیست و احادیث صحیحه بآن ناطق است و مدلول عبارات علما بآن موافق و انچه علمای تشریح درین مقام ذکر کرده اند دلالت و انچه بدان دارد و اهل لغت اتفاق برخلاف آن ندارند بلکه انچه از باب تحقیق از ایشان بر آمده مرشد بر آنست و کلام علمای اهل سنت که قبل از علامه بوده اند صریحست در اینکه قول مذکور بعلمای شیعه و کتب ایشان منقول است از تشنیعاتی که درین باب بر شیعه کرده اند و با این اجمال از بر وجهی تفصیل میدهیم که کسی را شبهه درین مقام نماند والله الموفق

تفصیل اجمال

روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره و بکیر پسران اعین انهما سألا الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و فی آخر الحدیث قلنا اصلحک الله فاین الکعبان قال هٰهنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقلنا هذا ما هو قال هذا عظم الساق یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر علیه السلام که وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بوده است پس امام علیه السلام در مقام بیان آن شده طلب کرد طشتی یا ظرفی که در آن پارهٔ آب بود و حکایت وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند و در آخر حدیث مذکور ذکر کرده اند که بعد از ادای آنحضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند اینجاست اشاره بمفصلی کردند که در تحت استخوان ساق است بعد از آن ما اشاره بعظم ساق کرده پرسیدیم که این چه چیز است حضرت فرمودند این عظم ساق است کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح صریحست در انچه علامه مدعی آنست و قابل تأویل نیست و لهذا در مختلف دلیلی که اول بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیث است و در منتهی المطلب استدلال بر مطلب مذکور اکتفا بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه

عجبست که با انکه در کتاب ذکری بنهایت غلو در ذکر دلایل علامه بر مدعی مذکور و تزییف آنها دارد این حدیث را نقل نکرده و جوابی از آن نگفته و حال انکه دلیل عمده علامه درین باب این حدیث است و مدار او در اثبات مطلب مذکور بر همینست و عجبتر انکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است بر انکه کعب قبهٔ قدمست نه مفصل میان ساق و قدم با انکه دلالتش بر خلاف آن از آفتاب روشن تر است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد از آن استدلال کرده است بانچه میسر بن صدقه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی ظهر القدم یعنی کعب را بیان کرد در پشت پا است و بانچه هم او از امام مذکور نقل کرده است که علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم و قال هذا هو الکعب یعنی امام علیه السلام گذاشت دست مبارک را بر پشت پا و فرمود اینست کعب و حال انکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه چرا که او مفصل را که کعب میداند بر پشت پا واقعست چنانکه بعد ازین ظهور خواهد رسید ان شاء الله تعالی و اما اهل لغت اکثر ایشان تصریح کرده اند بانکه جمیع مفصلها را و بندهای را که در میان نی و نیزه میباشد کعب می نامند از انجمله در صحاح این عبارت مذکور است که کعوب الرمح النواشز فی اطراف الانابیب و در مغرب این عبارت که الکعب العقدة التی بین الانبوبین فی القصب و در قاموس این عبارت که الکعب کل مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم و حاصل معنی عبارات مذکوره اینست که مفصل را و بندهای نیزه و نی را کعب می نامند و ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت است گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم ینتهی الیه الساق بمنزلة کعاب القنا یعنی کعب آنست که در بیخ قدم واقعست و ساق بآن منتهی میشود مانند بندهای نیزه و امام فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است بانکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل مخالفت اهل لغت نکرده است بلکه اکثر با او در تسمیه مذکور موافقند و تشنیع شیخ علی علیه الرحمه بر او که انچه او گفته است موافق هیچیک از اقوال علما نیست و اهل لغت نیز بآن قایل نشده الله از نهج استقامت دور است و علمای تشریح مثل جالینوس و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل قرشی و غیر او تصریح کرده اند که قدم مرکب از سی و شش استخوانست و بالای همه کعب واقعست و کعب استخوانیست در شکل نزدیک بمدور که واقعست در محل اتصال ساق و قدم و دو بر آمدگی از دو جانب از جهت فوق واقعست که در می آید هر یک از آنها در سوراخی از سوراخهای که در قصبهٔ ساق واقعست و دو بر آمدگی دیگر در جهت تحت که در می آیند در سوراخهای که در استخوان پاشنه است و ساق مرکب از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی انسی یعنی انکه در جانب انسان کنده تر و بزرگتر است از وحشی و آن را قصبه عظمی می نامند و آن متصلست از جانب بالا باستخوان زانو و وحشی یعنی انکه از جانب بیرونست کوچکتر است از آن و از پایین گرفته مرتبه بمرتبه باریکتر میشود تا انکه پیش از رسیدن باستخوان زانو انقطاع بهم میرسد و در طرف پایین هر یک ازین دو قصبه سوراخی واقعست که بر آمدگیها که مذکور شد که در جانب بالای کعب واقعند در آنها در می آیند چنانچه

اطراف این دو قصبه کعب را از همه جانب فرا میگیرد و سوی جانب پشت که استخوان میان پاشنه نزدیک انگشتان پس کعب استخوانیست در پشت پا میان استخوان ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال میان ساق و قدم بواسطه آن میباشد تا بدین کلام اختصار مردود و بر نقل کلام شیخ ابو علی در قانون بعینه و ترجمه عبارت قرشی در شرح آن قال الشیخ فی مبحث تشریح عظام القدم من القانون و اما الکعب فان الانسان من اشد الحیوانات تکعیبا من کعوب سایر الحیوانات و کانه اشرف عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل النافعة فی الثبات و الکعب موضوع بین الطرفین الناتیین من القصبتین یحتویان علیه من جوانبه اعنی من علاه و قفاه و جانب الوحشی والانسی و یدخل طرفاه فی العقب فی النقرتین و حول ازکر و الکعب واسط بین الساق و العقب یحسن اتصالهما و یوثق للمفصل بینهما و هو موضوع فی الوسط بالحقیقة و ان کان قد یظن به المائل الی الوحشی و انه منحرف الی الوحشی و شارح قرشی در شرح این کلام عباراتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست بدرستی که استخوانهای قدم منقسم است بشش قسم کعب باشند و عظم زورقی و عظام رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان و ما درین مقام تشریح هر یک را بیان میکنیم اما کعب باید دانست که بر آمدگی و گردی کعب انسان از کعب سایر حیوانات بیشتر است بواسطه انکه پاهای انسانرا قدمی است و اصابع و بواسطه سهولت حرکت دادن قدم بانقباض و انبساط که عبارت از بهم آمدن و از هم واشدن است احتیاج دارد تا آسان شود بر او راه رفتن در سربالا و سرنشیبی و در زمین هموار و ازین جهت که احتیاج دارد بانکه مفصل ساق او با قدم بانهایت قوت و استحکام ملایم و سهل الحرکه باشد و نمیتواند بود که مفصل مذکور بیک بر آمدگی مدور باشد که در استخوان ساق در آید چه اگر چنان باشد لازم می آید که در وقت راه رفتن پیش یا بجانب پهلو گشته باشد بلکه گاه باشد که بجانب عقب نیز بگردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد و همیشه در وقت راه رفتن پاها بر هم می سابیده باشند پس ناچار است که دو بر آمدگی باشد که آنرا دو زایده میگویند تا انکه اتصال هر یک از آن دو باستخوان مانع آید از حرکت دیگری بر دور خود و نمیتواند بود که این دو زایده یکی در پیش پا باشد و یکی در عقب چه اگر چنان باشد حرکت انقباضی و انبساطی آن که بانسان پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته باید که این دو زایده یکی از جانب راست واقع شده باشد و یکی از جانب چپ و ناچار است که از یکدیگر دور باشند تا متقویه باشد مخالفت هر یک حرکت دیگری را بر دور خود چنین باشد و ازین جهت که نمیتواند بود که ساق یک قصبه داشته باشد بلکه ناچار است که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر زایده در حفرهٔ یکی از آنها چه اگر یک استخوان باشد هر زایده یکی هر دو و این دو حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد که کنده و جسیم باشد و ساق را از آن گرانی و ثقل تمام حاصل باشد و از انجهت است که همین جانب پایین ساق که متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است و در جانب فوق که باستخوان زانو اتصال دارد بیکی اکتفا شده و دیگری قبل از وصول بزانو انقطاع یافته و انکه لازمست که اتصال ایشان بر وجهی باشد که حفره در قصبهٔ ساق باشد و زایده در استخوان قدم نه بر عکس بواسطه آنست که غرض

از لغة وقصبه چنانچه مذکور شد خفت ساقست واین منافات دارد با آنکه زاویه بر آن واقع شود چه زاویه باعث گرانی وثقل میشود بخلاف حفره که الخ چنانچه ظاهر است موجب زیادتی خفت پس از این جهت که وضع این مفصل بر نحویست که حفره در قصبهای ساق واقعست وزایدهٔ که در آنها در میآید بر استخوان قدم انتهی ترجمه کلامه پس کلام علمای تشریح نیز صریح است بر آنکه کعب استخوانیست در مفصل ساق وقدم واز احادیث ماضیه وکلام اهل لغه که با ترجمه آنها مذکور شد ظاهر رسید که نفس مفصل را کعب میگویند وگوبا که اطلاق کعب بر این مجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت وبالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول بر آمدگی که بر دو جانب واقعست ولغوی میان پشت با که مابین مفصل ساق وپشت واقعست دوم بر آمدگی که عوام آنرا کله با میگویند سیم نفس مفصل چهارم استخوان بر آمده که بر پشت با واقعست مفصل بتقصیر ساق وعلامه رحمه الله بمعنی را اختیار کرده وانکار ندارد بر آنکه در کعب شود بر آمدگی هست نامخاد او مخالف استحقاق لفظ کعب نباشد بلکه در کتب تذکره تصریح بآن کرده وگفته است که کعب مفصل ساق وقدمست پس ظاهر شد که مراد او علم مذکور است نه نفس مفصل وبعد از نقل اجماع علمای امامیه بر مذهب مذکور گفته است که مذهب محمد بن حسن نیز اینست واز جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این قول بعلمای امامیه آنست که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت منحوست با آنکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسحند استخوانیست که در مفصل ساق وقدم واقعست از آنجمله امام فخر رازی در تفسیر کبیر انجا که تفسیر قوله تعالی وارجلکم الی الکعبین میکند کلامی ایراد کرده است که ترجمه آن اینست جمهور علمای ما برین اند که کعبین عبارت از دو بر آمدگی است که در دو جانب ساق واقعست وعلمای امامیه وجمعی که بر وجوب مسح پا رفته اند کعب عبارت از استخوانیست مدور مانند کعب گوسفند وگاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بجنبی که مفصل ساق وقدم شده است واین قول محمد بن حسنست واصمعی نیز اختیار این قول کرده بعد از آن میگوید پس امامیه بر آنند که اسم کعب در جمیع حیوانات بر استخوان مذکور اطلاق میکند پس میباید که در مادهٔ انسان نیز چنین باشد ومفصل را نیز کعب مینامند واز انجاست که بندهای نیزه را کعب مینامند ودر میان قدم نیز مفصلیست پس باید آنرا نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر رازی بود ودر تفسیر کبیر وصاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نزد تفسیر آیه مذکوره کلامی ایراد کرده که ترجمه آن اینست که اگر مراد در آیه مسح میبود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته میشد وجه آنکه بر آن تقدیر که کعب مفصل ساق وقدم خواهد بود وآن در هر دو پا یکیست پس اگر نظر بهر رجل است مفرد میبایست واقع شود والا بصیغه جمع اما هرگاه غسل مراد باشد کعبان بر آمدگیهای دو جانب پا خواهد بود وآن در هر دو پا چهار است پس ایراد آن بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل وفاضل نیشابوری در تفسیر خود بعد از آنکه نقل مذهب جمهور علمای اهل سنت کرده وگفته امامیه وهر کس که مسح میگویند کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده در جایی که مفصل ساق وقدم است

همچنانکه در پاهای سایر حیوانات ومفصل را نیز کعب مینامند واز انجاست که بندهای نیزه را کعب میگویند دلیل جمهور علما اینست که اگر کعب آن میبود که امامیه میگویند چون در هر پای یکیست هر آینه سزاوار این بود که وارجلکم الی الکعاب گفته شود چنانچه مرفق چون در هر دست یکی واقعست الی المرافق گفته شده ونیز استخوان مدوری که در مفصل ساق وقدمست چیزی پنهانست که معرفت آن حاصل نیست مگر از باب علم تشریح را دو استخوان بر آمده از دو جانب ساق را که ما کعب میدانیم محسوس همه کس است وخفایی ندارد ومناط تکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بر آن اولی باشد انتهی ترجمه کلامه وبالجمله نهایت تعجب حاصلست از علمای مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات وروایات وآنچه چون در ساحت این مقام بر ای تحریر ایشان ثبات نور زیده در مقام اینهمه تشنیع بر علامه در اختیار این مذهب در آمده اند آنچه او گفته خلاف اجماع مرکبست وهیچکس از علمای اسلام بآن قایل نشده وکمال اینست که امری که ایشان را درین ورطه انداخته اشتباه عبارات علماست چنانچه علامه نیز خود در مختلف ومنتهی المطلب اشعاری بآن کرده ومنشاء آن آنست که ایشان تصریح کرده اند بآنکه کعب از کعب بمعنی ارتفاع مشتق است واکثر عبارات ایشان ناطقست بآنکه کعبان دو استخوان بر آمده است در پشت قدم ومتبادر از بر آمده آنرا دانسته اند که بر آمدگی آن ظاهر ومحسوس باشد بحس بصر ودر پشت پا استخوانی بر آنوجه که شنو وبر آمدگی آن محسوس وظاهر باشد نیست الا دو بر آمدگی دو جانب ساق ودو بر آمدگی میان پشت پا مابین مفصل ومنت ودوی اول مراد نیست باتفاق علمای ما پس ناچار حکم کرده اند که دو بر آمدگی آخر مراد است وجمعی که مفصل را کعب دانسته غلط کرده اند بواسطه آنکه در مفصل شنو وبر آمدگی منت وغافل شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطه کوتاهی قوت باصره از ادراک ان والله الهادی انجام مخفی نماند که مرادی که شیخ شهید رحمه الله علیه بر علامه قدس سره گرفته که استیعاب مسح ظهر قدم را که علامه قایل بآن شده هیچ یک از علمای ما رضوان الله علیهم بر آن نرفته اند اگر بدیده تحقیق ملاحظه شود بر علامه وارد نیست وعلامه نیز قایل نیست بآنکه استیعاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد باستیعاب طول ظهر قدمست که از سر انگشتان باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره عباراتی ایراد کرده که ترجمه آن اینست واجب نیست استیعاب پا بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب واگر چه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت علیهم السلام بعد از آن گفته است واجب است استیعاب طول قدم از سر انگشتان تا مفصل واگر مراد شیخ شهید علیه الرحمه اینست که استیعاب را هیچکس قایل نشده بنابر آنکه گمان برده است که کعب پیش همه بر آمدگی میان پشت پاست نه مفصل میان تحت دویم خواهد بود وحقیقت آن با جمل وجهی ظاهر شد فتامل والله اعلم بالصواب حدیث پنجم روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه از احمد بن محمد از پدرش محمد بن الحسن که احوال ایشان سبق ذکر یافت از محمد بن یحیی از احمد بن ادریس بن احمد الاشعری القمی که از ثقات روات

حدیث است ومحمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از او حدیث بسیار روایت کرده واحادیثی که روایت کرده اکثر صحیح ومعتبر است از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی که ثقه وجلیل القدر بوده وحدیث بسیار از او روایت شده واگر چه در حق او گفته اند که از مردم ضعیف بسیار نقل حدیث کرده اما در خود شخص طعن نکرده اند از حسن بن علی بن عبد الله المغیره الکوفی که علمای رجال دو مرتبه توثیق کرده اند ومعتمد شناسند از علی بن حسان از عمش ابو عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی که علمای رجال حکم بضعف هر دو کرده اند وگفته اند که علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وبهم سند مذکور نقل شده از شیخ مفید علیه الرحمه از ابو القسم جعفر بن محمد بن موسی قولویه که از ثقات رجال شیعه است ونهایت مهارت در فقه وحدیث داشته وصاحب تصانیف است از محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی از حدیث که بکلینی مشهور است از مصنفات اوست وچند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد وشیخ علمای وقت خود بوده وثقه وجلیل القدر است ومولد او کلین است که دهیست از دهات ری ووفات او در سال سیصد وبیست ونه هجری در بغداد اتفاق افتاده ومصنف داعی الحق عباد رحمه الله را موافق تاریخ مذکور یافته است رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم القمی که اصل او از کوفه است واز اصحاب امام رضا علیه السلام بوده واگر چه علمای رجال حکم بجرح وتعدیل او نکرده اند اما علامه در خلاصه رجال میگوید والارجح قبول قول او از قاسم الخزاز از عبد الرحمن بن کثیر که علمای رجال حکم بتضعیف کرده اند ونسبت وضع حدیث باو داده از امام جعفر صادق علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین ذات یوم جالس مع ابن الحنفیه رضی الله عنه اذ قال یا محمد ائتنی باناء من ماء اتوضا للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا قال ثم استنجا فقال اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک وشکرک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه قال ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران ثم مسح رأسه فقال اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک وعفوک ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ثم رفع رأسه علیه السلام فنظر الی محمد فقال یا محمد من توضأ

مثل وضوئی وقال مثل قولی خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب الله له ثواب ذلک الی یوم القیمه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز وسه تابش وانجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول امام علیه السلام گفت نشسته بودم روزی امیر المؤمنین علیه السلام با فرزند خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیا ور از برای من ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز پس محمد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار نموده از برای وضوی آنحضرت آب آورد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آن آب بدست راست خود و بر دست چپ خود ریختند ودر آن حین این دعا خواندند که بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی تبرک میجویم در ابتدای این فعل بنام پروردگار خود وسپاس وستایش مر خدا را که گردانید آب را پاک پاک کننده تا بآن خود را از الایش خبث ونجاست حدث پاک سازیم ونگردانید او را نجس تا نتوانیم خود را بآن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند یعنی در مقام تطهیر عورتین در آمدند ودر آن حین مرتکب خواندن این دعا شدند اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار یعنی بار خدایا نگاهدار عورت مرا از ملامت بدن نامحرم ونظر افتادن بغیر بر آن وبپوشان عورت مرا از چشم مردم وحرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا نتوانند مرا دریافت بتوفیق اجتناب از معاصی واشتغال بطاعات وعبادات تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در دهن کردند ودر آن حین مبادرت بخواندن این دعا فرمودند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک وشکرک یعنی بار خدایا تعلیم من کن وبزبان من ده حجت مرا روزی که بموقف لقای تو در آییم تا بآن توسل جوییم بجواب الهی از من بپرسند وگویا بی ده زبان مرا بذکر خود تا همیشه بآن مشتغل باشم بعد از آن استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در بینی کردند ودر حین تکلم باین دعا نمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها یعنی بار خدایا حرام مگردان بر من نسیم بهشت را وگردان مرا از جمله کسانی که استنشاق آن میکنند از نکهت وبوی خوش آن دماغ جان را معطر میسازند گفت بعد از آن روی مبارک را شستند ودر حال غسل این دعا بر زبان مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه یعنی بار خدایا سفید رو گردان مرا روزی که بندگان گناهکار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه روی میشوند وسیاه رو مگردان مرا روزی که بندگان نیکوکردار تو در جزای حسن کردار سفید رو میباشند بعد از آن دست راست را شستند ودر حال شستن آن مشغول بخواندن این دعا بودند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در موقف عرصات که نامه اعمال نیکوکاران بدست راست ایشان داده میشود ونامه سیئات بدکاران بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند وجزای که بایشان رسد حق عین معاملت دانند نامه اعمال مرا بدست راست من ده واز تعذیرات من که مقتضی آنست بدست چپ دادن باشد در گذر وچون مرا در معرض حساب آوری حساب مرا بآسانی وسهولت بگذران بعد از آن دست چپ را

شسته و بخواندن این دعا تبرک جسته اند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
یعنی بارخدایا نامه اعمال مرا در موقف عرصات بدست چپ من مده و مگردان آن را طوق گردن من و پناه میبرم بحضرت تو
از جامههای که خیاط قهر و غضب تو از قطعات آتش فراهم آورده است جهت پوشش بندگان گنهکار مقرر شده و بعد از آن مسح کرده
سر مبارک را و این دعا بر زبان آورده اللهم غشنی برحمتک و برکاتک یعنی بارخدایا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات نیز خود
مرا بهره مگذار بعد از آن پاها را مسح کرده و این دعا بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بارخدایا بر پای دار مرا بر پل صراط و اقدام مرا از لغزیدن نگاهدار روزی که قدمهای عاصیان در حین
مرور بلغزش در می آید و همگی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد از من بعد از آن سر مبارک بالا کرده و بجانب محمد
حنفیه نظر افکنده فرموده که ای محمد هر بنده از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در هر وقت و هر آینه بیافریند
حضرت عزت عمت عطایانه هر جزای عمل او را بازای هر قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و
تکبیر او میکرده باشند تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده مؤمن ثبت کرده اند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء **مبحث دوم** بینا امیر المؤمنین ذات یوم جنبا که در امثال این مقام مستعمل میشود همان بین ظرفیست که فتحه نون آن را
اشباع کرده اند و تبدیل بالف یافته و در غالب اوقات از مجانبه بعد از او واقع میشود چنانچه میگویند بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج
یعنی در میان تنگی و عسرت بودم که ناگاه فرج و گشایش بمن روی آورده و عامل این را بعضی محذوف میدانند و بعضی که بعد از او
واقعست متوان آن میدانند و بعضی میگویند ظرف مذکور در این مقام خبر مبتدای محذوفست و آن مصدریست که فعل واقع بعد از اذا ان
استغراق باشد پس تقدیر مثال مذکور اینچنین خواهد بود که بین اوقات اعساری مجی الفرج فاجاء بیده الیمنی در لغت ثابت شده بحکم
صحیح لغات و عبارتی که ادا کرده است لغات الا انا ای کتبه و قلبه فهو یکفو و زعم ابن الاعرابی ان الکفاء لغة و هیچ شک نیست که
وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی الدلیلست بر ثبوت آن ثم قال کلمه ثم اینجا بملاحظه معنی تراخی استعمال شده چنانچه ارباب تفسیر
قوله تعالی ثم انشاناه خلقا آخر گفته اند که ثم در کلام مذکور بر اینوجه مستعمل شده **مترجم گوید** در حدیث رابع چنانچه سبق ذکر یافت ثم بملاحظه
تراخی استعمال شده و از مصنف دام ظله اشاره بآن شده پس اولی آن بود که استشهاد بکلام مفسرین در تفسیر آیه مذکوره که واقع
شود ولم یجعل الجنس باین معنی بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده و بهر دو وجه خواندن آن جایز است نهایتش کسر جیم مشهور تر است
اللهم حصن فرجی فرا که از مشاهیر علمای عربیت ذکر کرده است که اصل اللهم یا الله امنا بالخیر است یعنی قصد کن ما را بخیر یعنی بروجهی که
خیر تو بما رسد بر وجهی که اوضاع احوال ما مقرون بخیر باشد و شری بما عاید نگردد و بواسطه تخفیف کلام تعبیر از آن عبارت بلفظ

اللهم شده که چون بر زبانها کثیر الدورست و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع میشود بر زبان گران نباشد و اکثر نحویان بر آنند که
اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند و میم مشدده را عوض آن ملحق ساخته اند و شیخ رضی که از اعاظم علمای نحو است کلام
فرا را ذکر کرده است و باطل دانسته باین دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین باشند میگویند اللهم لا تؤمهم بالخیر یعنی بارخدایا قصد کن ایشان را
بخیر پس اگر اللهم یا الله امنا بالخیر باشد تخالف و تناقض خواهد بود میان جزو اول کلام مذکور که اللهم است و جزو آخر و استعمال آن
صحیح نخواهد بود لیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نباشد و در این دلیل نظر است چنانچه بر متامل مخفی نیست وجه نظر بر حاشیه
بر نوعی ایراد شده که اصل اللهم بنا بر آنچه فرا دعوی کرده یا الله امنا بالخیرات بضمیر متکلم در جزو آخر و مثال مذکور که شیخ رضی دعوی
آمدن آن در کلام عرب کرده است لا تؤمهم بالخیرات بضمیر غایب پس میان ایشان تناقض نباشد بلی اگر اللهم لا تؤمنا بالخیر از عرب
شنیده شده دلیل فرا را وجهی بود و ظاهر نیست که بر آن نوع از عرب شنیده شده است و بخاطر میرسد که میتواند بود مراد فرا از مثال
مذکور اللهم لا تؤمنا بالخیر باشد و تبدیل ضمیر متکلم بضمیر غایب بنا بر آن کرده باشد که خواسته است که لفظا ام مهم است نفرین بر خود باشد
چه فصاحت مقتضی آنست که هرگاه نسبت امری را بخود خواهند که مقام اقتضای صیغه متکلم نماید بصیغه غیبت ادا کنند چنانچه در آیه
لعان در کلام حضرت جل برهانه که والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین و بواسطه رعایت امر مذکور که مقتضای فصاحت
است تعبیر از آن بضمیر غایب شده و ظهور عدم سماع مثال مذکور بر آن نوع از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه منشی وجه نظر ساخته
دور نیست که خلل در تمام بودن دلیل فرا کند چه ظاهر است که اگر شخصی در مقام نفرین خود در آمده کلام مذکور را بر زبان آرد ارباب لسان
عرب تلفظ آن نکرده درست خواهند داشت و از برای اثبات مدعای فرا همین قدر کافیست والله اعلم و مراد از فرج نگاهداشتن
آنست که از فعل حرام و ستر آن از نظر نامحرم و عطف عفو بر آن عطف تفسیریست از قبیل عطف عام بر خاص چه عورت عبارت
از هر عضویست که حیا مانع باشد از کشف آن و این معنی اعم است از فرج پس ستر عورت اعم از نگاهبان فرج است یعنی حجتی لقنی نقاب
دیوان منشد مشتق از تلقین بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن در آن روز حجت مرا تا آن احتجاج جویم ومن نسیم بحیاه و در جهان نسیم
نفح بیشینست و در اصل نسیم بود و میم بوده بروزن تعلیم نقل شده فتحه میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضی از نسم که
مبنیست از باب علم یعلم و ریح در این مقام بمعنی ریحانست که عبارت از بوی خوش باشد و روح نفح را نسیم بهشت است بیض وجهی یوم
تسود الوجوه میتواند بود که بیاض وجه کنایه از شکفتگی روی باشد که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح مفرط بهم میرسد و سواد وجه
کنایه از گرفتگی روی باشد که در حین خجلت و خوف دست میدهد و میتواند بود که مراد از بیاض و سواد حقیقی باشند و نیکوکاران بحسب
واقع رو سفید میشده باشند و گنهکاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر باشد و این نیز لذتی باشد

طبقه اولی را و عقب پی باشند طبقه ثانیه را و بر این وجه حمل کرده اند از باب تفسیر آیه کریمه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه را که در قرآن
واقعست مقطعات النیران مقطعات در لغت عرب هر جامه را میگویند که آن را بریده باشند و دوخته مانند پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه
نه دوخته و نه بریده باشند مثل چادر و رداء و دستار آن را مقطعات نمیگویند و سر در اینکه تعبیر از جامههای آتشین که در بر دوزخیان از لباس
طاعت میکنند بمقطعات شده آنست که جامههای آنچنانی از بدن بیشتر فرا میگیرد و بر بدن چسبانتر است و این نیز باعث زیادتی عذاب
ایشان است و بعضی از اهل لغت گفته اند که مقطعات بصیغه جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد او برد است و بعضی ذکر مقطعات
بقاف و طای منقوطه تصحیح کرده اند و این تصحیح صحیح نیست چه در روایات بر وجه اول منقولست غشنی برحمتک یعنی در پوشان و شامل ساز
مرا رحمت خود عبارت صحاح دالست بر آنکه میباید غشنی متعدی بیا باشد نه بنفس خود عبارتش استغشی ثوبه و تغشی به ای تغطی به پس
یا تضمین معنی البس شده است و باعتبار آن متعدی بنفس است یا آنکه در کلام مقدر است و رحمتک منصوب بنزع خافض است
چه گاه است حرف جر را حذف میکنند و مدخول آن را منصوب میخوانند و آن را منصوب بنزع خافض میگویند **مترجم گوید** تضمین در اصطلاح
اهل لسان عبارت از درج کردن معنی فعلیست در فعلی بر این وجه که معنی هر دو از فعل مذکور قصد شده باشد بی آنکه حذف و تقدیری در
کلام باشد چنانچه بر نهجی که اگر خواهند بعبارت در آورند فعل ثانی حال تواند شد از معمول فعل اول **نمایش اول** بباید دانست که
این حدیث در اکثر کتب مشهور حدیث مثل تهذیب و کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث اکثر نقل
آن کرده اند نهایتش دعای مذکور که حدیث متضمن آنست در نسخ کتب مذکوره مختلف بنظر آمده و در بعضی اندک تغیری در الفاظ آن ملاحظه
شده از آنجمله دعای وقت استنجا در بعضی نسخ بر اینوجه دیده شده که اللهم حصن فرجی و استر عورتی و حرمها علی النار بعضی تنبیه کرده اند که
فرج و عورت بنابر لغت و لسان باعتبار لفظ مغایرتی که از هم دارند عام و خصوص دارند چنانچه از پیش رفت با این اعتبار که
محض است و یکی ستر و اگر کلمه عورتی بفتح تا و تشدید یا خوانده شود تغیر لون اثر مذکور توجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است
و بعضی نسخ در دعای مضمضه اللهم انطق لسانی بذکرک و اجعلنی ممن ترضی عنه واقعست یعنی بارخدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود و گردان
مرا از جمله جمعی که رضای تو از ایشان حاصلست و در بعضی نسخه در دعای استنشاق بجای اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم لا تحرمنی طیبات
الجنان مذکور گردیده یعنی بارخدایا مگردان مرا محروم از نعمتهای بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای طیبها ریحانها و ...
و در بعضی و در دعای شستن رو بعد از تسود و ... زیاده شده و در بعضی الفاظ تفاوتی هست در بعضی و در دعای شستن دست
راست بل لیساری بشمالی واقعست و در دعای شستن دست چپ مقطعات النیران مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بل
ثبتنی ثبت قدمی و در بعضی از اختلافات مذکوره تفاوتی هست و ما این حدیث را بروجهی که یاد کرده شده از تهذیب حدیث نقل

کرده ایم از نسخه که بخط والد عالیمقدارم قدس سره نزد ما بوده و خود من اوله الی آخره برو گذرانیده ام و او نیز بر همان نسخه بر شیخ زین الدین
علیه الرحمه گذرانیده است و در بسیاری بر او خوانده **نمایش دوم** بباید دانست که مراد از طلب بندگان تلقین و تفهیم حجت خود را از پروردگار
در روز عرصات که این حدیث اشعار بحسن آن دارد آنست که ملهم سازد ایشان را بامری که حجت ایشان باشد در آن روز چون در معرض خطاب
و عتاب او در آیند و وسیله خود سازند آن را در خلاصی از عذاب و عقاب او چه ایشان را در آن روز حجت آن خواهد بود که چون در معرض
خطاب او در آیند و از ایشان سبب جرأت در ارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی و حجتی بر آن داشته باشند ظاهر سازند چنانچه آیه
کریمه یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بر آن دارد چه معنی آیه کریمه
روز قیامت روزیست که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با مردم دیگر چه خود از زلات و تقصیرات خود حجت و جواب
میگفته باشند و شمول الفضل و رحمت بی نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت بهر کس که اراده او در استعداد و قابلیت آن بوده باشد
در معرض هدایت او در آید نسبت او بارشاد دستش تلقی گیرد و در مقام تلقین حجت او باو در آید و تقریر سؤال از زلات او بر وجهی
نماید که در ضمن آن تنبیه بجواب از آن نیز بوده باشد چنانچه از کریمه ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا به پروردگار
کریم خود که مرتکب عصیان او شدی و هم از و در اینجا این بشارت مشام امید بندگان وادی عصیان و تقصیر رسیده چه ارباب
تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیه مذکوره و اختصاص آن از سایر صفات بواسطه آنست که تنبیهی بوده باشد مر عاصیان امت را
بر آنکه چون در معرض خطاب ما غرک بربک در آیند غرنی کرمک یا کریم فریفته ساخت مارا کرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب
تفسیر جنا بوری که مولانا نظام الدین اعرجست در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و سن شباب در واقعه دیدم که
قیامت قایم شده است و مردم را در معرض خطاب و عتاب در آرند بخاطر من گذشت که اگر مرا نیز در معرض خطاب در آرند و گویند
ما غرک بربک الکریم چه در جواب باید گفت همان در حالت خواب پیش از آنکه بیشتر در بیداری گوشزد من شده که ذکر کریم در آیه بواسطه
تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت عزت عمت عطایانه با آنکه میباید گفت غرنی کرمک یا رب بعد از آنکه بیدار شدم این معنی
در خاطر من بود تا آنکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر مشاهده کردم که بر این وجه ذکر کرده اند و گویا مراد او بعضی تفاسیر تفسیر مجمع البیان که
از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابوعلی طوسیست از مشاهیر علمای امامیه چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و هذه عبارته انما قال
سبحانه الکریم دون سایر صفاته و اسمائه لانه کانه لقنه الجواب حتی یقول غرنی الکریم انتهی کلامه و نعم ما قیل **بیت** حسن تو تعلیم کرد
ارشاد مرا سبحان الله چه حسن ارشادات این **سؤال** چون تواند بود که در محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای استخلاص خود
از عذاب الهی مجادله نمایند و از زلات خود جواب گویند و حال آنکه در قرآن مجید وارد است که در آن روز مهر خاموشی بر دهانها

بندگان کذاشته خواهند شد و اعضا و جوارح انسان بجای زبان مامور بتکلم خواهند بود تا از فعلی که انها را بآن واداشته اند خبر دهند
و انسان را الحاج بس انکار آن نماند قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما
کانوا یکسبون یعنی روز قیامت روزیست که مهر ضمع خواهیم کذاشت بر دهانهای انسان که بزبان تکلم نتوانند نمود و بتکلم
خواهند آمد دستها و پاهای انسان تا گواهی دهند از انچه از انسان در دنیا بعمل آمده است جواب بسا باشد که این حکم مخصوص کفار
باشد چنانچه مفسرین تصریح بان کرده اند یا انکه گوییم مهر کردن دهانها که آیت اشعار بان دارد بعد از احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه
بعضی روایات نیز در آن باب وارد است یا گوییم این نیز روایت شده است که بعضی از جانب انسان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه
در بعضی اخبار باین عبارت وارد است که تشهد اعضاء المولّه فتطایر شعره من جفن عینیه فتستاذن فی الشهادة
فیقول الحق تکلمی یا شعرة یعنی گواهی دهند در آن روز جمیع اعضای او بر تقصیر و معصیتی که بان عضو از و واقع شده باشد پس در پرواز
آید در آن اثنا مویی از موهای مژه او و طلب اذن نماید از حضرت عزت جل برهانه در ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل
میشود از جانب حضرت عزت او را و گوید در سخن آی موی چشم بنده من در حق او سازانچه از و دیده پس موی بتکلم آید و گواهی
دهد گریه بسیار که از خوف و ترس الهی از و بعمل آمده بجهة گواهی او دریای رحمت بجوش آمده از تقصیرات او درگذرند و از عذاب
دوزخش آزاد سازند و منادی آواز بر آورد در عرصه عرصات که هذا عتیق الله بشعرة یعنی اینست آزاد کرده خدای بمویی از موی حری فی
طی هذا المقال علی لسان الحال رباعی اناکه گناه بکس و کو بخشند ٭ کم بنکار و زکم بو بخشند ٭ ارباب کرم جو عذر عصیان طلبند
صد کوه گناه را بکو بخشند ٭ پس بنابرین لازم می آید که هر گاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتوانند بود که احتجاج بوده باشد
نهایتش بزبان نباشد و باعضای دیگر واقع شود هفدهم مترجم گوید میتواند بود که وجه تدبیر که مصنف دام ظله العالی بان اشاره کرده اند آن
باشد که ظاهر آیه تجادل عن نفسها آنست که مجادله مذکوره از انسان باراده و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکور فهم نشود که
مجادله باختیار و اراده باعضا واقع خواهد بود بلکه ظاهر تشهد اعضاء و علیه آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده او نخواهد بود و الا
یشهد له گفته میشد نه یشهد علیه مگر انکه گوییم احتمال آن کافیست و منع احتمال مکابره است والله اعلم فایده سیم معنی و الخلد فی الجنان بیساری که
در دعای غسل پا مینی و معنت خالیه از خفا و پوشیدگی نیست چه ظاهرش آنست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من و این
تخصیص را چنانچه ظاهر است اصلی مذکور نیست لهذا در مقام توجیه آن درآمده چهار احتمال در آن راه داده اند اول انکه عادت بر آن
جاریست که هر گاه کسی را حصول امری به تعب و مشقت دست دادی میگوید فعلته بیساری یعنی کردم او را بدست چپ خود و در فارسی گوییم
بیت جهان مرده خواهد بچپ میکند ٭ بدست چپ این کار را میکند ٭ گو یا کنایه ازان است که سهولت آن بر وجهی بود که احتیاج نشد با نکه

دست راست در آن بکار رود پس میتواند بود که مراد طلب خلود در بهشت باشد بی انکه قبل از آن متحمل تعب و مشقتی باید شد مثل صعوبت
گذشتن از پل صراط که از موی باریکتر است و از شمشیر برنده تر و بر روی دوزخ کشیده شده و شدت حساب که در وقت عرض اعمال
محشر میشود با آن سر و کار است و سوختن باتش دوزخ که بعضی عاصیان را است را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن از عقبات
روز قیامت دویم انکه یای بیساری یای سببیت باشد یعنی خلود در بهشت را روزی من کن بسبب شستن من دست چپ خود را در عبادات نو
نهایتش بنابرین یای بیمنی در فقره اول نیز میباید یای سببیت باشد تا هر دو فقره که قرینه هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن
تقدیر دور است سیم انکه مراد بالخلد در عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام محذوف باشد و یا بر همان حالت
طرف خود بوده باشد یعنی عطا کن نامه اعمال مرا بدست راست من تا علامت رستگاری من باشد و برات خلود در بهشت عنبر سر
را بدست چپ من تا آن نیز بی بهره نماند و بهره دو دست حامل احسان تو باشم و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر بصواب
نزدیکتر است والله اعلم چهارم انکه مراد بیسار یسار در مقابل یمین نباشد بلکه یسار در مقابل اعسار باشد و تنگی معاش که بمعنی توسعه
و فراخی حالت و مراد از آن کثرت طاعات و عبادات باشد یعنی عطا کن بمن خلود در بهشت را بسبب بسیاری طاعات و وفور عبادات
من و برین تقدیر نیز بای بیساری بای سببیت خواهد بود در کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارت از انکه جمع
کنند در کلام میان دو لفظ که بحسب معنی که از انسان اراده شده مناسب هم نباشند و نهایتش الیسار را یکی از انسانها معنی دیگر
باشد که باعتبار آن معنی مناسب باهم داشته باشد و مثل قوله تعالی و الشمس و القمر بحسبان و النجم و الشجر یسجدان که نجم درین
کلام بمعنی النجم من الارض استعمال شده یعنی انچه از زمین بروید و او را ساق نباشد و ظاهر است که باین معنی مناسب شمس و قمر نیست
نهایتش باعتبار معنی دیگر که آن کوکب است مناسبت دارد و از این قسم است حدیث مشهور لا تزال الرؤیا طایرا حتی یقص فاذا اقص وقع یعنی
همیشه خوابی که دیده شده مانند مرغ برنده در پرواز میباشد مادام که قصه نشود و آنرا نگویند چون قصه کردند و الکفند می افتند کنایه
از انکه خواب تا و الکفند از آن از نیکی و بدی بظهور نمیرسد چرا که در حدیث التقص یعنی قصه کردن که از و اراده شده مناسب طایر
نیست که با او در کلام جمع شده نهایتش او را معنی دیگر است که بان معنی مناسب با او دارد چه قص در لغت عرب بمعنی بریدن بال پر آمده پس
نظر بان معنی معنی کلام چنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه در پرواز است تا بال او با پر بریده است چون بال او بریده شود می افتد و بمعنی کرچ
مقصود نیست اما اجرای کلام بر بنو و چه از اقسام بلاغت است و این وجه اگرچه بعید دور است اما خالی از لطفی نیست تتمه چهارم ظاهر حدیث
دلالت دارد بر انکه حضرت در وضوی مذکور هر یک از دو دست و دستها را زیاده از یکمرتبه نشسته باشند و این مؤید قول جمعیت از علما که
گفته اند شستن مرتبه دویم سنت نیست و هر عضوی میباید یکمرتبه شسته شود چه اگر غسل ثانی سنت میبود چون حضرت در مقام تعلیم

وضوی تام الاجزا بودند حضرت صلی الله علیه و آله واقع میشد و اگر واقع میشد راوی ذکر آن میکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق و دیگر سنتها که
از حضرت بعمل آمده بود کرده است و دیگر انکه حضرت در آخر حدیث فرموده اند که خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه
و هیچ شک نیست که اگر دو بار اعضای مذکور شسته شده باشد عدد قطرات بیشتر خواهد بود و مقام اقتضای ذکر آن خواست نمود پس معلوم شد که
سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن از حضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله و بعضی گفته اند چون استحباب دو مرتبه شستن
اعضا در وضو نهایت شهرت و شیوع داشت و بر همه کس معلوم بود راوی با انکه از حضرت واقع شده بود بظهور گذاشته در مقام
تصریح بان نشد چنانچه در مضمضه و استنشاق همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرد و بکیف هر کدام سه مرتبه واقع شده و درین سخن
نظر است چه شایع بودن و اشتهار آن در یکمرتبه در موضع منع و چون انچنان نباشد و حال انکه ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهبست
مصرحست با نکه غسل دویم سنت نیست و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که
آنحضرت فرموده اند والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی رسول خدای صلی الله علیه و آله مگر انکه
غسل اعضا در آن یکمرتبه یکمرتبه واقع میشد و بعضی روایات را که اشعاری دارد که دو مرتبه از ایشان واقع شده بر حالت تجدید وضو
حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوی واحد و شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی که جامع کتاب کافیست
در حدیث که بکلینی اشتهار دارد بعد از انکه روایت کرده است که در وضوی امیر المومنین علی علیه السلام غسل اعضا همینه یکمرتبه واقع
بوده است گفته است این دلیلیست بر انکه غسل اعضا در وضو میباید یکمرتبه زیاده واقع نشود چرا که عادت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
این بوده که هر گاه دو امر بر ایشان وارد میشد که مرد و طاقت حضرت سخت تر بوده است هر کدام باحتیاط اقرب و تحمل مشقت در مباشرت
آن بیشتر میبالت میبود آنرا اختیار میفرمودند و بمقتضی حدیث افضل الاعمال احمزها بعمل می آوردند پس بعد از منازعت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از
متقدمین علما اند درست بودن غسل ثانی چون دعوی تواتر کرد که اشتهار و شیوع آن میان امت بر وجهیست که معنت از تصریح
راوی بعید و آن از حضرت و تحقیق حق درین مقام اقتضا بسطی در کلام دارد که وقت را گنجایش آن نیست انجام بباید دانست که در بعضی
احادیث مستفاد شده که مستحب است که آبی که در وضو صرف میشود یکمد شرعی بوده باشد و مجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی
ذکر آن کرده و بعضی از ایشان از قول حضرت در حدیث محمد حنفیه که ائتنی باناء من ماء اتوضأ للصلوة و استنجای حضرت از آن استنباط
کرده اند که آب استنجا نیز از جمله آب وضوست بر آن منوط ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز میباید از جمله مد مذکور بوده باشد
و گفته اند آبی که در وضو صرف میشود اغلب آنست که بمد نرسد پس آب استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از انجمله باید داشت تا
مقدار آن بمد رسد و سنت بعمل آید و این بغایت دور مینماید چرا که هیچ شک نیست که آب وضوی تمامی که مشتمل باشد بر شستن سر دستها

و مضمضه و استنشاق که هر کدام به سه کف آب متحقق میشود و غسل هر یک از دو دستها چنانکه اعتقاد ایشانست در آن دو مرتبه بعمل آمده باشد
بمد شرعی میرسد بلکه بزودی کمتر کمال میشود که مردی بان نتواند کرد چه مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد و هشت
شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میشود زیاده از چهار یک من تبریز که بحساب دو سیر و نیم سنگ متعارف
کم باشد درین زمان نیست پس چون توانند که آب استنجا نیز از انجمله محسوب شود و مخفی نماند که امر حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرزند خود محمد حنفیه را بآوردن آب برای وضو و آوردن محمد حنفیه آنرا از برای وضوی حضرت که این حدیث اشعار بان دارد بحسب ظاهر
دلالت دارد بر انکه آوردن غیر آب وضو را از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست و از نجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل
مذکور در وضو مکروه نیست و حمل فعل حضرت برین که غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگرچه
ممکن است بعید دور است حدیث ششم روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی
رحمه الله از شیخ بزرگوار محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن بن احمد از سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی که
شیخ قمیان و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده است و تاریخ سنه احدی و ثلثمائه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند سنه تسع
و تسعین و مائتین و الله اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه بوده ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده
و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام نموده از علی بن الحکم بن زبیر النخعی که از اصحاب امام رضا علیه السلام
و از کتب رجال جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن نعمان که خال علی بن حکم مذکور است و علامه در خلاصه رجال میگوید داود بن نعمان ثقه
عین که گفت سوال کردم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از کیفیت تیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک
کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة
فقلنا له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا شرح
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول راوی گوید پس حضرت در جواب من
فرمودند عمار یاسر را جنابتی دست داده بود چون او را مانعی از غسل بود باراده انکه جمیع بدن خود را بدل آب بخاک رساند در میان خاک
غلطید همچنانکه چارپایان در خاک غلطند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از روی ظرافت و مطایبه با و خطاب کرده که ای عمار
در خاک غلطیدی چنانچه چارپایان و دواب در خاک میغلطند پس گفتیم ما با و که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام بیان
آن درآمده هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از آن بر داشتند و مسح کردند بان دستها روی خود را و دستهای خود را از بالای
کف پاره کمی و مراد بکف اینجا از بند دست تا سر انگشتان و مراد بمسح پشت آن بکف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر فهم آن

شده است تنبیه دوم تمعّک کما تمعّک الدابّة یعنی غلط زد و گردید در خاک غلطیدن دواب و مراد اینست که جمیع بدن خود را
مماس خاک ساخت گویا ملاحظه چنان کرده بوده است که تیمم بدل از غسل است و در غسل جمیع بدن آب میرسد پس در تیمم نیز جمیع
بدن را بخاک باید رسانید و هو قوله بفتح الفاء و ضم الراء یعنی سخریت یعنی مسخره کردن و استخفاف است و نفد به آن در لغت
عرب که بجا میباشد و کاه بمعنی چنانچه میگویند هزء به و هزء منه تمعک کما تمعک الدابة یعنی ای عمار در خاک گشتی آنچنانچه دواب
و چهارپایان در خاک میگردند میتوانسته بود که این کلام استفهام انکاری باشد یعنی آیا چنین عنایت کرده و میتوانسته بود که جمله خبریه
و لازم معنی از آن اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد که ابخین کرده و استعمال جمله خبری برین وجه در لغت آمده چنانچه کسی که توریه
را از بر کرده است میگویند حفظت التوریة و غرض اعلام مخاطب بعلم خود باینکه او حفظ توریه کرده است چه اخبار او بفعل خودش
وجهی ندارد و نهایتش چه اول انسب است بقول حضرت که و هو قوله فقلنا له فکیف التیمم این عبارت را دو احتمال است
اول آنکه کلام راوی باشد که داود بن نعمانست یعنی بعد از آنکه حضرت امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند ما از وی پرسیدیم که
پس تیمم را چون باید کرد حضرت امام تیمم مذکور را بر وجه مذکور بعمل آوردند دوم آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم یعنی وقتی که عمل
مذکور بر نهج از عمار واقع شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با او این مطایبه فرمودند و از آن معلوم شد که تیمم بر آن وجه
مرضی حضرت نیست صحابه که در آن مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤال کرده باشند از کیفیت تیمم
و تیمم مذکور بلا واسطه ایشان از رسول صلوات الله علیه صادر شده باشد و بعد از آن ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و تقریر سؤال خود از
حضرت نقل کرده و امام علیه السلام کلام ایشان را بلفظ حکایت فرموده باشند و الاسیاق کلام اقتضای آن میکند که بجای فقلنا فقالوا
گفته شود و برین تقدیر ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله علیه و آله خواهد بود و موید توجیه ثانیست آنچه ابن بابویه در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات
یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله صلی الله علیه و آله فی التراب
قال فقال له کذلک تتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید
ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدیهما بالاخری ثم لم یعد ذلک یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی
بعمار خطاب کرده فرمودند که ای عمار بما رسیده است که تو جنب شده بودی چون آب نبود که غسل کنی چون کردی عمار گفت بدن خود را
در خاک گردانیدم ای رسول خدا پس امام گفت بعد از آن آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با و گفتند الاغلطانیدی بر نهج بخاک میغلطد خر آنچنان
نکردی هر دو دست مبارک بر زمین فرود آوردند و بر خاک نهادند و بعد از آن مسح کردند پیشانی خود را بانگشتان خود و هر دو دست

کی را بدیگری و اعاده نکردند بواسطه مسح دستها دست نهادن بر خاک و روایتی که محیی السنة که از علمای اهل سنت است در کتاب مصابیح
نقل کرده است و عبارت او اینست قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه و آله
فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض و نفخ فیهما ثم مسح
بهما وجهه و کفیه یعنی عمار گفت در لشکری بودیم و مرا جنابت دست داد پس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد از آن
نقل کردم آنرا آنحضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله چون بخدمت آنحضرت رسیدم حضرت فرمودند که بدرستی که ترا اینقدر کافی بود که
بعمل آوری و هر دو کف مبارک بر زمین زدند و بر داشته نفخ بر آن دمیدند که اگر خاکی بر آن گرفته شده باشد دور شود و بعد از آن مسح
کردند بآن روی خود را و سر دستهای خود و گمان اینست که حمل بر وجه اول که قلنا کلام راوی باشد نه کلام صحابه بهتر باشد چه اگر حمل
بر آنکه قلنا حکایت از کلام صحابه است بغایت دور است و در حدیث صحیحی که زراره ابن اعین روایت کرده است باین عبارت واقع شده
فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه علی الارض ثم مسح وجهه و کفیه و دلالت روایت ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور
فعل پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد در موضع منع چه احتمال دارد که ضمیر در روایت مذکوره راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر
تسلیم که راجع به پیغمبر است صلوات الله علیه و آله کیفیت عمار بیان کرده باشند و امام علیه السلام کیفیت داود بن النعمان اگر گویند احتیاج
عمار و امثال او بمعرفت کیفیت تیمم چندان دور نیست چه اکه میتوانسته بود که واقعه مذکور در مبدا اسلام بوده باشد قبل از آنکه تیمم نازل
شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن نعمان بمشاهده کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت دور است و نهایت استبعاد دارد
چه اگر راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و همه کس توصیف او بفضل و کمال کرده است و احادیث بسیار از او روایت شده
چون تواند بود که کیفیت تیمم که دانستن آن از ضروریات دینست بر و مخفی مانده باشد پس حمل روایت بر آنکه استفسار مذکور از عمار
و صحاب واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی باشد بلکه میتوان جواب گفت که احتیاج داود بن
نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام نه بواسطه آن بوده است که او نمیدانسته است که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه بواسطه اختلاف بسیار
در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چه اکثر فرق امت در آن اقوال مختلف دارند چه بعضی مسح تمام روی و تمام دستها را
تا مرفق واجب میدانند و بعضی تخصیص کرده اند وجوب مسح را به پیشانی و سر دستها او و بعضی در مطلق تیمم بدل از غسل باشد و خواه بدل
از وضو یکمرتبه زدن دست بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل داده اند و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یکمرتبه
واجب و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه واجب یکمرتبه بجهة مسح جبهه و یکمرتبه جهة مسح دست راست و یکمرتبه جهة
مسح دست چپ پس بعد از مشاهده این اقوال مختلف اگر داود اراده کرده باشد که بالمعاینه آنحضرت امام علیه السلام مشاهده کند تا او را

نمایش اول
اطمینان خاطری بهم رسد و شبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را رو داده باشد رفع شود چندان دور نخواهد بود و الله اعلم
قول امام علیه السلام در تجدیث نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که و هو یهزء به تجنب ظاهر در موضع اشکالست و احتیاج بتوجیه دارد چرا که
استهزا و تمسخر سزاوار مرتبه نبوت نیست و از اینجاست که قوم موسی علی نبینا و علیه السلام باو گفتند اتتخذنا هزوا یعنی بجای استهزا
و تمسخر میکنی و ما را قابل آن اخذ کرده قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت پناه میجویم به پروردگار خود از آنکه از جمله
جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزا و تمسخر عمل ارباب جهالت و نادانیست و جمعی که لوی معروف و در اول بمقام ایشان رسیده است
و حق را از باطل تمیز کرده اند هرگز بمثل آن میکنند پس امری که مثل موسی پیغمبر که از اعاظم اولی العزمست آنرا عمل جاهلان خوانده است
چون تواند بود که از حضرت مقدسه مصطفوی علیه و آله من التحیات ازکاها و من التسلیمات انماها وقوع یابد و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع
آن از حضرت صلوات الله علیه نسبت بکسی که قابل آن باشند صدور آن از حضرت نسبت بعمار یاسر که از اعیان صحابه رضوان الله
علیهم بوده است و مرتبه بزرگی در میان ایشان داشته و مشهور بوده است که حضرت صلوات الله علیه و آله همیشه او را گرامی داشته اند
و با او بتعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت توجه و محبت با او داشته اند چنانچه نسبت باو بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که
عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی عمار بمنزله پوست میان چشمهای منست یعنی جبهه من از شرافتی که بر سایر
اعضا دارد محل سجده پروردگار و بعد از آن شهید خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت باشند و آخر در حرب
صفین بر دست لشکر معاویه کشته شد چون مجوز باشد و نهایت آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا در معنی حقیقی مستعمل
نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبه است که از جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن از
حضرت و اصحاب در اخبار نقل شده و وقوع آن نسبت بعمار و امثال او خللی در شان ایشان در نمی نماید بلکه مشعر بر زیادتی مرتبه و قرب
ایشانست نزد حضرت صلوات الله علیه و آله چرا که آن از بزرگان وقوع یابد مگر نسبت بکسی که بزیادتی قرب و مرتبه نزد ایشان
موصوف باشند چه جلی ایشانست که بهر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارند و مهوانست با و بیشتر کرده است بیشتر او را در موضع مزاح
و مطایبه که از نهایت انبساط خاطر ناشی میشود در می آورد و مشهور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اند انی
امزح و لا اقول الا الحق یعنی از من مزاح و مطایبه واقع میشود نهایتش نمیگویم مگر آنچه حق باشد و اما آنچه نقل آنرا گذب و
باطل الانس نمیدهم و حکایت مطایبه حضرت با پیرزالی که از ایشان التماس کرد که بجهة او دعا کنند که حضرت عزت او را بهشت ارزانی
دارد مشهور است و آنچنان بوده که حضرت در جواب او فرموده اند که اما علمت ان الجنة لا یدخلها العجایز یعنی آیا ندانسته که بهشت جای
امثال تو پیرزال نیست و عجایز داخل آن نمیشوند پیرزال گریه شروع در قلق و اضطراب نمود که گناه پیرزالان چه باشد که این سعادت

محروم مانده اند حضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند تبسم فرموده این آیه را تلاوت کردند انا انشاناهن انشاء فجعلناهن
ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستی که ما آفریده ایم در بهشت انشاء یعنی زنان دنیا را از ابتدای آفرینش تازه که نه بر وجه حمل و ولادت
باشد پس گردانیده ایم ایشان را دختران پاکیزه که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر نمایند و دوست و مهربان شوهران باشند
و همه با یکدیگر همسال باشند و در سن سی و سه سالگی که بهترین جوانی است باشند نقلست از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله پرسیدم که
ایشان کیانند حضرت فرمودند هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجایز شمطا رمصا یعنی جمعی اند از زنان که قبض روح ایشان
شده باشد در حالتی که عجوزه و پیر شده باشند و موی سر سفید کرده و گوشهای چشم ایشان ریم گرفته و در بعضی تفاسیر مذکور است که
دختران خود را بآن سن رسانند و پیران سالخورده را بآن سن رد نمایند و شوهران خود که در دنیا داشته اند دهند و اگر شوهران
ایشان مشعور باشند شوهر آخرین دهند و اگر در دنیا شوهر نداشته باشند و بهشتی باشند یکی از جوانان بهشت دهند و در حدیث
وارد است که شوهران ایشان نیز بسن مذکور نقل مینمایند چنانچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که فرموده اند یدخل اهل
الجنة جردا مردا ابیضا مکحلین جعادا ابناء ثلثة و ثلثین سنة یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که
بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده و جعد موی در سن سی و سه سالگی نمایش دوم وضع یدین بر ارض در حال
تیمم که در تحدیث واقع شده اگرچه در بعضی احادیث دیگر نیز باین عبارت واقعست اما در اکثر احادیث تعبیر از آن بضرب یدین شده
است یعنی زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع مطلق و والد بزرگوار در مقام تحقیق که در شرح
رساله الفیه که نگاشته قلم تصنیف او است ایراد آن کرده است و چون مقام مقتضی ذکر آن نیست کسی که اراده اطلاع بر آن داشته
باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علما در آنکه فعل مذکور جزو افعال تیمم است و واجب که نیت تیمم بر آن
مقدم باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضوست که عبارت از بر داشتن آبست بدست بواسطه شستن روی و چنانچه آنرا از جمله
افعال وضو نشمرده اند این نیز از افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار باختیار شق اول دارد که جزو
نهایتش شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع ید باشد
و خواه ضرب ید جزو تیمم نمیدانند چنانچه اغتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور نزد او فعلیست واجب خارج افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه
در اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است اول آنکه اغتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه اگر چه دیگر رسانیدن آب
رو میسر باشد مثل زدن بر آب یا داشتن روی در زیر ناودان و امثال آن وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که
فی نفسه واجبست و فعل دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل آن نمیتوانند شد پس میان آن و اغتراف فرق باشد جوابش

آنست که فرقی که مذکور شد بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز قایل نیست بانکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجب نهایتش شرط است بدانکه جزو
وجزوی نیست از انکه در فعل عبادتی واجب باشد وجزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در شهر رمضان باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف
مذکور شرطست وجزو اعتکاف نیست مگر انکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه آن باشد که قیاس آن باطراف خوب نیست چرا که
بنابر تقدیر مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را اعتبار نکرده اند دویم انکه اگر حدثی واقع شود میان اطراف
شستن رو همه اتفاق دارند بر انکه خللی در وضو نمی آید وچون بهمان آب نیت کرده رو را بشویند وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور
وتیمم که بعد از آن وقبل از مسح جبهه اگر حدثی واقع شود بآن دست مسح جبهه نمیتوان کرد واعاده ضرب باید نمود بر ارض واجب است
جوابش آنست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید ومسح جبهه بمذهب علامه نیز موجب بطلان تیمم است
ووجوب اعاده آن لا نسلم که چنان باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است بر انکه وقوع حدث مذکور خللی در صحت تیمم نمیکند
وموجب اعاده ضرب ید بر ارض نیست واگر غرض او آنست که خلل مذکور بمذهب دیگرانست که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند بعلامه ضرری
نخواهد داشت وبباید دانست که علامه قدس سره با وجود انکه حکم بوجوب فعل مذکور کرده است جایز دانسته است که نیت تیمم
مقارن آن واقع شود بنابرین بر وی وارد است که هرگاه چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن هیچ جزو از اجزای تیمم نشده
باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست مگر بمقارن داشتن آن بجزو اول وحال انکه مقارنت نیت در جمیع عبادات واجبست
اجماعا مگر کسی بگوید که در وضو نیز تجویز شده است که نیت مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند وحال انکه هیچکدام
از انها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت نیت تیمم بفعلی که جزو نباشد مستلزم عدم تحقق مقارنت واجب نباشد چرا که انها اگرچه
بالاصاله جزو وضوی واجب نیست اما بعد از مقارنت نیت بان جزو وضوی کامل میشود چنانچه از علما تصریح بان واقع شده
پس مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد وضوی واجبست پس مقارنت نیت بر وضوی واجب نیز متحقق
شده باشد مگر انکه گوییم مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصاله جزو تیمم نیست لیکن که واجب باشد تقدیم نیت بر آن
مانند مسح جبهه و یدین اما هرگاه نیت مقارن او شود جزو تیمم میشود بنسبت اطراف در وضو بنابرین هیچ تفرقه میان فعل مذکور
واطراف نخواهد بود طراز ظاهر فعل امام علیه السلام که مسح وجه را شعار بآن دارد که در تیمم مسح تمام رو واجب باشد واین مذهب
علی بن بابویه است از علمای ما وبعضی احادیث دیگر نیز درین حکم موید اوست نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است
بانکه مسح تمام رو واجب نیست وبعضی احادیث معاضد قول او نیز هست که بعضی از آنها دلالت بوجوب مسح جبهه وبعضی بمسح جبین
وشیخ ابو القاسم رحمه الله حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام روی وبعضی روی یعنی جبهه که هرکدام اختیار شود واجب متحقق ان

بفعل می آید ونقل مذکور از ابن ابی عقیل نیز کرده است که او واجب نبودن مسح تمام رو را که در کلام سید مرتضی رحمه الله واقع است
حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه واما استیعاب دستها در مسح چنانچه که مسح دستها تا مرفقین واجب باشد این حدیث
صریحست در عدم آن نهایتش علی بن بابویه آنرا واجب دانسته بواسطه انکه در بعضی اخبار برین وجه وارد شده است واگر در آن نیز
قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تا مرفق ومیان مسح سر دستها تا زند مانند روی چندان دور نخواهد بود نمایش سیم بباید دانست که
ظاهر این حدیث دلالت دارد بر انکه امام علیه السلام در حال اختیار تیمم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله باحضرت در حال بیان
تیمم نمود علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر ارض یکمرتبه اکتفا کرده باشند وهیچ شک نیست که تیمم جنب میکرده
است بواسطه انکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث بحسب ظاهر حجت تواند بود که در
مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد خواه بدل از غسل یکمرتبه زدن دست را بر زمین کافی میداند واین التیمم توقف نکرده اند مثل سید مرتضی
علم الهدی وشیخ مفید علیهما الرحمه وموید مذهب ایشانست حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده وحدیث حسنی که از
ابن مقدام نقل آن بثبوت رسیده است مترجم گوید مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن از معصوم همه ثقه وراست گو باشند
وعلمای رجال از راست گوی وثقه بودن ایشان خبر داده باشند ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف
مذهب باشند ومراد بحدیث حسن انکه راویان آن همه امامی مذهب باشند وممدوح ولیکن همه محکوم بتوثیق وعدالت نباشند
وحدیثی که راویان آن تا معصوم همه امامی مذهب باشند وعادل آنرا صحیح میگویند چنانچه سبق ذکر یافت وانچه غیر این سه قسم است
ضعیف می نامند وآن نیز چند قسم است چنانچه در محل خود تفصیل یافته است وشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف از
استدلال مذکور برینوجه جواب گفته است که این حدیث وامثال آنرا دلالت نیست بر انکه تیممی که امام علیه السلام وصف کرده بدل از
غسل بود یا بدل از وضو وجنب بودن عمار در آن وقت وقصه او دلالت ندارد بر انکه حضرت بیان تیمم بدل غسل کرده باشند چه میتواند
که سایل بعد از مطایبه حضرت بعمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام از آن از کیفیت تیمم مطلق سوال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از
وضو باشد ومخفی نماند که این تاویل که علامه رحمه الله مرتکب آن شده اند بغایت دور است وسوق کلام ابای تمام از آن دارد وحدیث
وقصه عمار که ابن بابویه علیه الرحمه از زراره بوجه صحیح نقل کرده در بحث دویم سبق ذکر یافت صریحست در انکه تیمم حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از انکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود بحضرت کرده حضرت صلوات الله
علیه وآله بر وجهی که گذشت باو خطاب کرده فرموده اند که چرا اینچنین نکردی وتیمم مذکور را بیان فرموده اند واین صریحست در انکه تیممی که عمار
بدل غسل جنابت میبایست کرد اینچنین میبایست واقع شود ونیز حدیث مذکور صریحست در انکه زیاده از یکمرتبه دستهای مبارک را بر زمین

نزده اند چه آخر حدیث وقصه که ولم یعد ذلک یعنی اعاده نکرده اند حضرت زدن دستها را بر زمین پس بنابرین مذهب سید مرتضی علم الهدی
وشیخ مفید علیهما الرحمه خالی از قوتی نباشد وبعضی احادیث وروایات که دلالت دارد بر تعدد ضرب ید بر ارض در تیمم ممکن است که
محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان حدیث صحیح زراره که مذکور شد ومیان آنها وتوفیق میان ایشان
برینوجه بهترست از توفیقی که دیگران کرده اند وگفته اند احادیثی که دال بر تعدد ضربست محمولست بر تیممی که بدل از غسل باشد واحادیثی که
اشعار بر وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه میان متاخرین مشهورست چرا که در بعضی احادیث نزدیک
بصحت در انکه در تیمم بدل از غسل نیز ضرب ید یکمرتبه واجبست وانچه بعضی گفته اند که چون غسل وضو اخف از غسل مناسب
آنست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود ودر تیمم بدل از غسل دو مرتبه قابلیت آن ندارد که دلیل حکمی از احکام شرعی شود
وحدیث صحیح که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بواسطه زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است برینوجه که زراره گفت
سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة
للوجه ومرة لليدين اگرچه شیخ ابو القاسم از آن فهمیده اند ونسبت بابن بابویه از آن استنباط کرده محل است ونص در مدعای
متکلم نیست چرا که قول امام علیه السلام که هو ضرب واحد محتمل است که بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی همه یکنوعست والحال
آنست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد وتیمم بدل از غسل نوعی دیگر وآمدن ضرب بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانچه
گفته اند که الطهارة ضربان مائی وترابی یعنی طهارت بر دو نوعست طهارت بآب وآن وضو وغسل است وطهارت بخاک وآن تیمم
است فی المثال کان وکلمه والغسل مجرور خوانده شود وعطف آن بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست وجمله تضرب بیدیک الی آخره تفسیر ضرب
مذکور بوده باشد یعنی در مطلق تیمم خواه تیمم بدل از غسل خواه تیمم بدل از وضو میباید که ضرب ید برینوجه بوده باشد که دستها دو مرتبه
بر زمین زده شود هر مرتبه بر زمین زده شود وهر مرتبه بعد از برداشتن از زمین تکانده شود یکمرتبه بواسطه مسح رو ویکمرتبه بواسطه
مسح یدین ومحتمل است که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهرست وکلمه والغسل مرفوع خوانده شود که ابتدای کلام بوده باشد
خبر کلام اول یا مجرور خوانده شود بحرف جر محذوف متعلق بتضرب که کلام درین تقدیر باشد که وتضرب بیدیک للغسل من الجنابة
مرتین الی آخره وعطف از قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی وحاصل معنی این که تیمم از برای وضو یکضربست واز برای غسل دو ضرب
چنانچه مشهورست وبالجمله بر هر دو تقدیر ناچار است در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حمل اول بواسطه انکه ظاهر از
ضرب درین مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه بمعنی نوع واما بر حمل ثانی بواسطه انکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله
بر جمله والتقدیری که در کلام مذکور شد نیز خلاف اصل است وبخاطر میرسد که ممکن است که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض

چنانچه ظاهر آنست وکلمه والغسل مجرور خوانده شود ومعطوف باشد بالوضوء چنانچه ظاهر آنست نهایتش مراد از قول حضرت که ضرب واحد
وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی ضرب ید بر ارض در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد خواه بدل از غسل یکنوعست یعنی بحال
خود که انحای آن در تیممین مختلف باید که واقع شود مثل انکه در یکی اعتماد در ضرب بیشتر باشد ودر دیگری کمتر یا در یکی علوق
تراب شرط باشد ودر دیگری نباشد وامثال آن از اختلافات مختلفه وحمل وحدت بر وحدت نوعی نیز که درین حمل ارتکاب
شده اگرچه خلاف ظاهرست اما برین تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر چنانچه مخفی نیست کمتر از حملین سابقین والله اعلم انجام
بباید دانست که میان علما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست یعنی لازم نیست که
زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری خاک ببعضی از کفها گرفته شود واین جنید از علما وجمعی از
علمای اهل سنت علوق مذکور را در تیمم شرط میدانند وبر مذهب مشهور برینوجه استدلال شده است که بعضی روایات صحیحه
وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن دستهاست بعد از برداشتن از زمین واگر علوق تراب شرط
میبود نفض مذکور سنت نمیشد چه هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاک یا گردی در دستها مانده باشد بر زداید ودر وقت
مسح بر رو کشیده نشود پس هرگاه دور کردن خاک سنت باشد چون تواند بود که علوق آن واجب باشد والذکری نیز گوار در
شرح الفیه اشاره بضعف این استدلال کرده است وگفته است بتجربه رسیده که بانکه بمجرد تکاندن دست جمیع انچه از خاک در کفها
گرفته شده باشد نمیریزد بلکه اجزای صغیره غبار باقی میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد که اگر خاک بسیاری در دستها
بوده باشد که مسح بان باعث آن باشد که رو خاک آلود وبدنما شود باو ریخته شود وآن مرتبه باقی نماند نه انکه مطلق اثری از آن
در دست نماند پس استحباب نفض منافات نداشته باشد باشتراط علوق بروایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق
نتوان کرد بلکه میتوان دعوی کرد که دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض در روایات مذکوره مطلق واقع شده پس اگر
مقید بحال علوق تراب باشد وظاهرست که تا علوق تراب متحقق نباشد نفض واقع نمیتواند شد دست بعمل نخواهد آمد پس علوق
تراب شرط باشد ونهایت انچه در جواب توان گفت آنست که استدلال گاهی تمامست که نفض مذکور واجب باشد ومتمسک از علماء قائل
بوجوب آن شده اند بعد از آن در مقام ثبوت استدلال ابن جنید شده اند بایه کریمه فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه برینوجه که من در کلمه
منه ظاهر آنست که من تبعیض باشد یعنی مسح کنید در حال تیمم بعضی از روی خود را وبعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک چرا که
محمول برمن ابتدای شود یا بمعنی که مسح رو ودستها را بر وجهی بکنید که ابتدای آن خاک باشد یعنی بغایت ناخوش وبعید ما حصل شود
وهرگاه من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی از خاک واقع شود واین مخفی نمیتواند شد مگر بعلوق قدری از خاک در دستها

پس علوق واجب باشد و گفته‌اند که آنچه روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اشعار بآن دارد که
ضمیر منه راجع بتیمم است منافات بآن ندارد که من من تبعیض باشد چه عبارت حدیث مذکور درین باب آنست که امام علیه السلام
بعد از ذکر آیت وضو و غسل آن فرموده‌اند که ولم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم
منه فلما ان وضع الوضوء عن من لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل
بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه لانه یعلق من ذلک
الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج والضیق
یعنی حضرت عزت تعالی و تقدس بعد از فراغ از بیان وضو فرموده‌اند که اگر موجب وضو بهم رسد شما را پس نیابید آبی که بآن
طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک برین وجه که مسح کنید بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را بعضی از آن پس چون
وضع کرده و ساقط ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل بعضی از غسل مسح را قرار داده بواسطه آنکه گفت مسح کنید روها و لفظ
آن متصل ساخت بآن و گفت مسح کنید دستهای خود را یعنی بعضی از دستهای خود را بآن تیمم بواسطه آنکه میدانست که خاک تمام
بر روی جاری نمیشود چرا که بعضی از کفهای دست خاک گرفته میشود و بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم
فی الدین من حرج یعنی نگردانیده است پروردگار شما در امور دین بر شما حرجی و مراد بحرج تنگی است و دلیل ساخته‌اند کلام حضرت را
در آخر حدیث مذکور که لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن
جنید است و گویا وجه دلالت کلام مذکور برین مطلب آنست که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت عزت چون دانسته که خاک
مذکور در وقت مسح رو بر جمیع رو جاری نمیشود بواسطه آنکه بعضی از دست میگیرد و بعضی نمیگیرد گفته‌اند مسح کنید بعضی از روی و
بعضی از دستهای خود را بعضی از خاک و کسی که در عبارت روایت مذکور و تعلیل امام علیه السلام چنانچه حق تامل است تامل نماید
اشعار روایت مذکور بر وجوب علوق تراب در دست بر او مخفی نخواهد ماند و بر او معلوم خواهد شد که مجنی که امام علیه السلام ضمیر منه را
راجع باو ساخته‌اند مراد بآن خاکیست که تیمم بآن واقع میشود نه نفس تیمم والله اعلم بالصواب حدیث هفتم روایت شده است
بسند مذکور از شیخ سعید شیخ شهید علیه الرحمه که گفت خواندم بر شیخ فخر الدین مطهر ادام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع بود در آخر
روز جمعه بیستم شهر جمادی الاول سال هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه و او گفت روایت کرد بمن پدر بزرگوار من شیخ سدید الدین از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است
و مصنف چندین کتاب و رساله نهایتش از نهایت احتیاط که در دینیات داشته‌اند با وجود اعتبار قوی اجتهاد در مقام

تصنیف کتب فقهی نشده‌اند و آنچه نوشته‌اند در ادعیه و آداب نوشته‌اند روح الله روحه الکریم از سید شمس الدین فخار از شیخ محمد
ابن ادریس از شیخ عربی بن مسافر العبادی از الیاس بن هشام الحایری از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از
شیخ جلیل شیخ مفید رحمه الله از ابو القسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن صدوق حماد بن
عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یوما یا حماد اتحسن ان تصلی
قال فقلت یا سیدی انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک یا حماد ثم قم فصل قال فقمت بین یدیه
متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة فرکعت وسجدت فقال یا حماد لا تحسن ما اقبح بالرجل منکم
یاتی علیه ستون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل
فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله علیه السلم مستقبل القبلة منتصبا فارسل
یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه وقرب بین قدمیه حتی کان بینهما قدر ثلث اصابع
منفرجات واستقبل باصابع رجلیه القبلة لم یحرفهما عن القبلة لم یحرفهما عن القبلة فقال
بخشوع الله اکبر ثم قرء الحمد بترتیل وقل هو الله احد ثم صبر هنیئة بقدر ما یتنفس وهو قائم ثم
رفع یدیه حیال وجهه وقال الله اکبر وهو قائم ثم رکع وملا کفیه من رکبتیه منفرجات ورد
رکبتیه الی خلفه ثم سوی ظهره حتی لو صب علیه قطرة من ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره و
مد عنقه وغمض عینیه ثم سبح ثلثا بترتیل فقال سبحان ربی العظیم وبحمده ثم استوی قائما فلما
استمکن من القیام قال سمع الله لمن حمده ثم کبر وهو قائم ورفع یدیه حیال وجهه ثم سجد وبسط
کفیه مضمومتی الاصابع بین یدی رکبتیه حیال وجهه فقال سبحان ربی الاعلی وبحمده ثلث
مرات ولم یضع شیئا من جسده علی شیء وسجد علی ثمانیة اعظم الکفین والرکبتین وانامل ابهامی
الرجلین والجبهة والانف وقال سبعة منها فرض یسجد علیها وهی التی ذکر الله عز وجل فی
کتابه فقال وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وهی الجبهة والکفان والرکبتان و
الابهامان ووضع الانف علی الارض سنة ثم رفع راسه من السجود فلما استوی جالسا قال الله
اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر وقد وضع قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر وقال استغفر الله
ربی واتوب الیه ثم کبر وهو جالس وسجد السجدة الثانیة وقال کما قال فی الاولی ولم یضع شیئا

من بدنه علی شیء منه فی رکوع ولا سجود وکان مجنحا ولم یضع ذراعیه علی الارض فصلی
رکعتین علی هذا ویداه مضمومتا الاصابع وهو جالس فی التشهد فلما فرغ من التشهد سلم وقال یا
حماد هکذا صل شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز دو نماز پس و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه معنی کلام
راوی آنکه گفت بمن روزی امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که ای حماد آیا نیکو میگذاری نماز را من گفتم ای سید و مهتر
کاینات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است چون توانسته بود که نماز را نیکو خوانم گذارد امام علیه السلام فرمودند
هیچ مانعی نیست نماز برخیز و نماز کن تا ببینیم که چون است پس قیام نمودم راوی گوید برخواستم در برابر امام و روی توجه بقبله اسلام آوردم
و افتتاح نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه هست در نماز بجای آوردم بجای آوردم پس امام علیه السلام خطاب کرده فرمودند
ای حماد نیکو نگذاردی نماز را و از روی تعجب گفتند لیسار قبیح مینماید مردی از شما که از عمر او شصت یا هفتاد سال گذشته باشد و یک نماز
را تمام بحدود شرعیه که از جانب شارع منور شده برپای نداشته باشد راوی گوید از خطاب توبیخ آمیز امام علیه السلام نهایت
حزن و الم نفس مرا دست داد پس گفتم جان من فدای تو باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد ازین هر آنچه بجای می‌آورده باشم
امام علیه السلام بواسطه بیان نماز برین برپای خواستند و روی توجه بقبله کرده راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشته
بر روی رانها نهادند و انگشتان را بهم ضم کردند و پاهای مبارک از هم دور گذاشته چنانچه فاصله میان آنها بمقدار سه انگشت از هم گشاده بود
و سر انگشتان پا را محاذی قبله کردند چنانچه بهیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر بعد
آن سوره فاتحه را بترتیل قرائت کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن خواندند و بعد از فراغ از قرائت زمانی اندک که گنجایش نفس زدنی
در آن باشد درنگ کردند و همچنان ایستاده هر دو دست مبارک برداشته برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند
کف دستها را از سر زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب شکستند و پشت مبارک را چنان مستوی
و راست نگاه داشتند که اگر قطره آب یا روغن بر میان آن میریختند بهیچ جانب حرکت نمی‌نمود چرا که بهیچ جانب آن از دیگری پست تر نبود
که طبیعت آب اقتضای حرکت بآن جانب کند و گردن را کشیده داشتند و چشمها را برهم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را
بر زبان معجز بیان جاری ساختند که سبحان ربی العظیم وبحمده بعد از آن راست ایستادند و چون همه اندام میمون ایشان برقرار
ایستاد گفتند سمع الله لمن حمده و همان در حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از آن که هر دو دست مبارک را برابر روی برداشته بودند
و بعد از آن بسجود رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانوها پهن کردند و انگشتان بهم ضم کرده محاذی روها گذاشتند و سه مرتبه
این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی وبحمده و در حال سجده هیچیک از اعضای خود را چنان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و هشت

عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر وجه اعتماد هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و هر دو سر زانو و هر دو انگشت
وجبه و انف که عبارت از بینی است و فرمودند سجده بر هفت عضو ازین جمله فرض است که اگر ترک شود نماز باطل میشود و آن هفت آنست که
حضرت عزت در کلام مجید یاد فرموده درین آیه وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و آن دو کف دست است
و دو زانو و دو سر انگشت پا و جبهه و سجده بر انف که نام آن ارغام است سنت است یعنی بفعل آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و در
ترک آن عقابی مترتب نیست و بدون آن نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند گذاشتند پشت
پای راست را بر شکم پای چپ و گفتند استغفر الله ربی واتوب الیه یعنی طلب مغفرت و آمرزش مینمایم از خدای که پروردگار است و رجوع
میکنم در همه حال باو و سبط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و ششم بیاید ان شاء الله تعالی بعد از آن در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجده دوم
رفتند و گفتند در آن آنچه در سجده اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی وبحمده و هیچیک از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند
که نهاده شود نه در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند یعنی بال کشاده کن یه از آنکه ساعدها و بازوها از بدن مبارک جدا گرفتند
و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن بتشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان دست را بهم ضم کرده بر روی ران گذاشتند
و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت بسلام نمودند و مرا در معرض خطاب در آورده فرمودند ای حماد برین وجه نماز بگذار بخش دوم
یا حماد اتحسن ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنی است که منسوب بقبیله جهنه بضم جیم از قبایل عرب و او از ثقات راویان حدیث شیعه است
و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر سه ایشان صلوات الله علیهم حدیث روایت کرده
نقلست که امام موسی کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را خانه و زنی و خدمتکاری روزی کند و توفیق پنجاه حج بدهد
و ببرکت دعای آنحضرت همه را دریافت و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید که میقات احرام اهل شام است در جایی که غسل احرام میخواست
بجای آورد غرق شد و عمر شریفش از هفتاد سال گذشته بود و بهشتاد نرسیده انا احفظ کتاب حریز حریز بجای بی نقطه و در آخر زای نقطه
حریز بن عبد الله سجستانی که اصل او از کوفه است و چون بسجستان سفر بسیار میکرده بسجستانی مشهور شده است و از اصحاب امام
جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده‌اند و چند جلد کتاب تصنیف دارد لا علیک لا ای
نفی جنس است که اسمش را حذف کرده‌اند و حذف اسم لا در مثال این عبارت شایع و کلام درین تقدیر است که لا باس علیک ما اقبح
بالرجل منکم و افضل کرده‌اند حضرت درین کلام میان فعل تعجب که اقبح است و معمول آن که الرجل است بحرف جر و علمای نحو در جواز آن خلاف
کرده‌اند اخفش و مبرد و مجوز نکرده‌اند و مازنی و فراء در ظرف جایز داشته‌اند و دلیل ایشان وقوع آنست در کلام عرب چنانچه
درین مثال که ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی چه بسیار نیکو مینماید مرد راست گوید و منجمله نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام

اولی الیلیت بر جواز آن چنانچه مذهب مازنی و قراءت و کلام متکلم حالست از الرجل که بحسب معنی مفعول اول است یا صفت است
و چون الف لام او الف لام جنس است مانع نیست از آنکه صفت او غیر موصوف بالف لام واقع شود خصوصا گاهی که صفت ظرف باشد
چه در ظرف توسع هست که در غیر ظرف نیست و مراد آنست که چه فصیح متحمله ببرد در حالتی که از شما باشند یعنی شیعه باشند یا از مصلیهای شیعه
بحدودها تامه جار و مجرور متعلقست بمقیم و تامه یا حالست از حدودها یا صفت ثانی صلوات فقال الخشوع مراد از خشوع
فروتنی نمودن و خوار داشتن نفس است در موقف عبادت و ترس آوردن او از معبود و این معنی تفسیر کرده اند مفسرین خشوع
در آیه کریمه والذینهم فی صلوتهم خاشعون که در صفت اهل ایمان وارد شده یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود
خشوع دارند و در صحاح وارد است که خشع ببصره ای غضه یعنی خشوع بچشم یعنی چشم بر هم نهادنست و باز داشتن آن از دیدن
محسوسات پس خشوع بدل کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع باعضا کنایه از باز داشتن آن و مانع آمدن
آن از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که
آنحضرت دید مردی را که در اثنای نماز با ریش خود بازی میکرد فرمودند اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی هر آینه
اگر خشوع میداشت دل او هر آینه خشوع مینمود جوارح و اعضای او یعنی حرکتهای عبث نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکور که در حدیث
دلالت است بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباید و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است
و همگی همت او را مصروف بنماز دارد و چنان نکند که در خانه دل جایه غیر معبود و عبادت او چیزی راه یابد و اما خشوع بجوارح و اعضا
آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او بدیدن اشیا باعث شغل دل او بامر غیر عبادت نشود و همگی اعضا متوجه
نماز باشند و بهیچ جانب التفات و میل نکند و جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد و تمهّر فی الحمد بترتیل ترتیل عبارت
از رعایت تانی و آهستگی است در قراءت که نه در شتاب خوانده شود و اصح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که جمیع که شنود
حرف حرف آنرا تواند شمرد و ماخوذ است از قول عرب در صفت دندانهای از هم گشاده که ثغر رتل و مرتل و ثغر دندانست
و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرموده اند الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف
یعنی ترتیل رعایت کردن وقف تام حسن است در حال قراءت و اتیان بحروف بر صفاتی که قرّا اعتبار کرده اند مثل همس و جهر و استعلا
و اطباق و غنّه و امثال آن و ترتیل مذکور بهر یک از این دو تفسیر که مذکور شد سنت است در قراءت و بودن رعایت آن نیز در نماز
مخرب است و بعضی که امر را در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند گفته اند که ترتیل بیرون آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر
متمایز باشند و بهم مخلوط نباشند چنانچه توان میان ایشان تمیز کرد هنیئة بقدر ما یتنفس هنیئة بصیغه تصغیر است بمعنی

مجهولی قلیل و زمان اندک و تنفس بصیغه مجهول حالست و جعله یعنی برابر روی کف یده از آنکه دستها را در حال تکبیر زیاده از برابر روی
بلند نباید کرد و ملا کفیه من رکبتیه یعنی مماس ساخته سر زانوها را بتمام کف و برسیدن سر انگشتان بزانو که قدر واجبست
اکتفا نکرد و ظاهر آنست که مراد بکف اینجا مجموع باطن دست و داخل انگشتان و میباید دانست که انحنا در رکوع تا حدی که انگشتان
بسر زانوها برسد واجبست و زیاده بر آن که حضرت بعمل آورده اند سنت چنانچه حدیثی که زراره روایت کرده است بآن ناطق است
فقال سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان مصدر است بمعنی غفران بمعنی تنزیه و نصب مضاف مستعمل میشود و نصبش مفعول مطلق بودنست
و فعلش مقدر است بمعنی فعل معاذ الله که درین تقدیر است که اعوذ معاذ الله پس سبحان ربی درین تقدیر است که اسبّح سبحان ربی ای انزهه
تنزیها عما لا یلیق بجناب قدسه یعنی دور میگردانم و پاکی یاد میکنم پروردگار خود را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر
اضافه سبحان برب از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول و بعضی تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل باشد یعنی تنزه
و تقدیر سخن چنان باشد که سبّح الله سبحان ربی یعنی دور است و پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریای
او نیست و واو و بحمده یا واو حالیست که جمله و بحمده حال باشد از عامل فعل محذوف یعنی دور میگردانم پروردگار خود را از امور یکه نسبت آن
مستلزم نقص باشد و حال آنکه متلبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را منزه بدانم از جمیع عیبها صفت کنم و بر
قابلیت و اهلیتی که بمن ارزانی داشته است تا عبادت او را شایسته باشم یا حرف عطف است بتقدیر فعل که جمله مذکور معطوف باشد
و فعل مقدر و تقدیر کلام چنان باشد که انزه تنزیها و اشتغل بحمده یعنی تنزیه میکنم و میباری مشغولم بحمد و ستایش او در آن باب قیام
بعبادت او و گویا چون نسبت تسبیح و تنزیه پروردگار بخود داده است گمان برده است که شاید نفس او را عجبی و گمان زیادتی رتبه
بهم رسیده باشد از ارتکاب اینچنین فعل بزرگی و خواسته است آنرا از نفس خود زایل سازد و ملحق ساخته است جمله حمد را با جمله عاطفه را
بآن جمله کنایه از آنکه این کار بتوفیق و تمکین او شده نه بقوت و اقتدار من چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه ایاک نعبد و ایاک
نستعین که بعد از حمد و توصیف پروردگار بصیغه غیبت بصیغه خطاب واقع شده است بر نوعی که گفته اند سمع الله لمن حمده و
تضمین شده است در سمع معنی استجاب و باعتبار آن متعدی شده بلام چنانچه در کریمه لا یسّمّعون الی الملا الاعلی
تضمین اصغا که عبارت از گوش انداختن است در آن شده و بآن اعتبار متعدی شده است بالی و الا قیاس آنست که متعدی بنفس
باشد بین یدی رکبتیه یعنی گذاشتند دستهای مبارک را پیش زانوهای خود نزدیک بسر زانو و تحقیق معنی بین یدی فلان در ضمن شرح
حدیث ثالث سبق ذکر یافت و ان المساجد لله تفسیر مساجد درین آیه باعضای سبعه مذکوره که در حدیث بآن تلفظ شده میان مفسرین
مشهور است و از امام محمد جواد نیز منقولست که وقتی که معتصم عباسی از ایشان از معنی این آیه استفسار کرد بر نوع بآن فرمودند و بنا بر

معنی فلا تدعوا مع الله احدا این خواهد بود که شریک مسازید در سجود خود غیر پروردگار خود را و اما آنچه بعضی مفسرین گفته اند که
مراد بمساجد درین آیه همین مسجدهای متعارفست یعنی مساجد را محض بجهت خدا بنا کنید و چون در آن مشغول عبادت شوید دیگری را غیر خدای خود
شریک در عبادت مسازید و بغیر عبادت او بکار دیگر اشتغال منمایید بعد از آنکه تفسیر آیه از امام معصوم صلوات الله علیه بر آنوجه
روایت شده باشد از موضع اعتبار ساقط خواهد بود و کان مجنحا مجنح بجیم و نون مشدده است و حای نقطه دار بمعنی بال گشاده
از آنکه هر دو مرفق را در حال سجود از زمین بر داشته بودند چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان بهمین گشاده بودند و حضرت
ولم یضع ذراعیه علی الارض عطف تفسیری آنست الحاصل باید دانست که افعالی که از حدیث مطلقست بعد در آن از امام علیه السلام

نمایش اول

در حال نماز از واجب و سنت منتشر گشته حکم آن میان مردمان سوی شش فعل از آنچه که مخصوص بمرد است و نسبت بزنان بر
آنوجه سنت نیست اول فرد گذاشتن دستها در حال قیام بواسطه آنکه زنان سنت آنست که هر یک از دستها را بر بالای پستانی
گذارند که محاذی آن دست است دویم جدا گذاشتن پاها از یکدیگر بقدر سه اصبع که از زنان سنت آنست که نزدیک بهم گذارند بر وجهی که
فاصله ما بین ایشان نباشد سیم تجافی که عبارت از نگاه داشتن هر عضویست از اعضا بر عضو دیگر که از زنان ترک آن سنت است
چهارم مجنح و بال گشاده بودن بطریقی که مذکور شد چرا که نسبت بایشان سنت ترک آنست پنجم تورک در حال جلوس میان دو سجده که
عبارت از نشستن بر ران چپ است بحیثیتی که پشت پای راست در شکم پای چپ واقع شود چه نسبت بایشان سنت آنست که
بر وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشند و ساقها بر رانها منضم و کفهای پا بر زمین ششم گذاشتن دستها بر سر زانو در حال
رکوع که از زنان سنت آنست که دستهای خود را بالاتر از آن گذارند بواسطه حدیث صحیحی که زراره ابن اعین روایت کرده است و در سببت
حدیث مذکور است و لیکن وجوب انحنا نیز که بمقدار انحنای مرد از واجبست متحقق شود بمذهب جمهور علما بعضی احتمال این راه
داده اند که نسبت بایشان کمتر از آن کافی باشد و آنقدر دو تا شدن واجب باشد که دستهای ایشان بر ران رسد بالای زانوها
چنانچه روایت زراره مذکوره اشعاری بآن دارد چرا که در آن روایت سبب استحباب گذاشتن دستها بر ران بالای زانو نسبت
بایشان بر نوعی اراده شده است که لئلا تطاطا کثیرا فترفع عجیزتها یعنی تا بمقدار خم نشود که نشستگاه او بلند شود و ظاهر
است که این معنی بر زیادتی انحنا مترتبست بر گذاشتن دستها بر زانو و این احتمال چندان دور نیست و نباید دانست که آنچه در
حدیث بآن تلفظ کرده حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع چشمهای مبارک را بر هم گذاشتند منافات دارد با آنچه در میان علما
مشهور است و در مصنفات خود ذکر کرده اند که سنت است که در حال رکوع نظر مصلی بر ما بین قدمین افتد بواسطه روایت زراره که
درین باب از امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب نهایة الاحکام بهر دو روایت عمل کرده است و گفته است مصلی مخیر است میان

این دو عمل هر کدام که در حال رکوع بفعل آورد سنت از وی بفعل آمده نهایتش بر هم گذاشتن چشمها را که حدیث دلالت بر آن دارد در
حال افضل دانسته است از نظر افکندن بر میان قدمین و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل بحدیث کرده و نظر افکندن مذکور را
سنت ندانسته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری جمع کرده است میان هر دو روایت بر نوعی که چون نظر افکنده مصلی بر ما بین قدمین
در حال رکوع حال او نزدیکست بحال کسی که چشمها را پوشانیده باشد در حدیث تعبیر از آن حال بر هم نهادن چشم شده و همان مراد
است و جمع بر این وجه چنانچه مخفی نیست بغایت دور است و احتمال غیر مصلی میان بر هم گذاشتن چشم که حدیث بآن ناطق است
و میان نظر افکندن بر میان قدمین که میان علما اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز دلالت بر آن دارد چنانچه مختار شیخ
قدس سره خالی از وجهی نیست والله اعلم نمایش دویم ظاهر آنست که سجود بر انف که حدیث دلالت بر استحباب آن دارد غیر ارغام
باشد که در بعضی روایات دیگر اشعار بر سنت بودن آن در سجود است چرا که ارغام عبارت از نهادن انف است بر رغام بفتح که بمعنی
خاکست و سجود بر انف که حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام
متحقق است در ضمن نهادن انف بر دیگر اشیایی که سجود بر آن جایز داشته اند مثل چوب و بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال آن از
چیزهایی که ماکول و ملبوس نیست عادة نیز متحقق است و حدیث مذکور است الجزی صلوة لا یصیب الانف ما یصیب الجبین یعنی
مجزی و صحیح نیست نمازی تا نرسد بانف آنچه بجبین رسیده است و بعضی گفته اند که ارغام مذکور متحقق میشود برسانیدن انف بخاک
و اگر چه بر وجه اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنابرین میان ارغام و سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود یعنی چنانچه
صحیح است که هر دو با هم در یکجا متحقق باشند مثل آنکه وضع باعتماد بر خاک واقع شود صحیح خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت
شود چرا که اگر وضع باعتماد بر غیر تراب واقع شود سجود بر انف متحقق خواهد بود و ارغام نی و اگر وضع انف بر تراب بر وجه اعتماد نباشد
ارغام بنا بر آنچه بعضی گفته اند متحقق خواهد بود و سجود بر انف نی و در کلام شیخ شهید علیه الرحمه اشعار بآن هست که سجود بر انف و ارغام
یک چیز است و میان ایشان تفرقه نیست و حال آنکه خود در بعض مصنفات خود هر کدام از ارغام و سجود بر انف را سنت علیحده شمرده است
و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه باعتماد و خواه بی اعتماد آیا در ضمن وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه اگر چه خاک نباشد
سنت ارغام بعمل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بآن کرده اند و وضع بر تراب را بهتر دانسته و در این حکم نظر است چرا که
بحکم درین خلاف کرده که ارغام وضع انف بر خاکست و قیاس جمیع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و قیاس
مع الفارق از درجه اعتبار ساقط الختام ظاهر قول راوی که فصلی رکعتین علی هذا اشعاری بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت
بعد از قراءت حمد سوره توحید خوانده باشند و این منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانی با سوره رکعت اول و مکروه بودن تکرار

سوره واحد در هر دو رکعت که میان علمای ما اشتهار یافته است گاهی که مصلی سوره دیگر غیر آن را نیکو تواند خواند در روایت علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دلالت و مؤید مذهب جمعیت از علما که سوره اخلاص را از این حکم مستثنی میدانند و میگویند که اعاده سوره رکعت اول در رکعت ثانی نسبت بغیر سوره اخلاص است و این استثنا خوب و مؤید است بحدیثی که از زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیث مذکور اینست ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی رکعتین وقرأ فی کل منهما قل هو الله احد یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز گذارد و در هر دو رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله احد خواند و حمل فعل حضرت صلی الله علیه و آله بر اعلام جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت اگرچه ممکن است اما بغایت دور است و گویا سوی گردن سوره اخلاص از این حکم بواسطه زیادتی مرتبه و شرف آنست و سایر سوره قرآن چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق که آنحضرت فرموده اند من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه خمس صلوات ولم یقرأ فیه بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین یعنی کسی را که گذشته باشد بر او روزی و پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده باشد و در هیچکدام سوره قل هو الله احد نخوانده باشد خطاب کنند که ای بنده خدای تو از جمله نماز گذاران نیستی و نمازهای ترا مرتبه قبول نیست و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابو درداء از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که آن سرور فرموده اند ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیلة قلت یا رسول الله ومن یطیق ذلک قال اقرأ قل هو الله احد خلاصه کلام معجز نظام آنکه آیا عاجز می آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم که طاقت آن تواند بود ای رسول خدای آن سرور فرمودند بخوانید سوره قل هو الله احد را که خواندن آن برابری بخواندن ثلث قرآن مینماید و بعضی علما در وجه برابر بودن سوره مذکور بثلث قرآن کلام ایراد کرده اند که حاصل معنی اینست که مقاصد قرآن بعد از تحقیق راجع است بمعرفت خدا تعالی و طریق بر بردن شناخت او و معرفت سعادت و شقاوت اخروی و علم در آن است بچه عمل و کدام اعتقاد آدمی فایز میزان شده و بچه عمل و کدام اعتقاد از جمله اشقیا و ارباب ضلال میشود و سوره اخلاص متضمن معنی اول عبارت از معرفت الله است و توحید و تنزیه او از مشابهه غیر از تقی والد و ولد و کفو از وی چنانچه سوره فاتحة الکتاب را ام القرآن میگویند بواسطه اشتمال آن بر هر یک از معانی ثلثه این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند بواسطه اشتمال آن بر یکی از آن سه والله اعلم حدیث هشتم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن اسحق از هرون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بود و بسعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده از مسعدة بن صدقه که مکنی بابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نموده و بعضی گفته اند

بصحبت امام موسی کاظم صلوات الله علیه نیز رسیده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که قال النبی صلی الله علیه واله وسلم یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة فقال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه قال فلما راهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة وینکب النکبة ویعثر العثرة ویمرض المرضة ویشاک الشوکة وما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین شرح کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بخش بخش اول خلاصه معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که از خیر و برکت دور است هر مالی که زکوة آن داده نشود و از رحمت و غفران الهی دور است هر بدنی که زکوة او را ندهند و اگرچه در هر چهل روز یکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار درآمده گفتند ای رسول خدای زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد و مراد از زکوة بدن چیست حضرت فرمودند زکوة بدن آنست که آفتی از آفات باو برسد امام علیه السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغیر یافت و فتوری عظیم در ایشان بهم رسید حضرت رسالت چون اثر تغیر در بشره ایشان یافتند دانستند که گمان برده اند که مراد بآفت واقعه صعب و بلیه عظیمه که بسیار مرتبه کم سنوات متعدده ایشان فارغند چه جای چهل روز پس در مقام تسلی خاطر ایشان درآمده فرمودند آیا میدانید که من از این کلام چه معنی اراده کرده ام گفتند نه یا رسول الله حضرت فرمودند گاه است که از ممر خار بدن امثال آن اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد و گاه او را کدورت خاطر و حزنی دست میدهد و گاه است که در وقت راه رفتن پای او بلغزش در می آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه خاری در پا یا در بدن او میرود و آنچه مانند اینها باشد می شمردند تا آنکه بر پریدن چشم را نیز در ضمن آنها ذکر کردند کنایه از آنکه مراد بآفت امثال این امور است و ادای زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم کسیست که در اثنای چهل روز یکی از این امور نسبت باو وقوع نیابد و زکوة بدن او داده نشود بخش دویم ملعون کل مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت دور است و خالی است هر مالی که زکوة آن داده نشده باشد کنایه از آنکه ادای زکوة متضمن خیر و برکت در مال چنانچه شاعر گوید شعر زکوة مال بدر کن که فضله رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و میتواند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل باشد که دوری از رحمت است و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی ملعون است و از رحمت الهی دور کسی که زکوة مال خود ندهد بر قیاس فقره دیگر از کلام یعنی ملعون کل جسد لا یزکی که از ملعون در آن این معنی اراده شده است و باید دانست که ذکر زکوة در فقره ثانی و آفت بدنی را زکوة گفتن از باب مشاکلت که

معنی آن در حدیث چهارم مذکور شد چه بمناسبت فقره اول نیز از آن بزکوة شده باشد و حصول آفت بدن با دادن زکوة مال از آنکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصان اند یکی در مال و یکی در بدن و هر دو مورث نفعند و آن در مال حصول خیر و برکت و در بدن حصول رحمت الهی و ثواب غیر متناهی یخدش الخدشة یخدش در این کلام بصیغه مجهول است و همچنین ینکب و مراد بخدشه تفرق اتصالیست که از زخم ناخن و امثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه خون آن ظاهر شود و خواه نه و بنکبه العثره مراد لغزش نمودن پا است و میتواند بود که اعم باشد از لغزیدن پا و لغزش زبان در حال تکلم و لیکن اظهر اول است و یشاک الشوکة یعنی خاری در بدن او خلیده عرب میگوید که الشوکة یعنی خاری در بدن او خلید و منصوب بودن الشوکه در این فقره بمفعول مطلق بودنست و همچنین الخدشة والنکبة والعثرة والمرضة در فقرات دیگر اگر گویند اینها مصدر است و صحیح است که مفعول مطلق واقع شود بخلاف الشوکه که مصدر نیست پس چون تواند بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جواب آنست که گاه است که مفعول مطلق غیر مصدر نیز میباشد بنا بر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد بر نوعی که آلت مصدر باشد یا مضاف بمصدر یا مانند آن مثل ضربته سوطا یا که مصدریت مفعول مطلق واقع شده بواسطه سوط بمعنی تازیانه است و آن آلت ضرب است و ضرب مصدر است و اگر قبول نکنند که مفعول مطلق غیر مصدر میباشد میگوئیم که منصوب بودن آن بنزع خافض است چنانچه از بعضی نقل و کلام در این فقره اینست که نیشاک بالشوکه و ما اشبه هذا میتواند بود که کلام حضرت پیغمبر صلوات الله علیه باشد یعنی زکوة بدن وقوع این امور است و آنچه مانند آن باشد حتی پریدن چشم و میتواند بود که کلام امام علیه السلام باشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها و دیگر چیزها ذکر کردند تا آنکه پریدن چشم را نیز ذکر ساختند و سبب آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاج عین را نیز که عبارت از پریدن چشم است از آنجمله شمرده اند آنست که اختلاج عین نیز بنا بر آنچه اطبا ذکر کرده اند آفتیست از آفات بدنی چه آن حرکت سریع بی اراده که در غیر عادت از جزو بدن واقع میشود بسبب زیادتی رطوبت غلیظ چسبنده که در بدن بهم میرسد و بعد از آنکه گداخته شد باد و بخاری غلیظ میشود و چون طبیعت در مقام دفع آن میشود بواسطه غلظتی که دارد قوت دافعه بآسانی از عهده دفع آن برنمی آید و باعث حرکت اضطرابی میشود والله اعلم حدیث نهم روایت شده است بسند مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی رحمه الله از احمد بن حسن القطان از احمد بن محمد بن سعید الهمدانی که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب بوده و با آنکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از رواة امامیه نقل کرده و خلط بسیار با ایشان داشته از اصحاب ما شمرده اند و بعضی از او نقل کرده اند که گفته است من صد و سی هزار حدیث باسناد آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد دارم و از سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد شکر الله سعیه از علی بن الحسن بن فضال که از فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت باحادیث داشته و علمای رجال مدحش کرده اند از پدرش حسن بن فضال که از ممدوحین علمای رجالست از

امام هشتم و قبله معظم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه شرایف التحیة والثنا از پدر بزرگوار آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام بدر عالیمقدار آن قبله احرار امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه التحیة والاکرام از پدر قدسی اطوار آن قدوه ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه من التحیات والتسلیمات لحظ الکامل واللفظ الوافر از پدر عبادت آثار آن برگزیده خالق اللیل والنهار امام زین العابدین علی بن الحسین علیه سلام الله الملک المتعالی قطبین از پدر عالی گهر آن حضرت سید امام حسین بن علی سلام الله الملک الولی از پدر والاگهر امیر المؤمنین و یعسوب الدین و سید الوصیین و قاید الغر المحجلین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه و آله شرایف الصلوات والسلم من الله الغالب قال ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم خطبنا ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله تعالی افضل الشهور وایامه افضل الایام ولیالیه افضل اللیالی وساعاته افضل الساعات هو شهر دعیتم فیه الی ضیافة الله وجعلتم فیه من اهل کرامة الله انفاسکم فیه تسبیح ونومکم فیه عبادة وعملکم فیه مقبول ودعاؤکم فیه مستجاب فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقة وقلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه وتلاوة کتابه فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهر العظیم واذکروا بجوعکم وعطشکم فیه جوع یوم القیمة وعطشه وتصدقوا علی فقرائکم ومساکینکم ووقروا کبارکم وارحموا صغارکم وصلوا ارحامکم واحفظوا السنتکم وغضوا عما لا یحل النظر الیه ابصارکم وعما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم وتحننوا علی ایتام الناس یتحنن علی ایتامکم وتوبوا الی الله من ذنوبکم وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلوتکم فانها افضل الساعات ینظر الله تعالی فیها بالرحمة الی عباده یجیبهم اذا ناجوه ویلبیهم اذا نادوه ویستجیب لهم اذا دعوه ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم وظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم واعلموا ان الله تعالی جل ذکره اقسم بعزته ان لا یعذب المصلین والساجدین وان لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق رقبة ومغفرة لما مضی من ذنوبه فقیل یا رسول الله ولیس کلنا یقدر علی ذلک فقال علیه السلم اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ایها الناس من خفف منکم فی هذا الشهر عن ما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه ومن کف فیه شره کف الله

عنه غضبه یوم یلقاه ومن اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه ومن وصل فیه رحمه وصله الله
برحمته یوم یلقاه ومن قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمته یوم یلقاه ومن تطوع فیه بصلوة
کتب الله له براءة من النار ومن ادی فیه فرضا کان له ثواب من ادی سبعین فریضة فیما سواه
من الشهور ومن اکثر فیه من الصلوة علی ثقل الله میزانه یوم تخفف الموازین ومن تلا فیه آیة من القرآن
کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة
فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم وابواب النیران مغلقة فاسئلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم و
الشیاطین مغلولة فاسئلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم قال امیر المؤمنین علیه السلام فقمت وقلت
یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر فقال یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع
عن محارم الله عز وجل ثم بکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله فقال یا علی لما یستحل منک فی هذا
الشهر کانی بک وانت تصلی لربک وقد انبعث اشقی الاولین والآخرین شقیق عاقر ناقة ثمود
فضربک ضربة علی قرنک فخضب منها لحیتک فقلت یا رسول الله وذلک فی سلامة من دینی
فقال صلی الله علیه وآله فی سلامة من دینک ثم قال یا علی من قتلک فقد قتلنی ومن
ابغضک فقد ابغضنی لانک منی کنفسی وطینک من طینی وانت وصیی وخلیفتی علی امتی شرح
کلام معجز نظام در ضمن آغاز دو مجلس و انجام آن منقسم بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام آنکه
روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله خطبه برما خواندند و در اثنای خطبه فرمودند که ای معاشر مردم بدرستی که بشما آورده است
و نزدیک شده ماه پروردگار شما مقرون به برکت و رحمت و مهابت و آمرزش گناهان و مغفرت با ماهی که نزد پروردگار
بهترین ماههاست و ایام آن بهترین روزها و شبهای او بهترین شبها و ساعتهای او بهترین ساعتهاست که پروردگار
شما شما را در آن ماه بمهمانی خود خوانده است و گردانیده است در آن شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که درین ماه از شما برآید
تسبیح اوست و خواب که در آن میکنند عبادت او و هر عملی که در آن از شما وقوع می یابد از اعمال خیر در درگاه احدیت قبولست
و هر دعایی که در آن میکنند مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام
بوظایف عبادات طاعات او را درین ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کلام الله امثال آن چه بدرستی که شقی و بی
سعادت کسیست که درین ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود درین ماه گرسنگی

و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیران و مسکینان را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف باشند
و ترحم کنید بر خوردان و صغیران خود و صله رحم با خویشان خود بجا آورید و زبان خود را از بیهوده گویی و تکلم بغیر حق نگاه دارید و چشم
خود را بپوشانید از چیزهایی که نظر بآن بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه شنیدن آن شما را جایز نه و مهربانی و شفقت
کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما بر یتیمان شما شفقت و مهربانی سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای باز گردید از گناهان خود و بردارید
دستهای خود را بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقاتست که حضرت
عزت نظر لطف و رحمت خود را در آن وقت بر بندگان میگمارد که چون مناجات کنند در درگاه او ایشان را جواب دهد و چون
ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب سازد ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست
پس آنرا باستغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود از رهن در آرید و پشتهای شما گرانبار گناهان شماست پس دراز کنید آنرا
بسجده خود در نماز نفل تا آنرا از خود رفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت عزت جل ذکره قسم یاد کرده است بعزت و کبریایی خود که
عذاب نکند روز قیامت نمازگذاران را و جمعی که سجده او از روی اخلاص میکنند و نترساند ایشان را باتش دوزخ روزی که مردم
موقف پرسش او در می آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و بچشاند روزه مومنی را درین ماه هر آینه خواهد بود او را نزد
خدای تعالی ثواب کسی که بنده در راه خدای تعالی از قید بندگی رهانیده آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته
او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدای ما را همه قدرت بر آن نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید
از آتش دوزخ اگرچه بجرعه آب باشد کنایه از آنکه کسی که روزه مومنی را درین ماه بگشاید اگرچه بنصف خرما یا بیک دم آب باشد
ثواب مذکور را در می یابد ای معاشر ناس کسی که درین ماه از گرفتاران در ربقه بندگی گران کار برابر دارد و تخفیفی از تکلیفات خود
از و رفع کند خدای تعالی روز قیامت حساب او را سبکی و آسانی بگذراند و کسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی
غضب خود را از و باز دارد روزی که در معرض خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت عزت گرامی و عزیز دارد او را
روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که صله رحم درین ماه بجای آورد با خویشان و اقربای خود نیکی نماید حضرت عزت رحمت
خود را باو ارزانی دارد روزی که او را بمعرض خود در آورد و کسی که درین ماه قطع رحم کند و بخویشان خود بدی نماید قطع کند حضرت
عزت رحمت خود را از و در آن روز هر کس درین ماه بنماز سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ
یعنی او را از آتش دوزخ آزاد سازد و هر کس ادا کند واجبی را از واجبات که بر وی فرض شده است درین ماه در میابد ثواب کسی که هفتاد

واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد و کسی که درین ماه بر من صلوات بسیار فرستد سبکین کرداند حضرت عزت ترازوی
اعمال او را روزی که ترازوی اعمال بندگان سبک میکنند و کسی که تلاوت کند آیتی از قرآن درین ماه ثواب کسی باشد که تمام قرآنرا
ختم کرده باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای معاشر ناس درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سوال
کنید که دیگر بر روی شما نبندد و درهای دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر آنرا بر شما نگشاید و شیاطین را بر شما تسلط ندهد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرموده که برخواستم و گفتم ای رسول خدای درین ماه کدام عمل بهترین اعمالست حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن
خود است از آنچه خدای تعالی حرام کرده است بعد از آن بگریه در افتادم پرسیدم که چه چیز میگوید سبب گریه شده است ای رسول خدای
حضرت فرمودند میگریم بآن امری که نسبت بتو صادر گردد آنرا جمعی بر خود حلال خواهند ساخت درین ماه و چنین می بینم که در آن وقت من با تو
خواهم بود و تو بنماز مشغول از برای عبادت پروردگار خود که برانگیخته خواهد شد کسی که بدبخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین باشد
مانند کسی که ناقه ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را علی نبینا وعلیه السلام پی کرد و باعث وقوع آن بلیه عظمی بر ثمود گردید پس ضربتی بر یکجانب سر مبارک تو
خواهد زد و محاسن مبارک ترا از خون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در آن حین دین من بسلامت خواهد بود و در
ایمان من خللی راه خواهد یافت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمودند دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان تو ایمانی نیست که
خللی و فتوری بآن راه تواند یافت بعد از آن فرمودند ای علی کسی که ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کرده و کسی که ترا دشمن دارد بتحقیق که
مرا دشمن داشته است چرا که تو از من بمنزله نفس منی و طینت تو طینت منست و تو وصی منی از برای من و خلیفه منی بعد از من که از جانب من
امر امت من بانی و ایشانرا بر اوامر و نواهی من بداری بخش دویم خطبنا ذات یوم تضمین شده است در خطبنا معنی وعظنا و باعتبار
آن متعدی بنفس شده است والا خطب بمعنی خود لازمست بمعنی تکلم بخطبه چون خواهند متعدی سازند متعدی بحرف میشود از متعدی بحرف
نیز تضمین معنی فعل متعدی بنفس مینمایند و باعتبار آن متعدی بنفس میشود مثل لا تخن فیه که قیاس اینست که خطب چون متعدی شود متعدی
تمام شود تضمین معنی وعظنا کرده اند و باعتبار آن متعدی بنفس شده است مثل قوله تعالی و لا تعزموا عقدة النکاح که قیاس آنست که بعلی
متعدی باشد بعلی گفته اند که تضمین معنی نوی در آن شده است و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و روزی که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از آن بذات یوم کرده در بعضی روایات دیگر تصریح شده است باینکه روز جمعه
آخر ماه شعبان بوده است و عطف فقال را بر خطب بفای تعقیبی با آنکه قول همان عین خطبه است و تعقیب و بعدی در میان نیست بر دو وجه
توجیه میتوان کرد اول آنکه خطب درین تاویل باشد که اراده ان یخطب یعنی اراده کردند حضرت که خطبه بخوانند از برای ما پس گفتند و ظاهر است که
اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدم دارد چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه وکم من قریة اهلکناها فجاءها

باسنا بیاتا او هم قائلون عطف فجاء را بر اهلکنا بفای آنکه آمدن بأس الهی را سبب هلاک او است تعقیب و بعدیت
ظاهر نیست بلکه آمدن بأس همان عین اهلاک است بر توجیه تاویل کرده اند و گفته اند کلام درین تقدیر است که اردنا اهلکنا تا عطف بفا
صحیح باشد و توجیه دوم مبنیست بر آنچه بعضی محققین از نحات ذکر کرده اند و آن آنست که تعقیبی که از عطف بفا اراده میشود بر دو نوعست
حقیقی معنوی مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید است و مجازی ذکری و آن عطف مفصلست بر مجمل
چنانچه میگویی توضات فغسلت وجهی ویدی ومسحت راسی ورجلی بعطف غسل و مسح مذکور بر وضو بفای تعقیبی یعنی وضو کردم پس شستم
دو دست خود را و مسح کردم سر و پاهای خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضو است و تعقیبی میان ایشان نیست بواسطه آنکه معطوف
در کلام مذکور تفصیل معطوف علیه است و حق تفصیل آنست که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین عطف فقال را بر نادی در آیه
کریمه ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی بفا با آنکه چنانچه از تفسیر آن ظاهر میشود ندا و قول نوح عین یکدیگر
و تعقیب و بعدیتی در میان نیست بر این توجیه تصحیح کرده اند و خلاصه معنی آیه والله اعلم آنست که نوح پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام در وقتی که در کشتی
نشست و مشاهده کرد که طوفان بنیاد طغیان کرد که همه کس را فرو گرفت حتی پسر او را ندا کرد بدرگاه خدای تعالی و گفت بار خدایا
بدرستی که پسر من از اهل منست یعنی سزاوار آنست که چنانچه مرا و اهل مرا بکشتی مرحمت در آورده و نجات داده او را نیز بکشتی برسان
خطاب رسید از درگاه احدیت که انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی او از اهل تو نیست و سزاوار آن نیست که
از اهل تو باشد بدرستی که عملهای او از صلاح و سداد بیگانه است بگذار تا بلای غرق گرفتار شود انه قد اقبل الیکم شهر الله
تاکید این حکم بان با آنکه روی آوردن شهر رمضان و قرب آن امری بود که در معرض تردد و شک کسی بوده باشد تا مقام اقتضای
تاکید کند میتواند بود که از باب بر آوردن کلام باشد از آنچه ظاهر تقاضای آن میکند و منکر انگاشتن امری که کسی انکار آن نداشته
باشد بواسطه ظهور علامات انکار آن از جمعی که روی سخن با ایشانست کنایه از آنکه اگر منکران میبودند نسبت بآن برآنوجه سلوک
نمیداشتند مثل ان بنی عمک فیهم رماح که بعضی از شعرای عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی که با آنکه یقین میدانسته است که
بنی اعمام او همه نیزه ور اند و نیزه ها در میان ایشان هست در وقتی بقوم جنگ ایشان میرفته است نیزه خود را بر عرض بدست گرفته
بی پروایانه روی بایشان داشته است یعنی بدرستی که در میان بنی عم تو نیزه وران هستند و نیزه ها دارند کنایه از آنکه اگر تو منکر آن
نمی بودی و اعتقاد بآن میداشتی اینچنین بی پروایانه روی بایشان نمیرفتی و نیزه خود را است میگرفتی پس چون حضرت جمعی را که
معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اصلا در استعداد لوازم شهر رمضان نیستند و تهیه قوت و طعام بواسطه افطار
روزه داران و صدقه دادن در آن نمیکنند و علامات مسرت و خوشحالی بآمدن اینچنین ماه بزرگی که متضمن آمرزش سیئات و قبول

طاعات و مستحبات و دعوات از ایشان ظاهر نیست مانند جمعی که منکر قرب آن باشند حال ایشانرا بحال منکرین تشبیه کرده ایشانرا
در معرض خطاب منکرین در آورده اند تا چنین معنی باشد ایشانرا بر آنکه بهتر از این توجه بآن باید کرد ولهذا با تاکید حکم بآن اکتفا نکرده
در مقام ابهام آن بضمیر شان و ایراد قد بتحقیق نیز در آمده و میتواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر باشد چرا که اگر چه تردد و انکار
ایشان در اقبال و قرب ماه رمضان متحقق نیست اما احتمال دارد که آمدن آنرا بر نوعی که متضمن فوز بسعادت اخروی و تکفیر گناهان
و شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است اعتقاد نداشته باشند و تردد و شک در آن داشته باشند یا آنکه خطاب با جمعی باشد که
بعضی از ایشان منافقین بوده و انکار این امور داشته از قبیل تغلیب جمعی که متصف بامری باشند بجمعی که اتصاف بآن نداشته باشند
و اسناد اقبال و رو آوردن بشهر رمضان با آنکه ظاهر است که اقبال فعل شهر نیست مجاز عقلی که عبارت از مجاز در نسبت دادن فعل
بچیزی که در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن داشته باشد و میتواند بود که اسناد حقیقی باشد و ارتکاب مجاز
در طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که عبارت از مسند و مسند الیه است در معنی مجازی مستعمل باشد اما در مسند بر نوعی که
از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل و معنی حقیقی که رو آوردن است و علاقه ظاهر است و اما در مسند الیه بطریق
استعاره بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب و نزدیکی بآدمی که رو بکسی داشته باشند و اکتفا شده باشد در
کلام بذکر مشبه تنها و مطلقا از مشبه به و ادات تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات اقبال از
برای او بطریق تخییل باشد که عبارتست از اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای مشبه تا دلالت بر تشبیه مذکور کند و ممکنست که اسناد
حقیقی باشد و هر یک از طرفین نیز در معنی خود مستعمل باشند و اعتبار شده باشد تشبیه تلبس و ربط غیر فاعلی که عبارت از تلبس شهر
رمضانست بقرب و نزدیکی بتلبس و ربط فاعلی مثل تلبس انسان موجه باقبال و استعمال شده باشد در آن الفاظی که موضوعست از
برای تلبس فاعلی از قبیل استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری که تشبیه شده تردد خاطر که مخاطب در امری داشته
باشد بحال شخصی که در وقت اراده بجای پای پیش گذارد و پای پس و استعمال شده است الفاظی که در آن مقام مستعمل میشود همان
بمعانی خود و الله اعلم و اضافه شهر الله که یا بواسطه زیادتی اختصاص آنست باو از سایر ماهها چنانچه از حدیث مشهوری که اهل
سنت و شیعه هر نقل آن کرده اند فهم آن میشود و حدیث مذکور اینست که ان الله تعالی یقول الصوم لی و انا اجزی علیه
یعنی بدرستی که روزه بمن تعلق دارد و جزای آن چیزیست و میتواند بود که اشاره بآن باشد که رمضان یکی از نامهای خدا تعالی است
چنانچه بآن ناطقست حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار از قدوة المحدثین یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان
حدیث از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد بن سالم که گفت بودیم ما نزد امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمود

اسم رمضان بر زبان ما جاری شد حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان و لا ذهب رمضان و لا جاء رمضان
فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی و هو عز و جل لا یجیء و لا یذهب و لکن قولوا شهر رمضان الحدیث
یعنی رمضان را تنها ذکر مکنید و مگوئید این رمضانست و رمضان رفت و رمضان آمد چرا که رمضان نامیست از نامهای خدا و نسبت
رفتن و آمدن و امثال آن بر خدای تعالی روا نیست بلکه هر گاه خواهید که آنرا مذکور سازید بگوئید شهر رمضان یا ماه رمضان فان
الشقی من حرم غفران الله الحصار شقاوت و بدسعادتی در محرومی از غفران الهی در این ماه که از تعریف اسم ان بالف
لام جنس مفهوم میشود بنا بر آنچه در عربیت مقرر شده که هر گاه مبتدا یا اسم ان و اخواتش معرف بالف لام واقع شود خواه الف
لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده حصر آن میکند در خبر چنانچه قول پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل الامیر زید و الشجاع عمرو که افاده کرده است
منحصر بودن امارت در زید و شجاعت را در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه آنکه بمنزله آنست که بگوئیم کل امیر زید
و کل شجاع عمرو اما بر تقدیر جنسیت بواسطه آنکه باین معنیست که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بر هر تقدیر انحصار مذکور
فهم میشود از روی مبالغه در شقاوت محرومیت کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان بمرتبه ایست که گویا غیر ایشان کسی شقی
نیست و شقاوتها همه در ایشان جمعست و لتصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم و استدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر
فقرا درین فقره بنا بر آنکه مغایرت میان معطوف و معطوف علیه شرطست بر آنکه مساکین غیر فقرا اند و هر دو یکجا نیستند
چنانچه مذهب جمعیست و باید دانست که خلاف نیست در آنکه هر دو شریکند در معنی که قوت سال خود و عیال خود نداشته باشند
و کسی نباشد ایشانرا که حاصل آن بقوت سال ایشان وفا کند خلاف در آنست که کدام بدتر ایشان حالترند یعنی کدامند که مطلق چیزی
نداشته باشند نه مالی که بآن معاش کرده توانند کرد و نه کسبی که وسیله تحصیل آن تواند ساخت فرا و بعضی از علمای اهل سنت
و ابن سکیت برآنند که ایشان مساکین اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی
قدس سره در نهایة الاحکام و ابن جنید و سلار نیز این مذهب اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بقوله تعالی
او مسکینا ذا متربة چه مراد بذات متربه کسیست که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة
ای لاصق بالتراب و با آنکه بعضی از شعراء عرب که وثوقی بر کلام ایشان هست از شعر خود اثبات مالی از برای فقیر کرده اند چنانچه
گفته اند اما الفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال و لم یترک له سبد یعنی اما فقری که حلوبه او یعنی شتری که از
حیوانات او حاصل میشود آن قدر است که عیال او را بس باشد و از برای او قلیلی باقی نمانده که ذخیره او باشد در صحاح آورده که
عرب میگوید که ماله سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای

امامیه برآنند که فقرا بدتر ایشان حالترانند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در مبسوط و خلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل
اول آنکه حضرت عزت در کلام مجید در جائی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده در قوله تعالی انما الصدقات للفقراء
و المساکین و ابتدا بآن دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشان ایشان و آن در مقام زکوة بواسطه زیادتی احتیاج است دوم آنکه حضرت
مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله از فقر دوری کرده اند و در مقام استعاذه از آن در آمده اند و مسکنت را خواهش کرده اند و دعا از
خدای خود خواسته اند چنانچه فرموده اند که اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین یعنی
بار خدایا مرا در زندگی مسکینی وادار و در مسکنت بمیران و در قیامت در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد از فقر بد چیزی مطلق باشد که
لازم دارد احتیاج را بخلق بواسطه وجوب تحصیل قوت لا یموت که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست و مراد بمسکین آنکه قدر
رفع احتیاج ضروری نماید داشته باشد و بجهت قوت لا یموت محتاج بکسی نباید شد بوده سیم آنکه فقرا ما خوذ از کسر فقار است
یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهر است که پشت طاقت و شکیبائی کاهی شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت از بد چیزی مطلق است
حاصل باشد و العیاذ بالله من ذلک و از دلایل خصم بر نوعی جواب گفته اند که آیه بی چیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقیر که در شعر مذکور
واقع شده است معارضست بآیه سفینه که متضمن اثبات مال از برای مسکینست قال تعالی اما السفینة فکانت لمساکین و حق
آنست که مسکین بد ایشان حالترست از فقیر و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطه دلایل مذکوره که جواب از آن گفته شد بلکه بواسطه حدیث
صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب حدیث روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد
از احمد بن خالد از عبد الله بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از تفسیر آیه کریمه انما الصدقات للفقراء و المساکین که مراد از فقرا درین آیه چیست و مساکین کیانند حضرت ع فرمود الفقیر
الذی لا یسال الناس و المسکین اجهد منه و البائس اجهدهم یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند و مسکین را
مشقت و تعب در تحصیل معاش و بد چیزی از فقیر بیشتر است و بائس از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از کسی چیزی طلب نکند ظاهر
آنست که کنایه از آن باشد که او را اندک مالی یا کسبی باشد که بآن قناعت تواند نمود و الا احتیاج بقوت لا یموت که ضروریست لازمست
مانع خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت که مسکین را مشقت و تعب بد چیزی از او بیشتر است کنایه از آنکه مسکین آنست که هیچ چیز نداشته
باشد نه مالی که وفا بقوت لا یموت او تواند نمود و نه کسبی که حاصل آن وسیله تواند شد چه حمل آن بر آنکه چیزی داشته باشد
اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است چه اینها که قایل بتو قد اند اتفاق دارند بر آنکه یکی از ایشان بیچیز است مطلق باشد چنانچه
شیخ فخر الدین در ایضاح تصریح بآن کرده است و کلام صحاح نیز مشعر است بر آن و اگر مراد آن نباشد استدلال بشعر عرب و آیه سفینه که

از طرفین مذکور شد وجهی نخواهد بود نهایتش بنا برین توجیه نبوده دیگر از کلام حضرت که البائس اجهدهم مشکل میشود چرا که معنی این فقره
آنست که بائس را مشقت و تعب از بد چیزی از هر دو بیشترست زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی مشقت است و ظاهرست که از بی
چیزی مطلق بی چیزی بیشتر داشتن وجهی ندارد مگر آنکه بگوئیم میتواند بود که زیادتی مشقت بائس از بد چیزی نباشد بلکه از بد
ضعف بدن و عجز از تردد در تحصیل معاش و امثال آن باشد چنانچه قتاده در فقیر آنرا اعتبار کرده است و الله اعلم و باید دانست که
فایده خلاف در آنکه فقیر و مسکین هر دو یک معنیست یا غیر یکدیگرند و اثری که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواهد که
زکوة مال خود را بر اصناف هشتگانه که مستحق زکوة اند و آیه زکوة متضمن تفصیل آنست تقسیم نماید یا نذر کند که چیزی بفقرا و مساکین
بدهد یا وصیت کند که از مال او چیزی بعد از فوت او بایشان بدهند اما مراد از یک طایفه از عهده وفای آن بر می آید و فایده
خلاف در آنکه کدام طایفه بمعنی بد چیز مطلق اند آنکه اگر کسی نذر کند که تصدقات خود را همیشه بفقرا میرسانیده باشد یا وصیت
بآن کند که چیزی از مال او بمساکین دهند بکدام طایفه میباید داد و بعضی گفته اند که از جمله مواضعی که فایده خلاف در آن ظهور دارد
کفاره است چه آیه کفاره دلالت بر اختصاص آن بمساکین دارد که او اطعام مساکین پس بر تقدیر ترادف صرف آن بر هر یک
از فریقین جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان علی اختلاف المذهبین و بعضی از متاخرین
علما مثل شیخ محمد بن فهد حلی و جمعی که بعد از ایشان دعوی در میدان دانش تاخته اند ظهور فایده خلاف را در مادهٔ مذکور
ذکر کرده اند و گفته اند که آیت بمذهب قایلین بتوقف نیز دلالت بر اختصاص باحد الفریقین ندارد زیرا که همه اتفاق دارند بر آنکه هر یک از
لفظ فقیر و مسکین در کلام تنها واقع شود شامل هر دو فرقه است خلاف میان علما در آنست که در جائی که هر دو لفظ با هم مذکور باشند
مثل آیه زکوة و امثال آن هر دو یک معنیست و تفاوت در عبارات ارتکاب شده یا هر کدام معنیست منفصلی که سبق ذکر یافت و شیخ
طوسی و غیر او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیت کفارت لفظ مساکین تنها واقع است بالاتفاق معنی اعم از آن مراد خواهد بود
و خلاف مذکور در حکم مستنبط از آن تاثیری نخواهد داشت و درین دو لفظ است زیرا که حقیقت بودن معنی اعم گاهی که تنها مستعمل شود
و بعوض منفعت چنانچه شیخ شهید در بیان تصریح بآن کرده بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال مذکور عرف جدید باشد چه
وقوع آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت نیست و میتواند بود که اتفاقی که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله شده باشد
بلکه البته چنانست و الا میان علما خلاف نمیشد در جواز بذل کفارت بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور مشهور است تا آنکه علامه قدس سره
در قواعد الاحکام اشارت بتوقف خود در آن کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور حادث نباشد و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
نیز چنان باشد استدلال بر حبت حلوبه و آیه سفینه که گذشت از حلیه استقامت عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست

و بالجمله حدیث مذکور از مشاهیر لغات عجیبه است و الله العالم و دو فرو اکبار کم مراد بنوفر تعظیم و احترام است و کبار جمع کبیر است یعنی بزرگ اعم از انکه بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شان مثل استاد و معلم و امثال آن و صلوا ارحامکم یعنی از علما رحم را در این مقام مخصوص دانسته اند بخویشانی که حرام باشند بنکاح و زناشوهری او و ظاهر آنست که مراد برحم مطلق خویشاوندی و قرابت باشد و اگرچه قرابت و خویشی او دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و مؤید آنست انچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم نقل کرده است و گفته است آیه مذکوره در شان بنی امیه نازل شده بواسطه شرارت و توبیخ ایشان بر انچه از ایشان نسبت بائمه اهل بیت علیهم السلام صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان ظاهر است که دورتر است از انکه احتمال حرمت نکاح و زناشوهری میان ایشان بکجد مترجم گوید و همچنین مؤید عموم مذکور است انچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی در حینی که امام موسی کاظم علیه السلام از مدینه ببغداد طلبیده امر بحبس آنحضرت نموده بود در واقعه دید که امیر المؤمنین علیه السلام این آیه را باو میخواند چون بیدار شد ربیع را نزد خود طلبیده نقل واقعه مذکوره باو کرد و باو از خویش آیه را برو خوانده و او را نزد امام ع فرستاد که رعایت خاطر او نموده او را در همین شب نزد من حاضر سازد چون امام علیه السلام آمد مهدی برخاسته امام را در بغل گرفت و تعظیم بسیار نمود و نزدیک جای خود جای او داده و گفت یا ابا الحسن امیر المؤمنین علیه السلام را در واقعه دیدم که این آیه را بر من میخواند و دانستم که بواسطه خاطر نشو نسبت که از من بتو رسیده است چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من بقصد خلاف خروج نکنی و داعیه امامت را از سر بگذاری تا من تدارک خاطر تو نموده دست از تشویش تو باز دارم حضرت فرمودند و الله لا افعلن ذلک و لا هو من شانی یعنی بجد قسم که تا غایت در این مقام نشده ام و انچه تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت راست گفتی ای ربیع بر حضرت سه هزار دینار طلا از خزانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت مقرر داشته او را بتعظیم تمام روانه خانه خود کن ربیع گوید که تکلم استم صباح نشود در همان شب سرانجام کار حضرت کرده ایشان را روانه مدینه طیبه مودم و تا زمان هارون الرشید در مدینه مبارکه بسر می بردند و بعد از آن هارون الرشید باز ایشان را ببغداد آورده حبس کرد و داشت تا بمرتبه شهادت فایز شدند و وجه تایید نقل مذکور مناسب ذکر آن مقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیت آنست که آیا مناسب و متوقع است از شما ای منافقان صله رحم نمایید از روی اشتهای نفس اولئک الذین لعنهم الله آن گروه که مفسدند و اعراض از صله رحم مینمایند انانند که لعنت کرده است خدای تعالی و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد بصله رحم که در حدیث و در دیگر احادیث امر بآن واقع شده است رعایت اهل آن چیز است که نسبت بایشان نیکی و احسان باشد و در عرف او را احسان گویند و اگرچه در پیشی در سلام و امثال آن باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده

صلوا ارحامکم و لو بالسلام یعنی هیچ شک نیست که هرچند نیکی و احسان در باره ایشان بیشتر رعایت شود بیشتر مستلزم ثواب و اجر خواهد بود و تحننوا علی ایتام الناس حنین الی الشیء عبارت از شوق و میل نفس است بسوی آن و حنان بتخفیف نون بمعنی رحمت است و از آن ماخوذ است حنان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت تعالی شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه ای ترحم علیه پس معنی کلام این خواهد بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول مهربانی و رحم باشند و الفکم مرهونة باعمالکم بعضی اعتبار کرده اند درین فقره تشبیه توقف که خلاص نفس از عذاب الهی بر عمل صالح موقوف که خلاص رهن بر ادای دین دارد تا کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر فکوا انفسکم با وحی آنست که درین فقره رعایت استعاره بالکنایه شده است چه طرفین تشبیه که نفس و شیء مرهونست هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه چنانچه سبق ذکر یافت آنست که سوی مشبه امری از ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیه است میان دو شیء با حذف ادوات تشبیه مثل زید اسد درین تقدیر است که زید کالاسد و بواسطه مبالغه در تشبیه کاف که از ادات تشبیه است حذف شده است و بر بیان قیاس باید دانست فقره دیگر از حدیث را که و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم چه تشبیه شده است پشت انسان در تحمل گناهان بپشت حیوانی که بواسطه بسیاری بارگران بار شده باشد و ادات تشبیه در کلام محذوفست و لا ابرد و عهم روع یعنی فرع و ترس است که بر دو عهم بشبید و او معنی تخوفهم باشد یعنی بمیر سانند ایشان را بترس و بیمکذاری که ترسان و خایف باشند از ان چنانچه عرب میگوید روعت فلانا مرکاه ترسانیده باشد او را اتقوا النار و لو بشق تمرة یعنی و لو کان تشق تمرة که کان با اسم خود از کلام محذوف باشد و صاحب کشاف واو را درین مقام واو حالیه دانسته یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید آتش دوزخ را در حالتی که پرهیز شما بسبب بذل نصف خرما باشد و بعضی محققین واو را واو اعتراض دانسته اند و بعضی گفته اند که واو عاطفه است و معطوف علیه محذوفست و کلام درین تقدیر است که اتقوا النار بشیء و لو کان الاتقاء بشق تمرة چنانچه در حدیث مشهور اطلبوا العلم و لو بالصین گفته اند که درین تقدیر است که اطلبوا العلم لو لم یکن بالصین و لو کان بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن کوشید و اگرچه در ملک چین باشد یعنی بواسطه تحصیل آن تعب رفتن بملک چین که از همه دورتر است متحمل باید شد و شق بمعنی نصف است قال فی الصحاح الشق بالکسر نصف الشیء کان له ثواب من ادی سبعین فریضة میتواند بود که از سبعین درین مقام همین عدد خاص اراده شده باشد که معنا اینست و ثواب ادای یکه نافله درین ماه معادل ثواب ادای هفتاد فریضه مثل آن کند در ماههای دیگر تواند بود که سبعین کنایه از عدد بسیار باشد چه در میان عرب بکثرت متداول شده است که هرگاه خواهند تنبیه بر کثرت عددی کنند و بسیاری آن را ادا نمایند تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه ارباب تفسیر در آیه کریمه ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله

لهم که در شان جمعی از کفار منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار کنی ای محمد از برای ایشان و معفوت ایشان مضاعف مرتبه از خدای خود درخواهی که چون ایشان از فاسقانند هرگز در معرض آمرزش و غفران الهی در نخواهند آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند و خصوص عدد مضاف را دخل نداده و سبب انکه سبعین را از میان باقی عددها بواسطه این معنی اختیار کرده اند در کلام بعضی بر نوعی وارد است که در سبعین اکمل آحاد که سبعه است بعده عدد کاملی که عشره است تکرار یافته است یعنی هفت ده مکرر شده است و هفتاد حاصل شده اما انکه عشره عدد کاملست بواسطه انکه بر جمیع مخارج کسور که عبارت از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد چه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که آن کسر از آن عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است و چهار که مخرج ربع است و بر بیان قیاس و بواسطه انکه جمیع اعداد ما فوق عشره با اضافه آحاد بآن حاصل میشود یا تکرار آن یکمرتبه یا بیشتر یا با اضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر میشود اما این که سبعه اکمل آحاد است و در آحاد عددی که از یکیست تا نه از آن کاملتر نیست بواسطه انکه سبعه کمتر عددی فردیست از آحاد که بر اکثر اقسام عدد اشتمال دارد چرا که عدد یا زوج است یا فرد اولست یا غیر اول یا مجذورست یا غیر مجذور یا زوج الزوج است یا زوج الفرد یا تامست یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتمل است الا زایده و فرد غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال انکه ارباب علم حساب عدد را باین اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح داشته باشند مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکیست و از فرد عددی که نصف صحیح نداشته باشند مثل سه و پنج و از فرد اول فرد عددی که عدد غیر واحد عد آن نتواند کرد یعنی غیر از واحد عددی موجود باشد که شمار اجزای آن تواند کرد و چون چند مرتبه او را از آن کم نماید چیزی باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو را دو مرتبه از اول و یکمرتبه از ثانی کم کنند یکی باقی میماند و از فرد غیر اول که غیر واحد عددی اجزای آن یافت شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از او کم کنند چیزی باقی نماند و از عدد مجذور عددی که جذر داشته باشند و جذر عدد آنست که چون او را در نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر اوست و نه که سه جذر اوست و از غیر مجذور انکه جذر نداشته باشند مثل پنج و شش و از زوج الزوج انکه قبول تنصیف بعدد صحیح کند تصنیف تا واحد مثل چهار که نصفش دو است و نصف او واحد است و زوج الفرد انکه قبول تنصیف صحیح کند اما نه تا واحد قبل از وصول تنصیف بواحد کسر بهم رسد مثل شش که نصفش سه است و نصف سه منکسر است و عدد تام عددیست که چون اجزای عادّه او یعنی کسوری را از آن که عدد آن تواند کرد جمع کنند برابر آن باشند مثل شش که اجزای عادّه آن نصف است که سه است و ثلث که دو است و سدس که یکست و حاصل جمع ایشان همان شش باشد و زاید انکه حاصل جمع اجزای او زیاده شود مثل دوازده که چون نصفش را که شش باشد با ثلثش که چهار است و ربعش که سه است

و سدسش که دو است جمع کنی پانزده حاصل میشود و ناقص انکه حاصل جمع اجزای او کمتر از و شود مثل چهار که حاصل نصف و ربع سه میشود کسری دیگر ندارد و اشتمال بر جمیع این اقسام سوی انچه استثنا شده در ضمن ذکر امثله اقسام مذکور بظهور رسیده فتدبر و ثقل الله میزانه ثقل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات و کثرت اعمال صالحات و رجحان آوردن آن بر اعمال سیئه و باید دانست که میان اهل اسلام اختلافست در انکه میزان در آوردن اعمال و کشیدن آن در آن نشاء که قرآن و حدیث بآن ناطقست بر وجه حقیقت است یا کنایه از بخاطر آوردن آنست از روی عدل و انصاف که کدام رجحان دارد بر دیگری و بطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن در ترازو شده یا انکه در واقع عین اعمال را بکشش در می آورند و بترازوی حقیقی میکشند بطریق سایر اجناس یعنی شق اول اختیار کرده اند و مذهب خود ساخته بنا بر انکه اعمال از مقوله عرض است و عرض قابل کشیدن بترازو نیست و جمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند و کلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه انکه در قرآن و حدیث وصف آن بسبکی و سنگی واقع شده و حمل سبکی بر رجحان و عدم رجحان بحسب کثرت و قلت عمل بسیار دور است و بعضی از ایشان بر آن رفته اند که صحایف کردار و نامهای عمال بکشش در خواهد آمد و بعضی گفته اند نفس عمل در آن نشاء بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده خواهد شد و الله اعلم الورع من محارم الله باید دانست که بعضی محققین ورع را چهار مرتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه و انابت و آن امریست که اینکس را از فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن مباد از که گواهی او را ارباب شرع ظاهر در معرض قبول آورند دوم ورع ارباب صلاحست و آن باز داشتن خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت و جواز آن بوده باشد و احتمال حرمت در آن رود از خوف انکه مبادا از ایشان امری سانح شود که اطلاع ایشان که در واقع مخالف شرع اشرف داشته باشد چنانکه عرب گوید من ربع حول الحمی اوشک ان یقع فیه یعنی کسی که در حوالی قرقگاه سیر کند بیم آن هست که در آن داخل شود کنایه از انکه نباید در آن حوالی گردید که مبادا داخل آن شوند و هر آینه مورد عتاب گردند و در حدیث از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله روایت شده است دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که فعل آن در شک اندازد که مبادا کردن آن خوب نباشد و تبدیل از انچه ترا فعل آن در شک نیندازد و یقین دانی که ترا جایز است ارتکاب آن سیم ورع متقین و ارباب تقوی و عفتست و آن عبارت از باز داشتن نفس است از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت و جواز آن نباشد از ترس انکه مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بآنست کلام معجز نظام خلاصه کاینات صلوات الله علیه و آله ذوی الکرامات که لا یکون رجلا من المتقین حتی یدع ما لا بأس به مخافة ما به بأس یعنی کسی که در زمره متقین و اهل تقوی در می آید تا وا نگذارد انچه ارتکاب آن متضمن قصوری و منعی از جانب شارع نیست بواسطه ترس در افتادن امری که قصوری داشته باشد و از جانب شرع اذن مباشرت بآن حاصل نباشد

مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم اگرچه هیچ شک بود از آن حیث ترک کند که مبادا منجر به غیبت شود چهارم ورع صدیقین
و ارباب صدق و یقین است و آن باز داشتن نفس است از جمیع آنچه غیر خداست تا توحده العزیز و همگی او شدن و در هرچه بکرسیدن
او مراد و میل از ترس آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود حقیقی صرف شود و نفس بغیر مشغول شود که متضمن حصول قرب
نباشد قال ذلک عنده هم خسران عظیم و مراد بورع در کلام حضرت مقدسه مصطفوی صلی الله علیه و آله درین خطبه چیو اند بود که مرتبه اول
باشد از مراتب اربعه مذکوره چه انسان بزیاده بر آن مکلف نیست و اگر مرتبه دویم و سیم نیز اراده شده باشد چندان دور نخواهد بود
والله اعلم علی قرنک قرن بمعنی جانب سر است قال فی الصحاح القرنان جانب الراس و ذلک فی سلامة من دینی
ذلک اشارت بشهادت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام که کلام سابق بر آن دلالت داشت و فی درین فقره بمعنی
مع است چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس فی النار مفسرین گفته اند که فی
فی امم بمعنی مع است و من بمعنی فی است چنانچه در آیه کریمه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه الخبات تنبیه اول باید دانست که
حل خطبه در کلام امیرالمومنین علی علیه السلام بتضمین معنی و عطف تعدیه آن بنفس صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت و البته از جمله
آن بر نزع خافض چرا که تضمین در لغت عرب شایع و از اوست و بلاغت در ضمن آن چیز حاصل چنانچه بعضی گفته اند مجاز و انشاء الله بعد ازین
مجاز باشد متضمن حذف و اضماری در کلام بخلاف نزع خافض و حق آنست که تضمین حقیقت نه مجاز و متضمن اضماری از آن کلام
نیست چه احتمال هست که لفظ در هر دو معنی استعمال شده باشد تا مجاز باشد یا آنکه بواسطه افاده معنی دیگر لفظی در کلام مقدر باشد
یا در کلام اضماری شده باشد بلکه لفظ در همان معنی حقیقی مستعمل است و بس و مقصود بالاصاله از آن معنی حقیقی است نهایتش بتبعیت آن
معنی دیگر نیز قصد شده است بی آنکه لفظ مذکور در آن مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای افاده آن مقدر باشد پس حاصل
تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است نهایتش از متعدی شدن آن بنفس فهم شده است که معنی عطف نیز بتبعیت آن مقصود است
باعتبار آن متعدی بنفس است و همچنین در آیه کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم که مفسرین حکم بتضمین معنی حمد کرده اند
لفظ تکبروا در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی شدن آن بعلی یافته اند که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است بی آنکه
ارتکاب مجازی شده باشد یا اضماری در کلام مرعی باشد مگر آنکه گوییم دلالت لفظ بر معنی بتبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعضی
بر آن رفته اند تنبیه دویم حق آنست که آنچه در آن نشاء کنش در می آید بعض اعمال است و صحایف عمل چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در
مذکور شد که اعمال عرض شده و بودن در آمدن اعراض در معرض قبول عقل ربی آید کلامیست عام بسنده که بحسب ظاهر صورتی یافته و آنچه اوا
و اهل تحقیق بر آن رفته اند آنست که اصل اشیاء و حقیقت آن امریست متغایر بصورتی که در نظر حواس ظاهری بآن صورت جلوه گر میشود

و در موضع درک مدارک باطنی بآن لباس در می آید و گاه هست که آن صورت بحسب اختلاف موطن و تبدل مکان و تغییر جا تغییر
می یابد و بصورت دیگر میگردد و آن اصل بحال خود است که در هر مکانی بلباسی جلوه گر است و در هر نشأه بصورتی خود را مینماید چنانچه
گفته اند لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرفیست که در دست و رنگ آب بسبب اختلاف الوان ظروف متعدد و الوان
مختلف در می آید اما حقیقت اصلی مذکور که بعضی تعبیر از آن بشبح میکنند و بعضی و جهش می نامند و بعضی روحش میگویند امریست که
بغیر علام الغیوب کسی پی بآن نبرده است پس در آمدن آنچه درین نشأه بصورت عرض است در نشأه دیگر بصورت جوهر یا جسم
ممکن باشد و در معرض استبعاد نباشد نه مشاهده میشود که آنچه در اجسام بحس بصر دیده میشود چون در معرض ادراک حس مشترک
در می آید از بعضی لوازم جسمیت که لازم دیدن بآنکه است مثل بودن بهیات خاص و وضع خاص و نسبتی که بواسطه دوری و نزدیکی
بباصره دارد و امثال آن دور میشود و از آن عاریست و آنچه در بیداری بصورت علم ملاحظه میشود که از مقوله عرض است گاه هست که
در عالم خواب بصورت شیر مینماید و ازین جهت است که ارباب تعبیر شیر را که در خواب دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است که در هر دو
نشأه اصل یکچیز است که بواسطه اختلاف موطن و باعتبار مغایرت نشأه بصورت مختلف جلوه گر شده و بلباسهای غیر مکرر در
آمده و نامهای مختلف پیدا کرده است در موطنی لباس عرضیت را اختیار کرده و بآن اعتبار عرضش میگویند در موطنی بکسوت جوهر
در آمده است و بآن نسبت تعبیر از آن بجوهر میکنند انشاء الله تعالی درهمین کتاب حقیقت امر مذکور نیز ازین ظهور خواهد یافت والله
الموفق انجام ظرفیه در کلام حضرت در آخر این حدیث که فی سلامة من دینی چون اکثر حقیقت جاری نیست و ارتکاب مجاز در آن شده
محتاج بتوجیه است و هر چند وجه توجیه آن میتوان کرد اول بطریق استعاره تبعیه که تشبیه شده است طالبت و ربط شهادت حضرت
امیرالمومنین علی علیه السلام بودن دین در جمع شدن با هم بملابست و مقارنت مظروف بظرف و استعمال شده باشد لفظ فی در
معنی مجازی بعلاقه تشبیه مذکور دویم بطریق استعاره تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیئتی که منتزع است از شهادت و سالم بودن
دین و جمع بودن ایشان با هم بهیئتی که منتزع است از مظروف و ظرف و مقارنت ایشان با یکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظی که
بازای مشبه است بذکر لفظ فی در دلالت بر مشبه به بر عهده است و باقی بتبعیت آن در ضمن الفاظ منوی ملاحظ باشد و بر تقدیر
لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی سیم بطریق استعاره بالکنایه که سالم بودن دین در حال شهادت تشبیه
شده باشد بآنچه ظرف و محل شی واقع میشود و ذکر لفظ فی تخییل آن باشد چنانچه بعضی محققین از ارباب تفسیر در نحو اولئک
علی هدی من ربهم را در قرآن بر نحو توجیه کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکور و تخییل نیز که گذشته است و در مقام تحقیق طول
الذیل هست که مقام را گنجایش ذکر آن نیست و بر حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور

رجوع نماید و الله الهادی حدیث دهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره
از شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ الصدوق محمد بن علی بن بابویه قمی از محمد بن حسن بن الولید که علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند از محمد بن
الحسن الصفار که اگرچه ابن داود در کتاب رجال ممدوحش دانسته نه ثقه اما ظاهر آنست که همان محمد بن الحسن الصفار ابن فروخ که خود
ثقه دانسته است و مدح مذکور از روی اشتباهیست که در اسم او کرده اند والله اعلم از محمد بن القاسم که بعضی از همه ثقات رجال
مصنف سی جلد کتاب است صفوان و ابن ابی عمیر که از اعیان ثقات رجالند از معاویه بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح
و نقلست که عمرش بیکصد و هفتاد و پنج سال رسیده و بر سبیل اتفاق عدد مذکور تاریخ سال حلول اوست از هجرت چه تولد او در
سال اول از هجرت واقع شده از امام بحق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار ما مجدش از آنحضرت
صلوات الله علیهم از امیرالمومنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که گفت ان رسول
الله صلی الله علیه و آله لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی خرجت ارید الحج ففاتنی و انا رجل ممیل فمرنی
ان اصنع بمالی ما ابلغ به مثل اجر الحج فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له انظر الی
ابی قبیس فلو ان ابا قبیس ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله ما بلغت ما بلغ الحاج ثم قال ان
الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا و لم یضعه الا کتب الله له عشر
حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا و لم یضعه الا
کتب الله له مثل ذلک فاذا طاف فی البیت خرج من ذنوبه فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من
ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج
من ذنوبه فقال فعدد رسول الله صلی الله کذا و کذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم
قال انی لک ان تبلغ ما بلغ الحاج شرح کلام معجز نظام نور دیده آفرینش در ضمن دو تنبیه تنبیه اول خلاصه کلام
حضرت خیرالانام علیه افضل التحیه و السلام اینکه روزی که رسول خدای را صلوات الله علیه و آله اعرابی ملاقات نمود و گفت ای رسول
خدای احرام حج بسته بقصد زیارت خانه خدای بر آمدم و نتوانستم بآن سعادت رسید و توفیق آن دریافتم و من مردی ام مالدار
بفرمای تا از مال خود در راه خدای آنقدر بذل نمایم که ثواب آن برابری بثواب حج تواند نمود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم
پس رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه بجانب او التفات نموده فرمودند ای اعرابی کوه ابوقبیس نظر کن در رستی که اگر کوه ابوقبیس
تمام طلای احمر شود و همه را در راه خدای تعالی صرف نمائی و بارباب استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید بثوابی که برابری بثواب حج بیت الحرام

توانند نمود بعد از آنحضرت فرمودند در رستی که هرگاه حاجی شروع در استعداد و تهیه متوجه نماید بر نمیدارد چیزی از اسباب سفر خود
و نمیگذارد آنرا مگر آنکه حضرت عزت عمت عطایه بازای هر برداشتن و گذاشتن بنویسد در صحایف حسنات او ده حسنه و محو کرد اند از
نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او را بیامرزد و بلند گرداند مرتبه قرب او را نزد خود ده درجه پس هرگاه بر مرکب خود سوار
شود بر نمیدارد مرکب او پای و نمیگذارد پای مگر آنکه حضرت عزت بهر برداشتنی و گذاشتنی بنویسد بجهت او مثل آنچه اول نوشته بود و چون
بطواف خانه مبارک قیام نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه سعی نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بعرفات آید
و وقوف عرفات بعمل آید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بمشعر آید و وقوف مشعر بجای آورد از جمیع گناهان بیرون آید و چون رمی جمره را
بعمل آورد از جمیع گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر نحو موقف حج را شمردند و در هر موقف فرمودند که
حاجی چون در آن وقت وقوف نماید از جمیع گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب باعرابی کرده فرمودند که بجاست ترا آنقدر مال که
بوسیله بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام توانی رسید تنبیه دویم لفظ اعرابی اعرابی بفتح همزه منسوب باعراب که عبارت از
سکان بادیه و متوطنان صحرا اند و سکنه شهر را عرب میگویند و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیت که
واحد ندارد چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است انظر الی ابی قبیس ابی قبیس اسم کوهیست در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که
چون اول کسی که بر آن کوه خانه بنا کرده است مسمی باین اسم بوده بنام او اشتهار یافته است پس اگر ملاقات اعرابی مذکور با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در مکه اتفاق افتاده است یا جائی که نزدیک بمکه بوده ظاهر آنست که نظر در معنی خود مستعمل باشد و مراد دیدن بچشم باشد
و الا مراد دیدن دل خواهد بود که بمعنی یاد کردن و بخاطر آوردن است اذا اخذ فی جهازه اخذ اینجا بمعنی شرعت و جهاز بفتح جیم
و کسر جیم هر دو آمده است بمعنی اسباب و بحتاج سفر قال فی القاموس جهاز العروس و السفر بالکسر و الفتح بحتاجون الیه الا کتب الله له
مثل ذلک ظاهر آنست که مراد از مثل ذلک ده حسنه باشد که در نامه حسنات او نوشته میشود و میتواند بود که اعم از آن باشد و از محو
سیئات و رفع درجات نیز والله اعلم خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان و خلاصی از تبعات آن
بیرون آمدن شخصی از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعاره مصرحه تبعیه است و میتواند بود که تشبیه شده باشد گناهان بجامه و امثال
و امثال آن که به از آنکه چنانچه ابدان را فرا میگیرند گناهان نیز احاطه باین کس میکنند چنانچه کلام مجید بآن ناطقست که احاطت
به خطیئته و کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر خروج تخییل آن و معنی استعاره مصرحه و استعاره بالکنایه و تشبیه و تخییل پیشتر
یاد کرده شد فتذکر اسعی بین الصفا و المروه خرج من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در جزاء اعمال در حدیث با آنکه بعد از بیرون
آمدن دیگر بحسب ظاهر بیرون میسر نیست میتواند بود که بواسطه تاکید باشد و در دور شدن از گناهان و تعبیر از هر مرتبه دوری بخروج

شده باشد یا آنکه مراد بهر خروج و بیرون آمدن مفارقت نوعی از انواع گناهان باشد چه گناه هر چند نوعست بعضی قلبیست و بعضی
بدنیست و بدنی بعضی قولیست و بعضی فعلی و فعلی نیز باعتبار اختلاف آلات و اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه کتابها
ظاهر میشود و از بعضی احادیث و اخبار اختلاف و تعدد انواع آن از رهگذر دیگر نیز فهم میشود چه در حدیث وارد است که گناهان
بعضی باعث تغییر نعمت است و بعضی موجب تنگی و حبس رزق و بعضی منشأ نزول بلا و بعضی سبب هتک ستر و بعضی
باعث قرب و نزدیک شدن هلاک و فنا و بر نفس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که
الذنوب التی تغیر النعم البغی والتی تنزل النقم الظلم والذی تحبس الرزق الزنا والتی تهتک الستور
شرب الخمر والتی تعجل الفناء قطیعة الرحم خلاصه مضمون بصدق مشحون کلام امام علیه السلام آنکه گناهی که تغییر دهنده
و برگرداننده نعمت است بغی است که عبارت از ستم و تعدی کردنست و غلو و زیادتی جستن و امثال آن و گناهی که باعث نزول و
حصول نقمات است ظلمست که بمعنی تصرف در حقوق مال و عرض مردم است از روی قهر و تعدی و بر خلاف مقتضی عدالت سلوک کردن
و آنچه مورث تنگی رزق و عسرت روزیست زنا است که عبارتست از وطی زنانست بر خلاف قانون شریعت مطهره و آنچه منشأ
هتک ستر و رسوایی میان مردم است شرب خمر است که ام الخبائث است و قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام ناطقست
بر حرمت آن و آنچه مقتضی نزدیکی هلاک و فنا و قرب اجلست قطع صله رحم است که حقیقت آن سبق ذکر یافت پس همچنان که هر دوای
اختصاص بازاله مرضی از امراض جزئی داده و هر دوائی مخصوص بدردیست بواسطه بعضی مناسبتها و خصوصیات که آن دوا را
با آن مرض و آن درد را با آن دوا هست مثل ضدیه در کیفیت و تأثیر خاصیت و امثال آن میتواند بود که هر فعلی از افعال حج را نیز اختصاص
بتکفیر نوعی از انواع گناه بوده باشد بواسطه بعضی مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی آنرا علم نیست و مؤید آنست حدیثی که
غزالی در احیای علوم روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت با رفعت رسالت صلی الله
علیه و آله که آن سرور فرموده ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفة یعنی بدرستی که از جمله گناهان گناهیست که
رفع آن نمیکند و کفاره آن نمیشود مگر وقوف بعرفات که در ضمن افعال حج واقع شود و امثال این احادیث و اخبار درین باب
بسیار است والله اعلم حدیث یازدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از حسین
بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی که احوال ایشان سبق ذکر یافت از محمد بن یحیی الخزاز کوفی که ثقه و معتمد علیه است
و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث بسیار روایت کرده از موسی بن اسمعیل از پدر او اسمعیل بن موسی الکاظم صلوات الله
علیه از آبای عالی نژاد آنحضرت تا بحضرت معلوم از حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب سلام الله

الملک الغالب که ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الا
صغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول الله وما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال علیه
السلام افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز
منتقل بر دو بینش بینش اول بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرستادند جمعی را از لشکر هدایت اثر که بر اسم جهاد قیام
نمایند چون باز گشتند حضرت فرمودند که خوش آمدند جمعی که بر اسم جهاد اصغر قیام نموده اند و جهاد اکبر بر ذمت همت ایشان
باقیست که میباید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدای جهاد اکبر کدامست فرمودند جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند
بهترین جهادها آنست که کسی با نفس خود که در میان دو پهلوی او واقعست جهاد نماید بینش دویم بعث سریه سریه بفتح سین و کسر را
و تشدید یای مفتوحه پاره لشکر را میگویند از پنج نفر تا سیصد نفر یا چهارصد نفر قال فی القاموس السریة من خمسة انفس الی ثلثمائة او
اربعمائة مرحبا بقوم مرحبا از رحب بضم را گرفته شده که بمعنی توسع و فراخیست یا از رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخست
و نصب آن بمفعولیت که حذف آن در کلام لازمست از روی سماع یعنی هرگز از عرب شنیده نشده که ذکر آن کنند مانند اهلا و سهلا
که در اصل اتیت اهلا و وطئت سهلا بوده و کلام درین تقدیر است که اتیت بکم رحبا و سعة یعنی رو آوردید بسبب آمدن شما
توسعه در حال و فراخی در معاش و منال و یا بقوم یا بیستی است یا یای مصاحبت و بعضی گفته اند که یکی از اعاظم علمای نحو است نصب مرحبا را
بمفعول مطلق بودن میداند که درین تقدیر باشد که رحبت بلادک مرحبا یعنی وسیع ساختی و توسعه و فراخی بخشیدی دیار خود را
بآمدن خود توسعه و فراخی بخشیدنی جهاد النفس و مراد بجهاد نفس که مقهور ساختن و در تحت حکم خود در آوردن نفس است
و وادار ساختن او بر ملازمت طاعات و اجتناب منهیات و در معرض حساب در آوردن او که در سودایی که با پروردگار خود کرده
فایده او چند شده و نقصان او چند است و تدارک نقصان چه چیز میتواند کرد یعنی از اعمالی که متضمن فوز بسعادت اخرویست و مثمر
ادراک فواید صوری و معنوی چه بعمل آورده و از اموری که باعث نقصان پذیرفتن مراتب قربست و سبب خشنودی پروردگار
از و چه سر زده و جبر آن بچه میتواند کرد و بر باخت نمودن و باز داشتن از میل منهیات و مرغبات و در مقام کسر قوای
شهوانی و سبعی او در آمدن و سلوک او را باعتدال آوردن و امر نمودن او را که وسیله فلاح و فیروزی خود دانستن چنانچه ناطق است
بآن آیه کریمه قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها یعنی بدرستی که فلاح و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر
نفس در آمده پاک ساخت دامن عفت او را از الایش ... و معایب بسبب قایم داشتن او بطاعات و اجتناب
نمودن او از منهیات و محرمات یا پرورش داده و نشو و نما در آورد نهال نجات و رستگاری او را بزلال مواعظ و نصایح و

کسب انواع کمالات و فضایل عملی اخلاق النفیسه یا بدرستی که خایب و بی بهره ماند کسی که نفس خود را در پرده اختفاء و نقص اشتغال
حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر نهاد و باوج فضایل و طاعات نرساند و گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه باطن و رهایی
خاطراتست و هرگاه نفس از شوائب هوا و هوس پاک شد و از آلایش نقص و عیب بر آمد دل نیز از لوث تعلقات ماسوی مصفی میگردد
از کدورت خیالات باطله و توهمات فاسده بر می آید و آن شود و فوز باین سعادت میسر است و عروج باین پایه ممکن و چنانچه شاعر
گوید شعر تا نفس مبرا ز مناهی نشود * دل آینه نور الهی نشود افضل الجهاد من جاهد نفسه حمل خبر درین کلام که حملش جا
نقد است بر آنند که افضل الجهاد است بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس جهاد را که مصدر است بمعنی اسم
فاعل اخذ باید کرد که کلام درین تقدیر باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا آنکه خبر را محذوف دانسته کلام را بر حذف مضاف محمول باید
ساخت تا تقدیر چنین شود که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه بعضی استدلال کرده اند باین فقره از حدیث بر آنکه نفس
ناطقه مجرد نیست چه اگر مجرد باشد منتفی خواهد بود از مکان و درین کلام اثبات مکان از برای او شده پس مجرد نباشد و حق آنست که
حدیث را دلالتی بر مدعی مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب و کمال انس نفس است ببدن چه تجرد نفس ناطقه ظاهر تر از آنست که بتحاشی
اجرای دلیل بر نفی آن بوده باشد و براهین قاطعه عقلیه بر آن قایمست و شواهد صادقه نقلیه بآن حاکم و مکاشفات ذوقیه باطنیه مؤید چنانچه
در محل خود مذکور است نمایش بباید دانست که جهاد نفس چنانچه از حدیث بآن ناطقست بهترین جهادهاست حضرت عزت جل شانه
بر ذمت فضل و کرم خود لازم ساخته است که جمعی را که بآن قیام نمایند در معرض هدایت خود در آورده ایشان را براهی که جاده نجات و صراط
المستقیم عبارت از آنست برساند چنانچه در کلام مجید میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی جمعی که در راه
محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند و او را از منهیات خود باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضایل
و کمالات اخروی وا داشته اند هر آینه هدایت میکنیم ایشان را و میرسانیم براههای خود که بسلوک در آن از ضلالت و گمراهی ایمن بوده
بی شایبه شبهه و شک بمقصد رسند پس بر هر کس واجبست که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد همیشه نفس خود را در معرض محاسبه و مراقبه
داشته از لذات دنیه فانیه باز آورد و در همه حال مستحضر احوال او بوده از حرکات و سکنات و خطرات که او را بنهایت غافل نماند
و بداند که هر نفسی که از عمر می آید دریست بی بها و جوهریست گرانمایه که هیچ از اشیا را قیمت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود
یا عوض آن تواند شد بلکه نقدیست که بآن میتوان خرید گنجی را از کنوز رحمت الهی که ابد الآباد از رواج فیض آن بهره مند توان
بود و نفع آن از دهشت فنا و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادتی نبوده
باشد نقصانیست بس عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ عاقل باختیار بر اموال آن نکرده که بضعف عقل منسوب شود و هیچ زیرک و دانا

آنرا بر خود روا نداشته که نزد ارباب ادراک و تمیز نادان و بی تمیز نماید پس چون مرغ سحری بگردش سبوح و قدوس در آید و مؤذن صبح
ندای حی علی الصلوة در دهد بادای دوگانه واجب قیام باید نمود و بعد از فراغ از آن نفس را بخطاب مخاطب ساخته باد خطاب باید
کرد که ای نفس مرا بضاعت و سرمایه که توانم وسیله نجات و رستگاری خود ساخت سوی این چند روزه عمر فانی نیست و آنچه از آن رفته
است و در معرض فنا و زوال در آمده در حقیقت نقصانیست که بر راس المال و سرمایه من راه یافته است و این روز نوبت که از اجل
مهلت حیوة آن یافته و حضرت عزت نقد زندگانی در او از انعام ارزانی داشته است تا بعبادت او قیام نمایی و ذخیره که وسیله نجات
و رستگاری تو باشد در آن بدست آری اگر احیانا از ... اجل مهلت آن نمی یافتی و امروز در سلک اموات منتظم میبودی هر آینه از
خدای خود درخواست میکردی که حیوة امروز دیگر را بتو ارزانی دارد که تدارک ایام گذشته نموده عملی در آن بجای آوری که مستحق رو
سفیدی و رفع خجالت تو بوده باشد بمحال پندار که امروز همان روز است که آرزوی حیوة آن کرده و آرزوی ترا بر آورده اند
و حیوة در آن از انعام ارزانی داشته اند و بعمل از آنچه در آن روز بعمل خواهی آورد و بر تو باد که حیوة این روز را غنیمت شماری و ساعات آنرا
ضایع و باطل نگذاری و بدان ای نفس که شبانه روزی بیست و چهار ساعتست تقسیم یافته است و در حدیث وارد است که ینشر للعبد
لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة فتفتح له منها خزانة فیراها مملوة نورا من حسناته
التی عملها فی تلک الساعة فیناله من الفرح والسرور والاستبشار ما لو وزع علی اهل النار لا
شغلهم ذلک عن الاحساس بالمها وتفتح له خزانة اخری فیریها مظلمة یفوح منها ویغشاه
ظلامها وهی الساعة التی عصی الله تعالی فیها فیناله من الهول والفزع ما لو قسم علی اهل الجنة
لنغص علیهم نعیمها وتفتح له خزانة اخری فیراها فارغة لیس فیها شیء وهی الساعة التی نام فیها
او اشتغل بشیء من مباحات الدنیا فیتحسر علی خلوها ویندم علی ما فاته من الربح العظیم الذی کان
قادرا علی تحصیله فی تلک الساعة وهکذا تعرض علیه خزائن اوقاته فی طول عمره یعنی از برای
بیست و چهار ساعت شبانه روزی از برای هر بنده بیست و چهار خزانه مخلوق شده که عمل هر ساعت از ساعات بیست و چهار
گانه او با مر الهی در یکی از آن خزاین گذاشته میشود چون روز قیامت در رسد یک یک خزانه را بهر و عرض نموده بر روی آدمی گشایند
پس چون خزانه را بگشایند که تعلق بساعتی داشته است که در او اعمال حسنه و کردار نیک صرف شده است خزانه بنظر آورد مملو
از نور رحمت الهی که اعمال حسنه آن در آن ساعت بآن تبدیل یافته پس آنرا از مشاهده آن نوع شکفتگی دست دهد که اگر آنرا بر
اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع دوزخیان از کثرت التذاذی که آن بیان آن لذت حاصل شود احساس الم عذاب ننمایند و چون خزانه را

بخشایند که بساعتی تعلق داشته که صرف معصیت و مناهی و محال نا شایست شده بر زینه تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر هول
و فزعی که از مشاهده آن او را روی نماید بر اهل بهشت تقسیم شود جمیع نعیمها و عیشهای بهشت بر ایشان منغص شده از لذت آن محروم مانند
و چون خزانه را در نظر آورند که تعلق بساعتی داشته است که آنرا به بطالت و بیکاری گذرانیده است یا در خواب بسر برده یا در افعال
مباحه که در جهان اخروی نداشته است صرف نموده آنرا خالی یابد از همه خیر پس حسرت و ندامت تمام او را دست دهد که چرا با وجود
تمکن اهل قدرت بر پر کردن آن از حسنات بر آن وجه مسلوک داشته است و همچنین یکیک خزانه از خزاین ساعات عمر روز عمر
او را بر او عرض میکرده باشند و او را حالات مذکوره دست میداده باشند تا باتمام رسد پس جهد کن ای نفس درین روز که خزاین ساعات
آنرا مملو از حسنات سازی تا بانوار آن از ظلمات قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل باستراحت و فراغت
خاطر چنان شود که چون نظر تو آورند همه را خالی یابی و جز حسرت و ندامت تو فایده مترتب نباشد و حال تو مثل حال تاجری باشد که
بر سودای از دست رفته تاسف داشته باشد و همیشه از اثر آن در عذاب باشی اجارنا الله وایاکم عن ذلک انجام بدان ای عزیز که
نفس ناطقه انسانی ودیعت در میان دو قوت یکی قوه شهوانی که بآن ادراک لذات بدنی و حظوظ حیوانی مینماید مثل خوردن و
آشامیدن و جماع کردن و غلبگی جستن بر خصم و امثال آن از لذات عاجله فانیه دویم قوت عاقله که بآن تمیز میکند نیک از بد و خیر
از شر و حریص میشود در کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که متضمن فوز بسعادات
ابدیه است و ادراک فیوض کامله باقیه و کلام معجز نظام الهی که و هدیناه النجدین یعنی نمودیم ما انسان را راه خیر و راه شر اشارت
باین دو قوت و همچنین آیه کریمه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا که خلاصه معنی آن بنابر آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند
والله اعلم آنست که بدرستی که ما نمودیم انسان را راه حق و طریق خیر که در آمدن باین متضمن رستگاری و نجات و راه باطل و سبیل شر که
سلوک در آن باعث گمراهی و هلاک باشد که راه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود مگر آنکه داند که نعمت از جانب پروردگار
او که بدو عنایت شده و بوظایف شکر گذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار خواهد کرد و بسبب کفر
آن نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد از سبیل در آیه کریمه راه حق و طریق مستقیم است
و راه باطل و طریق شر بمقابله آن معلوم میشود یعنی بدرستی که نمودیم ما انسان را راه راست و طریق حق بنصب دلایل واضحه و انزال آیات
بینه با آنکه قدر نعمت دانسته بآن در خواهد آمد و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده بتیه ضلالت گرفتار
خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده بصیرت در نگری و قوت شهوانی را مطیع و منقاد قوت عاقله سازی
هر آینه بسعادات عظیمه و کمالات کریمه فایز خواهی بود و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل حق است خواهی رسید و اگر آنرا بر قوت

عاقله سلطنت دهی و چنان کنی که قوت عاقله اطاعت و انقیاد او داشته بهمت خود ساخته همگی اوقات خود را بتحصیل مشتهیات او
صرف نماید و بر مقتضای رضا و اراده او جاری دارد از اهل ضلالت و هلاک گردیده در معرض خطاب و خسرت خسرانا
مبینا در خواهی آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصر است از عالم الهی و آنچه درین عالم موجود است از بسایط و مرکبات و مجردات
و مادیات همه در تو موجود است و تو خود عالم کبیری بلکه عالم اکبر چنانچه بآن ناطقست کلامی که منسوب بسرحلقه ارباب حال و سرخیمه جوبای
دانش و کمال امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه الی الاجمعین دواءک فیک وما تبصر و داءک منک وما تشعر
وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر و ترجمه آن رعایت لموافقه النوع منظومه در ضمن این رباعی در معرض
بیان می آید رباعی ای نسخه دوای تو اگر با خبری + هم از تو بود درد اگر در نگری + از خود جسم حقیری پنداری + تو عالم اکبری چه شد که بشری
و بدانکه هرچه در عالم کون و فساد موجود است برانحوی از انحا نشانی بآن حاصلست و از آن جمله جنسی نهانیست که در تو
ظهور دارد و در ربط آن از اشیای دیگر تو زیاده است چهار صفت صفت اول ملکی که از آثار افعال ملائکه مقربین و اخلاق فرشتگان
خجسته آیین ترغیب و تحریص نموده بر عبادت و طاعت پروردگار و تلاش تحصیل قرب و رضای خالق لیل و نهار میدارد دویم سبعی که
از آثار افعال سباع و اطوار حیوانات درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام و حمله جستن بر خصم به دشنام دادن و زدن و کشتن
و امثال آن ترغیب مینماید سیم بهیمی که باعث بر انگیختن شهوت و در شکم خوردن و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از
افعال بهایم چهارم شیطانی که خواص شیطان لعین را از مکر و حیله و شعبده و امثال آن در نظر تو جلوه استحسان داده طبع ترا جانب آن
مایل میسازد بلکه اگر نیک در نگری می یابی که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار جانور است مترجم گوید چون در نگری بدیده بینایی یابی که
خوک و سگ و ملک و شیطانی جمع آمده بر بساط ساختمانی سگ عبارت از قوت غضبیه که بآن انسان را
از سگان تفرقه کرده در مقام انتقام از بنی نوع خود دست ستم و ضرب و قتل و امثال آن در می آید و خوک عبارتست از قوت شهوانی که چون
بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر را از شر فرق کرده بمقتضی اراده آن مبادرت مینمایی و شیطان حیله و تزویر است که آن شر را
در کسوت خیر در می آوری باطل در لباس حق جلوه ظهور میدهی پس اگر بجهاد این سه دشمن خانگی قیام نموده رفع کید و مکر شیطان کردی
و سگ و خوک را بهم انداخته غلو خوک را ضبط داده سگ را در هم شکستی و کبر به که وی جای سگ را بشکنی و حمله دادن خوک
بر او از خود رفع کردی و چنان شد که هر سه در قلاده فرمان برداری و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند هر آینه از صحبت
ملک بهره مند گشته بمرتبه ملکی فایز خواهی شد و از عهده قیام بافضل الجهاد بر آمده ذمت همت خود را از اقدام
بآن بری خواهی ساخت و کار دنیا و آخرت تو نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو که عالم اکبر تعبیر از آنست راه

عمل خواهند یافت و چنان خواهد شد که هیچکدام قدم از جاده استقامت بیرون نتوانند نهاد و اگر العیاذ بالله در جهاد با ایشان
مساهله و کاهلی نموده دقیقه خود را معاف داشتی و در رعایت جانب ایشان کوشیدی هر آینه ترا ذلیل و منقاد حکم خود ساخته
زیر لجام اطاعت و انقیاد در می آورند و بر تو سوار شده بهر جانب که اراده ایشان تعلق گرفته میرانند و چنان میشود که همگی اوقات
تو صرف تحصیل مشتهیات و حصول مرادات ایشان شود و در سعی همیشه بعبادت کلب و خنزیر مشغول خواهی بود و به پرستش ایشان
اقامت خواهی داشت چنانچه حال اکثر ابنای این زمانست که همگی همت ایشان مصروف اطاعت شکم و فرج و فتنه و در
عداوت و نفاق مردم را شعار و دثار خود ساخته بلوازم آن قیام دارند و طرفه تر آنکه کافران را بر پرستش اصنام انکار نمایند
و بر عبادت اوثان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال آنکه اگر بدیده انصاف در نگرند و پرده غفلت از روی کار خود
برداشته حقیقت امر را بر وجهی که بر ارباب کشف و ریاضت منکشف میشود بعین الیقین مشاهده نمایند هر آینه می یابند که گاهی
دست خدمت بر سینه اطاعت نهاده بعبادت خوک مشغولند و دامان اعمال خود را در خدمت او پهن کرده گاهی بجهت او در
رکوع اند و گاهی در سجود و همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب او مامور شوند تا بذل جهد خود نموده بنهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد
او بتقدیم رسانند و گاهی در ملازمت سگ بدو زانوی ادب در آمده به پرستش او قیام دارند و شب و روز در فکر آنند که از
جانب چه اشارت صادر شود که در حال بمقتضای آن بعمل آورند و همگی همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطان
منوط بآن باشد و اراده او بآن تعلق گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او باشد ساعی باشند و در سر انجام آن حیلها انگیزند
چرا که هر یک از کلب و خنزیر مذکور را او بر می انگیزاند که ایشان را بر خدمات خود بدارند و مستهجنات خود را از ایشان طلبند پس در
حقیقت عبادت و طاعات شیطان میکرده باشند و قلاده بندگی او را در گردن انداخته داخل باشند در سلک جمعی که از جانب
حضرت در معرض خطابند که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی آیا عهد
ننمودم با شما ای فرزندان آدم و نگفتم شما را که عبادت شیطان مکنید که او دشمنیست مر شما را در دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید که
در همه حال متفحص احوال خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غفلت جایز نداری که مبادا
چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت کلب و خنزیر میشده باشد و آن نهایت غفلتی باشد که بر خود روا داشته
باشی چرا که نفس خود را که در ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آن توقف محکوم و مملوک جمعی داشته خواهی بود و با آنکه تو از
سید و مولی بوده خود را بنده و فرمان بردار گردانیده بواسطه آنکه عقلی که بتو کرامت شده مرتبه او در اقلیم بدن مرتبه ریاست و سلطنت
و جمیع قوی ولایت و حواس را مقرر داشته اند که در اطاعت و فرمان او باشند تو او را خادم و مطیع ساخته حکم جمعی را بر او

جاری ساخته خواهی بود و بعضی مفسرین در تفسیر آیه کریمه و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا ان فی ذلک
لآیات لقوم یتفکرون گفته اند که مرکب ما فی السموات و ما فی الارض را در قبضه تسخیر تو در آورده اند آنست که تو خود را مسخر
هیچ شیئی از اینها نسازی و چنان نکنی که چیزی از اینها ترا در ربقه تسخیر خود تواند آورد و ملکه مسخر کسی باشی که سموات و ارض
و ما فیهما همه گردن بندگی در حلقه تسخیر او دارند پس باید که بهمه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو شده است و ترا در مرتبه داشته اند که
مخلوقات عالم بالا دم از تسخیر تو میزنند بواسطه آنکه تو سر تسخیر دیگری فرو نیاوری و بعبادت غیری قیام ننمایی هرگاه تو خود را
در قبضه تسخیر دیگران در آورده عبادت و طاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت او اختیار نمایی و فضل او را بر خود ضایع و ناچیز
گذاشته در مقام کفران نعمت او در آیی و با آنکه ترا بواسطه آنکه عبادت او کنی آزاد کرده اند است از بندگی ما سوی تو خود را
منقاد بنده دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری و هیچ شک نیست که از اهل ظلم و عدوان خواهی بود و از جانب حضرت
عزت در معرض این خطابی که افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا
یعنی آیا فرا میگیرید شیطان و اتباع و ذریه او را دوستان و متولیان امور خود از غیر من یعنی مرا گذاشته ایشان را دوست و
ولی امور خود میدانید و اطاعت و فرمان برداری ایشان را وجهه همت خود ساخته جل من الکافرین اید و حال آنکه ایشان مر شما را
دشمنند بد بدلیست که ظالمان ستمکاران از بری من قرار داده اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا حدیث دوازدهم
روایت شده است بسندی که منتهی است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم از مسعدة بن صدقه که
در ضمن حدیث بسیار ذکر احوال ایشان شد از امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه و آله که قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له فقیل له و ما المؤمن
الذی لا دین له یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال الذی لا ینهی عن المنکر قال مسعدة و سئل ابو عبد الله
صلوات الله عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر اواجب هو علی الامة جمیعا فقال لا فقیل له و لم
قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعفة الذین لا یهتدون سبیلا
والدلیل علی ذلک من کتاب الله عز و جل قوله تعالی و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون
بالمعروف و ینهون عن المنکر فهذا خاص غیر عام کما قال عز و جل و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام
معجز نظام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که حضرت جل ذکره دشمن میدارد مومن ضعیف

الایمانی راکه نموده باشد مراد او دین کامل گفتند کدامست مومنی که دین کامل ندارد ای رسول خدای حضرت فرمودند مومنی که مباشر
نهی منکر نشود و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب محرمات باز ندارد و راوی مذکور گوید از امام علیه السلام سوال کردم
از امر معروف و نهی منکر که آیا واجبست بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص بعضیست
گفتند که مخصوصست و سبب اختصاص چیست امام ع فرمودند بر کسی واجبست که قدرت بر آن داشته باشد و چون در مقام شود
و مردم اطاعت او کنند و داند که معروف کدامست و منکر کدام نه بر جمعی از ضعیفان امت که بر آن قادر نباشند و ایشان را
تمیز معروف از منکر و منکر از معروف نبوده باشد و دلیل بر آنکه وجوب آن ببعضی امت اختصاص دارد کلام الهیست در قرآن
مجید ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما ای
امت محمد صلی الله علیه و آله امتی باشند که مردم را بخیر خوانند و مامور سازند ایشان را بمعروف و فعل خیر و باز دارند از منکر و
مبادرت بمنهیات پس وجوب آن خاص باشد ببعضی امت و نسبت بجمیع امت عموم نداشته باشد چنانچه اخبار الهی از حال امت موسی
بنبینا و علیه السلام منسوبست قال الله عز و جل و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی از قوم
موسی گروهی اند که مردم را هدایت میکنند بسبب حق و راستی که با ایشانست و بحق و راستی عدل میکنند میان مردم حدیث دوم
ان الله عز و جل لیبغض المومن الضعیف مراد بدشمنی حضرت عزت جل ذکره آنست که ابا با او بر وجهی سلوک نماید که کسی با دشمن
باشد و با او بر آن وجه سلوک میداشته باشد و عاید سازد با او آنچه بر دشمنی و عداوت مترتب است یعنی جزای بد بر بغض اساس است
اکثر صفاتی که بحضرت عزت تعالی و علاه نسبت میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی رقت قلب و میل داشتن دلست بجانب
مردم و باعتبار غایت یعنی اثری که بر رقت قلب مذکور مترتب میشود بحضرت عزت اسناد میکنند و او تعالی و علاه را عزیز رحیم
میگویند و آن در گذرانیدن از زلات و تقصیراتست و بخشیدن مظالم و عقوبات و نزول احسان و نعمت احسان و اتصال نعمت
بی پایان و الا مرتبه کبریائی علیه منزه است از اتصاف بامثال این صفات کما یکون معانی خود مستعمل باشد الذی لا ینهی عن
المنکر مراد بمنکر در مقام هر امریست که از جانب شارع حکم بحرمت آن شده باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید و مراد بمعروف
در مقابل آن مستعمل میشود چیزیست که فعل آن بر ترک بحسب شرع اقدس رجحان داشته باشد مثل واجب و سنت نه چیزی که در مقابل
حرمت که شامل مباح و مکروه نیز هست امام را بمعروف در قول راوی که و سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامر بالمعروف و النهی عن
المنکر و در کلام امام علیه السلام و وجوب او احسن است بمعنی مذکورست یعنی واجبست چه امر سنت بر هیچکس واجب نیست بلکه سنت است
و مراد از وجوب بر جمیع امت که راوی سوال از امام علیه السلام کرد وجوب آنست بر هر فرد علی التعیین خواه قادر باشند بر آن و خواه

نباشند و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشند و خواه جاهل والدلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعضی امت آیه مذکوراست
پس مشار الیه ذلک امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف داشته باشند لازم می آید که وجوب بر بعض
نفس حصر چنانچه از عبارت ظاهرست چه دلالت آیه مذکوره در موضع منعست و لتکن منکم امة کلام امام علیه السلام در حدیث در آنکه من
در این آیه من تبعیض است پس آنچه در بعضی تفاسیر مذکورست که من مذکور من بیانیه است یعنی باید که باشند شما امتی که بامر معروف و نهی
المنکر قیام نموده باشند از ثواب دور باشد و بعد از تصریح حضرت در حدیث بر خلاف آن از موضع اعتبار ساقط والله اعلم
فهذا خاص غیر عام یعنی امر الهی و طلب او از بندگان امر معروف و نهی منکر مخصوص بعضی امتست و عام نیست که شامل جمیع
امت باشد نمایش اول باید دانست که علمای امامیه رضوان الله علیهم خلاف کرده اند در آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر که تعبیر از آن
بحسبه نیز میکنند وجوب عینی است یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب آن در ایشان متحقق باشد بخصوصه واجبست مانند نماز
و روزه و امثال آن یا وجوب کفایت که اگر کسی بر ترک آن نشده است بر هر فرد ایشان واجبست و چون بعضی بآن قیام نموده از
دیگران ساقط میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القاسم علی بن ادریس و جمعی از متاخرین
علمای که از آنجمله شهید است در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله شانه در بعضی مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام بعضی بآن
از دیگران ساقط نمیدانند و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه و بعضی دیگر از متاخرین مثل شیخ
زین الدین رحمه الله واجب کفایی میدانند و حکم کرده اند بآنکه هرگاه جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن
در حصول مقصود کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشانرا بر عدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود و از برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام
در مقام ایراد مثالی در آمده میگوییم هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی ترک نماز و شرب خمر مثلا قیام مینموده باشد و در آن شهر ده
نفر باشند که شروط وجوب حسبه در ایشان متحقق باشد و از قیام آن ضرر مالی یا بدنی بایشان عاید نشود چون یکی از ایشان شروع
در آن نماید و بر فعل او ترتب اثر مطلوب که مداومت آن شخص است بنماز و باز آمدن او از شرب خمر مظنون دیگران باشد بمجرد
ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یک کس مترتب شود و آن شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط میشود یا بر
ایشان واجبست که با وجود ظن مذکور با او مشارکت نمایند و اگر در آن مساهله کنند آثم خواهند بود و جمعی که بر وجوب عینی رفته اند
شق ثانی را اختیار کرده اند و تقاعد نه نفر باقی را با وجود ظن مذکور تجویز نکرده اند و جمعی که واجب کفایی میدانند میگویند مشارکت
دیگران با او واجب نیست و بمجرد شروع آن یک کس در آن از ایشان ساقط میشود و جماعت اول استدلال کرده اند بر مطلب خود
بعموم حدیث که ظاهرش دلالت بر وجوب حسبه بر هر مومن دارد و بعضی احادیث دیگر که در معنی آن نزدیکند مثل حدیثی که

روایت کرده است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که من ترک انکار المنکر بقلبه و یده و لسانه فهو میت
فی الاحیاء یعنی هر کس ترک کند نهی منکر و انکار آن را بدل خود یا بدست خود یا بزبان خود چنانچه بعد از این بتفصیل مذکور خواهد
شد میتی خواهد بود در میان زندها و اثری که بر حیات مترتب است بر زندگی او مترتب نخواهد بود و روایتی که منقولست از امام جعفر
صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند باصحاب خود کانه قد حق لی ان آخذ البری منکم بالسقیم و کیف لا یحق لی ذلک
و انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتی یترکه یعنی بدرستی که سزاوار است مرا که بکناه شما ای
اصحاب در عداد کناهکاران در آورده مواخذه نمایم و چون مرا چنین سزاوار نباشد و حال آنکه بشما میرسد که مردی از شما مبادرت
باعمال قبیحه مینماید و انکار آن فعل نمیکنید و از او دوری نمیجویید و او را در موضع آزار در نمی آرید تا ترک آن کند و امثال این احادیث که
درین باب وارد است و استدلال مذکور بر وجهیکه مشاهده میشود یعنی ضعیف است و دلالت احادیث مذکوره بر زیاده از
وجوب مطلق در موضع منع و صدر این حدیث نیز نص بر مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفایه
میدانند استدلال کرده اند بآیه کریمه و لتکن منکم که با ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت در آخر این حدیث که و هذا
خاص غیر عام و بخاطر میرسد که آیه و حدیث مذکور مجملا زیاده برین دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب نیست
و قایلان بوجوب عینی نیز قایلند که بر ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط آن نباشند واجب نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند بر بعضی که
جامع شروط مذکور باشند بر هر فرد بخصوصه واجبست و بفعل دیگری از او ساقط نیست و تمسک از آیت و حدیث دلالت دارد
بر آنکه از جمعی که جامع شرایط مذکوره باشند هرگاه از بعضی مبادرت بآن واقع شود قبل از ترتب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران
ساقط میشود و نزاع بین الفریقین بر سر این است و سقوط وجوب آن از جمعی که جامع شرایط وجوب باشند اقتضای آن میکند که
واجب کفایه باشد چرا که بسیاری از واجبات از آن قبیل است و باتفاق واجب عینی اند مثل حج و جهاد و زکوة و امثال آن
نهایتش بخاطر میرسد که اگر قایل شوم بآنکه هرگاه یکی از ده نفر مذکور در مثالی که سبق ذکر یافت بآن قیام نماید اگر دیگران را
مظنه این باشد که مشارکت ایشان را اصلا دخل در ترتب اثر مطلوب نیست و باعث رسوخ آن شخص در فعل و ترک مذکور نیز نمیشود
بلکه اگر باز آمدن او از آن امر در موضع امکان و توقع باشد همان فعل یک کس کافیست و الا مشارکت ایشان نیز مفید نیست
وجود و عدم آن علی السویه است مشارکت ایشان واجب نیست و وجوب آن از ایشان قبل از شروع آن یک کس در آن
کفایت و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجبست و وجوب عینیست و میتوان که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفایت
برین محمول شود بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بر وجوب کفایه مطلق کرده اند و عبارت ایشان تاب تفصیل ندارد پس آنچه

علامه در کتاب مختلف گفته است که مذهب ابن البراج همان مذهب سید مرتضی است بعید محمل نباشد و استدلال کرده است علامه
قدس سره در کتاب تذکرة الفقها بر کفایه بودن وجوب مذکور بآنکه غرض از امر معروف و نهی منکر از جانب شارع امر آن
واقع شدن وقوع معروف و ارتفاع منکر است پس هرگاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف دیگران بآن عبث خواهد بود
و حکم بوجوب آن بر ایشان وجهی ندارد و برو وارد می آید که اگر مراد او از حصول که گفته است هرگاه بر فعل بعضی مترتب شود حصول
بالفعلست یعنی هرگاه وقوع معروف و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب آن از دیگران ساقطست آنچه محل نزاعست و کسی درین
خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت ظن آنست و اگر مراد او حصول بالقوه است یعنی ظن حصول آن اگر از عبث بودن امر دیگران
عبث بودن در بعضی اوقات خواسته است یعنی وقتی که وجود و عدم مشارکت خود را با جمعی که قیام بآن دارند مساوی دانسته
چنانچه گذشت نفع آن میکند چه او قایل بوجوب کفایی مطلق است و اگر مراد او اینست که لازم می آید که مبادرت ایشان بآن
بعد از صدور آن از بعضی در جمیع اوقات عبث باشد دعوی مذکور در موضع منعست و سند منع تفصیل است که در ضمن مثال مذکور
گذشت نمایش دوم باید دانست که آنچه از شرایط وجوب حسبه عینا یا کفایه علی اختلاف القولین میان فقها رضوان الله علیهم
اشتهار یافته است چهار شرطست اول علم بآنکه معروف کدامست و منکر کدام و حالت تمیز ایشان از یکدیگر تا از غلط ایمن باشد
یعنی منکر را معروف انگاشته امر بآن نکند و معروف را تصور منکر کرده در مقام نهی از آن نشود دوم اصرار آن شخص بر ترک معروف
و فعل منکر و ظاهر نبودن علامت ارتفاع آن از او سیم تجویز تاثیر فعل او یعنی ترتب اثر مطلوب بر فعل او در موضع احتمال باشد
چه اگر تاثیر مذکور احتمال نداشته باشد و داند که بر قیام او بامر و نهی مذکور اثری مترتب نمی تواند شد تکلیف بآن وجهی نخواهد
داشت چهارم آنکه ضرر مالی و بدنی و عرضی بر امر و نهی مذکور مترتب نمیشده باشد نه نسبت بامر و ناهی و نه نسبت بدیگران از
اهل اسلام و از جمله این چهار شرط آنچه درین حدیث مذکورست و حدیث را بر آن اشعاریست دو شرطست که شرط
اول و شرط ثالث باشد و شرط ثانی و رابع از احادیث دیگر فهم شده است و باید دانست که مراتب انکار چنانچه اشارت بآن
سبق ذکر یافته است اول انکار بدل و مرتبه اش مذکور خواهد شد دوم انکار بزبان که اول مرتبه اش موعظه و نصیحت و آخر مراتبش
نوعی از مراتب سیم انکار بدست که عبارت از شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آن از مقام فعل مذکور و زدن او اگر بانکار ساکت
متاثر نشود و امثال آن و انجا این مراتب بشروط اربعه مذکوره مشروطست مرتبه دوم و سیم است و اما مرتبه اول یعنی انکار بدل
وجوب جمیع انواع شروط و مجمع این شروط نیست بلکه این برخند نوعست و هر نوع را حکمی است اول اعتقاد وجوب فعلی که
ترک شده و حرمت فعلی که بعمل آمده و ترتب عقاب الهی بر فعلی و ترک مذکور و رضا نداشتن بآن و وجوب این نوع بهمان شروط

شرط اولست که علم بوجوب و حرمت باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود دویم دفعی و امثال آن نارک معروف و فاعل منکر بر ترک و فعل مذکور که فعل مذکور که بعضی فی الله که در بعضی احادیث امر بآن واقعست عبارت از آنست و وجوب آن مشروط بوجود شرط اولست و بشرط ثالث و رابع که تجویز تاثیر و عدم ترتب ضرر است و مشروط نیست سیم اظهار کراهت خاطر فاعل و تارک مذکور که بغیر زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع از این مرتبه بر ترتب مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعست و بعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن ساقط نمیشود چهارم آن از انواع انکار قلبی که از قوم وقوع یافته مبنی بر مسامحه است که در آن کرده اند و از این نوع است هر چند که الجمع شیخ ابو القاسم و علامه علیهما الرحمه و جمعی دیگر از فقها بر آن رفته اند که انکار قلبی بهیچ یک از شروط اربعه مذکوره مشروط نیست از جهه استقامت بر کنار است و مخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق مجازست و بحسب اطلاق امر و نهی بر جمیع انواع حسیه سوای بعضی افراد امر و نهی لسانی نهایتش شاید اطلاق مذکور حقیقت شرعی شده باشد و در عرض اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص تجویز مرتبه اولی از مراتب انکار قلبی که کلام بعضی علمای ما ظاهر میشود محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان تجویز لغویست تخصیص وجهی نخواهد بود و اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در عرض متعین نشده بر انجام بباید دانست که آنچه از شروط چهارگانه در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است و همه بر آن اتفاق دارند این چهار شرطست که سبق ذکر یافت و بعضی شرط دیگر اعتبار کرده اند و آنرا شرط خامس دانسته و آن اجتناب آمر و ناهیست از محرمات و ارتکاب مناهی یعنی کسی که مبادرت بامر معروف و نهی منکر میکند میباید که ترک مناهی نماینده و عادل باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل اول آیه کریمه اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکوئی یعنی مبادرت بطاعات و اجتناب از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه اولی است که مامور بهان باشید آن دست از آن باز میدارید کنایه از آنکه اینچنان نباید کرد دویم قوله تعالی کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی بزرگ گناهیست نزد پروردگار شما آنکه بگوئید و بفرمائید مردم خیری را که خود آن را عمل بجا نیاورده باشید سیم حدیثی که روایت شده است از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله که مررت لیلة اسری بی بقوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نامر بالخیر و لا ناتیه و ننهی عن الشر و ناتیه یعنی گذشتم بر جمعی که لبهای ایشان را بمقراضهای آتش قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید و چه گناه موجب این عقوبت شده بود گفتند بودیم با جمعی در دار دنیا که مردم را بخیر و اعمال نیک امر میساختیم و خود مبادرت بآن نمودیم ایشان را از مناهی منع میکردیم و خود مرتکب آن بودیم و دامان کردار ما بآن آلوده بود چهارم آنکه هدایت کردن غیر فرع هدایت یافتن است و بر پای داشتن غیر بعد

بر پای بودن و گفته اند ان الاصلاح زکوة نصاب الصلاح یعنی بصلاح آوردن اعمال غیر زکاة صلاح اعمال خود است پس چنانچه تا مال بنصاب نرسد ادای زکوة آن واجب نیست تا اعمال نیز بنصاب خود که صلاحیت نرسد اصلاح اعمال غیر که زکوة آنست مناسب نخواهد بود و حق آنست که امر مذکور شرط نیست و بر کسی که خود ترک معاصی نمیکند و از دیگری نیز مشاهده آن مینماید دو چیز واجبست ترک فعلی که خود مرتکب آن است و انکار غیر بر فعلی که از او مشاهده نموده است و ترک یکی از دو واجب مذکور واجب دیگر را از او ساقط نمیشود و احادیث و بعضی دیگر احادیث که دلالت بر وجوب حسبه دارند چنانچه دلالت بر وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که از آیتین مذکورتین فهم میشود اشعاری بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار مذکور بر عدم مبادرت او است بآنچه امر است که معروفست و مردم میکویند و انکار بر آن میدارد نه بر قول و فعلی مذکور بجهت آنچه حدیث مذکور افاده آن کرده بر ترتب عقاب مذکور است بر عدم اتیان بآنچه بآن امر میکرده اند و اتیان ایشان بآنچه مردم را از آن باز میداشته اند بر امر و نهی ایشان و اما امر و عظ و بعضی شبهات که مذکور شد کلامیست شعری فایده آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد و نیز قایل این قول زیاده بر عدالتی شرط نکرده است و هیچ شک نیست که از عادل نیز گاهی و اگر چه بر سبیل ندرت باشد صغیره نیز سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید و لازم می آید که امر معروف و نهی منکر جایز نباشد مگر بر کسی که هرگز از او معصیتی بوجود نیامده باشد نه صغیره و نه کبیره و اینچنان کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبه در این وقت که معصوم در میان نیست بحکمش واقع نباشد و راه آن بالکلیه مسدود باشد و التزام این معنی ظاهر است که چه صورت دارد و الله اعلم حدیث سیزدهم روایت شده است بسندی که منتهی است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از ابو جعفر محمد بن یحیی عطار قمی که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث بسیار از او روایت شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه و جلیل القدر است از احمد بن محمد و جمعی از راویان حدیث که مراد از آن جماعت علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی است از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام بر سه حدیث روایت کرده است و اگر بعضی علمای رجال مثل نجاشی و غیره تضعیف او کرده اند و نسبت کذب و فساد مذهب باو داده اند اما شیخ طوسی در بعضی تصانیف خود ثقه اش دانسته است و الله اعلم از حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل القدر است از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از شصت کس از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث نقل کرده و بعضی او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب یعنی علمای شیعه منعقد شده است بر آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیحست و همه کس تصدیق ایشان نموده و علم کرده و وفات او در سال دویست و چهار هجری اتفاق افتاده رحمة الله علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال معقول حدیث است و بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح گفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده اند که او لقمان

عصر خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هر دو حدیث روایت کرده است از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که حضرت فرموده قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع الا ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالا و لم یقسمها حراما فمن اتقی الله و صبر اتاه رزقه من حله و من هتک حجاب ستر الله عز و جل و اخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال و حوسب علیه یوم القیمة شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثنای حجة الوداع که حج آخرین آن سرور بود در حینی که جبرئیل امین در دل من دمید و بخاطر آورد که میرود بعالم آخرت نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزی که از برای او مقدر شده است تمام و کمال باو عاید نگردد پس بترسید از خدا تعالی و عصیان او مکنید و اجمال کنید در طلب روزی یعنی کد بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن منمائید و سبب دیر رسیدن روزی آن شما را بر آن ندارد که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید بدرستی که رزاق بدست عزت و عطا روزی بندگان خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده است و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده و از وجه حرام قسمت آنرا بر ایشان مقرر نداشته است در واقع اشته که از حرام اخذ نمایند پس هر کس از خدا بترسد و بر پرهیزکاری قدم بیرون ننهد و بر تاخیر و دیر رسیدن قسمت او با وجود شکیبایی پیش آورد هر آینه روزی که از وجه حلال قسمت او شده است باو عاید میشود و کسی که رعایت حرمت اوامر و نواهی الهی ننموده پرده ناموس شریعت را بناخن معصیت بدرد هر آینه بریده میشود و ظیفه روزی او از وجه حلال و حساب میشود که قسمت مقدر نیز باو نرسد و روز قیامت او را در موقف حساب در آورند و حساب او دراز و طلب داشته باز بگناهان آن عقاب نمایند نمایش دویم النفث فی الروع النفث بنون و ثای سه نقطه بمعنی نفخ دمیدن است و روع بضم را و سکون واو بمعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست که در ضمن نمایش اول مذکور شد و اجملوا فی الطلب اجمال در طلب چنانچه گذشت کنایه از ترک کد و کوشش بسیار است و طلب و قول حضرت صلی الله علیه و آله که اتقوا الله و اجملوا فی الطلب دو محمل دارد اول آنکه مراد این باشد که بترسید از خدا تعالی و در بیت کد و کوشش کنایه از آنکه مبادرت باو منمائید چنانچه میگویند اتقوا الله فی فعل کذا باین معنی که مباشر آن فعل مشوید دویم آنکه مراد این باشد که اگر شما شیوه پرهیزکاری را پیش گیرید و از خدای خود ترس داشته باشید احتیاج کد بسیار و تعب زیاده در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال شما آن بشما خواهد رسید و اشارت باشد بمودی آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب

خلاصه تعبیر شد و الله اعلم آنست که کسی شیوه تقوی و پرهیزکاری پیش گرفته از خدا اتقا نماید سر رشته حرمت بیرون نشود روزی او موفور و بی پرده باشد و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه من غیر حله یعنی لا یبعثنکم و لا یجدد لکم و ان در ان تطلبوا ان مصدریت که فعل را بتاویل مصدر میبرد و مصدری که از انضمام آن با موصول بیرون می آید منصوبست بنزع خافض و کلام در تقدیر لا یبعثنکم استبطاء شیء من الرزق کطلبه من المعصیة یعنی بر نینگیزاند و نداراد شما را دیر رسیدن روزی حلال که بجهت شما مقدر است بر آنکه طلب نمائید آنرا از معصیت و مبادرت بعصیان الهی قسم الارزاق بین خلقه حلالا در این کلام بجهت ترکیب حالت از ارزاق که مفعول قسم است و نصبش بر حالیت است یا مفعول قسم است بتضمین معنی جعل و نصبش بر مفعولیت و کلام این است که قسم الارزاق بین خلقه و جعلها حلالا و من هتک حجاب ستر الله هتک بمعنی دریدن و پاره کردنست و اضافه حجاب بستر اضافه بیانیه است اگر ستر بکسر سین خوانده شود چه ستر بکسر بمعنی پرده و حجابست و اضافه لامیه است اگر بفتح سین باشد که بمعنی مصدریت و بر هر تقدیر در کلام استعاره مصرحه تبعیه ارتکاب شده است یا مرشح چه تشبیه شده است شریعت الهی و قانونی که در سلوک از جانب او گذاشته شده و در آنکه حایل میشود میان بندگان و بردارنده که حایل میشود میان آنکس و غیر و الکفا شده است از ادات تشبیه بذکر مشبه به بصیغه فعل چنانچه قاعده استعاره مصرحه تبعیه است و بیان آن از بیش رفت و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح است نمایش اول باید دانست که جمهور اشاعره بر آن رفته اند که رزق اعم است از حلال و حرام و میگویند هر چه ذی حیات از آن انتفاع می باید خواه انتفاع مذکور باکل و شرب باشد و خواه بنحو دیگر رزق است اعم از آنکه حرام باشد یا حلال و بعضی از ایشان مخصوص دانسته اند ماکول و مشروب و غیر آنرا رزق نمیدانند و معتزله که اصول و کلام شیعه علیه موافق مذهب ایشان است و مذهب ایشان مستندست و اصل بن عطا اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از آن و کسی از آن نرسد که او را منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدلال کرده اند بر مطلب خود باین حدیث که صریحست در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق آن بر حرام و بکلام الهی که در مقام مدح توصیف اهل ایمان نازل شده که و مما رزقناهم ینفقون بر نهج که معنی آیه و الله اعلم آنست که از آنچه ما رزق ایشان ساخته ایم انفاق میکنند و بذل آن بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد ایشان را و هیچ شک نیست که انفاق از حرام مقتضی مدح الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد و استدلال بر نهج شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که بتبیان موسوم است ایراد کرده است و بعضی دیگر از آیت مذکور بر نهج استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف در آن نیز متعلق افاده حصر مینماید و حصر انفاق در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قابلیت انفاق دارد دو نوع باشد یکی رزق که از جانب الهی بانسان کرامت شده و

چون آنرا از خود باز گرفته انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند و یکی غیر رزق که انفاق آن مقتضی مدح نیست و اگر طریشان از آن ممنوع بوده اند و غایت انفاق داشته باشد رزق باشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود و وقوع کلام الهی بر آن وجه از حلیه بلاغت عاری خواهد بود مگر آنکه گویند تقدیم ظرف بواسطه حصر نیست بلکه بنا بر رعایت سجع است در فقرات کلام و الله اعلم

و اشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند باینکه اگر حرام رزق نباشد لازم می آید که کسی در تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد و هرگز انتفاعی از حلال نیافته مرزوق نباشد و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید فرموده است و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها یعنی هیچ جانوری در روی زمین نیست مگر آنکه حضرت عزت عطیانه بر ذمت رزافت و کرم خود فرض کرده رزق او را باو برساند پس حرام رزق باشد و الا کذب کلام مذکور لازم آید و کذب بر خدا روا نیست جواب آنست که رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر یافت اعم است از ماکول و مشروب و از اشیای دیگر که حیوان از آن انتفاع می یابد چون استنشاق هوا و امثال آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد و قدرت بر آن حاصل باشد خواه فعلیه پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور گاهی از نفس میتوانند بود که در طول ایام زندگانی هیچ انتفاعی از حلال نبرده باشد حتی استنشاق هوا و قدرت بر آن نیز لحظه نیافته باشد و ظاهر است که وجود چنین شخص ذی حیاتی بر تقدیری که متصور باشد تحقق آن در خارج در حوالی ممنوع خواهد بود و ماده نقض می باید متحقق باشد و نیز میرسد انسانرا اگر گویند که حیوانی که بعد از ولادت و قبل از آنکه کام حیات را بجزی از ماکولات و مشروبات دنیا شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد ما را اجتناب آن فاطمه لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال آنکه معتاد آیه مرزوقیت جمیع حیوانات پس آنچه شما جواب این ماده توانید بود و بحدیثی که روایت کرده است صفوان بن امیه و گفته است که کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء عمر بن قرة فقال یا رسول الله ان الله کتب علی الشقوة فلا اراني ارزق الا من دفی بکفی فاذن لی فی الغناء من غیر فاحشة فقال صلی الله علیه و آله لا آذن لک و لا کرامة و لا نعمة ای عدو الله لقد رزقک الله طیبا حلالا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما احل الله لک من حلاله اما انک لو قلت بعد هذه المقالة ضربتک ضربا وجیعا یعنی بودیم ما نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله که عمر بن قره که یکی از اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خدای بدرستی که خدا تعالی سرنوشت مرا کرده است که همیشه مفلس و بی چیز باشم و علاجی نمی بینم سوای آنکه روزی خود را از دف زدن بدست خود بهم رسانم رخصت ده مرا که تغنی و قوالی نمایم مشروط باشم بی آنکه در ضمن آن فاحشه از من صادر شود حضرت فرمودند که نه اذن ما ترا میفرمایم و نه ترا کرامت و نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدای بدرستی که حضرت عزت عطیانه رزق ترا از وجه حلال طیب مقرر کرده است و تو بواسطه اندک

جبری که بر حصول آن داری اختیار کرده چیزی که بر تو حرام کردانیده است از رزق بجای آنچه بر تو حلال کرده است از حلالهای خود هر آینه اگر دیگر این قسم حرفی بر زبان تو جاری کردد از جانب من تادیب بلیغی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس چون در حدیث اطلاق رزق بر حرام شده است حرام رزق باشد جواب انسب اول طعن در سند حدیث است یعنی جمعی که حدیث انقل کرده است بحد عدالت نرسیده و ثقه نیستند و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند جواب آنست که اطلاق رزق حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده است بر سبیل مجاز باشد و حقیقت و قرینه بر آن آنکه اگر بطریق حقیقت میبود سوق کلام تقاضای آن میکرد که بجای ما حرم الله علیک من حرامه گفته شود چنانچه قوة قرینه آن که ما احل الله لک من حلاله است بر آن وجه واقع است پس چون اینچنان واقع شده است و تغیر در اسلوب عبارت شده است میدانیم که حرام در آن فقره بمشاکله فقره سابقه است یعنی لقد رزقک الله طیبا چنانچه جمعی که نار المخصوص بوصف لسانی دانسته اند اطلاق نار را در کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که لا احصی ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک بر توصیف حضرت الهی نفس خود را بر آن حمل کرده اند و مشاکله اگرچه نوعیست از مجاز و حمل کلام بر آن خلاف ظاهر است اما اصل غرابت آنرا از محسنات معنوی شمرده اند و در قرآن و حدیث و عبارات بلغا و فصحا و نثر البیاء و اردست پس حمل بر آن چنان دور نباشد خصوصا که متضمن رفع منافی و تخالف از احادیث صحیحه بوده باشد حدیث چهاردهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح بن عیسی با حمد از محمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح مثل بهم و برادران و فقی بوده از محمد بن الفرج الرخجی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بود و ادراک صحبت امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات الله علیهما نیز نموده و ثقه و معتمد علیه است از عبد الله بن محمد العجلی از عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب که قبر مبارک او در ری واقعست و احادیث بسیار در شان او نقل شده از آنجمله روایت شده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بود و از و بواسطه حدیث روایت کرده است که او از سلطان وقت گریزان شده بری آمده و در کوچه موالی در زیر زمینی که در خانه یکی از شیعیان آنجا بود ساکن شده و مدتی مدید در آن موضع بعبادت پروردگار خود قیام نموده روز روزه میداشت و شبها آنجا نماز شب بجا می آورد و مسکن را اینه و گاهی بر وجه مخفی بیرون آمده بزیارت قبری که الحال در برابر او واقعست اقدام نموده و باز بجای خود میرفت و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم است علیه السلام و همیشه بر نهج مسلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعیان که در آن شهر بوده متوقف بحال او بهم رسیده خبر او را بدیگر مکشف چنانکه اکثر مردم را اطلاع بر احوال او بهم رسیده درین اثنا یکی از شیعیان پیغمبر در خواب دید که باو میفرمود که یکی از فرزندان ما درین شهر در کوچه موالی مقام دارد و نزدیک درخت سیبی که در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب واقعست مدفون خواهد شد و اشاره بآن سرزمین فرموده چون آن مرد بیدار شده بود صاحب آن درخت و آن زمین رفت که

شاید آنرا از وی بخرد چنان شود که موضع دفن آنحضرت در ملک او واقع شود چون صاحب مکان از سبب این اراده استفسار نمود خواب مذکور را باو نقل نمود آن مرد قسم یاد کرد که من نیز امشب همین خواب را دیده ام و چون بیدار شدم آن درخت را با جمیع آن باغ وقف کردم که آنحضرت و شیعیان ایشان آنجا دفن شوند درین اثنا بیماری بر مزاج شریف طاری شده بجوار رحمت ایزدی پیوست در وقت غسل چون در مقام کندن لباس او در آمدند رقعه از گریبان جامه او بر آمد که در آن نوشته بودند که انا ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب و ابن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی بن احمد از حمزه بن قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم ری که بخدمت امام علی النقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم فرمودند که از کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم امام فرمودند اما انک لو زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی بدرستی که اگر بزیارت قبر عبد العظیم که در ملک شماست واقعست قیام مینمودی هر آینه می بودی مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آن زائر مونه شود در بی یافتی از پدر او عبد الله بن علی از ابان غلام زید بن علی از عاصم بن بهدله که گفت قال لی شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین دینارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فبعث الی مولاه قنبرا فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا و وزنت مالا قلت نعم قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیک من لا ینظر فی کتابک و لا یسئل عن بینتک حتی یخرجک من دارک شاخصا و یسلمک الی قبرک خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها و وزنت مال من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا و الآخرة ثم قال علیه السلام یا شریح فلو کنت عندما اشتریت هذه الدار اتیتنی فکتبت لک کتابا علی هذه النسخة اذن لم تشترها بدرهمین قال قلت و ما کنت تکتب یا امیر المؤمنین قال کنت اکتب لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اشتری عبد ذلیل من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا فی دار الغرور من جانب الفانین الی عسکر الهالکین و تجمع هذه الدار حدود اربعة فی الحد الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات و الحد الثانی منها ینتهی الی دواعی العاهات و الحد الثالث منها ینتهی الی دواعی المصیبات و الحد الرابع منها ینتهی الی الهوی المردی و الشیطان المغوی و فیه یشرع باب هذه الدار اشتری هذا المغتر بالامل من هذا المزعج بالاجل جمیع هذه الدار بالخروج من عز القنوع و الدخول فی ذل الطلب فما ادرک هذا

المشتری من درک فعلی مبلی اجسام الملوک و سالب نفوس الجبابرة مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر و من جمع المال الی المال فاکثر و بنی فشید و نجد فزخرف و ادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موقف العرض لفصل القضاء و خسر هنالک المبطلون شهد علی ذلک العقل اذا خرج من اسر الهوی و نظر بعین الزوال لاهل الدنیا و سمع منادی الزهد ینادی فی عرصاتها ما ابین الحق لذی عینین ان الرحیل احد الیومین تزودوا من صالح الاعمال و قربوا الآمال بالآجال شرح کلام طایفه نظام در ضمن آغاز و انجام مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام راوی آنکه گفت من شریح قاضی که خانه خریدم بهشتاد دینار و سندی بر طبق آن نوشتم و جمعی را از عدول مومنین بر آن گواه گرفتم پس ناگاه این خبر بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرستاد چون بخدمت آنحضرت رسیدم مرا در معرض خطاب در آورده فرمود که ای شریح خانه خریده و سندی بر آن نوشته و جمعی از عدول بر آن گواه گرفته و بهای آن مال داده گفتم بلی حضرت فرمودند ای شریح از خدای بترس و بشیوه پرهیزکاری پیش آی که زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند تو نکند و از گواهان تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانه تو در حالتی که جسمهای تو بار باشد و روح قالب تو مفارقت کرده باشد و بسیار دور نیفتد تو آنکه چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد پس بدیده بصیرت در نگر مبادا این خانه را خریده باشی از کسی که در واقع مالک آن نباشد و داده باشی بهای آن مالی که از وجه حلال بدست نیاورده باشی و تو در آن هنگام بحقیق که متحمل نقصان دنیا و آخرت خواهی بود و بعد از آن فرمودند ای شریح اگر وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش من می آمدی سندی درین باب برای تو مینوشتم برین نسخه که چون آنرا بخاطر می آوردی اگر به دو درهم تو میفروختند نمیخریدی شریح گوید چه چیز مینوشتی ای مولی مومنان فرمودند مینوشتم از برای تو این سند را و عبارتی ادا فرمودند که ترجمه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم این بیع است که خریده است بنده ذلیل و خوار از میتی که کنده شده است از مکان مألوف دنیا و راه آخرت شتافته خریده است از و سرایی را که واقعست در شهر غرور و فریب و مسافت آن از جانب فنا دولت تا لشکر هلاک و ارتحال احاطه کرده است این سرای چهار حد حد اول آن منتهی است بر دواعی آفات امور که متضمن بلایا و محن شد و حد دوم آن انتهایابد بر دواعی عاهات و اسباب شدید و کربات و حد سیم آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات و اموری که مورث کلفت و مصیبت اند و حد چهارم اتصال دارد بهوای نفس که باعث هلاک دین است و بشیطان مغوی که گمراه کننده سالکان راه یقین است و درین حد گشوده میشود در این سرای که محل دخول و خروج است خریده است این گرفتار رشته امید و امل ازین آواره شده ناامیدی و اجل جمیع این سرای را بخروج از عز قناعت و ادب و دخول در ذل خواهش و خواری طلب و چون این مشتری را درین معامله درکی بهم رسد یعنی کسی بر وی دعوی نماید که این حق من بوده است که او را

بیفرحق تو فروخته است و تو بیفرحق در آن تصرف کرده برا هم در آینده و خاک سازنده اجسام پادشاهانست و زایل سازنده
حیات متکبران و جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر والیان یمن و جمعی که مال بر روی مال گذاشته در مقام
اکثار و بسیاری آن در می آیند و بناهای رفیع نموده و روی آنرا گچ و امثال آن می اندایند و بر سقف اساس و کرسی دادن با کتر امثال
فروش چوب و طلاکاری در و دیوار زینت میدهند و مال بسیار ذخیره میگذارند بگمان آنکه فایده بفرزندان ایشان خواهد کرد
و باو تعلق خواهد گرفت یعنی موت که ایشان را یعنی بایع و مشتری و صاحب درک در موقف عرض و پرسش حاضر سازد تا مهم
دعوای ایشان منفصل آید و هر آینه در آن وقت خسران و زیان کاری ارباب باطل ظاهر خواهد بود و گواهست بر معامله مذکور عقل گاهی که خود را
از قید اسیری هوا و هوس آزاد سازد و بدیده بصیرت نظر کند بر آل حال ارباب بنا و فنا و زوال ایشان و بگوش هوش استماع نماید
منادی زهد و ترک دنیا نماید میکند در ساحت آن خانه یا در ساحت دنیا که جه ظاهر و هویداست حق بر کسی که دو چشم بینا داشته
باشد یعنی بصیرت و بینائی او در عواقب امور بمرتبه کمال یافته باشد در بستی که چنانچه آمدن به بیازار و زی تو باشتغال آن تا بر روزی مقرر
شده که از وصول آن گریزی نیست جهد کنید که بواسطه سوء خود تو بشه راهی داشته باشید از اعمال صالح و کردار نیک و نزدیک
گردانیدن امهال و امید خود را با جلها خود یعنی آرزوی خود را کم کنید و طول امل را از خود بیاد آوردن موت و ثواب آن زایل سازید
بخش دوم حتی تخرجک من دار الشخاص هر گاه چشمهای شخصی گشوده اند چنانچه نتواند بر هم گذاشت عرب
میگوید شخص بصره بفتح خا فهو شاخص و شاخصا درین فقره حال واقع شده از مفعول تخرجک یعنی تا بیرون برد آن شخص ترا از خانه تو
در حالتی که چشمهای تو از هم باز باشد و شخص مذکور کنایه از موتست و میتواند که از شخص من البلد که بمعنی ذهب و سار است ماخوذ باشد
یا از شخص الیهم که بمعنی است که بلند رفت و بالای ایشان رفت هر که مراد این باشد که تا بیرون برد ترا بر وجهی که بر گشتنهای مردم
بارنده باشد و جهی تابوت ترا بردارنده باشند و یسلمک الی قبرک خالصا هر گاه شخصی بکسی چیزی عطا کرد و او گرفت از و عرب
میگوید سلمه الیه بتشدید لام یعنی اعطاه فتسلمه منه و مراد بخالصا که بحسب حال ترکیب واقعست از مفعول یسلمک خالص بودن از دنیا
و زخارف آنست یعنی ترا تسلیم کند بقبر تو در حالتی که خالص و فارغ باشی از همه چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد فانظر
لا یکون اشتریته هذه الدار من غیر مالکها ان در ان لا یکون ان مصدریست و حرف جر در کلام مقدر است
و مصدری که از آن و مدخولش بر می آید منصوبست بنزع خافض و کلام برین تقدیر است که فانظر لان لا یکون اگر حرف مقدر
لام باشد یا فی ان لا یکون اگر فی باشد و تا و بایل اینکه عدم کونک شاریا للمال من غیر مالکها فی ادا انک ثمنها من غیر حله
یعنی تامل کن و بخاطر آر که مبادا باشد که خرید تو از غیر مالک آن واقع شده باشد و در دادن تو در بهای آن از غیر وجه حلال

باشد فاذا انت قد خسرت اذا درین کلام از امفاجات است مثل اذای که در فقره آیه فاذا هم خامدون واقعست و حاصل معنی
آنکه مقارن عمل مذکور بحقیق که از اهل خسران و زیان کاری خواهی بود یا آنکه زمانی حاصل نشود اذن لهم نشزها بدرهمین
اذن حرفیست در سر جزا و جواب در می آید و در اکثر استعمالات بعد از آن و لو شرطی واقع میشود و در رسم کتاب خلاف
جمهور است که میباید که بالف نوشته شود و بکل اذای حرف شرط و مازنی که از علمای عربیت میگوید بنون میباید نوشت
و فرا میگوید که عمل در مابعد خود میکند بالف میباید نوشت و اگر عمل میکند بنون و ازعج بالرحیل ازعج بصیغه مجهول است بمعنی اقلع
قال فی الصحاح ازعجه فانزعج ای اقلعه من مکانه یعنی کنده او را از مکان خود و جمع هذه الدار بجهالت شرع باب هذه الدار شرع
بصیغه مجهولست یعنی بفتح قال فی القاموس اشرع بابا الی الطریق ای فتحه بالخروج من غیر القنوع ای بالخروج ای عوض است
مثل ای هذه نهد او قنوع بضم قاف بمعنی قناعت فما ادرک هذا المشتری من درک ما ای شمرطیت و ادرک
بمعنی لحوق است از درک بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک اللحاق ادرکه لحقه و هذا که اسم اشارتست مفعول اوست
و درک بفتح را بمعنی تبعه است که عبارتست از عقوبت و سزای بد است و هر امر ناخوش که بر فعلی مترتب شود بعد از وقوع آن قال فی الصحاح
ادرک التبعه بحرک و لیکن یقال الحفک من درک فعلی خلاصه بمعنی درک بمعنی تبعه است بفتح را و سکون را هر دو خوانده شده عرب
میگوید الحقک من درک فعلی خلاصه یعنی هر گاه لاحق شود ترا عقوبتی بر جهت خلاص ساختن تو از آن و مراد اینجا آنست که در
بخش اول سبق ذکر یافت فعلی مبلبل اجسام الملوک مبلبل بجیم بر وزن مکرم ماخوذ از جلا بکسر است که بمعنی دور و
اندر اس است یعنی از هم پاشیدن و ریز ریز شدن و علی مبلبل که جار و مجرورست خبر است از اشخاص که مقدم شده است بر او
مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر و کسری بفتح کاف و کسر کاف لقب پادشاه فرس است معرب خسرو که در زبان فارسی بمعنی وسیع
الملک است و چون بزبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ ایشان بالفاظ فارسی تغییر از آن کسری کرده اند امثال این
در لغت ایشان بسیار است و اصل عربیت انتقسم لفظی موب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه روم است و تبع بضم تای
دو لفظ و تشدید بای یکنقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است و لفظ او مؤنث است و جمعش تبابعه آمده و بای یکنقطه بر وزن
تابعه و حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله است در یمن که بعضی از ایشان در زمان سابق پادشاه بوده اند و شید بشید
بکسر شین و سکون حا حجریست که دیوار خانه را بآن می اندایند مانند گچ و امثال آن و شید بفتح مصدرست بمعنی گچکاری کردن عرب
میگوید شاد بشیده شیدا فهو مشید و نقل بباب تفعیل که درین فقره از آن کتاب شد و الواسطه مبالغه در شیدست بمعنی بنا کند و مبالغه
نماید بگچکاری آن بکار بردو مشید بتشدید و فتح یا بر وزن مؤید بمعنی مطول نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالتشدید المطول و کذا

زخرف بخد بنون و جیم مشدد و دال بی نقطه مشتق است از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض است یعنی آنچه از زمین بلند باشد
و درین مقام کنایه از رفعت عمارت و میتواند بود که از نجد که بمعنی ما ینجد به البیت ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند با و خانه را از
فروش خوب و پردهای رنگین و نوشک و امثال آن و زخرف بضم زا و را بمعنی طلاست و زخرفه بمعنی زینت انتحاصهم لفصل القضا
اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعالست بمعنی احضار و ضمیر هم راجعست به بایع و مشتری و مسمع و صاحب درک یعنی مبلبل اجسام که
کنایه از موتست متعهد و متکفل حاضر ساختن ایشانست بموقف قضا و پرسش تا مهم ایشان منفصل یابد و استعارات و صنایع
معنوی و لفظی که درین کلام رعایت شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت بصنایع عربیه مخفی نخواهد بود فی عرصات عرصات جمع
عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و فضاست و ضمیر ها با راجعست بدار که بمعنی خانه است یا بدنیا و اول اگر چه بحسب لفظ دور تر و افصح و
رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع با قرب مینماید اما بحسب معنی آنست ما ابین الحق الذی عین ما ای تعجب مثل ما احسن
وجهه و ابین بمعنی اظهر است و مراد بذی عینین صاحب بصیرت کامله و کلام درین تا ویلست که ما اظهر الحق لصاحب البصیره ان الرحیل
احد الیومین یعنی چنانچه فرزند آدم را روز قدوم و در آمدنی است باین دنیای فانی و آن روز ولادت اوست و همچنین روز رحلت
و بیرون رفتنی نیز هست و آن روز موتست پس سزاوار آنست که آنرا فراموش نکند و همیشه متذکر آن باشد و الله الموفق انجام میتواند
بود که دار در کلام حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام که اشتری منه دارا رمزی باشد از برای بدن و مراد بمشتری نفس ناطقه انسانی
باشد که در زوایای ظلمانی آن محبوس است و بسبب آن از نورانیت عالم تجرد که از عوالم قدس است محروم مانده و بایع کنایه از پدر
و مادر باشد که باعث حصول اجزای اصلیه منویه آن شده اند و خانه بنا کرده اند که مبدا آن از مبدا جانب فناست که عدم اولی باشد
و منتهی بعسکر هلاک که مقدمات موتست و این بدن اگر چه مرکب نفس ناطقه است و وسیله سیر و سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل آنها
قوی بهیمه که در همه حال ملازم او بند و داعی آفات و اسباب عاهات و مصیبات او بند و او را بر اتباع هوای نفس و پیروی شیطان
میدارند پس حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام قوی مذکور را بمنزله خانه بدن انگاشته اند که از چهار جانب او در آمده اند
و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت ضلالت و طغیان باتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع میشود مناسب
دانسته اند که در آن خانه را از آن حد قرار دهند و چون خروج نفس از عز قناعت و استغنای از ما سوی که در عالم تجرد با آن بوده
و دخول در ذلت خواهش و طلب از لوازم سکنای این خانه است و بسبب آن تعلقیست که باین دار دارد چنانچه گویا این خانه را باین
خواهش نسبت کرده اند حضرت آنرا بهاکه از لوازم شرانست و تعلق بمنع سبب نزل آن میشود و چون موت خلایق را خواهی
نخواهی بموقف عرصات میکشد تا معاملاتی که با یکدیگر درین نشا کرده اند و فیصل یابد آنرا حواله باین روز کرده بر وجه عدل

فیصل یابد و ظاهر شود که که بر که تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم کو و نسبت کرده اند آنرا بحضرت نجفی که ضامن درک میشود و تعهد
مینماید که اگر درک بهم رسد ارباب معامله را با مدعی درک مذکور بدار القضا حاضر ساخته مهم ایشان را فیصل دهد و چنان کند که بعد از آن میان
ایشان مصلح شود و حق بمن له الحق عاید گردد است آنچه در تاویل این کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است و میتواند بود که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام معنی دیگر اراده کرده باشند و فکر علیل ما بآن پی نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده و الله اعلم بحقیقة الحال
حدیث پانزدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن محمد بن بندار که از
کتب رجال مشهور جرح و تعدیل او معلوم نمیشود از ابراهیم بن اسحق الاحمر النهاوندی که اگر چه علمای رجال اکثر حکم بضعفش کرده اند و گفته اند
که فی اعتقاده ضعف بوده اما فاضل و مصنف کتب بوده از عبدالله بن حماد الانصاری که از شیوخ علمای شیعه و مصنف کتب است و حدیث
او را اگر چه در مرتبه حدیث صحیح دانسته اند اما کافیست که شاهد و مؤید حدیث دیگر میتواند شد از علی بن ابی حمزة البطائنی قال کان
لی صدیق من کتاب بنی امیه فقال لی استاذن لی علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستاذنت
له فاذن له فلما دخل و سلم جلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من
دنیاهم مالا کثیرا و اغمضت فی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا ان بنی امیه وجدوا
من یکتب لهم و یجبی لهم الفیء و یقاتل عنهم و یشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا و لو ترکهم الناس
و ما فی ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم فقال الفتی جعلت فداک فهل لی مخرج منه
قال ان قلت لک تفعل قال افعل قال فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه
ماله و من لم تعرف تصدقت به و انا اضمن لک علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلا ثم قال قد
فعلت جعلت فداک قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی معنا الی الکوفة فما ترک شیئا علی وجه الارض
الا خرج منه حتی ثیابه التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمة و اشترینا له ثیابا و بعثنا الیه بنفقة
قال فما اتی علیه الا اشهر قلائل حتی مرض فکنا نعوده قال فدخلت علیه یوما و هو فی السوق قال ففتح
عینیه ثم قال یا علی وفی لی و الله صاحبک قال ثم مات فتولینا امره فخرجت حتی دخلت علی ابی
عبد الله علیه السلام فلما نظر الی قال لی یا علی وفینا و الله لصاحبک قال فقلت صدقت جعلت
فداک هکذا و الله قال لی عند موته شرح کلام بلاغت نظام و رضی آغاز و تمامی سی و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش
بخش اول راوی گوید دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه که روزی که اراده ملاقات امام جعفر صادق علیه السلام

دارم از خدمت آنحضرت اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر شده بسعادت صحبتش فایز گردم پس من بخدمت امام علیه السلام رفتم و جهة او
اذن طلبیدم و امام علیه السلام اذن داد پس چون بخدمت آنحضرت رسید زمین خدمت بوسیده سلام کرد و در مجلس آنحضرت
نشست بعد از آن گفت جان من فدای تو باد بدرستی که من از دیوان ایشان بودم از دنیای ایشان مال بسیار بمن عاید
شده است که در بدست آوردن آن اغماض عین بسیاری کرده ام و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام امام علیه السلام فرمودند اگر نه اینکه
بنی امیه بواسطه خود نویسندگان و ارباب عمل پیدا کنند و کسی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود و بواسطه ایشان جمع
خراج نماید و از جانب ایشان با مردم جدال کند و در جماعت و مجمع ایشان حاضر شود هر آینه در مقام اخذ حق ما که امامت و خلافت
است صلوات الله علیه و آله نمی شدند و اگر مردم ایشان را با آنچه در دست ایشان بود وامیگذاشتند و در مقام اعانت و امداد
ایشان در نمی آمدند مالک چیزی نمیشدند سوی آنچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب حق ما از ما بهم نمیرسانیدند پس جوانی که
اظهار حال کرده بود و این جواب شنیده گفت جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای آیا مرا خلاص و بیرون شدن از عملی که
ارتکاب کرده ام هست و میتواند بود که گناه من آمرزیده شود امام علیه السلام فرمودند که اگر تو گویم که بواسطه استخلاص از این
ورطه ترا چه باید کرد بعمل خواهی آورد گفت بلی ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد حضرت فرمودند از جمیع آنچه از دیوان ایشان
کسب کرده و در ایام عمل ایشان بدست آورده جدا شو بعد از آن بخاطر آور آنچه از اینها تعلق بجمعی داشته باشد که ایشانرا
شناسی و پی بایشان توانی برد ایشانرا اداکن و مال ایشانرا تسلیم ایشان نمای و آنچه صاحب آنرا نشناسی و ندانی که از کجا بهم رسیده
و که تو داده است از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن بعد از آنکه چنین کرده باشی من ضامنم که حضرت عزت جل
ذکره ترا در عوض عفو و مغفرت خود در آورده بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش افکنده تامل نمود بعد
از آن سر برداشت و گفت بکنم آنچه فرمودی و عزم آنرا تصمیم دادم جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای راوی گوید آن
جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکوره در خدمت امام علیه السلام چون ما عازم مراجعت کوفه بودیم با ما رفیق شده بکوفه آمد و
جمیع آنچه در روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرد بر وجهی که از امام علیه السلام بآن مامور شده بود بعضی را
بصاحبان خود رسانید و بعضی را که صرف کسوت و نفقه او شود راوی گوید پس جمعی که بر حال او مطلع بودیم چیزی بجهة او میان
خود توجیه نمودیم و بعضی را از آن بواسطه پوشش او رختی چند خریدیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد او
فرستادیم بعد از آن ماهی چند اندک بر او گذشت که بیمار شد و ما عیادت او مینمودیم روزی بعیادت او رفتیم و دیدیم که بیماری او
اشتداد تمام یافته است و در حال نزع است چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چشمش بر من افتاد گفت ای علی بخدا قسم که

آنچه صاحب تو امام علیه السلام بمن وعده کرده بود وفا بآن کرد بهشتی که بجهة من ضامن شده بود بمن ارزانی داشت [illegible]
از ضمان مذکور بری شد بعد از آن جان شیرین بقابض ارواح تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون از منزل او
بیرون آمدم بخدمت امام علیه السلام شتافتم چون چشم امام بر من افتاد سبقت بکلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که بصاحب تو که
با خود آورده بودی و وعده کرده بودیم وفا بآن کردیم و از عهده ضمان خود برآمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد بخدا قسم
او پیش از این دنیا رفت تا سکرات موت بجای میآورد و بما گفت آنچه تو فرمودی تبیین دویم من کتاب بنی امیه کتاب جمع کاتب
و مراد اینجا نویسندگان و مباشران عمل دیوانند اغمضت فی مطالبه چشم پوشیدم در حلیت مال یعنی ملاحظه نکرده ام در تحصیل
مالی که از دیوان ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب کرده ام از آنچه شائبه حرمتی داشت و شبهه در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض
عین ماخوذ است که معنی بر هم گذاشتن چشم است یجبی لهم الفیء یجبی بجیم و بای یکنقطه بمعنی جمع میکنند و بنای آن بای و واو
هر دو آمده است قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة وجبوته وجباوة ای جمعته و مراد بفیء خراج است که عبارت از مال
و جهات دیوانیست الا اخرج منه بیرون آمدن از مال که این فقره متضمن آنست کنایه از مفارقت آنست و از تصرف خود
برآوردن و بنای کلام بر استعاره بالکنایه است یا تخییل چه تشبیه شده است مال حرامی که محیط میشود بانسان و بدور او در
می آید مانند جامه و امثال آن و اکتفا شده است در کلام بذکر مشبه تنها چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات خروج
از برای آنکه از ملایمات مشبه به است تخییل آنست فقسمنا له قسمة یعنی قرار دادیم میان خود از برای او چیزی و قسمت نمودیم
او را بیکدیگر که هر کدام چیزی از آن بدهیم اشهر قلایل وصف اشهر بقلایل با آنکه چون اشهر از صیغ جمع قلت است افاده قلت
عدد آن مینماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت آنست کنایه از آنکه عدد شهور مذکوره به که اقل مراتب جمع قلت است نزدیکتر بود که
ده که اکثر مراتب آنست و میتواند بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور بر تاسیس که افاده معنی
جدیدیست محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت در جمع کثرت آنست که
صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نباشد مانند اذرع و ارجل که چون صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن نیافته اند مشترک دانسته اند
میان هر دو و در هر دو ماده استعمال مینمایند و هو فی السوق سوق عبارت از نزع است یعنی جان کندن قال فی القاموس
ساق المریض سوقا و سیاقا شرع فی نزع الروح تبیین اول از کلام امام ع که لولا ان بنی امیه وجدوا من یکتب لهم تا آخر آنچه
متضمن نکات جند است از صدور آن مستفاد میشود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب آن
در معرض سخط و غضب الهیست و اگر چه امری که اعانت ایشان در ضمن آن بعمل آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که از جمله اموری که

امام علیه السلام در مقام شکایت مذکوره از صدور آن از مردم مذکور ساخته و شکایت مذکور منبئ است بر حرمت آن حضور در جماعت
و مجمع ایشان چنانچه و یشهد جماعتهم اشاره بآنست و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت
ایشانست حرام نیست و ارتکاب آن جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت حرامست خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن
خراج و امثال آن و خواه در ضمن فعل مباح مانند حضور در جماعت و خیاطت ثوب و آنچه از آن قبیل باشد و موید آنست حدیث حسنی که
شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله از ابن ابی یعفور روایت کرده که او گفته است کنت عند ابی عبد الله اذ دخل علیه
رجل من اصحابه فقال له اصلحک الله انه ربما اصاب الرجل الضیق او الشدة فیدعی الی البناء
یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب انی
عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة
یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم من روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام
ناگاه شخصی از اصحاب آنحضرت در آمد و لب بثنا و دعای آنحضرت گشوده گفت اصلحک الله بدرستیکه گاه است که مردی را از ما که
اصحاب توییم تنگی و شدتی در معاش دست میدهد و ضرور میشود که بواسطه قوتی مباشر کاری شویم و ما را ارباب حکم میخوانند که بجهة
ایشان بنایی کنیم یا نهری را زمین کنیم که مجری آب ایشان باشد یا سدی که در پیش آب بسته اند و از هم پاشیده است باصلاح آوریم
درین باب چه میفرمایید آیا ما را مبادرت بآن رواست یا نه امام علیه السلام در مقام تنبیه بر منع از ایشان در آمده فرمودند دوست
نمیدارم که از جانب تو در اعانت ایشان گرهی بر ریسمانی زده شود یا سر مشکی بسته شود و لو وه باشد مرا بازای آن ما بین لابتیها
این شهر یعنی مدینه طیبه کنایه از آنکه اگر تمام مدینه از من و متعلق بمن شود که اینقدر کار بواسطه ایشان از تو در وجود آید و لابه بمعنی
زمین سنگلاخ و سیاهست که گیاه در آن نرویده باشد و چون از دو جانب مدینه طیبه دو زمین سنگلاخ بر نهج در آمده است
چنانچه شهر در میان هر دو واقعست تعبیر از آن بما بین لابتین میکنند و انهار لابتین مدینه میگویند حضرت فرمودند دوست نمیدارم
اعانت ایشانرا بافعال مذکوره بلکه بسیاهی که بنوک قلم ایشان داده شود تا بآن چیزی نویسند بدرستیکه جمعی که اعانت ایشان مینمایند
و یاری ایشانرا جهت همت خود ساخته اند روز قیامت در سرا پرده آتشین مقام خواهند داشت و مرکز و از آتش ایشانرا در میان
خواهد گرفت چنانچه سرا پرده خیمه را در میان میگیرد که بهر جانب که روند عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق حکم
خود را در میان بندگان جاری سازد و حدیث صحیحی که از یونس بن یعقوب نقل آن بصحت رسیده است که گفت قال لی ابو عبد الله
لا تعنهم علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشانرا در بنای مسجدی که از افعال مستحبه است چه جای فعل مباح و حرام و روایت کرده است ابن بابویه

قمی رحمه الله از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت صلوات الله علیهم که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله الا و من علق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم
القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا یسلطه الله علیه فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی فرموده
است رسول خدای صلی الله علیه و آله هر کس تازیانه در برابر سلطان جابری بر کمر خدمت بندد که چون سوار شود بدست او دهد
یا چون اشاره نماید بکسی که حاضر داشته باشد بگرداند خدای تعالی روز قیامت آن تازیانه را ماری از آتش که درازی او هفتاد گز
باشد و مسلط سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب او باشد و بد عاقبتی است آن ایشانرا و امثال این احادیث بسیار که
درین باب وارد است هیچ شک نیست که چنانچه احادیث مذکوره دلالت بر حرمت آن در ضمن فعل حرام میکند دلالت بر حرمت
آن در ضمن فعل حلال نیز دارد بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که و لا تعنهم علی بناء مسجد مشعر بر آنست که
و شاید از آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار نیز استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیه مذکور
آنست که میل میکنند بجانب جمعی که دامان کردار خود را بظلم آلوده اند که در پی باید شما را آتش دوزخ و در ضمن اعانت ایشان
میل بجانب ایشان حاصلست خواه بفعل حرام متحقق شود و خواه بفعل حلال خصوصا که بعضی مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند
و گفته اند که نهی از میل قوی بقیاس بطریق اولی معلوم میشود و الله اعلم بمقاصد کلامه و از کلام بعضی فقها رضوان الله علیهم که در
مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی نفسه حرام باشد و اعانت ایشان
بامور مباحه مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت و امثال آن حرام نیست اگر برین حکم اجماعی متحقق شده باشد که عبارت از اتفاق
علمای مذهب است در یک عصر بر آن چون اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی میتواند شد مضایقه نیست در آن و الا جای
بحث است چرا که احادیث صحیحه و نصوص قطعیه چنانچه سبق ذکر یافت ناطق است بر خلاف آن و قطع نظر از آن بر تقدیر مذکور
تخصیص حرمت را باعانت ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرامست خواه متضمن اعانت ظالم باشد و خواه نه
مگر که بگوییم مراد بحرمت آن شدت حرمت است نه اصل حرمت هر چند این معنی محتاج بذکر نیست چه هر گاه حرمت اصل فعل ثابت
باشد بی آنکه متضمن اعانت ظالم باشد بقیاس بطریق اولی معلوم میشود و عجبست از علامه قدس سره که در کتاب تذکرة الفقها
حرمت اعانت را مخصوص دانسته است باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور باحادیث
مذکوره حال آنکه چنانچه از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها صریحست در تعمیم فتامل مترجم گوید گویا حکم بتامل بواسطه آنست که میتواند
بود که مقصود علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد بر زیادتی و شدت حرمت و سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن

باصل حرمت وتفصیل مذکور حمل کرده باشند بنا بر انکه بعضی از احادیث مذکوره متضمن آنست که نهی نیز بجهت
وزیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم وظاهر آنست که مراد باعانت ظالمین که از احادیث واز بعضی احادیث دیگر که مذکور شد
حرمت آن ظاهر میشود هر امری باشد که در عرف اطلاق اعانت بر آن کنند و مرتکب آن معاون ایشان گویند وبعضی امور جزئیه که در
عرف اطلاق اعانت بر آن نشود مثل حاضر ساختن دوات یا کوبی یا سقایه یا امثال آن داخل در آن نباشند و انچه از بعضی اکابر نقل آن به ثبوت
رسیده که در جواب سوال خیاطی که به دوختن جامه سلطان وقت اشتغال داشته واز وی پرسیده است که آیا من باین عمل در سلک اعوان
ظلمه واهل ظلم وعقابی که بر اعانت ایشان مترتب بر عمل من نیز ترتب دارد گفته است که الداخل فی اعوان الظلمة من
یبیعك الابر والخیوط واما انت فی الظلمة انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن و ریسمان میفروشند
بجهة آنکه بان جامه دوزی اما تو که خود مباشر آن از جمله ظالمانی نه از اعوان ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهایت مبالغه در آن
باشد والا کار چنانچه مخفی نیست باشکال میکشد نسأل الله العصمة والتوفیق انجام محقق نماند که اخبار آن جوان نویسنده در حال احتضار
بوفای امام علیه السلام بانچه باو وعده کرده بود بحسب ظاهر دلالت دارد بر انکه در حالت نزع روح قبل حصول موت وانقطاع
کلام احوال آن نشاء و این که ان مقام از اهل نجات مستوجب عقاب بر ایشان ظاهر میشود درین باب بطریق مخالف وموافق احادیث
متعدده وارد است از انجمله بهر دو طریق روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند ان یخرج احدکم من الدنیا
حتی یعلم این مصیره وحتی یری مقعده من الجنة والنار یعنی بیرون نرود یکی از شما ای امت من از دار دنیا تا اینکه
جایی که محل رفتن اوست کجاست و تا نه بیند نشیمن خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ اگر از اهل دوزخ باشد و روایت
کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کلینی از علی بن عقبه از پدرش عقبه در ضمن حدیث طویلی که قال لی ابو
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا
الامر الذی انتم علیه وما بین احدکم وبین ان یری ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی
هذه ثم اهوی علیه السلام بیده الی الورید الحدیث یعنی من حطاب کرد امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلم
وگفت ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت در نمی آید روز قیامت مگر امری که شما یعنی تو و جمعی که در ولای ما با تو شریکند آن یعنی
مذهبی که داریم و دینی که در میان اویان اختیار کرده اید وحایل نیست میان دیده بصیرت هر یک از شما و میان دیدن آنچه متضمن
روشنی اوست یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستگاری در آن دنیا مگر رسیدن نفس او باینجا و دست مبارک گذاشتند بر رگ گردن
خود اشارت بانکه چون روح باینجا رسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد وحقیقت احوال آن نشاء یعنی النفس مشاهده خواهد

کشت واز بعضی ارباب عقول واصحاب باطن نقل کرده اند که از وقت احتضار چشم باز کرده وتبسم کنان گفت فلمثل هذا فلیعمل العاملون
یعنی مثل این پایه که بعمل آورده اند جمعی که مرتکب عمل میشوند وارباب حدیث سیوا احادیث بسیار نقل کرده اند که همه صریحست در انکه در حال
احتضار حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه وآله وجناب ولایت مآب مرتضوی علیه السلام نفس نفیس بالین هر کس حاضر میشوند
بشارت میدهند او را بانچه مآل اوست از اهل سعادت باشد بسعادت وحسن احوال واگر از ارباب شقاوتست بشقاوت
وسوء مآل ومعاضد این معنی است بعضی ابیات که درین باب منسوبست بامیر المومنین وسید الموحدین امام المشارق والمغارب
علی بن ابی طالب علیه السلام که در مخاطبه حارث همدان که از اخیار اصحاب آنحضرت بوده است وچنانچه در دیباجه اشارت بان
شده است شریف مصنف دام ظله باو میرسد بر زبان کوهرسان جاری ساخته اند که یک بیت از انجمله اینست شعر یا حار همدان
من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدان هر کس که از رحمت حق میرود در برابر معاینه می بیند در
مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد وخواه از ارباب نفاق وعدوان وهمه را در آن حالت بشارت بسعادت وحسن مآل
روی بانچه خیر العباد وعلی اکرم الاوتاد حدیث شانزدهم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است
بشیخ جلیل محمد بن بابویه القمی از محمد بن بکران النقاش که از اهل قم است ودر کتب رجال اگرچه اسم او مذکور است اما تصریح
بجرح وتعدیل او نشده از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد السبیعی الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد اصحاب
حدیث ثقه وجلیل القدر است بخوبی حافظ وکثرت حفظ حدیث مشهور است چنانچه از و نقل کرده اند که میگفته است سیصد هزار حدیث
حفظ دارم که از انجمله صد وسی هزار با سند آن از پیغمبر صلی الله علیه وآله حفظ کرده ام وجمیع رجال سند آنها را میدانم مولدش
در سال دویست وچهار از هجرت بوده ووفاتش در سال سیصد وسی ودو واز عبید بن حمدون الرواسی حسین بن نصر از پدر او
از عمرو بن شمر از ابی عبد الله الجعفی که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است وعلمای رجال تضعیف او نموده اند از جابر بن عبد الله
الانصاری که از اخیار اصحاب است ودر واقعه بدر با پیغمبر صلی الله علیه وآله همراه بوده ودر هیجده موقعه در رکاب ظفر انتساب
آن سرور بغزای کفار قیام نموده وتا زمان امام محمد باقر علیه السلام در قید حیات بوده وبسعادت خدمت پنج امام فایز شده
نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر علیه السلام زنده خواهی بود وبسعادت دیدار او
فایز خواهی گشت وچون بخدمت او برسی باو از جانب ما سلام برسان واین را دیگری واز امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که او آخرین کسیست از صحابه کرام که از دار دنیا راه آخرت نشافته است ورحلت او بعد از همه وقوع یافته در سال
هفتاد وشش هجری وبعضی در نود ونه گفته روح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از پدر بزرگوار آن خلاصه نورکار

امام زین العابدین از والد ماجد آن عبادت آثار حسین بن علی بن ابی طالب از امیر المومنین ویعسوب الدین سلام الله علیه
وعلیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وآله دینا کان علی فقال یا علی
قل اللهم اغننی بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك فلو كان علیك مثل صبیر دینا
قضاه الله عنك وصبیر جبل بالیمن لیس بالیمن جبل اعظم منه یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای
صلی الله علیه وآله از دیگر قرضی که بر ذمت من بود وقدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرموده اند یا علی بخوان این دعا را که
اللهم اغننی بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك که اگر قرض تو مثل صبیر باشد که به برکت خواندن این دعا حضرت عزت
عمت عطایاته ترا توفیق ادای آن میدهد وذمت ترا از شغل آن فارغ میسازد وصبیر کوهیست در ولایت یمن که درین کوهی از آن
بزرگتر واقع نیست وخلاصه معنی دعا انکه بار خدایا بی نیاز ساز مرا بانچه حلال کرده آنرا بر بنده کان خود از انچه حرام ساخته تصرف
در آن را وبی نیاز ساز مرا بفضل وکرم خود از کسی که غیر تو باشد مصنف دام ظله بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه
اش اینست مسکوید جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعضی سنوات قرض من بسیار شده بود چنانچه مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال
طلا تجاوز نموده وصاحبان آن شده بسیار در طلب آن ابرام مینمودند وتشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کارها باز داشته بود
ونمیتوانستم بهیچ کاری پرداخت ودست من بعلاجی بواسطه ادای آن بمیرسید ووسیله نداشتم که از و استمداد آن نمایم پس بمضمون
این حدیث عمل نمودم وبخواندن این دعا ملازمت نمودم وهر روز بعد از نماز صبح تکرار آن قیام داشتم وگاه بود که بعد از نمازهای
دیگر نیز بخواندن آن تبرک می جستم تا انکه برکت خواندن دعای مذکور در اندک زمانی ادای آن وجه شد واثری از آن قرض نماند بسبب بعضی
امور که هرگز بخاطر من نرسیده بود وفکر من براهوال آن نکشته والله الموفق حدیث هفدهم روایت شده است بسندی که
اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی از تمیم بن عبد الله القرشی از پدر او عبد الله بن تمیم از احمد بن سلیمان
النیشابوری از علی بن الجهم در ضمن حدیث بزرگی که بقدر حاجت از ان اخذ شده قال قال المامون لابی الحسن الرضا علیه السلم
ما معنی قول الله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیك الایة کیف
یجوز ان یکون کلیم الله موسی بن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأله هذا السؤال
فقال الرضا علیه السلم ان موسی علیه السلم علم ان الله تعالی جل ان یری بالابصار ولکنه لما کلمه وقربه
نجیا رجع الی قومه واخبرهم ان الله تعالی کلمه وقربه وناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتی نسمع کلامه
کما سمعت وکان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعین الفا ثم اختار منهم سبعة الاف

ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سیناء فاقامهم
فی سفح الجبل وصعد موسی الی الطور وسال الله تعالی ان یکلمه ویسمعهم کلامه فکلمه الله تعالی وسمعوا
کلامه من فوق واسفل ویمین وشمال ووراء وامام لان الله تعالی احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا
منها حتی سمعوه من جمیع الوجوه فقالوا لن نؤمن لك بان هذا کلام الله حتی نری الله جهرة
فلما قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسی یا رب
ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم وقالوا انك ذهبت بهم فقتلتهم لانك لم تكن صادقا
فیما ادعیت من مناجاة الله تعالی ایاك فاحیاهم الله وبعثهم معه فقالوا انك لو سالت الله
تعالی ان یریك تنظر الیه لاجابك وكنت تخبرنا كیف هو ونعرفه حق معرفته فقال موسی یا قوم
ان الله تعالی لا یری بالابصار ولا کیفیة له وانما یعرف بایاته ویعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لك
حتی تساله فقال موسی یا رب انك قد سمعت مقالة بنی اسرائیل وانت اعلم بصلاحهم فاوحی الله تعالی
الیه یا موسی سلنی ما سالوك فلن اواخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسی رب ارنی انظر
الیك قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله
دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت الیك یقول رجعت الی معرفتی بك عن جهل
قومی وانا اول المؤمنین منهم بانك لا تری فقال المامون لله درك فاخبرنی عن قول الله تعالی
ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه فقال الرضا علیه السلم ولقد همت به ولولا ان رای
برهان ربه لهم بها کما همت به لکنه کان معصوما والمعصوم لا یهم بذنب ولا یاتیه فقال المامون
لله درك یا ابا الحسن فاخبرنی عن قول الله تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر
علیه فقال الرضا علیه السلم ذاك یونس بن متی ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه ان لن نضیق
علیه رزقه ومنه قوله تعالی واما اذا ما ابتلیه ربه فقدر علیه رزقه ای ضیق وقتر فنادی
فی الظلمات ظلمة اللیل وظلمة البحر وبطن الحوت ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین
بترکی مثل هذه العبادة التی فرغتنی لها فی بطن الحوت فاستجاب الله له قال سبحانه فلولا انه کان
من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون فقال المامون لله درك یا ابا الحسن فاخبرنی عن قول الله

تعالى ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر قال الرضا عليه السلم لم يكن احد عند مشركى مكة اعظم ذنبا
من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لانهم كانوا يعبدون من دون الله ثلثمائة وستين صنما
فلما جاءهم عليه السلم بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الها
واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيء يراد ما
سمعنا بهذا فى الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله
مكة قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر فقال
المامون لقد شفيت صدرى يا بن رسول الله واوضحت لى ما كان ملتبسا فجزاك الله عن انبيائه
وعن الاسلام خيرا **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز وخاتمه وانجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** راوى گويد
مامون عباسى از امام رضا عليه السلام در مقام استفاده بعضى مسايل واستكشاف بعضى مشكلات خود درآمده گفت چه معنى دارد كلام
خدا تعالى در قرآن مجيد كه فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب ارنى انظر اليك كه ظاهرش دلالت بر آن دارد كه موسى عليه السلم
چون بوعده گاه پروردگار خود آمد و پروردگار او با او سخن گرد گفت اى پروردگار من خود را بمن نما كه بديده ظاهر در تو نگرم چون
روا باشد كه موسى بن عمران كه بمرتبه كليم اللهى فايز باشد نه انديشد كه عظمت وكبريائى الهى را پايه برترست كه بديده ظاهر اگر تجانس مشاهده
جمال او بوده باشد وبجز ذات وتقدس او از مقارنت ماده ومقابله وجهت ومكان كه از شئون وطايف جسم وجسمانيست ظاهر تر
است از انكه توهم رويت او تواند كرد تا انكه در مقام طلب آن درآيد واز پروردگار خود آن را درخواهد امام رضا عليه السلام فرمود كه
همچنى كه موسى هم ميدانست وعالم بود بانكه پايه عظمت وجلال او رفيع ترست از انكه دست ادراك بصرى بآن تواند رسيد وبجسم سر
او را توان ديد وليكن چون از جانب عزت بمرتبه كليمى فايز شد وسعادت مكالمه ومناجات او دريافت وبجانب قوم خود
برگشت ودر مقام اظهار نعمت پروردگار خود بايشان درآمده خبر داد ايشان را از مرتبه قرب الهى كه باو كرامت شده بود وسعادت
مكالمه ومناجات حق كه روزى او گشته پس قوم در مقام انكار آن درآمده گفتند ايمان نمى آوريم بتو اى موسى وتصديق سخن تو
نميكنيم تا خود كلام حق را نشنويم چنانچه تو دعوى شنيدن آن ميكنى وايشان مشتمل هزار مرد بودند پس موسى از ميان ايشان هفتاد
هزار كس اختيار كرد واز انجمله هفت هزار كس برگزيد واز ميان ايشان هفتصد كس گزين كرد هفتاد كس انشا را كه بعقد اعتبار ذى
بالتقى داشتند رفيق خود ساخت كه با او بوعده گاه مكالمه پروردگار حاضر شوند وبشنوند انچه او شنيده بود وگواهى دهند بر
صدق قول او نزد باقى قوم چون بر گزيد پس ايشان از ميان قوم برآمده بجانب طور سينا كه وعده گاه مكالمه ومناجات

او بود با پروردگار روان شد وچون بانجا رسيد آن جماعت را در دامن كوه گذاشته خود بكوه برآمده درخواست كرد از حضرت عزت
جل ذكره كه مرتبه ديگر با او سخن درآيد وبشنواند آن قوم او كه همراه او بودند تا بصيقل عيان زنگ شك از آينه اعتقاد از آينه خاطر
ايشان زدوده شود وبعين اليقين مشاهده مرتبه قرب او نموده باقى قوم را از آن خبر دهند پس حضرت عزت تعالى شانه
دعاى او را در معرض اجابت درآورده مرتبه ديگر آثار مكالمه خود را ظاهر ساخت وايشان همه كلام حق را شنيدند چنانچه صداى آن
از جانب فوق وتحت وايمن وايسار وپيش وعقب بگوش ايشان مير سيد بواسطه انكه حضرت عزت تعالى شانه كلام مذكور را
در درختى كه در آن مقام بود خلق كرده بود وچون صداى آن از آن درخت ظاهر شد نسيم قدرت مو الهى آن از همه جانب منتشر
ميساخت واز همه طرف بگوش ايشان ميخورد پس با وجود مشاهده آن حال بر انكار خود راسخ ورزيده گفتند لن نؤمن لك
حتى نرى الله جهرة الاية هرگز ايمان نمى آوريم بتو اى موسى وتصديق نميكنيم بانكه اين كلام الهيست تا انكه خدا را بر وجه اشكار ببينيم
وبديده ظاهر از مشاهده جمال او روشنى نگيرد پس چون جرأت تكلم باين سخن بزرگ از ايشان بظهور رسيد دريای غضب الهى
بجوش درآمده صاعقه قهر او بر ايشان وزيد وبسبب ظلم وستمكارى كه بگفتن اين سخن بر خود روا داشتند خرمن وجود همه بباد فنا و
هلاك در داد موسى عليه السلام چون مشاهده انحال نموده بمناجات درآمده گفت بارخدايا چه گويم به بنى اسرائيل بجانب ايشان
برگردم وايشان مرا در معرض خطاب وعتاب درآورده گويند تو انجماعت را با خود بردى وچون نتوانستى صدق سخن خود را
بر ايشان ظاهر ساخت همه را در معرض هلاك درآوردى بواسطه انكه در سخن خود كه مكتفى با خدا استعمال سخن كردهام وسعادت مناجات
ورازگويى او را دريافته صادق نبودى واز آن ترسيدى كه چون زنده نزد ما آيند تكذيب سخن تو كنند ودر اظهار كذب قول خود
اعتراف بايد نمود بواسطه دفع اين تهمت از خود بچه حيله توسل جويم كنايه از انكه از سر عقاب عاجل ايشان درگذر ومرتبه ديگر
خلعت حيوة در ايشان بوشان تا من ببلاى تهمت گرفتار نگردم پس حضرت عزت دعاى موسى را مستجاب كرده ايشان را زنده
ساخت وباتفاق موسى نزد قوم فرستاد پس باز خطاب بموسى كرده گفتند بدرستى كه اگر خداى تعالى درخواست مينمودى كه خود را
بتو نمايد تا بديده ظاهر مشاهده جمال او كنى هر آينه دعاى تو مرتبه اجابت مى يافت وبسعادت لقاى او فايز ميشدى وخبر
ميدادى ما را از كيفيت ذات او وما مكتفى گرديم بر وجه كيفيت وصفت وچنانچه حق شناسايى اوست ما را معرفت بكمال او حاصل
ميشد وموسى گفت اى قوم خداى تعالى را بديده ظاهر نميتوان ديد وذات او را كيفيت وچگونگى نيست كه علم كسى بآن تواند برد واو را
فقط شناسند بآيات وعلامات ميتوان شناخت وبدليل وبرهانى بشناخت او ميتوان برد نه بمشاهده وعيان ايشان باين سخن
تسلى نشده گفتند ايمان بتو نمى آوريم وتصديق حرف تو نميكنيم تا انكه رويت او را از دور خواهى موسى عليه السلام چون از قول

تعنت ايشان مايوس شد روى بدرگاه الهى كرده گفت پروردگارا شنيدى كه جماعت بنى اسرائيل چه گفتند ومرا بر چه كار
ميدارند وتو بصلاح حال ايشان واناترى از من وبهتر ميدانى كه خير ايشان درچيست وحى الهى نازل شد كه اى موسى سوال كن
از من انچه ايشان از تو سوال ميكنند وبخواه انچه از تو ميخواهند كه تو را بر آن مواخذه نمى شود وعقاب بر گناه وكناه
ديگرى كسى را در معرض عقاب در نمى آوريم وعلم كسى بالجمل كسى ضايع نمى گذاريم پس بعد از صدور امر الهى موسى عليه السلام
لب باين كلام گشود كه رب انظر اليك قال لن ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف
ترانى فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك
وانا اول المؤمنين يعنى اى پروردگار من بنماى بمن خود را كه نظاره جمال تو نمايم ومرا برويت خود ممكن ساز كلام الهى در
جواب او بر منوچه مخلوق شد كه هرگز نتوانى ديد مرا اى موسى بديده ظاهر تو را قابليت مشاهده جمال خود نداده ايم وليكن نگاه كن بسوى
اين كوه كه بلندترين كوههاى اين ملكست وقوت وتوانائى او از تو امثال تو بيشترست پس اگر اين كوه در جاى خود قرار گيرد وتواند
تحمل تجلى مانمود زود باشد كه تو نيز مرا ببينى ودر آنوقت طاقت مشاهده جمال من بخود گمان بر واگر ببينى كه كوه را توانائى تحمل پرتو
از تجلى ما نيست بمجرد وصول ذره از خورشيد لقاى ما بر آن ريزشده از هم جدا باشد تو نيز از تمناى آن درگذر ودل بر ظلمات
هجران وديدار ما بنه پس چون تجلى كرد پروردگار موسى بر آن كوه چنانچه گفته اند بعد از سوفار سوزنى يا برابر درهمى از نور خود بر آن
افكند بعد از انكه حيات وعلم وقدرت در آن آفريده بود او را ريزريز گردانيد وپاره پاره ساخته از هم فرو ريخت چون موسى
آن حال را مشاهده نمود از هول ودهشتى كه او را دست داد بر روى درافتاد واز هوش رفت وچون بهوش آمد در مقام
تسبيح وتنزيه پروردگار خود درآمده گفت پاكى ياد ميكنم ترا از هرچه لايق حضرت تو نيست ورجوع كردم وباز گشتم از جهل قوم
خود خبره ذات تو از امكان رويت وامورى كه منقص نقص است بسوى معرفت وشناخت خود بانكه تقدس ذات تو
از آن برترست كه گنجايش آن بوده باشد ومن اول گروندگانم بانكه ترا نتوان ديد وبديده ظاهر محروم مشاهده جمال تو
پس مامون تسلى خاطر از جواب امام عليه السلام حاصل كرده لب بدعاى آنحضرت بگشاد وگفت خدا برگ خيرها دهد ترا سعادت
خبر ده مرا از معنى قول الهى در باب يوسف پيغمبر على نبينا وعليه السلام ولقد همت به وهم بها لولا ان راى
برهان ربه ودفع كن از خاطر من اشكال اين را كه چون تواند بود كه يوسف صديق با وجود مرتبه نبوت وعظمت قصد
مخالطت زليخا كند وعزم مباشرت با او نمود وقوع يابد وحال انكه نعوذ بالله كه بر وجايز نبود امام عليه السلام در مقام
تفسير آيه كريمه بر وجهى كه رفع اشكال او در ضمن آن نشود درآمده فرمود كه معنى آيت آنست كه زليخا قصد كرد مخالطت وصحبت

يوسف را واگر نبود اينكه يوسف مشاهده برهان پروردگار خود كه عبارت از نور عظمت ولمعه عصمت ونبوت است كرده بود ودامان
عصمت او از آلايش معاصى پاك گشته قصد ميكرد مخالطت او را چنانچه او قصد كرده بود ليكن يوسف على نبينا وعليه السلام بمرتبه
عصمت فايز بود واز معصوم قصد معصيت واقع نميشود وانبيا گناه نمى كنند پس مامون گفت فقد درك يا ابا الحسن خبرده مرا از
معنى قول خداى تعالى كه وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه يعنى رفع كن از خاطر من اشكال
كه از ملاحظه ظاهر معنى آن آيت دادهاست چه ظاهرش خبر ميدهد انكه ذا النون پيغمبر وقتى كه غضب بر او مستولى شد واز ميان
قوم بيرون رفت ظن كرد وگمان برد كه ما قدرت بر او نخواهيم يافت چون تواند بود كه از پيغمبر خدا اين قسم ظنى وقوع يابد وحال انكه
بمذهب حق پيغمبران همه بمرتبه عصمت فايز باشند امام رضا عليه السلام فرمودند كه ذو النون يونس بن متى است كه از قوم خود
غضبناك شده از ميان ايشان بيرون رفت وظن در اين آيه بمعنى استعمال يافته وان لن نقدر عليه بمعنى ان لن نضيق عليه
است چنانچه در آيه كريمه واما اذا ما ابتليه ربه فقدر عليه رزقه قدر عليه بمعنى ضيق وقدر استعمال يافته است
ومعنى آيه والله اعلم آنست كه صاحب ماهى يعنى يونس پيغمبر عليه السلام وقتى كه از قوم خود در غضب شد كه چرا باو ايمان نياوردند
وقبل از انكه وحى الهى باو نازل شود از ميان قوم خود بيرون رفت پس يقين داشت كه ما روزى او را بر وتنگ نخواهيم كرد
وهرجا كه باشد باو خواهيم رسانيد تا انكه بدريا درآمد وبزندان شكم ماهى گرفتار شد فنادى فى الظلمات پس ندا كرد يونس
درميان تاريكيها تاريكى شب وتاريكى دريا وتاريكى شكم ماهى ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين يعنى نيست
معبودى بحق مگر تو بپاكى ياد ميكنم ترا از جميع انچه سزاوار مرتبه تو نيست ومنزه از جميع معايب ونقايص برى ميدانم بدرستى كه بودم من
از جمله ظالمان وستمكاران بر خود بسبب انكه تارك بودم مثل اين عبادتى را كه الحال در شكم ماهى بآن قيام دارم
پس حضرت عزت تعالى وحده العزيز دعاى او را مستجاب گردانيد وتسبيح او را شرف قبول داده گفت فلولا انه كان من
المسبحين للبث فى بطنه الى يوم يبعثون اگر نه آنست كه يونس از جمله سبحان وتسبيح كننده گان بود وگفت لا اله الا
انت سبحانك انى كنت من الظالمين هر آينه درنگ ميكرد در شكم ماهى ودر آن مقام ميداشت تا روزى كه آدميان برانگيخته شوند
وقيامت قايم شود وليكن ببركت ذكر وتسبيح پروردگار او را از حبس خلاص ساختيم پس مامون مرتبه ديگر بوظايف دعاگويى
حضرت قيام نموده گفت فقد درك يا ابا الحسن خبرده مرا از قول خدا تعالى كه بعد از فتح مكه بر حضرت مقدس رسول صلى الله عليه وآله
نازل شد كه ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر نسبت ذنب برسول خداى صلى الله عليه وآله چون
صحيح تواند بود وحال انكه عصمت جميع انبيا بتطفيل عصمت اوست امام رضا عليه السلام فرمودند كه مراد گناه باعتقاد باطل مشركين

اصل بکواست نه کنه و واقعی زیرا که نزد ایشان گناه مجلسی بزرگتر از گناه رسول خدای صلعم بود بواسطه آنکه ایشان همه بعبادت
اصنام و پرستش بتان قیام داشتند و سجده و نذر بتان را بغیر از خدا ابتغا محراب عبادت خود ساخته بودند پس چون آن سرور
ایشان را دعوت کرد و گفتن کلمه اخلاص یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله و بتوحید خواند ایشان را بعد از آنکه بنهایت رسوخ در شرک داشتند
بزرگ بود آن نزد ایشان و تکلیف این از امری عظیم داشتند پس بزرگان و ارباب شوری ایشان بمنزل ابو طالب جمع شدند
و گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا
علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق آیا کردانید محمد
خدایان متعدده را خدای یگانه یکتا بدرستی که یکتایی و یگانگی خدا امریست بغایت عجب و چون دیدند که ابو طالب بقول ایشان
نپرسید از خانه او بیرون آمدند و روان شدند و بهمدیگر میگفتند در حال رفتن که در رفتن شتاب کنید و صبر و شکیبایی ورزید
بر پرستش خدایان خود بدرستی که مخالفت محمد با او و پیش آمدن کار او حادثه ایست از حوادث دهر که اراده شده است برای ما
و از وقوع آن چاره نیست یا دعوی که محمد ما را میکند و اراده که کرده است امریست که مقرون بحقیقت و صواب باشد بلکه بواسطه
طمع بزرگی و ریاست عرب و عجم است و این امریست که همه کس را اراده آن هست و مراد همه کسیست علی اختلاف التعبیرین
و نشنیده ایم ما این را که او ما را بران میدارد در ملت آخرین که پدران خود را در یافته ایم یا ملت عیسی که آخرین است زیرا که ایشان
بران اعتقاد بوده که دین عیسی بر تثلیث است نه بر توحید نیست این توحید که او ما را بان میخواند مگر افترا یا گفتن دروغی از نزد خود پس
چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله مکه را او را در عوض امتثال خود در آورده گفت انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از
جانب خدا تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد از این خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد گناه آن
بود داشتند و خواهند داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته و آینده پس مامون گفت هر یکی که
شفا دادی سینه ما را از رنجی که از این امور در و بهم رسیده بود ای فرزند رسول خدا واضح و روشن ساختی آنچه بر من مشتبه
بود و حقیقت آن را امید است خدای خیر دهد ترا حضرت عزت عظیم عطایت از جانب انبیا خود که رفع توهم گناه در ماده ایشان
ما کردی و از جانب ملت اسلام که باین نوع حل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی **تنبیه دویم** قوله بجبالکی فعلیت
بمعنی فاعل از مناجات که بمعنی ... و راز گفتن است و میتواند بود که مصدر باشد مثل نجوا چنانچه صاحب صحاح تصریح بان کرده است
و بنده عبارته و قال الفراء و قد یکون النجی والنجوی اسما و مصدرا و بر هر تقدیر نجیب ترکیب حالست از فاعل قرب که ضمیر مستترست در و

راجع بحضرت تعالی یا مفعول او که ضمیر ماست متصل باو راجع بموسی علیه السلام الی طور سینا **ترجم کوید** طور بضم طا بمعنی کوه است مراد
جبل و مراد اینجا کوهیست واقع بنواحی شام که موسی علیه السلام بر آن استماع کلام الهی نموده است و سینا نام درختیست که در
آن کوه روییده و این سبب اضافه شده است کوه بان و بفتح سین و کسر سین خوانده شده است و فتح انجو بان بهتر دانسته اند
قال فی الصحاح و طور سینا جبل بالشام و هو طور اضیف الی سیناء و هو شجر وقری سینا بالفتح والکسر والفتح اجود فی النحو لانه لیس فی ابنیة
العرب فعلاء ممدود الکسور و بعضی گفته اند سینا نام مکانیست که کوه مذکور آنجا واقعست و از ابن عباس و عکرمه نقل شده است
سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن نیکوست و بعضی گفته اند بمعنی مبارکست پس طور سینا بمعنی خواهد بود که کوه حسن و مبارکست
یعنی با خیر و برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت مثل یوم الاحد و نقل الحمقا و بعضی گفته اند که سینا
و سینین کنایه از درخت میوه دارست و چون در آن کوه درخت میوه دار بوده است که مردم از میوه های آن منتفع بوده اند
تعبیر از آن بطور سینا کرده اند از قبیل اضافه بادنی ملابست و صاحب تفسیر واحدی گفته است که اولی آنست که سینا و سینین اسم
مکانی باشد که موضع کوه مذکورست و بسبب آن مکان بان حسن و مبارکی آن باشد چه اگر سینا خود بمعنی حسن و مبارک باشد
چنانچه گذشت اضافه طور باو اضافه موصوف خواهد بود بصفت و آن جایز نیست حتی نری الله جهرة یعنی عیانا و نصبش
بمفعول مطلق بودنست باین تقدیر که رؤیت عیانا یا حالیست از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول آن که الله است یعنی
ببینیم خدا را او آشکارا شود بر ما آشکارا شدنی یا ببینیم او را در حالتی که ما آشکارا باشیم نه پنهان یا او بر ما آشکارا باشد
جعله دکا دک بمعنی دق و کوفتن است قال فی الصحاح الدک الدق و اینجا بمعنی اسم مفعول مستعمل شده است که کلام
درین تقدیر باشد که جعله مدکوکا و مراد لازم معنی است یعنی ریزه ریزه شده و از هم پاشیده و خر موسی صعقا یعنی سقوط
و بر روی در افتادنست و صعقا مفعول مطلق فعل محذوف است یعنی صعق صعقا و میتواند بود که حال باشد از موسی که فاعل خر
است یعنی بیهوش شدن یا بر رو افتادن در حالتی که بیهوش بود قال فی القاموس صعق کسمع صعقا و یحرک غشی علیه و گفته اند که
از عشای روز پنجشنبه تا عشای جمعه عید اضحی بیهوش بود ولقد همت به وهم بها هم قصدی بمعنی قصد و عزم
آن شیء است و مراد اینجا والله اعلم آنست که در تنبیه اول مذکور شد پس قوله تعالی وهم بها جواب ترکیب جواب اولاست که
بر و مقدم شده یا دال بر وجوب آن چنانکه میگویی فتلک لولا ان اخاف الله که درین تقدیر است که لولا ان اخاف الله
فتلتک که بعضی حمل بر تقدیم جواب و لولا کرده اند و بعضی گفته اند فتلتک آخر محذوفست و فتلتک اول دالست بران و زیادتی
تحقیق درین باب در مایش دویم بیاید انشاء الله تعالی یعنی استیقن ان لن نضیق علیه رزقه یعنی تقدیر از قدرت خود نیست

بلکه مشتق از قدر بمعنی ضیق و تنگی است چنانچه تقدیر در آیه کریمه الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر الآیه از آن مشتق یعنی حضرت
عزت پهن میکند و وسیع میکرداند روزی را از برای کسی که میخواهد و تنگ میکند روزی او یعنی کم و تنگ میسازد روزی او برای
کسی که خواهد در عوض امتحان خود در آورده و ماده او را فاقه زیاده بر آن نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که یونس علیه السلام
یقین میدانست که ما روزی او را بانکه بر وی تنگ سازیم با و صبر سازیم خواه در میان قوم باشد و خواه از ایشان هجرت کند
و هیچ شکی نیست که چون در تفسیر این آیه و توجیه آن بر وجهی که منافات بعصمت انبیا نداشته باشد امنیت که بر زبان معجز
بیان امام علیه السلام جاری شده است پس التفات نباید کرد بانچه بعضی مفسرین ذکر آن کرده اند که مراد آنست که یونس علیه السلام
ظن کرد که تقدیر آن نکرده ایم که با و عقوبتی برسانیم چون قبل از نزول وحی از قوم خود هجرت کرد به که تقدیر از قدر بمعنی قضا
و قدر ماخوذ باشد یا آنکه مراد تمثیل حال او باشد بحال کسی که گمان داشته باشد که ما بر آن قدرت نداریم یا آنکه مراد او وسوسه
شیطانی باشد که در وهم او جا کرده بوده است بواسطه شدت آن و هم تعبیر از آن بظن شده و واقع مذکوره قبل از بعثت او بوده
چه قبل از پیغمبری تجویز شده که انبیا علیهم السلام بعضی وساوس شیطانی دست دهد و امثال این تاویلات که بعدم التفات سزاوار
تراند و منه قوله تعالی و اما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه **ترجم کوید** ضمیر ابتلیه راجعست بانسان که در اول آیه گذشته و معنی آیه
چنانچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند والله اعلم آنست که اما چون انسان را بیازماید پروردگار او را بدرویشی و تنگی پس تنگ سازد
برو روزی را فیقول ربی اهانن پس او گوید آنکه کار من اهانت فرموده و خوار کرده مرا و هیچ شک نیست که این از نهایت قصور نظر
و قلت فهم اوست چه اساس درویشی بسیار و آرامش درویشان افزون از حد و شمار است خواجه عبدالله انصاری گوید
درویشی چیست خاک بیخته و آبی بر و ریخته نه بیت پا را از و کردی و نه کف پا را از و دردی **سعدی گوید** ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی از توانگری سبحانک انی کنت من الظالمین نیز کی مثل هذه العبادة التی فرغ لها فی بطن الحوت ست
ظلم بخود بر نوجه که بر زبان حضرت جاری شده است ... که تا غایت بنظر رسیده دیده نشد و موید آنست آنچه
بعضی ارباب کشف و عرفان گفته اند که مرتبه قربی که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد قبل از آن او را حاصل نبود و
بعد از آن نیز حاصل نشد تا آنکه فرو بردن ماهی او را معراج او دانسته اند و درین باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی او بر نوجه بنظم در آورده است **مثنوی** گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او بشیب زانکه قرب حق برونست از حسیب قرب نه بالا و پستی رفتن است قرب حق از حبس هستی
رستن است **ماین اول** جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه درین نشا یعنی در دار دنیا دیدن ذات مقدس الهی بدیده ظاهر

ممکن نیست و او را تعالی شانه درین دنیا نمیتوان دید نهایتش خلاف شده است در آنکه آیا در آن نشا یعنی آخرت رؤیت او
بر وجه مذکور ممکن است یا نه اشاعره بر آن رفته اند که ممکن است و خواص مؤمنین در بهشت بسعادت لقای الهی بدیده ظاهر و چشم سر
فایز خواهند شد و لیکن نه بر وجهی که مقابل ناظر باشد یا در یکی از جهات شش گانه قرار گیرد یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره
از لوازم دیدن درین دنیاست و در آخرت مشاهده او بر وجهی میسر خواهد بود که باین امور احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن
نیست زیرا که چنانچه دیدن درین نشا محتاج بمقابله و جهت و مکانست در آن نشا نیز چنین است چه عقل حاکمست باینکه دیدن بچشم
بدون امور مذکور نیست خواه درین نشا و خواه در آن نشا و لقا مؤمنین در آن نشا که در قرآن و حدیث وارد است یعنی انکشاف
تام و ظهور نیست چه آنچه از معارف و علوم درین نشا انسان را بدلیل و برهان حاصل میشود در آن نشا بدیهی او خواهد بود و بر وجهی
علم باو احاطه خواهد داشت که گویا معاینه می بیند و مشاهدت قال امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام لا تدرکه
العیون بمشاهدة العیان ولکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان یعنی دیده ظاهر را امکان دیده عیانی طاقت
ادراک او نیست و لیکن دیده باطن بنور ایمان و عمل صالح بمشاهده جمال او فایز خواهد بود **بیت** بچشم دل جمالی میتوان دید که
چشم سر در آن محرم نباشد و قال ایضا الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد ولا تحویه المشاهد ولا تراه
النواظر ولا تحجبه السواتر یعنی سپاس و ستایش خدای را که مشاهده بندگان پی بادراک او نمی تواند برد و دیده نظر کنندگان
او را نمی تواند دید و هیچ ستری حاجب نیست و هیچ پرده بر رو کرفته نشده و اشاعره در اثبات مذهب خود متمسک شده اند بایتی که
در سؤال اول از اسوله انجدیث ایراد یافته است از دو وجه اول آنکه معلق و مشروط ساخته است خدای تعالی رؤیت موسی علی
نبینا و علیه السلام در آیت مذکور بر قرار گرفتن و از هم نریختن جبل که فان استقر مکانه فسوف ترانی و قرار گرفتن و از هم
نریختن جبل امریست فی نفسه ممکن و هر چه معلق و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکن است پس رؤیت الهی ممکن باشد و معتزله
در جواب آن میگویند آنچه رؤیت موسی علیه السلام در آیت مذکور معلق و مشروط بان شده قرار گرفتن و از هم نپاشیدن
جبل مطلق نیست زیرا که در وقت تعلیق مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام داشت و رؤیت حاصل نبود و بفعل جبل نیز بر قرار است
و رؤیت حاصل نیست بلکه قرار گرفتن و آرامش جبل است در حال طور تجلی نور الهی بر آن و قرار گرفتن و آرامش جبل در حال مذکور
لا نسلم که ممکن باشد بلکه محالست زیرا که خدای تعالی رؤیت موسی را معلق و مشروط ساخت بان بعد از آنکه خبر داده بود بانکه رؤیت
او وقوع نخواهد یافت که و قال لن ترانی و هیچ شک نیست که وقوع رؤیت بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محالست نه ممکن
پس قرار گرفتن و آرامش جبل که رؤیت موسی علیه السلام معلق و مشروط شده است بان محال باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم

الامتناع باشد برامری که صریح باشد از امتناع مثل آنکه گفته شود در جواب کسی که مجادله و نزاع در امر معلوم الصدق داشته باشد که
ان کان کلامک هذا حق فشریک الباری موجود که اراده شده است باین کلام امتناع حق بودن کلام او
چنانچه وجود شریک باری ممتنع است و با آنکه معنی داشته و طرف شده درین کلام وجود شریک باری بامور یکه فی نفسه ممکن اند
از قول مذکور اعتراف بامکان وجود شریک باری که گفته است لازم می آید و قایل آن منسوب بکفر نمیشود بواسطه معلوم بودن کذب
کلام او نزد قایل فقیر بر وجه دوم آنکه اگر رویت محال باشد چنانچه معتزله میگویند هر آینه موسی علیه السلام طلب آن از پروردگار خود
نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل دور است و عاقل باختیار در آن مقام نمیشود پس طلب موسی علیه السلام آن را از پروردگار خود
دلالت داشته باشد بر آنکه موسی اعتقاد امکان آن داشته چنانچه ما میگوییم پس آنچه معتزله بر آن رفته اند تقاضای آن دارد
باشد که مثل موسی پیغمبر که از اعاظم اولو العزم باشد و بزیور کلیم الهی محلی شده اند که بر خدای تعالی چه چیز رواست و چه چیز نه و اما معتزله
و جمعی که بهره از علم کلام یافته اند دانسته هیچ شک نیست که این طریقت معوج و راهیست کج که هیچ عاقل اختیار سلوک آن نمی
نماید و معتزله نیز در اثبات مدعای خود که امتناع رویت است متمسک شده اند بهمین آیت برین توجیه که اگر رویت ممکن باشد
و روا باشد که مردم بدیده ظاهر خدای تعالی را ببینند چنانکه اشاعره میگویند پس طلب موسی علیه السلام موجه باشد که از آن ممکن
پس بچه سبب در معرض خطاب و عتاب الهی در آمد و امر مذکور ازو باین مرتبه بزرگ نمود که اطلاق ظلم بر آن شده و بسبب آن کوه
را از هم ریزانیدند و صاعقه غضب الهی بر ایشان وزید چنانچه همه را هلاک ساخت چنانچه از آن خبر میدهند قوله تعالی فقد
سئلوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم و اشاعره در جواب
ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این بود که موسی علیه السلام در دنیا سوال آن کرده بود و ما قایلیم بآنکه در دنیا
رویت الهی ممکن نیست چرا که رویت الهی در دنیا چنانچه گذشت موقوفست بر مقابله و جهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خدا
روا نیست و معتزله را میرسد که گویند این معنی نیز تقاضای آن میکند که موسی علیه السلام جاهل باشد از آنکه بر خدای تعالی چه چیز رواست
و چه چیز روا نیست و احاد اشاعره و جمعی که بهره از علم کلام دارند عالم باشند بآنچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت آن بجا داده اید
والله الهادی تنبیه دوم اکثر نحات بر آن رفته اند که تقدیم شرط بر جزا جایز نیست بواسطه آنکه معنی شرط مقتضی صدر کلامست
بیان این اجمال آنکه چون کلامی ترکیب یابد از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقق مضمون دیگری باشد جزو سببی
شرط نامند و بواسطه افاده سببیه مذکور یکی از ادوات شرط که ان و لو و اذا است بر سر او در می آورند و جزو دیگر را که مسبب است
و مترتب بر آن جزای آن و گاه فای جزا بر سر آن در می آورند و گاه بی فا ذکر میکنند مثل ان تکرمنی اکرمک و ان تکرمنی فانا

تکرمک یعنی اگر گرامی داری مرا من نیز گرامی میدارم ترا که گرامی داشتن مخاطب متکلم را سبب گرامی داشتن متکلم شده است
مر مخاطب را و این قسم را ماده اکثر علمای نحو بر آن رفته اند که واجبست که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط
جایز نیست و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدم یافته آن را جزا نباید دانست و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید
کرد که آنچه مذکور است مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا اگر بحسب ظاهر جزا مقدم شده است بر شرط
انا ظالم دیگر بعد از آن فعلت کذا مقدر باید داشت که کلام در این تقدیر باشد که ان فعلت کذا فانا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن
باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگر بر آن رفته اند که تقدم جزا بر شرط جایز است پس در مثال مذکور همان انا ظالم
مذکور جزا خواهد بود و احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام امام علیه السلام در تحدیث در جواب سوال او که
تفسیر کرده اند قوله تعالی و هم بها لولا ان رای برهان ربه را که ازین قبیل است لولا ان رای برهان ربه لهم
بها نقض بر مسلک ایشان نمیشود چنانچه میتواند بود که غرض حضرت این باشد که لهم بها مقدر است و تقدیر کلام بر توجه آنست
میتواند بود که مدعی این باشند که و هم بها مذکور جزاست و چون مرتبه آن تاخر است معنی کلام این آیت میشود بهمان نحو چون
حضرت جزا را با لام ابتدا ذکر کرده اند و هم بها که در کلام مذکور است بی لامست ظاهر از آن احتمال اولست پس دعوی میتوان
کرد که کلام حضرت موید مذهب بعضی محققین از ارباب تفسیر است که گفته اند که و هم بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگرچه از ادوات
شرط نیست اما در حکم شرطست و در این که جواب آن جایز نیست که بر آن مقدم واقع شود چنانچه بر شرط مقدم نمیشود بلکه لولا محذوف
و آنچه مذکور است دالست و تقدیر کلام آنست که لولا ان رای برهان ربه لهم بها اما آنچه صاحب کشاف و اکثر مفسرین ذکر کرده اند
تقدیر کلام در آیه آنست که لولا ان رای برهان ربه لخالطها یعنی اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را ندیدی بنور عظمت و
لمعه نبوت را مشاهده نمی نمود بصحبت زلیخا و مخالطت او قیام مینمود از جمله اموریست که سزاوار آنست که باین التفات نمایم
و از موضع اعتبارش ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بان دارد که از یوسف علیه السلام قصد و عزم
معصیت واقع شده است و بواسطه رفع این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب مجاز و تاویل کلام از ظاهر خود بی آنکه باین
احتیاج باشد چنانچه گفته شود که مراد آنست که در نفس یوسف علیه السلام بواسطه اقتضای قوت شهوانی که در طبع انسان
مذکور است میل باین بهم رسیده بود و چون میل مذکور از غایت شدت شبیه بود بلزوم قصد و عزم از آن بهم شده است که بمعنی
قصد است بطریق استعاره یا آنکه اطلاق هم بر میل مذکور بمشاکله و همت لغوه دیگر است که فعل زلیخاست یا آنکه از قبیل تسمیه مشرف
بر شی است باسم آن شی مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است بمعنی کشته شده بر کسی که مشرف بر قتل است و امثال این

تاویلات که موجب گردانیدن کلامست از حقیقت خود بی آنکه ضرورتی بان فهمی باشد یا امری بان باعث و بواسطه آنکه میدان تقدیر
وسیعست و هر گاه راه آن واشد هر کس را میرسد که آنچه خواهد تقدیر کند تنبیه سیم باید دانست که مراد ببرهان پروردگار نقلی شاید که
یوسف علی نبینا و علیه السلام بسبب دیدن آن پیرامون قصد مذکور نگشت نفس دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است بر وجوب باز آمدن
از محرمات و دوری کردن از معاصی و منهیات که از جانب حضرت عزت تعالی وعده الهوی وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام
المعصوم لا یهم بذنب و لا یاتیه که دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت نیز منافی عصمت مستفاد میشود که قصد معصیت از جمله معاصیست
و مبادرت آن مستوجب عقاب و سخط الهی مگر آنکه گوییم که از منافی بودن امر مذکور بعصمت و عدم جواز وقوع آن از معصوم لازم
لازم آید که معصیت باشد چه میتواند بود که از قبیل سهو و نسیان بوده باشد که باعتقاد علمای امامیه رضوان الله علیهم وقوع آن
بمعصوم روا نیست و منافی عصمت است و حال آنکه باتفاق معصیت نیست و جمعی تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام ارتکاب معاصی
واقع شود و ایشان را معصوم نمیدانند ایشان یوسف علیه السلام را باین تفسیر کرده اند که یوسف ع مبادرت بگشودن بند زیر جامه خود نمود
در محلی از زلیخا نشست که ارباب مجامعت هنگام اراده آن کار انجا می نشینند و برهان رب آنکه آوازی از عالم غیب بگوش او رسید که
ایاک و ایاها یعنی بر تو باد ای یوسف که پیرامون مباشرت زلیخا نگردی و او متنبه نشد و التفات نکرد بر قصد خود اصرار داشت تا
آنکه مرتبه دیگر آواز مذکور را شنید و متنبه نشد و بعد از آن مرتبه سیم بتبدیل باین عبارت یافت که اعرض عنها یعنی دور دار
نفس خود را از زلیخا و پیرامون مباشرت او مگرد و او همچنان بر آن رسوخ داشت تا آنکه یعقوب علیه السلام در برابر او آمد و انگشت
ملامت بدندان ممانعت گرفته خود را برو جلوه داد و بعضی گفته اند آوازی شنید که یا یوسف لا تکن کالطایر کان له ریش فلما
زنی قعد لا ریش له یعنی ای یوسف مباش مانند آن مرغ که پری داشت که بان پرواز میکرد تا گاه اراده زنا کرد و چون بان
عمل اقدام نمود بال و پر او ریخت و از پای در افتاد و از پرواز خود باز ماند و بعضی گفته اند دستی پدید شد میان او و زلیخا که بقلم
قدرت برو نوشته بود فان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعنی بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما نگاهبانانی
از ملایکه کرام که نویسندگانند افعال و اقوال شما را و آنچه میکنید و میگویید و میدانید و از روی دانستگی در نامه اعمال شما مینویسید
با وجود آن از آن اراده باز نیامد تا باز در آن نوشته دید که لا تقربوا الزنی انه کان فاحشة و ساء سبیلا یعنی نزدیکی مکنید
بزناکاری بدرستی که زنا فاحشه ایست بزرگ و اقدام بان سبیلیست بد و فایده نکرد تا باز در آن ثبت دید که واتقوا یوما ترجعون
فیه الی الله یعنی بشوید پرهیزکار و بترسید از روزی که رجوع و بازگشت شما در آن روز بسوی پروردگار است
و اثری بر آن مترتب نشد و همان بر سر اقدام بان عمل بود تا آنکه خطاب الهی در رسید بجبرئیل علیه السلام که ادرک عبدی ان

یصیب الخطیئة یعنی دریاب بنده مرا پیش از آنکه ازو خطائی در وجود آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل نازل شد برو و گفت یا یوسف
اتعمل عمل السفهاء و انت مکتوب فی دیوان الانبیاء یعنی ای یوسف مباشر میشوی عمل سفیهان و ناقصان عقل را و حال آنکه نام تو در
دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت است و ما میگوییم حضرت عزت بآتش غضب خود بسوزاند جمعی را که اعتقاد الانبیا معاصی و منهیات
خدا بیشتر دارند باین مرتبه که با وجود ملاحظه این امور و مشاهده امثال این تنبیهات جلی خود را از آن باز ندارند و رسوخ در تبعیت شیطان
ورزیده بر آن اصرار نمایند و چه خوب واقع شده تشنیع زمخشری صاحب کشاف در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان
که داده است الحق داد انصاف داده چه از نقل کلام ایشان و بیان آنچه مقصود ایشانست از آن عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش
اینست این امور و آنچه مثل اینست از اموریست که ارباب حشو و جبر که دین ایشان مبتنی بر بهتان و افترا بر خدای تعالی و پیغمبران
او ایراد آن میکنند و تجویز صدق آن مینمایند و ارباب عدل و توحید یعنی معتزله در روایات و مقالات ایشان راه این حرفها
نیست و هرگز راضی نیست امثال این امور بجمعی که بمرتبه نبوت و هدایت خلق فایز اند نسبت داده شود و اگر احیانا از یوسف علیه السلام
ادنی زلتی واقع میشد هر آینه در معرض تشنیع و ملامت در می آمد و توبه و انابتی که ازو واقع میشد در کلام مجید مذکور میبود چنانچه
زلت و قصه آدم صفی علی نبینا و علیه السلام در کلام مجید مذکور است و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب و یونس علی نبینا و علیه السلام
واقع شده و توبه که بعد از آن کرده اند استغفاری که از ایشان واقع شده در قرآن هست و چون تواند بود که از یوسف ع
مبادرت بامثال این امور واقع شود و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را ثنا کرده است و مخلص نامیده قال تعالی و لما
بلغ اشده آتیناه حکما و علما و قال تعالی انه من عبادنا المخلصین پس یقین دانست که پای عفت آن
جناب در ان چنان مقام لغزنده نهایت قرار و ثبات داشته است بر وجهی که با نفس خود جهاد کرده که ارباب قوه و عزم بر آن وجه
جهاد نمینمایند و در آن حال نظر بصیرت بر دلالت حرمت و وجه قبح آن تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت مستحق آن شده است که ثنا
و ستایش او در کتابهای آسمانی که قبل از نزول قرآن بر انبیا سابق نازل شده واقع شود و بعد از آن در قرآن مجید که حجت
الهیست بر باقی کتابهای او و آنچه در آن مذکور است از آیات و بینات مصداق انتهای مرتبه و ستایش آن بمرتبه که ازین
یافته است و اکتفا نشده است الا باستیفای قصه او و بیان تمام واقعه او در ضمن سوره کامله علیحده تا بزبان صدق و راستی
تقریر کند حکایت او را بر جمعی که بعد ازو باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار او ابراهیم خلیل بعمل آمده تا اقتدا کنند و
پیروی او نمایند و در عفت و پرهیزکاری و پاکی ازار و ثبات ورزیدن در موقفی که محل لغزش پای کردار است و مقام در افتادن
باعمال دور از کار است بهره گرداند حضرت عزت ایشان را از رحمت خود نهایت خود بسبب ایراد ایشان امری که منجر شود بآنکه نازل

ساختن آلهی سوره را در کلام مجیدی که احسن القصص آیات در شأن آن بواسطه آن باشد که اقتدا کنند مردم به پیروی از پیغمبران
خدا در نشستن میان پای زن زنا کننده و گشودن بند ازار و به اراده مباشرت بر وجه حرام و در آنکه نهی کند پروردگار او را از آن
کار سه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرآنی باواز بلند گوشش ور ساخته و سرزنش و علامتهای عظیم نماید او را بواسطه اراده آن
کار و در مقام تهدید و وعید او در آید بحدی که تشبیه کند او را بمرغی که پر او ریخته باشد و از پای در افتاده و پای عزم و اراده او اصلا
تزلزل نیابد و تقبیح آن عمل منبه نشود تا آنکه حضرت عزت جبرئیل را بفرستد که او را از آن عمل باز دارد و حال آنکه اگر حریص ترین
مردم در زناکاری و دلیرتر و جسورترین انسان در آن کار ادنی مراتب آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت داده اند
مشاهده نماید هیچ شک نیست که نه در رگ او حرکت میماند و نه در اعضای او قدرت و قوت والحق جای تعجب است ایشان را اختیار
مذهبی که الخسی از آن متصور نیست و از در افتادن الضلالت و گمراهی که هیچ چیز از آن روشن تر و ظاهر تر نه تمام شد ترجمه کلام صاحب
کشاف جزای خیر داد و خدا تعالی او را از جانب پیغمبران خود و فخر رازی که در این باب کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چون مناسب
مقام است بر سبیل ... ثبت گذارش میباید هیچ شک نیست که جمعی که ایشان را اطلاعی برین واقع بوده و در میان بوده اند
زیاده بر هشت کس نیستند اول یوسف علیه السلام که روی سخن همه جا با اوست دویم زلیخا سیم عزیز شوهر او چهارم زنانی که زلیخا
ایشان را طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان که یوسف بر صدق دعوی خود آورده وشهد شاهد من
اهلها ششم حضرت عزت تعالی شانه که عالم السر والخفیات هفتم ابلیس که محرک سلسله فساد است و این هفت
همه اعتراف کرده اند بر پاکی دامان یوسف علیه السلام و برین واقع از مباشرت گناه و ارتکاب معصیت پس توقف در آن باب
نیست هیچ مسلمان سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف هم آنجا که گفت هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا در خواست من از نفس من کرد
کام خود را از من بر آورد و من تن باو در ندادم و از گناه سرکشیدم و جایی که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه
یعنی بار خدایا زندان را دوست میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند یعنی مباشرت زنا و اما اعتراف زلیخا گفت که ولقد
راودته عن نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق که در خواستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را
و تن در نداد و همچنین بعد از آنکه زنانی که طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند و اعتراف کردند نزد عزیز به پاکی
یوسف علیه السلام گفت الان حصحص الحق انا راودته عن نفسه یعنی اکنون ظاهر شد آنچه حق و راست است من خواستم
یوسف را از نفس او و آرزوی وصال او کردم و اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه بعد از آنکه دید که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب دریده
شده است رو بزنان خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی بدرستی که این کار از مکر و حیله شماست

بتحقیق که کید و مکر شما بزرگست و روی به یوسف نیز میکند و اما اعتراف زنان جایی که گفتند امرأة العزیز تراود فتاها عن نفسه
قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین در گفتن آورده که پنج زن بودند از آن پنج تو از خواص عزیز با هم در شهر مصر
نشسته غیبت زلیخا میکردند و گفتند زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است که کام خود را
بر آورد بدرستی که شکافته است غلاف دل او از دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف علیه السلام بدرون دل او در آمده است ما بدرستی که
ما می بینیم زلیخا را در گمراهی هویدا و خطای ظاهر سبب آنکه با وجود شوهری مثل عزیز مصر شیفته درم خریده گردد و جایی که گفتند حاش لله
ما علمنا علیه من سوء یعنی پاکست خدا تعالی از آنکه عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزکار پاکیزه روزگار مانند یوسف ندانستیم
ما بر او امری که بدو ناسزاوار باشد و اما اعتراف شهود قوله تعالی وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من
قبل فصدقت وهو من الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین فلما رای
قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم چون یوسف علیه السلام نسبت آن اراده را بزلیخا داد
و دامان عفت خود را از الایش آن پاک نمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من ظاهر شود و محکمی غیر از شما ازین واقعه
خبردار نیست یوسف گفت در آن خانه کودکی بود چهار ماهه عزیز گفت کودکی در آن سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام
فرمود که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن آورد پس گفت که عزیز از آن کودک بپرسید که تو چه میگویی کودک بقدرت ربانی
بسخن در آمد و گفت راست میگویم و خدا تعالی ازین قصه خبر میدهد که وشهد شاهد من اهلها یعنی گواهی داد گواهی
دهنده از کسان زلیخا و گفته اند که او پسر عم زلیخا بود از روی حکمت گفت اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده باشد زلیخا در دعوی
خود صادق است و او کاذب و اگر از عقب پاره شده باشد او صادق است و زلیخا کاذب چون بخاطر آوردند گریبان او از عقب پاره بود
و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت بر عفت و بیگناهی یوسف علیه السلام قوله تعالی کذلک لنصرف
عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین بعد از آنکه داد از آنکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرد و اگر نه آن بود
که یوسف مشاهده برهان پروردگار خود نمود هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده برهان ما کرد قصد او نکرد میفرماید که همچنین
او را ثبات دادیم در اطاعت حق و برهان خود را باو نمودیم تا بگردانیم از و بدی و اعمال ناشایست یعنی زناکاری بدرستی که
او از بندگان خالص ماست یعنی پاک گردانیده شده از هر ناشایست و اما اقرار ابلیس پس آن بجایی که میگوید فبعزتک لاغوینهم
اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت و بزرگی تو که پروردگار عالمیانی قسم که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان
آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت و دانسته شد که یوسف از

بندگان مخلص بود پس گویم جمعی که نسبت ارتکاب این عمل بیوسف علیه السلام میدهند اگر از اتباع حضرت شهادت حق جل و علا
بطهارت دامن او از الایش این عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند باقرار و اعتراف و عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه
کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده است والحق این کلامیست در غایت لطافت و نهایت مقرون بکمال حسن و
ظرافت والله الهادی الخاتم کلام بعضی مفسرین که تجویز نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام کرده اند و انبیا را از گناهان صغیره و کبیره
معصوم میدانند در تفسیر آیه وافی هدایه که بر سوال چهارم امول اشتمال دارد یعنی قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تاخر چون بحسب ظاهر مشعرست بر صدور گناه از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته و آینده
مضطرب و مختلف است و چند وجه در مقام توجیه و تاویل او در آمده اند و حق درین باب آنست که بر زبان معجز بیان امام علیه السلام
جاری شده است و بعد از صحت رسیدن نقل آن حدیث جای شک و تردد در آن باب نیست و بعضی از ارباب تواریخ و اصحاب سیر
ذکر کرده اند که مشرکان که قبل از آنکه فتح شود مکه بدست آن محمد علیه الصلوة والسلام در خانه خدا متمکن شود و حکم او در حرم الهی جریان
یابد معلوم ما خواهد شد که برحقیت دعوی که ما را بترک عبادت اصنام و پرستش اوثان میکند مقرون بصواب و چون که
معظم زادها الله شرفا و تعظیما بر دست آنحضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف بحقیت این پیغمبر صلوات الله علیه و آله
نمودند و فوج فوج بشرف اسلام که دین الله عبارت از آنست در آمده از عیان نبوت محمد صلی الله علیه و آله کردند چنانچه سوره
کریمه اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا بآن ناطقست و انکاری که از
حضرت داشتند بر آنکه ایشان را از پرستش اصنام دعوت مینمود است زایل گردید و گناهی که بآنحضرت نسبت میدادند بسبب
دعوت مذکور باعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه در حدیث از امام علیه السلام تصریح بآن واقع است و اگر این تاویل
قابل تسلیم و حمل کنیم ذنبی را که در آیت واقعست بر ظاهر چنانچه اکثر مفسرین فهمیده اند تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان مقدم و موخر
صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن الهی مکه را بجهت حضرت صلوات الله علیه و آله مناسبت آن ندارد که سبب غفران گناهان
او شود مگر آنکه مرتکب بعضی تاویلات بعید باید شد مثل آنکه گفته شود که چون فتح الهی مکه را بدست آنحضرت متضمن جهاد آنحضرت
بوده با کفار و جهاد با کفار عبادتست و عبادت بمقتضی ان الحسنات یذهبن السیئات باعث غفران گناه پس فتح
مکه سبب آمرزش گناهان بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار و اما بنا بر آنچه امام علیه السلام فرموده اند سبب
بودن فتح مکه مر آمرزش گناه حضرت را ظاهر تر از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش شک و ریب در آن نیست
و عجب از اکثر علمای امامیه و مفسرین ایشان رضوان الله علیهم مثل شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی

الطبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که با وجود التصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند در هیچ یک از
کتب خود متوجه ذکر این جواب از سوال مذکور نشده اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده اند که از نهایت ضعف و تکلف با
اینها انس با آنکه این حدیث در بعضی مصنفات علی بن بابویه مثل عیون الاخبار الرضا و غیر آن مذکور است در زمان ابن بابویه
بر زبان ایشان متقدمست اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا علیهم السلام کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند بعضی که تجویز
صدور صغیره و کبیره هر دو کرده اند گناه را در آیت بر ظاهر معنی حمل کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تاخر گناهانیست که پیش از
نبوت از حضرت واقع شده و گناهان که بعد از نبوت بصدور رسیده یا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن بعمل آمده یا آنچه تا
حال که زمان نزول آیه است واقع شده و آنچه بعد ازین واقع خواهد شد یا گناهان مادر و پدر او مثل که بشر بوده اند یعنی آدم و حوا
و گناهان امت او که بعد از و خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره تنها کرده اند و دامان عصمت ایشان را از الایش کبایر پاک میدانند
گناه را در آیت بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما تاخر بر وجوهی کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست
منشر کت در آنکه مصحح تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان حضرت نیست مگر بتاویل بعید و بباید دانست که بنا بر تفسیر امام علیه السلام
حمل ما تقدم و ما تاخر بر گناهانی که پیش از نبوت و بعد از آن بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت مشرکین بدین خود و ترک پرستش
اصنام که باعتقاد ایشان گناه بوده پیش از نبوت واقع نبوده است و همچنین بعنوان پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کردن نیز
آنکه بعد از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن آن باقی نمانده و همه مسلمان شده اند مگر آنکه بگوییم ما تاخر نظر بجمعیست که خبر فتح ما دیر
بایشان برسید و تا آن وقت بآن اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر آنکه قبل از هجرت و بعد از هجرت از حضرت واقع شده
چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد کلام حدیث بنجم روایت سندی که مصنف شیخ بزرگوار امین الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارت از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی ثقه و صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبد الله
بن اذینه و احمد بن عبد الله بن امیه و علی بن الحسن است از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در حدیث چهارم سبق
ذکر یافت از شریف بن سابق تفلیسی که اصل او از کوفه بوده و چون در آنجا تفلیس نقل کرده بتفلیسی اشتهار یافته و اکثر علمای
رجال ضعیف دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف کرده از فضل بن قره تمیمی سهندی که اصل او از
آذربایجانست و از آنجا بارمنیه نقل کرده و علمای رجال ضعیف دانسته اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکر
کم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله شرح کلام بلاغت نظام در ضمن دو سخن

سخن اول گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که گفتند حواریان بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله با که مجالست و همنشینی
نمائیم عیسی فرمودند با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما آورد و سخن گفتن او علم شما را زیاده کرداند و علم او باعث رغبت شما شود در آخرت
سخن دویم قال الحواریون حواریان جمع حواری است و حواری بمعنی دهنده مطلق است یا یاری دهنده مخصوص و مراد اینجا جمعی اند از
اصحاب عیسی علیه السلام که بجهت اختصاص بانحضرت دوستیشان و انصار او بودند و گفته اند انبیا را اتباع آن حواریان میگفتند که
حرفت ایشان گازری بوده و جامها را از اوساخ ظاهری پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری مشتق از حورت بفتح حا
بمعنی سفید خالص قال فی القاموس حورته ای غسلته و بیضته و بعضی علما گفته اند که ایشان در واقع گازر نبودند حرفت نموده
و اطلاق این نام بر ایشان کنایه از آنست که بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده
پاک میکردانند و العالم نور که موقف قرب رضای حضرت رسانیده از ظلمات جهل و نادانی میرهانیدند من یذکر الله رؤیته توصیف
کرده است حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در تجدیث کسی را که تجویز مجالست و همنشینی او نموده اند بسه صفت اول آنکه دیدن او باعث
یاد آمدن خدا باشد چنانچه از دیدن ارباب زهد و عبادت و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت این معنی مشاهده میشود دویم آنکه کلام او
موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث خلاصی ایشان از وحشت نادانی و جهل سیم آنکه عمل او باعث رغبت بآخرت
شود یعنی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد بقیام باعمال اخروی و باز داشتن نفس از اشتغال دنیوی و باید دانست که
مراد بمجالست و همنشینی در تحدیث مراحلیست که مستلزم الفت و زیادتی مخالطت و مصاحبت بوده باشد و این معنی اشعار بآن دارد که کسی که
متصف باین صفت نباشد نباید با او مجالست و مخالطت نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه شاعر گوید بیت با هر که نشستی و
نشد جمع دلت ؛ وز تو نرمید زحمت آب و گلت ؛ زنهار زصحبتش گریزان میباش ؛ ور نه نکند روح عزیزان بحلت ؛ چه جای کسی که
بضد این صفات متصف باشد مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن ایشان باعث دور شدن از یاد خدای تعالی است و کلام ایشان
باعث زیادتی جهل و غوا و مشاهده کردن اعمال ایشان باعث دلیری و رغبت دل باعمال بد و کردار ناشایست پس خوشا حال
کسی که توفیق کناره کرفتن از ایشان یافته باشد و شیوه عزلت و انزوا و مواظبت الفت بخدای تعالی پیش گرفته چه بسا باشد که
مخالطت و مصاحبت ایشان منجر بآفات قلبی و فساد اعتقاد شود و منتهی بحصول صفات و اخلاقی که منتهی هلاک نفس و زوال
کار دین و دنیا و آخرت است نعوذ بالله من ذلک و در حدیث وارد است که فر من الناس فرارك من الاسد یعنی بگریز از
مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی و از معروف کرخی رضی الله عنه نقلست که با امام جعفر صادق علیه السلام گفت وصیتی کن مرا که از
آن منتفع شوم حضرت فرمودند اقلل معارفك یعنی آشنایان خود را کم کن بار گفتم زدنی یعنی زیادت کن ای فرزند رسول خدای چه

حضرت فرمودند انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را که با او آشنا شده یعنی ترک آشنائی کن و بجد ابرداز در روایت کرده است
شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب تحصین که از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند لیاتین
علی الناس زمان لا یسلم الذی دین دینه الا من یفر من شاهق الی شاهق و من حجر الی حجر کالثعلب
باشباله قالوا و متی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فعند ذلک حلت العزوبة
قالوا یا رسول الله امرتنا بالتزویج قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان فهلاك الرجل علی ید ابویه
فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته و اولاده فان لم یکن له زوجة ولا ولد فعلی یدی قرابته
و جیرانه قالوا و کیف ذلک یا رسول الله قال یعیرونه لضیق المعیشة و یکلفونه ما لا یطیق حتی یوردوه
موارد الهلکة یعنی هرآینه خواهد آمد بر مردم زمانی که دین هیچ صاحب دینی سلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر کوهی بسر کوهی
و از سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند گفتند کی خواهد بود آن زمان ای رسول خدای حضرت فرمودند گاهی که مردم
معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدای دست زدن در اموری که ارتکاب آن بر ایشان جایز نیست پس در آن
هنگام عزب بودن حلال خواهد بود و مردم را بر ترک کدخدائی حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای نه تو ما را امر کرده بکدخدائی
و زن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است ولیکن چون آن زمان برسد هلاک مرد بدست پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر
و مادر نداشته باشد در دست زن و فرزندان ایشان اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست خویشان و همسایگان او گفتند
چون خواهد بود ای رسول خدای فرمودند سرزنش و ملامت او خواهند کرد بر تنگی معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند نمود
باموری که طاقت آن نداشته باشد تا آنکه برسانند او را بمقامی که باعث ارتکاب معاصی و هلاک دین او باشد پس همان بهتر که
از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال نمائی و عزت دنیا و آخرت خود را در عزلت و انزوای از ما سوا بینی مصنفه بیت روبتافت
از ای فرزانه مرد ؛ فهم جمیع ما سوی الله بانشش فرد ؛ هر که را توفیق حق آمد دلیل ؛ عزلتی بگزید و رست از قال و قیل ؛ عزت اندر
عزلت آمد ای فلان ؛ تو چرا جوئی ز اختلاط این و آن ؛ گر تو خواهی عزت دنیا و دین ؛ عزلتی از مردم عالم گزین ؛ چون شب
قدر از همه مستور شد ؛ لاجرم از پای تا سر نور شد ؛ اسم اعظم چونکه کس نشناسدش ؛ سروری بر جمله اسما باشدش ؛ گر تو هم
از خلق پنهانی همی ؛ لیلة القدری و اسم اعظمی حدیث نوزدهم روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد عیسی از محمد بن یحیی الخزاز از موسی بن
اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدد حدیث یازدهم احوال ایشان گذشت از امام موسی کاظم علیه السلام از آبای بزرگوار

الحضرت از امیر المؤمنین و امام المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت گفت ان یهودیا کان له علی رسول الله
صلی الله علیه و آله دنانیر فتقاضاه فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیك قال فانی لا افارقك
یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام اذا اجلس معك فجلس علیه السلام معه حتی صلی فی ذلك الموضع الظهر
والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وكان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یتهددونه
و یتواعدونه فنظر رسول الله صلی الله علیه و آله الیهم فقال ما الذی تصنعون به فقالوا یا رسول الله
یهودی یحبسك فقال علیه السلام لم یبعثنی ربی عز و جل بان اظلم معاهدا ولا غیره فلما علا النهار قال
الیهودی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و شطر مالی فی سبیل الله
اما والله ما فعلت بك الذی فعلت الا لانظر الی نعتك فی التوریة فانی قرأت نعتك فی التوریة
محمد بن عبد الله مولده بمكة و مهاجره بطيبة ليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب ولا متزين بالفحش
ولا قول الخنا وانا اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وهذا مالی فاحكم فيه بما انزل الله
وكان اليهودی كثير المال ثم قال علی علیه السلام كان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله عباءة و
كانت مرفقته ادما حشوها ليف فثنيت له ذات ليلة فلما اصبح قال لقد منعنی الفراش الليلة الصلوة
فامر علیه السلام ان يجعل بطاق واحد شرح کلام ملایمت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بخش بخش اول خلاصه
کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرتبتی که یهودی را بر رسول خدای صلی الله علیه و آله دیناری چند بود وقتی تقاضای
آن وجه از حضرت نمود حضرت فرمودند که ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم کنایه از آنکه چند روز صبر کن که چیزی بهم رسد
یهودی گفت بدرستی که مفارقت نجویم از تو ای محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمودند اینک با تو می نشینم تا وقتی که تو رضا بآن
داشته باشی و نزد او نشستند تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را گذاردند اصحاب چون آن حال مشاهده
کردند در مقام تهدید و وعید یهودی در آمدند پس نظر حضرت صلی الله علیه و آله بر ایشان افتاد فرمودند چه دارید با این یهودی
و با او میخواهید چه کنید گفتند ای رسول خدای یهودی در حبس نموده است چون تو ایم امین را گذارانند حضرت فرمودند که خدای من که عزیز
است و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان خود نفرستاده که بر جمعی که بر در امان من در آمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان
من باشند ستم نمایم و نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد حضرت همان در مقام ثبات داشت یهودی زبان بکلمه اسلام
کشوده گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اینک شطر مال من مبذول راه خدایست بخدا قسم که من بکرب

این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم مگر بواسطه آنکه بخاطر آوردم و ببینم وصف ترا که در توریه دیده ام آنجناب هست یا نه و نعتی
من بر حقیقت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریه بر این نوع خوانده ام که محمد پسر عبد الله مولد او مکه و مسقط خواهد بود و مکان
هجرت او آنکه مدینه طیبه شد بر خلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت گو و نه بلند آواز و در مقام ایذای کسی بر دشنام و بخنان ناخوش
نخواهد بود و اینک من گواهی میدهم که خداوند سزاوار پرستش نیست مگر معبود بی همتا و آنکه تو رسول خدائی بحق و اینست مال من حکم کن
بآن آنچه خدا فرموده است و یهودی صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که
فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله عبای آنحضرت بود و بالش که بر او تکیه میفرمودند از پوست بود و حشو آن
لیف خرما یعنی از شبها بر سبیل اتفاق مذکور را دولا فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک
آوردند که امشب اساس جامه خواب مانع آمده مرا از قیام بنماز شب امر کرد که آن جناب یکتا کنند و همان اندازان یکتا اکتفا نمایند
بخش دویم ان اظلم معاهدا اسم مفعول از عهد یعنی امان یعنی امان داده شده یا از عهد بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی شطر ما
لی فی سبیل الله شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم آمده خواه نصف باشد و خواه نه و اینجا هر دو معنی محتملست نهایتش قول یهودی
بعد از این کلام که فاحکم فیه بما انزل الله گویا ناظر است باحتمال دویم چرا که تعیین جزو که چند است بحکم خدا منشأ احتیاج دارد که
نصف چه نصف امریست معین الا لانظر الی نعتك فی التوریة یعنی نه از آنم که نعت و ستایش تو که در توریه هست نعت
و ستایش است یا نه و اختصار شده است در کلام بواسطه دلالت مقام بر مقصود منکم مولده بمکة بکه یعنی نقص و هلاک است قال
فی القاموس بکه اهلکه و نقصه و اینکه بلد الحرام را بکه نامیده اند بواسطه آنست که محل نقص و کم شدن گناهانست یا فانی و مرتفع
کردیدن آن یا بواسطه آنکه هر کس قصد آن شهر کند از روی ظلم و عدوان هلاک میکردد چنانچه نسبت باصحاب فیل واقع شده
و مهاجره بطیبة مهاجر بفتح جیم موضع هجرتست و هجرت بکسر او ضم با هر دو آمده بمعنی بیرون آمدن از ملکی بملکی دیگر و طیبه
بفتح طا و سکون یا مدینه رسول صلی الله علیه و آله است لیس بفظ غلیظ ولا سخاب فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهم اند
بدخلق و سنگین دل و درشت گو و سخاب بسین بی نقطه و خا مشدده و بعد از الف و بای یک نقطه صیغه مبالغه است تحرکا
کامعنی شدت صوت و فریاد کردن است عرب میگوید تساخب القوم یعنی تصاخبوا و تصایحوا بر یکدیگر فریاد کردند و یکدیگر را
زدند ولا متزین بالفحش ولا قول الخنا خنا برای بی نقطه و بعد نون الف نه بفتح او مشدده را و تشدید نون ماخوذ از
کرمعنی او اوست قال فی القاموس الرنة الصوت ون برنان رنا صاح و خنا بفتح خای بی نقطه و الف و بعد از آن نون مراد
فحش است یعنی مرد و سبک معنی اند و تعین در عبارت واقع شده است کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله

عباده ای عباده میخوانده بوده که ضمیر غایب باشد و راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و میخوانده بوده که تای اصل کلمه باشد
در حالت وقف ها میشود چه عبا و عباه هر دو در لغت آمده قال فی القاموس العباء ککساء معروف کالعباه و کانت مرقعه ادم
مرقعه بمعنی پاره پاره است و ادم بفتح همزه و دال جمع ادیم که بمعنی پوست یعنی پلاس حضرت پوستی چند بود که با هم پینه کرده بودند
لقد تمنعنی الفراش للیله الصلوه یعنی چون فراش من است و دال شده بود لیست و نرمی که از آن محسوس میشد
مانع آمد نفس مرا از قیام نماز و نفس من اقبال باین کرد که از آن مفارقت جویم و بنماز شب برخیزم و گویا حضرت صلی الله علیه و آله
از نماز هنگام بعضی نماز شب را خواسته باشد چه علمای ما رضوان الله علیهم برانند که برپای داشتن بعضی شب و قیام
بنماز و نوافل از واجبات محض آنحضرت بود و ترک آن برایشان جایز نبود والله اعلم **حدیث بیستم** روایت شده است
بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی اصحاب ما که در حدیث نهم بیان ایشان شد از احمد بن محمد
بن خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث چهارم سبق ذکر یافته است از منصور بن عباس از ابو الحسین الرازی که از سکنه
بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر هنوز بات باوست از سعید بن جناح که جلیل القدر و ثقه است و از اصحاب امام علی نقی علیه السلام
از عبد الحمید الکوفی از مهاجر بن زید الاسدی که هر دو از اصحاب صادق علیه السلام اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند مر عیسی بن مریم علیه السلم علی قریه قدمات اهلها وطیرها و دوابها فقال
اما انهم لم یموتوا الا بسخطه ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله
ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعی عیسی علیه السلم ربه فنودی من
الجو ان نادهم فقام عیسی علیه السلم باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریه
فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کانت اعمالکم قال عباده
الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل و امل بعید وغفله فی لهو ولعب فقال کیف کان
حبکم الدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا
وحزنا قال کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال الطاعه لاهل المعاصی قال کیف کانت
عاقبه امرکم قال بتنا لیله فی عافیه واصبحنا فی الهاویه فقال وما الهاویه قال سجین
قال وما سجین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیمه قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا
ردنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال

یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکه غلاظ شداد وانا کنت فیهم ولم اکن منهم
فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعره علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت
عیسی علیه السلم الی الحواریین وقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل
خیر کثیر مع عافیه الدنیا والاخره **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام اعلام مشتمل بر دو
نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدهی که اهل آن ده همه بر جای خود مرده
اند و کسی مباشر دفن ایشان نشده و از مرغان و سایر حیوانات ده و اهل آن نیز اثری نمانده رو باصحاب خود کرده
گفت هر آینه که اینها مرده اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از ایشان در وجود آمده ایشان را فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا
جدا فوت شده بودند یکدیگر را دفن میکردند پس حواریان که صفت ایشان از پیش رفت گفتند ای روح و ای کلمه الله دعا کن بدرگاه
الهی که ایشان را زنده کرداند از برای ما تا خبر دهند ما را که اعمال ایشان چه بوده و چه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا ما
از چون آن عمل کردیم و از آن مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را در معرض الحاح درآورده دعا کرد بدرگاه جناب
و احیای ایشان را از خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض اجابت درآورده ندا داده که طلب کن ای عیسی ایشان را که
جواب تو خواهند داد پس حضرت عیسی علیه السلام در اثنای شب در وقت تصفیه هوا از کدورت انفاس خلایق برخاست و بر
جای بلندی از زمین برآمده گفت ای اهل این ده شخصی از ایشان مبادرت بجواب او نموده گفت لبیک یا روح الله و کلمه عیسی علیه السلام
گفت وای رحمت بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما در دار دنیا چه بوده است و چه سبب مستوجب این عقوبت شده اید این شخص گفت
عمل ما عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس اندک و امید بسیار و نهایت غفلت در گرفتاری بلهو و لعب عیسی فرمود دوستی
شما بدنیا چه بود گفت مانند دوستی طفل با مادر خود که هر گاه روی بما آورد خوشحال و فرحناک میشدیم و هر گاه روی از ما برمی تافت
میگریستیم و غمگین میشدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما مر طاغوت را چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را
و انچه ما را بر آن میداشتند بعمل می آوردیم گفت آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت بدن و رفاهیت حال و صباح خود را
در هاویه دیدیم پرسید که هاویه چه چیز است گفت سجین گفت سجین کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت سوختن برمی افروزد
و شعله برمیکشند از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی علیه السلام گفت که شما در آن وقت چه گفتید و بشما چه گفتند گفت گفتیم
ما را باز فرستید بدنیا تا زهد و پرهیزکاری پیشه نمائیم و تلافی تقصیری که از ما در وجود آمده بکنیم جواب گفتند دروغ میگوئید چون
بدنیا بازگردید بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت چون است که غیر تو کسی از اینها با من سخن در میانه و این امر تو اختصاص

یافت گفت ای روح الله ایشان را بزیر لجامهای آتشین درآورده اند و سر آن را بدست ملائکه غلاظ داده و من اگرچه در میان ایشان
بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس چون عذاب بر ایشان واقع شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت
پس مرا بموی در آویخته بر کنار دوزخ بازداشته مشرف بر افتادن بر آن چنانچه نمیدانستم که برودی در خواهم افتاد در آتش
یا رهایی از آن خواهم یافت پس عیسی علیه السلام روی مبارک بجانب حواریان کرد و گفت ای دوستان خدا معاش کردن بنان
خشک و نمک نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالتی بسیار خوب کاهی که با عافیت دنیا و آخرت باشد **تبیین و توضیح** اما انهم
اما بتخفیف میم حرف استفتاح است که در اول جمله درمی آورند تا ربط خبر و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن آن و گویند اما افعل
تا وقتی که تمام گفته شود و گاه هست که الفش را حذف میکنند مثل ام زید واقف یعنی قائم که از اصل اما و الله بوده لم یموتوا الا بسخطه
بفتح سین و خا و ضم سین و سکون خا هر دو آمده بمعنی غضب ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا ظاهر است که تدافنوا در این قوه بمعنی دفنوا
استعمال یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب بمعنی تانی مستعمل است و ممکن است که بر همان معنی خود که مشارکت دو کس است
باز باده در فعل باقی باشد نهایتش بضربی از تکلف چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل ایشان با یکدیگر چه
مشارکت اشخاص چنانچه ظاهرست منصور نیست یا روح الله وکلمته **مترجم** گوید که در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال
بسیار است و در این کتاب بذکر سه قول از آنجمله از برای هر یک اقتصار میرود اما در تسمیه بروح الله قول اول انکه چنانچه روح باعث
حیات است عیسی علیه السلام باحیای اموات یا احیای قلوب یا احیای دین قیام مینمود و چون آن بود که بامر الله او را روح الله
نامیدند دویم انکه او را روحی بود که بدست صنع الهی صورت بسته بود و بی واسطه مباشر بشری سیم انکه روح بمعنی نفخت یعنی بادی که
او را دمیده مینمود و عیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل علیه السلام در پیراهن مریم در وجود آمده بود و وجه اضافه بالله آنکه آن بود که بامر الله بود و اما در تسمیه
او بکلمه الله قول اول انکه بکلمه کن موجود شده بود و بی واسطه پدر دویم انکه در گهواره بامر خدا تکلم باین کلمه نمود که انی عبد الله آتانی الکتاب
سیم انکه مردم باو هدایت می یافتند چنانچه قرآن که کلمه الله است هدایت می یابند فنودی فی الجو بفتح جیم و تشدید واو فضای
مابین آسمان و زمین است علی شرف مراد از شرف مکان بلند است و گفته اند که اشجار که شرف آنها نامیده اند چه گشته کرده
بلندی و رفعت مرتبه را بلندی و رفعت مکانی فقال ویحکم ویح اسم لغت بمعنی ترحم همچنانکه ویل بمعنی عذابست و بعضی ارباب
لغت هر یک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترحم ویل میگویند و در مقام عذاب ویح و گاه بر عکس عباده
الطاغوت طاغوت بر وزن فعلوت از طغیان که بمعنی درگذشتن از حد و اندازه است و در اصل طغیوت بوده که لام الفعل
بر خلاف قاعده و قیاس و عین الفعل مقدم داشته اند بعد از آن قلب کرده اند یا را بواسطه تخفیف بالف و طاغوت را بر چند

معنی اطلاق میکنند بمعنی کاهن و شیطان و اصنام و هر کسی که بزرگ و رئیس اهل ضلال باشد و هر کسی مانع آید کسی را از عبادت خدا تعالی
و هر که عبادت کند کسی را غیر خدا تعالی و گاه از کلام مفرد مستعمل میشود چنانچه در آیه کریمه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا
ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان که با وجود دعوی ایمان مرافعه خود را بسوی یاغی طاغی برند که میان ایشان محاکمه نماید و حال آنکه
مامور شرک شده و سبب نزول این آیه آن بود که یهودی با منافقی محاکمه افتاد و حاکمی محتاج شدند که پیش او مرافعه خود نمایند
یهودی منافق را بمحاکمه نبوت کشید و بحکم حضرت مقدسه نبوی راضی شد و منافق بحکومت کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود
میل نمود و بحکم حضرت رضا نداد پس حضرت عزت این آیه را فرستاده و گاه جمع استعمال می یابد چنانچه در آیه کریمه والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات که صفت جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده
و حق او پوشیده اند دوستان ایشان و متولی امور ایشان طاغوت شد که اهل معاندان و مبالان و دیوان اند که طاغوت در مقام
عبارت از ایشانند بیرون می آورند ایشان را از نور که عبارت از ایمان میثاق است بسوی ظلمات که عبارت از کفر و
زندقه است وغفله فی لهو ولعب استعمال لفظ فی در مقام از روی مجازست چنانچه در النجاه فی الصدق گفته اند زیرا که لهو و لعب
بحسب حقیقت ظرف غفلت نیست بلکه تشبیه شده معنی که با غفلت داده بمعنی که مظروف با ظرف و بعلاقه تشبیه مذکور لفظ
فی استعمال شده و میتواند بود که فی اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم گفته اند که بمعنی مع امم است از برای
سببیت باشد مثل قوله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه که بمعنی لمتننی بسببه است اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت
عنا بکینا وحزنا این هر دو شرطیه در موقع تفسیر جمله سابقه واقعند که حب الصبی لامه باشد یعنی بیان میکنند که حب صبی بر مادر چه
وجه است مشابهت جهت فانا معلق بشعره علی شفیر جهنم کنایه از آنست که مشرف بوده است بر افتادن در آن و میتواند بود که
از آن معنی صریح اراده شده باشد و در واقع او بموی معلق داشته باشند و شفیر بمعنی جانب و کنار است اکبکب فیها الکبکب
بصیغه متکلم مجهول است یعنی برو در انداخته میشدم در آن الملح الجریش یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس جرش الشیء فهو جریش
لم ینعم دقه **نمایش اول** بدان ای عزیز که انچه آن مرد زنده شده بعیسی علیه السلام تقریر کرد و از احوال اهل آن قریه و صفاتی که
وانمود کرد که ایشان بر آن بوده اند از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح تمام باقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن
بعینه احوال و اوصاف ابنای این زمانست بلکه اگر نیک در نگری می یابی که اکثر ایشان بخوف کم نیز متصف نیستند و خود را بکلی
از ترس عذاب الهی فارغ داشته نعوذ بالله من الغفله و سوء العاقبه و چه نیکو و بعینه انچه نقل کرده است آنرا شیخ صدوق محمد بن بابویه
قمی رحمه الله در کتاب کمال الدین از بعضی حکما در تشبیه حال ایشان و شره و میل او بدنیا و زخارف آن و در افتادن او بلذات فانیه آن که

بانواع کدورات وکثافات ممزوجست وعفن او از مرک وآنچه بعد از آن در پیش است بکال تحقیق که ریسمان ودیگر او بسته باشند
واو را در جاهی او بحثه ودر ته آن چاه مار بزرگی دهن کشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه خودش سازد و بر بالای چاه دو موش
یکی سفید ویکی سیاه آن ریسمان را وبخته اندک اندک از آن می بریده باشند چنانچه لحظه از آن عمل باز نمیایند ودر دیوار آن چاه
پاره کی عسلی باشد وزنبوری بسیار هجوم آورده وآن شخص با آنکه آن مار را باین صفت در زیر خود می دیده باشد ومشاهده آن موشان
وعملی که بآن مشغولند میکرده باشد اصلا التفات بایشان وبآن کار خود نکند وهمکی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار وتناول
وکام گرفتن از آن عسل خاک مخلوط دارد وهمیشه بعداوت ودشمنی آن زنبوران قیام داشته باشد که چرا از استیفای حظ
او مانع می گردند وبا او در آن امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست وریسمان عمر فانی ومار بزرگ دهان کشوده مرگ وموشان
روز وشب اند که اندک اندک از آن کم میکنند ولحظه از آن کار خالی نمی نشینند وعسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که
بانواع کدورات والم ممزوجست وزنبوران ابنای زمانند که بر سر جیفه دنیا از دحام دارند وشب وروز با یکدیگر در مخاصمه ومجادله
اند والحق تمثیل باین مناسبت ومثالی باین مطابقت کم بنظر آمده بسبیل البصرة والهدایة **تمثیل دهم** بدانکه گمان برده
باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت وتبعیت اهل عصیان که در بعضی احادیث آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت وحال آنکه نه چنین
است وعبادت در حقیقت امری مرتب سوی خضوع وخواه اسلام نفس در مقام اطاعت وانقیاد واز این جهت که حضرت
عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت او نامیده است قال تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه یعنی آیا دیدی ای محمد
کسی را که خدای خود ومعبود خود هوای نفس خود را دانسته وپیوسته بعبادت او قیام دارد ودر جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت
او گفته است چنانچه میفرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان وغیر آن یا بت کلام در باب مذکور
شرح حدیث یازدهم سبق ذکر یافت وروایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب زی وتجمل از کتاب خود که
بکافی موسومست وبکلینی مشهور از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده من اصغی الی ناطق فقد
عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله وان کان یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان
یعنی هر کس گوش اندازد وگوینده بحقیقت که عبادت او کرده است پس اگر گوینده کوی از خدا گوید هر آینه که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود
واگر از شیطان گوید بعبادت شیطان ونیز روایت کرده است در کتاب مذکور در آخر باب مذکور از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که
آنحضرت بر زبان مبارک جاری ساختند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده یعنی کسی اطاعت نماید مردی را
در معصیتی هر آینه که بعبادت او قیام نموده است وهمچنین در کتاب علم از کتاب مذکور روایت کرده است از ابی بصیر که گفت گفتم

بامام جعفر صادق علیه السلام وپرسیدم از حقیقت تفسیر قول الهی در قرآن مجید که اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا
من دون الله یعنی کافران علما وپیران خود را که اطاعت وانقیاد ایشان میکنند خدایان ومعبودان خود دانسته اند بدل
الله تعالی حضرت فرمود والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن احلوا لهم
حراما وحرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون یعنی بخدا قسم که علما وپیران ایشان را بعبادت
نفس خود نخوانده اند واگر بآن میخواندند اجابت دعوت ایشان نمیکردند ولیکن حلال ساختند بر ایشان حرامی چند را وحرام
کردند بر ایشان حلالی چند از ایشان باز گرویدند وبعبادت ایشان قیام نمودند یعنی طاعت ایشان را بجا کردند بر وجهی که شعور
بآن نداشتند یعنی نمیدانستند که آنچه بآن قیام دارند در واقع عبادت ایشانست وهم در باب مذکور روایت کرده است بطریق
دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب سؤال از آیت مذکور فرمودند والله ما صلوا لهم ولا صاموا لهم ولکن
احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فاتبعوهم یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نمازی نکردند وروزه نداشته
اند ولیکن حلال کردند بجهة ایشان حرامی را وحرام ساختند بر ایشان حلالی را وایشان متابعت نمودند ایشان را در آن وهر کاه چنانچه دانسته
شد متابعت غیر وانقیاد او امر ونواهی در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای زمان بحقیقت بعبادت هوای نفس ودنی وشهوت
بهیمی وسبعی که بانواع متعدده واجناس مختلفه میکرده اند آفات دانسته باشند وابنهاد معنی شأن ایشان باشند که همیشه پرستش ایشان
مینمایند وشرمکانی که از غیر خدا بعبادتشان قیام دارند واکثر ایشان از آن شعوری نیست وشرک خفی عبارت از این حالت نسأل الله
العصمة والتوفیق وچه خوب واقع است کلام رابعه عدویه رضی الله عنها در مقام **شعر** لک الف معبود مطاع امره ... دون الاله
وتدعی التوحیدا یعنی ترا هزار معبودست که در اطاعت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی که معبود بحقست ومیزنی
دم از توحید **میزان الخاتم** بودن اهل آن ده در کوههای آتشین که بواسطه سوختن ایشان از وخرابست ندارد فیایت چنانچه
احادیث بآن ناطقست صحیحست در آنکه در مدت برزخ که عبارت از ما بین موت وقیامت عاصیان را عذابی خواهد بود بر این
معنی اجماع شده است واحادیث نبوی بآن ناطق است وآیات قرآنی بر آن شاهد وعلمای اکثر مذهب اسلام اگرچه در
حقیقت وکیفیت آن خلاف کرده اند اما در اصل وقوع آن اتفاق دارند وآنچه بر ما واجب تصدیق بوقوع عذاب بعد از
موت وقبل از حشر واما کیفیت وتفصیل آن که بر چه وجه کیفیت خواهد بود وکدام وقت تحقیق پیدا خواهد کرد به دانستن آن
مکلف نیستیم بلکه اکثر از آن قبیل است که عقول انسانی بدرک آن نمیتواند رسید وفهم کیفیت وچگونگی آن نمیتواند نمود پس
از بیان تفاصیل آن وبحث از چگونگی کیفیتش ساکت باید بود ومعظم اوقات خود را صرف باید کرد در امری که اهم از آنست یعنی در تهیه که

ما از آن بهر کیفیت وبهر نوع که باشد بر ما نه اوستحقاق آن را از ما دفع کند وآن نیست مگر مواظبت ومداومت بطاعات الهی واجتناب
ودوری کردن از منهیات او تا اگر حال ما در اشتغال بحث از آن وتفحص از کیفیت وحقیقت آن وفارغ بودن از فکر اموری که
ما را از آن نجات دهد مثل حال شخصی که سلطان وقت او را بقید در آورده باشد ومقرر داشته که چون فردا شود دست او را بازی
گناهی که از او صادر شده قطع نماید وگوش وبینی او را ببرند واصلا در تهیه آن نباشد که حیله انگیزد وکاری کند که دست او سلامت ماند
وگوش وبینی او از آفت قطع برهد وهمیشه فکر آن داشته که آیا دست واعضای مذکور را بکارد خواهند برید یا بشمشیر وقاطع آن
زید خواهد بود یا عمرو وبعضی احادیث که در این باب از ائمه اهل البیت علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب ان شاء الله بتفصیل
ایراد خواهد شد ودر اینوقت بذکر یک حدیث از آنجمله اختصار میرود که روایت کرده است **آن** شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله بسندی که
میرساند آن را بامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة
اهونها وایسرها الموت یعنی میان دنیا وآخرت که عبارت از میان موت وقیامت هزار عقبه در پیش است که از همه
سهلتر وآسانتر موتست گویا اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود درین مقام همین حدیث کافی باشد والله الهادی وپوشیده نماند که
آنچه آن مرد فقیر گرد که خود در میان ایشان نبوده است واز ایشان نبوده وعذاب الهی نازل شده او را نیز با ایشان فرا گرفته است
اشعار بآن دارد که از اهل معاصی وجمعی که مرتکب آن شده کناره باید کرد واز ایشان عزلت باید گرفت وبا آنکه بودن در میان ایشان
باعث آنست که باتش ایشان باید سوخت ودر عذاب ایشان شریک باید بود واگرچه در اقوال وافعال شرکت با ایشان واقع
نشده باشد وصورت تمام باین معنی دارد وکلام معجز نظام الهی که ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم
کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک مأواهم
جهنم وساءت مصیرا در اخبار آمده که چون جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن فاکه وقیس بن ولید وامثال ایشان با وجود
قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند وچون روسای قریش بجانب بدر بیامدند ایشان نیز همراه کافران بحربگاه حاضر شدند وبشمشیر
مسلمانان کشته شدند حضرت عزت در شأن ایشان این آیت فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی ملک الموت واعوان او
قبض روح ایشان مینمودند در حالتی که ایشان ستمکار بودند بر نفس خود بواسطه ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بر آن گفتند ملائکه
مذکور بایشان از روی سرزنش که در چه کار مشغول بودید از امور دینی وباکدام قوم اختلاط داشتید با مشرکان یا موحدان ایشان
گفتند بودیم ما ضعیفان وعاجزان در روی زمین وکفار بر ما غالب بودند وملائکه در مقام تکذیب ایشان در آمده گفتند آیا زمین
خدا واسع وفراخ نبود تا شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه ومدینه طیبه کردند پس آن گروه تارکان

هجرت جای ایشان در دوزخست وبد بازگشتیست ایشان را وحدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب
مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت نهی فرمودند بعضی اصحاب خود را از مجالست وهمنشینی
مردی از اهل ضلالت وگمراهی آن شخص گفت بر من چه چیز لازم آید هرگاه آنچه او میگوید نگویم ودر اعتقاد خود ثابت وراسخ باشم
امام علیه السلام فرمودند اما تخاف ان تنزل به نقمة فتصیبکم جمیعا یعنی نمی ترسی از آنکه از شومی عقیده وکردار او بلائی
بر او نازل شود وآتش وا تر وخشک را در معرض هلاک در آورده همه شما را فرا گیرد وبالجمله اگر برای زوال وغفلت از مردم سوی این
فایده مترتب نباشد همین فایده کفایت وحال آنکه فواید ومنافع آن از تعداد حد وشمار بیرون است ممکن تا از توفیق در آن
روزی باد بمنه وکرمه **حدیث بیست ویکم** روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از حماد بن عیسی که ذکر احوال ایشان از پیش رفت از ابراهیم بن عمر الیمانی که اگرچه
ضعیفش دانسته اند اما نجاشی حکم بتوثیقش کرده است از ابان بن ابی عیاش که از راویان علی بن حسین است از سلیم بن قیس
الهلالی که از حضرت امیر المؤمنین وحسین وعلی بن الحسین علیهم السلام هر چهار حدیث روایت کرده است که گفت قلت لامیر
المؤمنین علی علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد وابی ذر شیئا فی تفسیر القرآن واحادیث
عن النبی صلی الله علیه وآله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعت منهم ورأیت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن ومن الاحادیث
عن النبی صلی الله علیه وآله انتم تخالفونهم فیها وتزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس
یکذبون علی رسول الله صلی الله علیه وآله متعمدین ویفسرون القرآن بآرائهم قال فاقبل علی علیه السلام
فقال قد سألت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقا وباطلا وصدقا وکذبا وناسخا ومنسوخا
وعاما وخاصا ومحکما ومتشابها وحفظا ووهما وقد کذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی
عهده حتی قام خطیبا فقال یا ایها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده
من النار ثم کذب علیه من بعده وانما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس رجل منافق
یظهر الایمان متصنع بالاسلام لا یتأثم ولا یتحرج ان یکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله
متعمدا فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه ولم یصدقوه ولکنهم قالوا هذا قد صحب رسول
الله صلی الله علیه وآله ورآه وسمع منه واخذوا عنه وهم لا یعرفون حاله وقد اخبره الله عن
المنافقین بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان

يقولوا اسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان
فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا
الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا لم يحفظه
على وجهه ووهم فيه فلم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته
من رسول الله صلى الله عليه واله فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه
ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه
ينهى عن شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو
علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه واخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه واله
مبغض للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسوله صلى الله عليه واله لم يسه بل حفظ ما سمع على وجهه
فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ
فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل القران ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد
كان يكون من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام له وجهان وكلام عام وكلام خاص مثل
القران وقال الله عز وجل في كتابه ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه
على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله صلى الله عليه واله وليس كل اصحاب رسول الله
صلى الله عليه واله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله ولا يستفهمه حتى
ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطاري فيسأل رسول الله صلى الله عليه واله حتى يسمعوا وقد
كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه واله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة
فيخليني فيها ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله انه لم يصنع
ذلك باحد من الناس غيري وربما كان ياتيني رسول الله صلى الله عليه واله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا
دخلت عليه بعض منازله اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة معي في
منزلي لم يقم عني فاطمة ولا احد من بني وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت عنه وفنيت
مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه واله اية من القران الا اقرانيها واملاها

على فكتبتها بخطي وعلمني تاويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها
ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت اية من كتاب الله عز وجل ولا علما املاه علي و
كتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام امر ولا نهي او شيء كان او يكون
ولا كتابا منزلا على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته فلم انس حرفا واحدا ثم
وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملا قلبي علما وحكما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ
دعوت الله بما دعوت لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال لا لست
اتخوف عليك النسيان والجهل **شرح** کلام طائف نظام در جمیع آغاز و تمامش والجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول**
راوی گوید گفتم بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستی که من شنیده‌ام از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفاری
چیزی از تفسیر قرآن و احادیث که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت میکردند غیر آنچه در دست مردم است و شنیدم از تو
تصدیق آنچه از ایشان تفسیر قرآن و احادیث مصطفوی صلی الله علیه و آله که تمامی مخالف میکند آنچه را در اینها و زعم شما آنست که
همه اینها باطل و کذبست آیا پس چند مردم را که بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله دروغ می‌بسته باشند از روی دانستگی و عمدا تفسیر میکرده
باشند کلام خدا را از پیش خود یا آنکه از کسی شنیده باشند راوی گوید بعد از این سؤال حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روی
بمن آورده فرمود که سؤالی کردی جواب آنرا بفهم بدرستی که در دست مردم حق است و باطل است راست است و دروغ است
ناسخ است که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسوخ است که حکم آن بآیه دیگر یا حدیث دیگر کرده و منسوخ است که حکم آن
بآیه دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است عام است که شامل چند چیز است و خاص است که ببعضی افراد اختصاص یافته است
و محکم است که معنی مراد از آن واضحست و بر جمعی که عارف بلغت باشند ظاهر و متشابه است که بر خلاف آنست و محفوظ است که
آنچنانکه هست بجا مانده و موهوم است که توهم آن کرده اند و در واقع چنان نیست بحقیقی که دروغ بستند مردم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
در عهد آنحضرت تا آنکه برخاست روزی برای خطبه خواندن گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده است دروغ
گوئی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی و عمد دروغ بندد پس باید قرار یابد منزل و نشستنگاه او در آتش و همچنین دروغ
بستند مردم بر آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از او بدرستی که حدیث از چهار کس بشما میرسد که پنجمی نیست اول مردی که
مبتلای نفاق و منافق است ظاهر خود را مؤمن مینماید و اسلام ساختگی بر خود بسته و در باطن بکفر خود باقیست و درستی پیشه
نمیداند و حرجی بر آن اعتقاد ندارد که از روی عمد و دانستگی بر رسول خدای صلی الله علیه و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند که او دروغ

و منافق است سخن او را در موضع قبول در نمی آورند و آنچه از و نقل نماید درست نمیدانند ولیکن میگویند این مرد از اصحاب رسول خداست
و بشرف روئیت آنحضرت مستسعد شده است و حدیث از آنحضرت استماع نموده و از و حدیث فرا میگیرند و ایشان را بر حقیقت حال
و نفاق او معرفتی حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است حضرت عزت از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است و وصف کرده است
ایشان را بآنچه وصف ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا
تسمع لقولهم كانهم خشب مسندة آورده اند که ابن ابی مردی جسیم بود و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از
منافقان نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمدند و مشاهده ایشان باعث تعجب آنحضرت میشد
حضرت عزت این آیت فرستاد یعنی چون می بینی منافقان را بشگفت می آورد ترا جسمهای ایشان از فربهی و تری و تازگی
و اگر سخن میگویند گوش میکنی مر سخن ایشان را و حال آنکه در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان چوبهای خشک اند بدیوار باز نهاده
یعنی شخصی چند اند خالی از علم و فطرت پس ماندند آنحضرت صلی الله علیه و آله و تقرب و نزدیکی جستند بائمه ضلال و جمعی که مردم را
بآتش دوزخ میخوانند بسبب دروغ و بهتانی که می بستند پس ایشان را متولی امور ساختند و رقاب مردم را در ربقه اطاعت
ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و بدرستی که مردم بالطبع با پادشاهان و دنیا اند مگر کسی که حضرت عزت نگاه داشته
باشد او را در پناه خود و این یکی از چهار کس که مذکور شد و دوم کسی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی را و آنچنانکه شنیده
حفظ نکرده است و در وهم افتاده پس اگرچه از روی دانستگی و عمد بر آنحضرت دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از
پیغمبر شنیده است و در واقع چنان نیست در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن مینماید و بهر کسی روایت آن میکند و میگوید من از
رسول خدای صلی الله علیه و آله اینچنین شنیده ام و اگر مسلمانان بدانند که او در آن وهم کرده است هر آینه ترک آن مینمایند سیم مردی که
از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی که آنحضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن فرموده و او را علم
بآن نیست یا شنیده است از آن حضرت که نهی از چیزی کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند آنرا پس حفظ کرده
است منسوخ حدیث را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است هر آینه ترک میکند و اگر بدانند مسلمانان در وقتی که
از و میشنوند که آن منسوخست هر آینه در مقام ترک میشوند چهارم کسی که هرگز دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبسته است
و دشمن میدارد دروغ را بسبب ترسی که از خدای تعالی دارد و بجهة تعظیمی که در باره رسول خدای رعایت میکند و فراموش کرده است
بلکه آنچه شنیده است چنانچه هست حفظ کرده است و چنانچه شنیده نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن
کم نماید و میداند که ناسخ کدامست و منسوخ کدام و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک مینماید چرا که امر پیغمبر صلوات الله علیه و آله

مثل قرآن ناسخ میباشد و منسوخ میباشد خاص میباشد و عام میباشد و محکم میباشد و متشابه میباشد لیکن بود این که از
رسول خدای صلی الله علیه و آله کلامی صادر میشد که آنرا دو روی بود و کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی سر میزد که خاص بود
مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هر چه
امر کند رسول خدای آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک کنید که هر که مرتکب او شود نجات یابد و هر که از نهی
او اجتناب نکند در ورطه هلاکت افتد پس مشتبه میشود بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که حقیقتا چه خدا و رسول او صلی الله علیه و آله
از آن چه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله آنچه سؤال میکردند از آنحضرت جواب آنرا
می فهمیدند چه بودند بعضی از ایشان که سؤال میکردند و جواب آنرا خوب نمی فهمیدند چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه
بیاید و سؤال از رسول خدای صلی الله علیه و آله بپرسد تا ایشان بشنوند آنرا و بدرستی که بودم که داخل میشدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکرد با من در آن داخل شدنها و من با آن حضرت میگشتم هر جا میگردید چنانچه اصحاب
رسول خدای صلی الله علیه و آله همه میدانستند که با کسی دیگر غیر از من حضرت باین نحو سلوک نمیداشتند و آن سلوک مخصوص من بود
و بسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله بخانه من می آمدند و هر گاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت در بعضی منازل ایشان
برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش من بر میخیزانیدند چنانچه کسی بغیر از من پیش آنحضرت نمی ماند و چون آن
حضرت از جهة خلوت با من در می آمدند در منزل من نه فاطمه را از پیش من بر میخیزانیدند و نه کسی از فرزندان من بواسطه محرمیت
آنحضرت با ایشان یا محرمیت ایشان باسرار آنحضرت بر خلاف ازواج طاهره و هر گاه سؤال میکردم از آن حضرت جواب
من میفرمودند و چون خاموش میشدم و سؤالهای من تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول خدای آیتی از قرآن
مجید مگر آنکه مرا بخواندن آن واداشتند و بر من خواندند آنرا پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم کردند بمن تاویل آنرا و تفسیر آنرا بمن
ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ متشابه است یا محکم خاص است یا عام و دعا کردند بحضرت حق سبحانه و تعالی که توفیق فهمیدن و
یاد گرفتن آنرا بمن کرامت فرماید پس من برکت آن دعا فراموش نکردم آیتی از کتاب خدای که عزیز است و بزرگ و از یاد
نبردم علمی را که املای آن بمن کرد و من آنرا نوشتم از وقتی که دعا کرد بجهة من بآنچه دعا کرد و نگذاشت چیزیرا که حضرت عزت یاد
تعلیم داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه امر و نه نهی و نه چیزی که قبل از این بوده و نه چیزی که بعد از این خواهد بود و نه کتابی را که بر
یکی از انبیای سابق نازل بود قبل از و در طاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش
نکردم و حرفی را از آن بعد از آن دست مبارک را بر سینه من گذاشتند و دعا کردند بخدا تعالی که پر کرده دل مرا از علم و حکمت

دنوم موقوف پس گفتم ای رسول خدای پدر و مادرم فدای تو باد از وقتی که دعا کرده خدا را بآنچه دعا کرده چیزی را فراموش نکردم
و چیزی از من فوت نشد که ننوشته باشم آیا می ترسی بر من که بعد ازین چیزی را فراموش کنم حضرت فرمودند که نمی ترسم بر تو که چیزی را
فراموش کنی یا جهل بچیزی داشته باشی **نیست و دوم** محکما و متشابها محکم در لغت بمعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح اطلاق میکنند
بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ و تخصیص یا از مراده محفوظ باشد
و بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و بر آنچه در تاویل آن بسوی گوشه نکشد و بهر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست یعنی در معنی
اول متشابه آنست که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی آنکه نسخ یا تخصیص یا مراده در آن راه یافته
باشد برین قیاس و اینجا از محکم و متشابه هر یک از معانی مذکوره مراد میتواند بود والله اعلم قد کثرت علی الکذابة کذابه بضم کاف و تشدید ذال
بر وزن سیاره صیغه مبالغه است و جار و مجرور که علی باشد میتواند بود که بآن متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغگوی بر من میتواند
بود که متعلق بکثرت باشد بتضمین معنی اجتمعت مانند آن یعنی بسیار شده اند در حالی که مجتمع اند بر من ارباب کذب و دروغ فلیتبوء مقعده
من النار یعنی لینزل منزله مهیا بدرستی که فرود آید در منزل خود که از آتش مهیا شده کنایه از دوزخ و این حدیث یعنی من کذب علی
متعمدا فلیتبوء مقعده من النار از احادیث متواتره شمرده اند و حکم بتواتر آن کرده متصنع بالاسلام یعنی بزور خود را باسلام
میدارد و از روی تدلیس خود را مسلمان و امین مینماید آنکه در نفس امر باسلام باشد و لا یتاثم و لا یتحرج عطف لا یتحرج بر آن
عطف تفسیریست یعنی نفس خود را آثم و گناه کار نمیداند بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و قد اخبره الله عن
المنافقین بما اخبره مراد اینست که منافقان ظاهری داشتند نیکو و بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند و بخانی روی
اندود داشتند که موجب فریفته شدن مردم بود بآن و باعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول صلی الله علیه و آله
از احادیث و مرشد بآنست کلامی که حضرت عزت پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله در موضع خطاب بآن در آورده است که و اذا
رایتهم تعجبک اجسامهم یعنی چون می بینی ایشان را یعنی منافقان را بشگفت می آورد ترا اجسام ایشان از غایت وجاهت
حسن منظر که ظاهر ایشان بآن آراسته است و ان یقولوا تسمع لقولهم و چون سخن میگویند گوش می نهازی بر آن بواسطه
طلاقت لسان و حسن بیانی که کسب آن کرده اند بالزور و الکذب متعلق است بتقربوا یعنی تقرب و نزدیکی ایشان بائمه
ضلال که مردم را باتش دوزخ میخوانند بسبب زور و کذب و عطف کذب بر زور عطف تفسیریست چه زور بمعنی کذبست ناسخ
و منسوخ خبر ثانی آنست و خبر اول ان مثل القرآن و جایز است بود که خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه منسوخ یا بدل
باشد از مثل و ممکن است که مجرور خوانده شود که بدل از قرآن باشد و کسی نگوید که چون تواند بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه

نمیتواند قایم مقام آن شد چه مثل اگر بر سر او در آید معنی فاسد میشود زیراکه نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام مبدل منه
واقع تواند شد چنانچه صاحب کشاف الجن را در آیه کریمه و جعلوا لله شرکاء الجن بدل از شرکا داشته و حال آنکه در آیه مذکوره قایم
مقام شرکا واقع نمیتواند شد چنانچه ظاهر است و قد کان یکون من رسول الله صلی الله علیه و آله اسم کان درین تو و ضمیر شانست
مستتر در کان و ضمیر شان عبارت از ضمیریست که قبل از جمله می آورند بی مرجع یا راجع بمضمون جمله مثل هو در کریمه قل هو الله احد که بمذهب
بعضی بمعنی شان و قصه است و مرجع ندارد و بمذهب بعضی راجعست بالله و یکون از افعال تامه است که بخبر احتیاج ندارد و او با اسمش
الکلام ست خبر کان است و له وجهان صفت الکلام است چه الکلام گر چه موصوف بالف و لامست و صفت آن نکره باید واقع شود
نکره موصوف بالف لام که لام وصف ذوا اللام اللام الجنس اما اینجا در حکم نکره است بواسطه عمومی که از آن اراده شده است و میتواند بود که
حال باشد از وجه اسم کان بمنزله فاعلست و میتواند بود که یکون ناقصه باشد که خبر محذوفست و برین تقدیر له وجهان خبر او خواهد بود
فیشتبه فانی تنوع تعقب و جمله متوعت بر ما قبل آنست که وله وجهان خاص و عام باشد و لم یدر ما عنی الله به ما ای
موصوله مفعول یدر است و محتمل که فاعل یشتبه باشد و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد که تقدیر کلام چنین باشد که
یشتبه ما عنی الله به علی من لم یعرف و لم یدر ان له وجهان ان یجیء الاعرابی الطاری فیسال رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یسمعوا
فیخلینی فیها ادوره یخلینی یا از خلوت ماخوذ است یا از تخلیه و حاصل معنی آنکه میگذاشت مرا که با او دوران کنم هر جائی میگشت
و ظاهر است که مراد دوران جسمی نیست بلکه مراد دوران معقول است یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلع میساخت مرا بر اسراری
که از دیگران آنرا مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف الهی و علوم ملکوتی که مرتبه ایشان بلندتر است
از آنکه هر کسی پی بآن تواند برد یا زیاده از یک کس بعد از یک کس بر آن مطلع تواند شد و علمنی تاویلها و تفسیرها تاویل عبارت از
برگردانیدن و منصرف ساختن کلامست از معنی ظاهری بمعنی که از آن مخفی تر باشد و آنرا از آل یؤول گرفته بمعنی رجع و مشهور
است که هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و انجام آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلع ساخت او را بر باطن هر آیت که
بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرده باو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسرار زیرا که بر هیچکس منکشف نبود و تفسیر در لغت بمعنی کشف و هویدا
ساختن معنی لفظ است ماخوذ از فسر که قلب سفر است بمعنی کشف عرب میگویند سفرت المراة عن وجهها اذا کشفته او سفر الصبح
اذا ظهر و در اصطلاح علمیست که بحث کنند در آن از کلام حق تعالی که بقصد اعجاز نازل شده و از حیثیت دلالت کردن آن بر معنی که مراد
خداست از آن و قید قصد اعجاز بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسی است که عبارت از کلامیست که از جانب حضرت عزت
نازل شده باشد و نه بقصد اعجاز باشد من طاعة او معصیة یعنی از امری که موجب طاعت خدای باشد یا باعث معصیت و ان یملا قلبی

علما و حکما یعنی حکمت جمع حکم بضم حا و سکون کاف بمعنی حکمت نیز آمده است و در نسخه که حکما بکسر حا و فتح کاف تواند بود که خوانده
شود که جمع حکمت باشد **نمایش** هیچ شک نیست در آنکه بنابر بعضی اغراض فاسده و مطالب باطله مثل قرب ملوک و رواج بازار
آرای زایغه باطله دروغ بسیار بر رسول صلی الله علیه و آله بسته شده است و اینکه بعضی دعوی کرده اند که صرف قلوب از آن شده تا
و کسی را تمکین اراده آن نداده اند ظاهر البطلانست و نقل راوی درین حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که قد کثرت علی الکذابة
دلیلست بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله هست یا نه و بر هر تقدیر مطلوب حاصلست
و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعضی احادیثست که مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع بهیچ وجه میان ایشان
ممکن نیست و سخنان معلومست که بعضی از آن ناسخ بعضی نیست و بالجمله وضع احادیث بواسطه قرب ملوک که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
درین حدیث اشارت بآن کرده اند بسیار واقع شده است از آنجمله حکایت کرده اند که غیاث بن ابراهیم بمجلس مهدی عباسی
داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بوده بواسطه خوش آمد او گفت که پیغمبر خدا فرموده است لا سبق الا فی خف
او حافر او نصل او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت او جناح داخل حدیث نیست مهدی بر الحاق او خوش
آمده فرمود که ده هزار درهم در وجه انعام او برسانند چون از مجلس مذکور جهت انصراف با خانه برآمد مهدی بنوابت دریافت که حال
جهت گفت اشهد ان قفاک قفا کذاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله گواهی میدهم که قفای او قفای کیست که بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
دروغ بسته است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله نگفته است که او جناح نهایتش این مرد خواست که بما نزدیکی نماید و خوش آمدی در
کار ما کرد در حال فرمود کبوتر آنرا ذبح کردند و گفت من او را برین عمل واداشتم یعنی میلی که از من بلعب کبوتر بوده است او را برین الحاق داشت
و بعضی از زنادقه حدیث بسیار وضع کرده اند و همچنین غلات و خوارج چنانچه از بعضی ایشان روایت کرده اند که بعد از آنکه از
گمراهی و نفاق خود برگشته هدایت یافتند گفتند مردم که نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که فرا میگیرید زیرا که ما چنین بودیم
که هر گاه رایی می پسندیدیم از برای رواج آن حدیث بسیار وضع و نقل میکردیم که مطابق واقع نبود و بعضی علما مثل حسن بن محمد
صغانی که در علم لغت امام وقت بوده و تصانیف بسیار دارد در هر علم و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان احادیث موضوعه
ترتیب داده اند و از آنجمله احادیث است که السعید من وعظ بغیره سعادتمند کسیست که بغیر خود پند یافته شده باشد
و از مشاهده اخلاق و احوال او پند خود حاصل کرده باشد بمعنی که آنچه از افعال و اخلاق او بنظر عقل خوش آمده باشد خود را بآن متخلق
و متصف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده اجتناب و احتراز از آن لازم ساخته **مترجم گوید** اگر اندک کامی باشد مشاهده خود
نیز درین باب کفایت و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از آن خبر میدهد حدیثی که منسوبست بامیرالمومنین علی علیه السلام انظر وجهک

فی المراة فان کان حسنا فافعل ما یناسبه و ان کان قبیحا فلا تجمع بین القبیحین یعنی نظر کن در آینه اگر روی تو نیکو باشد
عمل از آنچه مناسب روی نیکوست و اگر زشت نماید میان دو زشتی که روی زشت و فعل بد باشد جمع مکن و زشتی روی را
به نیکوئی کردار مجبور ساز الشقی من شقی فی بطن امه بدبخت و بی سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت و بی سعادت
باشد کنایه از آنکه کسی که بدبخت و بی سعادتست در ازل خلقت او برینوجه مقدر است و از ابتدای خلقت آثار آن از و بظهور میرسد
الجنة دار الاسخیاء بهشت خانه ارباب سخاوت و کرمست کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از اعمال
حسنه دیگر باعث دخول بهشت میشود طاعة النساء ندامة پیروی و اطاعت زنان در کارها باعث ندامت و پشیمانی است و آن
کار کنایه از آنکه در باب ایشان می باید مصداق حدیث شاوروهن و خالفوهن بعمل آید یا پشیمانی دست بدهد دفن البنات من
المکرمات دفن کردن دختران در قبر که انتهای دختران خود از امور گرامی داشته شده است نزد عقل اطلبوا الخیر عند حسان
الوجوه طلب کنید و بجوئید خیر و نیکی از نزد خوب رویان که گفته اند روی نیکو دلیل خلق نیکوست لا هم الا هم الدین و لا
وجع الا وجع العین نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست دردی سوی درد چشم بهتاب از آنکه صعوبت اندوه قرض و شدت
درد چشم بمرتبه ایست که الم ها و دردهای دیگر در جنب آن هیچ مینماید الموت کفارة لکل مسلم مرگ کفاره است مر گناه مسلمان را
یعنی کسی که بزیور اسلام متحلی است هر چه بعد گناه نداشته باشد که الم مردن او که او را از آن گریزی نیست کفاره گناهان او
خواهد بود ان التجار هم الفجار سوداگران همه فاجرانند فاجر بمعنی بدکار و دروغگو هر دو آمده است هر دو معنی مناسب مقالت
نهایتش شاید معنی ثانی انسب باشد والله اعلم و صغانی مذکور که منسوبست بصغانیان که دهی بزرگست از ولایت ماوراء النهر در کتاب
در الملتقط که از مصنفات اوست ذکر کرده که از جمله احادیث موضوعه احادیثیست که بعضی گمان برده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در شان ابی بکر اظهار کرده است مثل ان الله یتجلی للخلایق یوم القیامة عامة و یتجلی لک یا ابا بکر خاصة
یعنی بدرستی که حضرت عزت جلوه میدهد خود را روز قیامت بر جمیع خلایق بعموم و جلوه میکند برای تو ای ابا بکر بخصوص و حدیث
جبرئیل ان الله تعالی لما خلق الارواح اختار روح ابی بکر من بین الارواح یعنی جبرئیل بمن گفت بدرستی که
چون حضرت عزت خلق ارواح میکرد روح ابی بکر را از میان ارواح برگزید و امثال این احادیث بسیار که در شان ابا بکر نقل
کرده اند بعد از آن صغانی میگوید من با آنکه نسبت می یابم بعمر و از نسل اویم میگویم در باب او آنچه حقست بواسطه آنکه حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند که قولوا الحق و لو علی انفسکم و الوالدین و الاقربین یعنی گوئید راست را و حق را اگر چه
بکنند و اگر چه ضرر آن بنفسهای شما و پدر و مادر شما و اقارب شما عاید باشند پس میگویم از جمله موضوعات آنست که روایت کرده اند

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند اول من یعطی کتابه بیمینه عمر الخطاب وله شعاع کشعاع
الشمس قیل فاین ابوبکر قال سرقته الملائکة یعنی اول کسی که روز قیامت نامهٔ اعمال او را بدست راست او دهند عمر بن خطاب
خواهد بود و او را درخشندگی خواهد بود در آن روز درخشندگی آفتاب گفتند پس ابوبکر کجا خواهد بود گفت ملائکه او را دزدیده خواهند بود
از غایت میل خاطری که باو داشته باشند و از جمله موضوعات اینست که من سب ابا بکر و عمر قتل و من سب عثمان و علی
جلد یعنی کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید ابا بکر و عمر را مستوجب قتل است و کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید عثمان و علی را
مستوجب حد است و امثال این احادیث بسیار در باب عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعات زرهٔ غبا تزدد حبا یعنی زیارت
کند و به چند یکدیگر را گاه گاه در میان که زیارت بر نوعی باعث از دیاد محبت است کنایه از آنکه هر روز نباید دید النظر الی الخضرة
یزید فی البصر یعنی دیدن سبزه زیادتی میکند نور چشم را من قام مع اربعین خطوة غفر الله له یعنی هر کس چهل قدم براه برد
کوری را می آمرزد خدا تعالی او را العلم علمان علم الادیان و علم الابدان یعنی علم که علمیت را شاید منحصر است در دو علم علم
ادیان که عبارت از فقه و تفسیر و حدیث و کلام باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است علما و علما تا اینجا ترجمه کلام
صغانی بود بطریق انتخاب و نقلست که در ولایت هندوستان بعد از ششصد سال از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی پیدا شده
بود نام او بابا رتن و دعوی میکرد که من از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که تا امروز مانده ام و جمعی از اباطل هند تصدیق دعوی او
کرده بودند و او احادیث بسیار وضع کرده است و میگفته است که من اینها را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام و صاحب قاموس که
محمد بن یعقوب فیروزآبادی باشد میگوید من آن احادیث را از اصحاب او شنیده ام و از همین کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب
احادیث مذکور و از اکثر روش بابا رتن نام نهاده و بالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که زبان بیان از عهدهٔ تعداد آن تواند
برآمد **انجام** بباید دانست که آنچه احادیث متضمن آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم کرده حضرت امیرالمؤمنین را علیه السلام
آنچه شده است و آنچه خواهد شد ممکنست که محمول شود بر احکام شرعی در مسائلی که واقع شده است و مسائلی که واقع خواهد شد
و میتواند بود که محمول بر بعضی علوم غیب شود که حضرت عزت جل ذکره رسول خود را صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع داده بود چه بسی که
اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اکثر مغیبات خبر میداده اند مثل آنکه وقتی که طلحه
و زبیر از آنحضرت اذن خواستند که بقصد عمره از دین متوجه حرم الهی شوند فرمودند والله ما یریدان العمرة و لکن یریدان
البصرة فان الله تعالی سیرد کیدهما و یظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که ایشان ارادهٔ عمره ندارند بلکه اراده دارند که به بصره
رفته در مقام فتنه انگیزی در آیند و شوند مدعی که حضرت تعالی شانه عنقریب بر خواهد گرداند کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد

سرآیرانیان و مثل اخبار آنحضرت بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر فرمودند که کیف یعبرونه و قد اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله
مصرعهم دونه یعنی چگونه توانند بود که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله خبر داده است مرا که
محل در افتادن ایشان بر خاک فنا که کنایه از امکان کشته شدن ایشان باشد این جانب نهر خواهد بود و مثل خبر دادن آنحضرت
بکشته شدن خود قبل از وقوع آن بیست و چند سال در آن سنه بیست زیاده بر مقداری که سه روز متمتع تواند کرد فعذا انساول نوموده اند و
کتف النبی الله حبیبا یعنی ملاقات میکنم با خدای خود در حالتی که کرسنه ام و مثل اخبار حضرت کمیل زیاد را بانکه حجاج بن یوسف
قصد او خواهد کرد و آخر چنان شد و مثل خبر دادن ایشان وقتی که بجانب صفین متوجه بودند چون بزمین کربلا رسیدند
بشهادت امام حسین علیه السلام در آن زمین و مثل خبر دادن آنحضرت بزوال دولت بنی عباس بر دست ترکان و غیر
اینها از آنچه در کتب سیر و تواریخ مذکور است و در السنه و افواه مشهور و در کثیری از اخبار وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله املا میکرده
و تقریر میفرموده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نوشتند و کتاب جفر و کتاب جامع را که علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز
قیامت در آن ثبت بوده و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام احادیث بسیار نقل
کرده است مشعر بر آنکه کتابهای مذکور نزد آنحضرت علی بوده و بعد از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک یک از اولاد امجاد ایشان
که بمرتبه امامت و عصمت فایز بوده اند صلوات الله علیهم اجمعین بایشان می یافت و از یکدیگر بمیراث می بردند تا بصاحب الامر علیه السلام
رسید و میر سید شریف علامه در شرح مواقف در مبحث تعلق علم واحد به معلوم کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
جفر و جامعه دو کتابند منسوب بامیرالمؤمنین علی علیه السلام که بطریق علم حروف جمیع حوادث روزگار تا انقراض عالم در اینها
ثبت است و امامان معروف از اولاد آنحضرت را همه علم باینها حاصل بود و از روی اینها حکم میکردند و از وقایع آینده خبر میدادند
و در کتابت قبول عهدی که امام رضا علیه السلام بمأمون عباسی نوشته است که انک قد عرفت من حقوقنا ما لم یعرف
اباؤک فقبلت منک عهدک الا ان الجفر و الجامعة یدلان علی انه لا یتم یعنی بدرستی که تو ای مأمون
دانسته از حقوقی که ما راست بر مردم که حق امام و ریاست باشد آنرا که پدران تو ندانسته بودند پس قبول کردم من عهدی که
با من در میان داری ولیکن جفر و جامعه دلالت دارند بر خلاف آن و خبر میدهند از آنکه این عهد باتمام نخواهد رسید و زود در
معرض نقض در خواهد آمد و بعضی از مشایخ منسوب بزمین را بهره از علم حروف هست که بعد از آن خبر از بعضی وقایع عالم کون و فساد
میدهند و نسبت میدهند خود را بان با اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه و آله اجمعین و من نظمی دیده ام در شام که متضمن رمزی چند
بود از احوال پادشاهان مصر و شنیده ام که آن را از جفر و جامع استخراج کرده اند والله اعلم تا اینجا ترجمه کلام میر سید شریف بود

در شرح مواقف **حدیث بیست و دویم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی که او گفت روایت
کرده است مرا شیخ محمد بن محمد بن نعمان المفید در اثنای ماه مبارک رمضان سال چهارصد و نه از هجرت که روایت کرده است
بن محمد بن علی الصیرفی معروف بابن الزیات که روایت کرده است مرا ابو علی محمد بن همام البغدادی الاسکافی که از ثقات رجال
و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی از وی نقل کرده است که جد من بامام حسن عسکری علیه السلام نوشت که فرزند من مرگ صحیح
نمیماند و در بعوقت مراحل بهم رسیده دعا کن بدرگاه احدیت که فرزند من در این حمل پسر باشد و صحیح بماند و امام علیه السلام بعد رقعه
هم بخط مبارک بمن نوشت که دعا کردم و حضرت عزت فرزند نرینه صحیحی بتو کرامت کرد بعد از آن بوجود آمد و کتاب الانوار
فی تاریخ الائمة الاطهار از مصنفات اوست که روایت کرده است بمن جعفر بن محمد بن مالک اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند
و بعضی نسبت وضع حدیث باو داده اما شیخ طوسی در رجال خود ثقه اش دانسته و حکم بتوثیقش کرده والله اعلم که روایت کرده است
بن احمد بن سلامه غنوی که روایت کرده است بمن محمد بن حسین عامری که روایت کرده است بمن ابو معمر از ابو بکر بن عباس از مجمع
الضبعی گفت حدیث کرده ما را حسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام گفت لما حضرت ابی الوفات اقبل یوصی
علی بن ابی طالب اخو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و ابو عمره و صاحبه اول وصیتی انی اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسوله اختاره بعلمه و ارتضاه بخیرته و ان الله باعث من فی القبور
و سائل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور ثم انی اوصیک یا حسن و کفی بک وصیا بما اوصانی
به رسول الله صلی الله علیه و آله فاذا کان ذلک یا بنی فالزم بیتک و ابک علی خطیئتک و لا
تکن الدنیا اکبر همک ثم اوصیک یا بنی بالصلوة عند وقتها و الزکوة فی اهلها عند محلها و الصمت
عند الشبهة و العدل فی الرضا و الغضب و حسن الجوار و اکرام الضیف و رحمة المجهود و اصحاب البلاء و صلة
الرحم و حب المساکین و مجالستهم و التواضع فانه من افضل العبادة و قصر الامل و ذکر الموت و الزهد
فانک رهین موت و غرض بلاء و طریح سقم و اوصیک بخشیة الله فی سرک و علانیتک و انهاک
عن التسرع فی القول و الفعل و اذا عرض شیء من امر الاخرة فابدأ به و اذا عرض شیء من امر الدنیا فتأنه
حتی تصیب رشدک فیه و ایاک و مواطن التهمة و المجلس المظنون به السوء فان قرین السوء یغر جلیسه و
کن لله یا بنی عاملا و عن الخنا زجورا و بالمعروف آمرا و عن المنکر ناهیا و واخ الاخوان فی الله و احب
الصالح و داد الفاسق عن دینک و ابغضه بقلبک و زایله باعمالک لئلا تکون مثله و ایاک و الجلوس

فی الطرقات و دع المماراة و مجاراة من لا عقل له و لا علم و اقتصد یا بنی فی معیشتک و اقتصد فی
عبادتک و علیک فیها بالامر الدائم الذی تطیقه و الزم الصمت تسلم و قدم لنفسک تغنم و تعلم الخیر
تعلم و کن لله ذاکرا علی کل حال و ارحم من اهلک الصغیر و وقر منهم الکبیر و لا تأکل طعاما حتی تصدق
قبل اکله و علیک بالصوم فانه زکوة البدن و جنة لاهله و جاهد نفسک و احذر جلیسک
و اجتنب عدوک و علیک بمجالس الذکر و اکثر من الدعاء فانی لم آلک یا بنی نصحا و هذا فراق بینی
و بینک **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام
آنکه چون پدر مرا اوان وفات نزدیک رسید روی بمن آورده در مقام وصیت شد پس گفت اینست آنچه وصیت میکند بان علی
ابن ابی طالب برادر رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه و آله و پسر عم و مصاحب آن سرور اول وصیت من آنست که بدرستی که
من گواهی میدهم بانکه نیست خدای سزاوار پرستش و معبود بحق سوی یکتای بیهمتا و بانکه محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستادهٔ او
بر عالمیان که برگزیده است او را بواسطه علم او و پسندیده است او را از میان مردم بسبب دانش و آگاهی او و بانکه خدای تعالی برانگیزنده
جمعیست که در قبرها آسوده اند و سؤال کننده مردمست از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینه ها کورست و در خاطرها مستورست
پس بدرستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفایت میکند مثل تو وصیتی بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدای صلی الله علیه و آله
پس چون آنچه واقع شدنیست واقع شود و قضای من در رسد ای فرزند من ملازم خانهٔ خود باش و بر گناهی که از تو در وجود آمده
بگری و باید که بزرگترین غمهای تو غم دنیا نباشد و وصیت میکنم ترا ای فرزند برپای داشتن نماز در رسیدن اوقات آن و ادا
کردن زکوة بجمعی که مستحق آنند چون وقت آن در رسد و باختیار صمت و خاموشی که شبهه بوده یعنی راست بدروغ و حق بباطل
مشتبه باشند و رعایت کردن عدل و انصاف در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوک بهمسایگان و گرامی داشتن مهمانان
و رحم آوردن بر ارباب تعب و مشقت و جمعی که ببلا و محنتی گرفتار باشند و رعایت صلهٔ رحم و نیکی با خویشان و دوست داشتن
فقرا و مساکین و همنشینی ایشان و تواضع بسیار با ایشان زیرا که تواضع و فروتنی کردن با مردم بهترین عبادتهاست و کوتاه
کردن امل و امید بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا بدرستی که نفس مرهون مرگ و نشانهٔ تیر بلاست و افتاده و خوار شده
امراض و بیماریها و بجهان وصیت میکنم ترا بترس آگاهی در سر و علانیه و پنهان و آشکار و نهی میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل
و باید که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بآن مبادرت نمائی و توقف دیگر جائز ندانی و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت
باید نمود زود بر سر آن مروی و صبر کنی تا رشد خود را در آن بیابی و دانی که اقدام بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت نیست و بر تو باد که

از مواطن تهمت و مجالسی که بدی در آن مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین همیشه در مقام نوبت اوان و از راه بردن حبس خود است
و خشن باش ای فرزند که عمل تو خالص از برای خدا باشد و از بخل و از بهتان و قبیح مجتنب و محترز باش و مردم را بمعروف
و کردار نیک امر کننده باش و از منکر و امور بد باز دارنده و ملایمت و نرمی کن با برادران حلایه و دوست دار مردم صالح را
و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه باشد و در دل با او دشمن باش و در اعمال و کردار با او مباین مثل او نباشی و بر تو باد که
در میان راهها و محل عبور مردم ننشینی و ترک مجادله و ستیزه کردن را و مکالمه بسیار نمای با کسی که از حلیه عقل و علم عاری باشد
و میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن که از امساک و تنگی بگذرد و بحد اسراف و تبذیر نرسد شعر برانداز کن برانداز
خویش که باشد میانه نه اندک نه بیش نه سیلی که طوفان برآرد ز مال نه صرفی که سختی برآرد بحال و میانه گزین باش در عبادت
خود یعنی در تحصیل آن آنقدر کوشش که آن کامل نمائی و در اکثار و بسیاری آن آنقدر اهتمام نداشته باش که طبع تو از آن ملال گیرد
و رغبت تو بآن زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم ساز بر خود خاموشی را تا از خطرها
سلامت یابی و از پیش فرست چیزها از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم کن چیزها تا عالم باشی و مر خدا را یاد آرنده باش
در هر حال و رحم آر از اهل و عشیرت خود بر کوچکان و خوردان او بزرگ و گرامی دار پیران ایشان را و طعامی تناول مکن تا پیش از
خوردن آن چیزی تصدق نکنی و بر تو باد که بروزه داشتن مبادرت نمائی که روزه زکوة بدنست و سپریست میانه خود و از آتش
دوزخ و با نفس خود جهاد کنی و از همنشین خود بر حذر باش و از اختلاط دشمن خود احتراز و اجتناب نمائی و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر
شده باشی و دعای بسیار اقدام نمائی که بدرستی که من باز نداشتم از تو نصیحت را و ثبت جدائی میان من و تو نفس و دیم و انقضا
خبرته خود و جهة نقطه را مضمومه و یای یک نقطه ساکنه مرادف علت و هر دو یک معنی اند و این جمله بمنزله تاکید جمله قبل است
فاذا کان قبل ذلک در مقام اشارتست بحلول اجل و وقت وصول جبل آنحضرت و کان تامه است کی حین تمامت عند محلها
محل بکسر حاء و همچنین محل در رجعت بزکوة یعنی نزد فرا رسیدن وقت زکوة مراد بآن انقضای سالست در زر و طلا و حیوانات
و سال زکوة در مذهب امامیه یازده ماهست زیرا که بعد از گذشتن یازده ماه تمام بر مالک بودن قدر نصاب از اجناس مذکوره و شروع
در ماه دوازدهم زکوة آن واجب میشود و حسن الجوار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که مازال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه
یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بردم که عنقریب او را وارث مال نیز خواهد ساخت
و در این باب احادیث بسیار وارد است و بباید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار خود از ایشان نیست بلکه تحمل آزار
ایشان نیز می باید نمود و از جمله حسن سلوک با همسایه آنست که در سلام بر وی پیشی گیرند و در بیماری بعیادت و پرسش او قیام نمایند

و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیه دهند و چون فرح و سروری روی نماید تهنیه گویند و اگر زلت و تقصیری در اختلاط و آشنائیها از
جانب او واقع شود درگذرانند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات نباشند و در بعضی چیزها که او را بآن احتیاج افتد با او مضایقه
ننمایند مثل آنکه خواهد سر چوبی بر دیوار خانه اینکس گذارد یا ناودانی رو بخانه اینکس نصب نماید که تنها او را آن رسد و آنچه مانند این
باشد و اکرام الضیف در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه
یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید که گرامی دارد مهمان خود را و امثال این درین باب احادیث بسیار وارد است
و از جمله اموری که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است زود حاضر ساختن طعامست که انتظار بسیار نبرد و شگفته روی
و بشاشت نمودن با او تا که فهم دلگرانی میزبانی از صحبت خود ننماید و سخنان نیکو گفتن با او در وقت طعام خوردن و مشایعت و همراهی
نمودن با او هنگام رفتن تا در دروازه خانه و رعایت امثال این امور که مبنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموری که درین باب
شمرده اند حاضر ساختن میوه است نزد او قبل از طعام بواسطه آنکه بطب موافق است و از ضرر دور تر چنانچه گفته اند حضرت عزت
بواسطه این معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است که و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و رحمة المجهود رحمة
بمعنی مهربان کردن و مایل ساختن دل است و جهد بفتح جیم و ضم جیم بمعنی تعب و مشقت قال فی القاموس الجهد و بضم المشقة یعنی
مهربانی کردن و رحم آوردن بر کسی که بتعب و مشقت گرفتار باشد و حب المساکین و مجالستهم روایت شده است از امام السبط العلی امام
حسن علیه السلام که روزی در مدینه طیبه برای سواره عبور مینمودند که جماعتی از مساکین نشسته اند و خشکپاره پیش نهاده بخوردن
آن مشغولند پس بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند رسول خدای فرود آی اگر با ما غذائی تناول میکنی پس
امام علیه السلام فرود آمد و با ایشان بر روی زمین نشست و در خوردن آن خشکپاره با ایشان رفاقت نمود تا از اکل آن
فارغ شدند پس برخاست و سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت علیه السلام مرور کردند روزی بر جماعتی که بمرض جذام گرفتار
بودند و با هم نشسته اکلی در میان داشتند و حضرت امام علیه السلام آن روز روزه داشتند ایشان گفتند غذائی حاضر است اگر شما را
رغبت بآن میشود حضرت فرمودند من روزه دارم باز بخاطر مبارک آوردند که مبادا حرف مذکور باعث شکست خاطر ایشان
باشد و برین حمل کنند که حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب مهمان من باید بیائید تا با شما افطار نمایم پس ایشان
وقت شام بخدمت امام علیه السلام استسعاد یافتند حضرت با ایشان بر یک سفره طعام تناول کردند بنا بر جبر خاطر ایشان
و بعضی این معنی را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند و الله اعلم و قصر الامل در حدیث وارد است و اذا
اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح و خذ من حیاتک لموتک

و من صحتک لسقمک فانک لا تدری ما اسمک غدا یعنی چون صباح بر تو بگذرد با نفس خود حکایت شام مکن و چون
شام کنی در فکر صباح مباش و در حال حیات بواسطه موت خود ذخیره بردار و در وقت صحت فکر اوان مرض بکن که تو نمیدانی که
فردا چه نام خواهی داشت یعنی در سلک زندها انتظام خواهی داشت یا در شمار مرده ها در خواهی آمد ترا زنده خواهند گفت یا
خواهند نامید و میتواند بود که مراد بود از فردای قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت کردار نیک ترا مرتبه قبول داده ترا سعید
خواهند نامید یا بشامت افعال زشت و بد کرداری در جرگه اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند گذاشت و از حضرت امیرالمؤمنین علی
نقل است که آنحضرت فرموده اند انما اخاف علیکم اثنین اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فانه
یصد عن الحق و اما طول الامل فانه ینسی الآخرة یعنی بدرستی که بر شما می ترسم از دو چیز متابعت هوای نفس که فرمان
برداری اوست در افعال و اعمال و طول امل که عبارت از درازی آرزو و امیدست اما از متابعت هوای نفس بواسطه آنکه مانع میگردد
شما را از متابعت و فرمان برداری حق که یکی از دو میهمان نگنجد و اما از طول امل بجهة آنکه فراموش میسازد از خاطر شما آخرت و فکر آنرا
از یاد شما میبرد و روایت شده است از اسامه بن زید که کنیزبچه خرید بصد دینار بموعد یکماه چون آن خبر بسمع مبارک نبوی رسید
فرمودند الا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر ان اسامة الطویل الامل یعنی آیا تعجب نمیکنید از فعل اسامه که
بموعد یکماه چیزی میخرد بدرستی که اسامه بطول امل گرفتارست و بباید دانست که سبب طول امل محبت کردن دوستی دنیا و میل بزخارف
و لذات آن زیرا که چون انسانرا موانست و الفت بدنیا و لذات او بهم رسید مفارقت و جدائی آن بر آن گران می آید و همچنین
آن در نظر او شیرین میشود پس خود را از فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدائی اوست از دنیا دور میدارد بجهة آنکه چون دوستی چیزی در دل
کسی جا کرد فکر امری را که سبب زوال آنست بخاطر راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست و همگی اوقات او صرف آرزوی
بهم رسیدن احتیاج زندگانی میشود مثل اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه ازین قبیل باشد چنانچه فکر او مشغول آن میشود مرگ
بخاطر او نمیرسد مرگست و اگر بر سبیل ندرت بخاطر او خطور کند که میباید مرد و توبه و انابتی پیش باید گرفت و بعضی اعمال آخرت
مشغول میباید شد چون فراز بقا و دوام بخود راه داده است بتاخیر می اندازد و آنرا از روزی بروزی و از ماهی بماهی و از سالی بسالی
و میگوید چون اوان جوانی بگذرد پس کهولت برسم در آنمقام خواهم شد و چون توفیق وصول بآن سن یافت میگوید چون بسن
شیخوخت و اوان پیری برسم و چون بآن نیز رسید میگوید تا فلان عمارت باتمام رسد و چون آن نیز رسید میگوید تا فلان فرزند
خود را داماد کنم و از فلان سفر مراجعت نمایم و همچنین توبه و تدارک مافات را از ماهی بماهی می اندازد و از سالی بسالی حواله مینماید
و هر گاه از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغل دیگر او را پیش می آید بلکه شغلها تا آنکه یکبار می بیند که رایة اجل در رسیده و میباید

مرد و فرصت هیچ کاری نمانده و او ازین معنی غافل بوده و اصلا استعدادی از برای آن نکرده بسهولت تن بآن نتواند در داد
و چیزی که با او میماند حسرت و ندامت بسیارست در آخرت که چرا بر آن وجه سلوک داشته است و ذلک هو الخسران المبین
نعوذ بالله منه فانک رهین موت رهین فعیل بمعنی مفعول یعنی مرهون کنایه از آنکه چنانچه مرهون مال راهنست که چند روزی
بتصرف مرتهن داده است و چون حلول اجل شد و مدت زمانه بسر رسید باز بتصرف او در می آید انسان نیز مال مرگست که
چند روزی او را در حول حیات مستعار ساخته است و مخصوص با اجل موعود و مدتی که بر او مقرر شده منقضی خواهد شد و ملک مانده
مذکور شده باز بتصرف او در خواهد آمد عرض بلاء عرض بفتح عین و ضاد نقطه دار بمعنی هدف و نشانه تیرست که عرض بلا یعنی هدف
و نشانه سهام بلا باشد و طلیح سقم طلیح بر فعیل بمعنی مفعول که بمعنی مطروح باشد کنایه از آنکه چنانچه مطروح و افتاده شده
کسی ذلیل و خوار و جا شد چنانچه بهایت قدرت و تمکن خود را بر دمی یا به انسان نیز خوار و ذلیل سقم و بیماریست که هر نحو
تصرفی که میخواهد در ملک بدن او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزای که ضد یکدیگرند و تلاش جدا شدن
از هم دارند و مستعد ورود اسقام و امراضست و سقم بفتح سین و قاف و بضم سین و سکون قاف هر دو آمده است باشند
حزن حزن و اوصیک بخشیة الله خواجه نصیر طوسی قدس سره العزیز در بعضی از مولفات خود کلامی ایراد کرده است که
حاصل ترجمه اش آنست که خوف و خشیت اگرچه در لغت هر دو یک معنی اند اما صوفیه و ارباب قلوب میان ایشان
فرق کرده اند و ایشانرا غیر هم میدانند و گفته اند که خوف عبارت از متالم شدن نفس است از عقابی که اینکس گمان آن داشته
باشد بسبب گناهی که میداند از او در وجود آمده است و تقصیری که در قیام طاعات و عبادات از او واقع شده و آن اکثر
خلایق را حاصل است اگرچه بنسبت بهر کس مراتب آن متفاوتست و بهایت اختلاف دارد و اعلی مراتب آن تیر مرتبه مرجع
قبل را خشیت عبارت از حالتیست که نزد دریافت عظمت و کبریای الهی و تزاید فهم هیبت او در خاطر ترس بسیار از وقوع
امری که مانع لقای او باشد بنفس را بهم میرسد و این حالت حاصل نمیشود مگر کسی را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال و عظمت
و لذت قرب و رضای او را چشیده باشد و ازین جهت که حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که انما یخشی الله من
عباده العلماء پس خشیت خوف خاص باشد نه مطلق خوف و گاه هست که اطلاق خوف نیز بر آن میکنند انتهی ترجمه کلامه
و مراد بخشیة بر علانیه که در حدیث وارد است ظاهر ساختن رو با علامات آنست از افعال و صفات مثل بسیاری گریه و شورش
و گداختن بدن و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات و لذات از صفحه خاطر که جمیع اینها مکروه طبیعت کرد
چنانچه طعم عسل بر مذاق کسی که داند که زهری بآن ممزوجست مکروه میشود و هر گاه جمیع شهوات و لذات با آتش خوف الهی

سوخته باشند بالضروره دل او تذلل وخشوع وانکساری که مطلوبست بهم میرسد وصفات مذمومه مثل حقد وحسد وکبر وامثال آن
از او زایل میشود وهمگی همت او مصروف فکر خطر عاقبت ومآل میشود پس راه نمیدهد بخاطر خود غیر حق را وشغل وکار او منحصر
میشود در مراقبه با حق ومحاسبه با نفس وجهاد کردن با او چنانچه از پیش رفت واحتراز واجتناب تمام از ضایع کردن
انفاس عمر واوقات زندگانی واما خوفی که هیچ یک از آثار مذکوره بر آن مترتب نباشد واین علامات از آن ظهور نرسد
صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بر آن اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس وحکایت دل واز اینجهت که بعضی ارباب
عرفان گفته اند اذا قیل هل تخاف الله فاسکت عن الجواب فانک ان قلت لا کفرت وان قلت نعم کذبت
یعنی چون از تو پرسند که از خدا میترسی ساکت شو چه اگر گویی نه کافر میشوی واگر گویی آری کاذب خواهی بود والتهاک عن
التسرع فی القول والفعل مراد تسرع در قول وفعل شتاب کردن وبر سر آن رفتن است بی آنکه تامل وتدبیری در آن واقع
واذا عرض شیء من امر الدنیا فتأنه ای فتأنّ های سکت است که در وقت انقطاع کلام در آخر کلمه در می آورند ومیتواند
بود که از باب حذف وایصال باشد وکلام درین تقدیر باشد که فتأن فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند ومتصل ساخته باشند
والفعل مواطن التهمه تهمت بتحریک است نه بسکون قال فی القاموس اتهمه کافتعله ادخل علیه التهمه
کهمزه ای ما تهم علیه ودر اصل وهمه بوده که واو قلب یافته است بتا بنوعی جلیه بوی مشتق از غر یعنی خدعه وفریب ودر
اذا خانی بباطلت قال فی القاموس غره غرورا فهو مغرور خدعه واطمعه بالباطل وحاصل معنی آنچه اول مذکور شد وکن
لله بانی عاملا تقدیم ظرف درین فقره بواسطه افاده حصر است یعنی میباید عمل تو باشد مگر از برای خدای وتحصیل رضای او بی
شایبه غرضی دیگر حتی آنکه فایز شدن بثواب وخلاصی از عذاب نیز در آن منظور نباشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرموده که والله ما عبدتک خوفا من نارک وطمعا فی جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک
یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی که از دوزخ تو داشتم ونه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن ترا اهل
آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم واین مرتبه ایست بس بلند وپایه ایست بس رفیع وانکه کلام را با معنی
حمل کردیم بواسطه آنست که باقی مراتب اخلاص ظاهرتر از آنست که احتیاج بوجهت آن باشد ودرین باب چیزی ازین شنیده خواهد
در شرح حدیث سی ونهم ان الله تعالی عن الخنا جوا زخنا بمعنی فحش وبیهوده گوییست ودر جو صیغه فعولت بمعنی فاعل یعنی باید که
زاجر باشی از فحش واز گفتن آن مانع آیی خود را وغیر خود را ودارج الاخوان فی الله راج تجای منوطست ماخوذ از مراغات بمعنی
نرمی وملایمت کردن است در مقابل تشدد وسختگیری ورابئه باعمالک مزاولهم بمعنی مباینت یعنی باید که اعمال تو مباین

مخالف باشد با اعمال او ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له مماراة بمعنی خصومت وستیزه کردن ومجارات
با کسی سخن راندن واقتصد یا بنی فی معیشتک واقتصد فی عبادتک اقتصاد بمعنی میانه گزیدن وتوسط میان افراط وتفریط
مراد باقتصاد در معیشت که این فقره متضمن امر بآنست توسط میان اسراف وتبذیر وتنگ گیری وتقتیر باشد وحد وسط من قال شعر
فراخ دستی از اندازه مگذران چندان که آفتاب معاشت بجا نشود بسهل انه نیز در پی امساک ولاابالی بش چنانکه دامن همت کنی
ز دست رها چو هر دو قسم نکوهیده وحشتی باشد بر بصیرت ارباب فضل وصدق وصفا پس اختیار توسط نما میان امور بدان دلیل که
خیر الامور اوسطها ومراد باقتصاد در عبادت اینست که با تکرار بوجهی که بدان را سخت وثوب باده ودست ندهد تا باعث تنفر وعدم
رغبت طبع بآن واقع نشود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که
آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی ان هذا الدین متین
فاوغل فیه برفق لا تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنبت یعنی المفرط فی السیر لا ظهرا ابقی ولا ارضا
قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما واحذر حذر من یتخوف ان یموت غدا یعنی گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله
بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن مبعوث شده ام دینیست متین ومحکم پس آن را با
نرمی وسهولت ودشمن مساز بر نفس خود عبادت خدای خود را بدرستی که در سیر سرعت مینماید ترکبی را میکشد او که نکاه نکند ونه
زمین را قطع مینماید کنایه از آنکه اگر خواهد قطع شود ومسافتی را طی نماید میباید شتاب در سیر نکند ونرمی وآهستگی براه رود پس باید که
قیام تو بعبادت واعمال مثل قیام کسی باشد که امید آن داشته باشد که بعد از آنکه برتبه پیری رسد خواهد مرد یعنی شتاب وغلوی
زیاده بر بسیاری آن مکن چنانچه کسی که امید دارد زندگانی وآهستگی بآن قیام مینماید که ترس تو از خدای خود مثل ترس کسی باشد که
گمان داشته باشد که فردا خواهد مرد یعنی با امید آنکه بعد از این توبه وتدارک خواهی کرد مرتکب مناهی نشود وتوفیق وتسویف در عبادات
مواظف نمای که بر عمر اعتماد نیست والزم الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا بسلامت مانی از آفات زبان وگناهانی که
از زبان ناشی میشود وآن بسیار است زیرا که نیست هیچ موجودی ومعدومی وخالقی ومخلوقی ومعلومی وموهومی که زبان او را
در میابد ومتعرض او نشود بنفی یا اثبات واین خاصیت هیچ عضوی دیگر از اعضای انسان نیست زیرا که اصل نیست بواسطه آنکه ادراک چشم
نمیرسد مگر بالوان واضوا وگوش در نمی یابد غیر آوازها واصوات ودست نمیرسد مگر باجسام وزبان را میدان فراخست واو را در هر
خیری وشری مدخل است چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که گفت گفتم ای رسول خدای آیا بانچه میگوییم روز قیامت مؤاخذ
خواهیم بود وما را بر سخنی که از ما صادر شود عقاب خواهند کرد حضرت فرمودند ثکلتک امک وهل یکب الناس فی النار

علی مناخرهم الا حصاید السنتهم یعنی یا در برای تو گریه کنند آیا مردم را بر روی در می اندازد در آتش دوزخ چیزی سوای آنچه
از زبان انسان در وجود می آید ونیز روایت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وآله که من کان یؤمن بالله والیوم
الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کس ایمان آورده است بخدا ببخشاید ودر قیامت باید که گوید آنچه متضمن خیریت باشد یا ساکت
شود کنایه از آنکه سخن از آنچه متضمن او ودیگران باشد تکلم نماید که در تکلم خطر است ودیگر احادیث درین باب بسیار وارد است
ذکر آن موجب تطویل است فانه زکوة البدن وجنة ای وقایة من النار ففی لم الکه یعنی الو در اصل معنی تقصیر است ولیکن بسیار
مستعمل بمعنی منع در رو میشود وبآن اعتبار متعدی میشود بدو مفعول چنانچه درین مقام شده زیرا که لم الکه اینجا بمعنی است که لم امنعک
وما درین مقام بعضی علل کجنی است که در شرحی که بر حاشیه حطابی نوشته ایم ایراد آن شده کسی که اراده آن داشته باشد بکتاب مذکور
رجوع نماید وهذا فراق بینی وبینک میتواند بود که بطریق اضافه مصدر بظرف خوانده شود چه در ظرف توسع آن هست ومیتواند بود که
فراق بتنوین خوانده شود که ظرف صفت او باشد ودرین دو وجه خوانده شده است قوله تعالی هذا فراق بینی وبینک الختام بباید دانست که
آنچه صدر این حدیث متضمن آنست یعنی قول حضرت که واکب علی خطیئتک بحسب ظاهر موافقت ندارد با قواعد مذهب امامیه که قایل بعصمت
ائمه اثنی عشر اند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ومثل این عبارات که ظاهرش با آن مخالفت دارد در بعضی ادعیه نیز که از ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم نقل آن بصحت رسیده بسیار وقعست چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم علیه السلام که در سجده شکر
میفرمودند که رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو
شئت وعزتک لاصممتنی یعنی بار خدایا عصیان تو کرده ام بزبان خود واگر میخواستی بعزت وبزرگی تو قسم که هر آینه مرا گنگ میکردی و
عصیان تو نموده ام بچشم خود واگر میخواستی تو بآن تعلق میگرفت بعزت وبزرگی تو قسم که هر آینه مرا کور میکردی وعصیان تو نموده ام
بگوش خود یعنی اموری که شنیدنش نباید شنیده ام واگر میخواستی بعزت وبزرگی تو قسم که هر آینه مرا کر میکردی که هیچ چیز نتوانستم
شنید ودر صحیفه کامله که منسوبست بامام الموحدین امام زین العابدین علیه السلام ازین قبیل فقرات بسیار واقعست که اشعار
بر صدور عصیان از ایشان صلوات الله علیهم دارد بلکه از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله نیز حدیثی چند روایت شده
که بحسب ظاهر اشعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد از انجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از
کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یتوب الی الله عز وجل
کل یوم سبعین مرة یعنی بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه وآله رجوع میفرمود از معاصی وکردار ناشایست بسوی خدای که غالب
است وبزرگ هر روز هفتاد مرتبه واصل سنت در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند

انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة یعنی بدرستی که من استغفار مینمایم وطلب آمرزش
میکنم از خدای خود ورجوع میکنم بسوی او از معاصی در روزی بیشتر از هفتاد بار وامثال این روایات وعبارات در طرق سنی
وشیعه بسیار وارد است وبهتر جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه
کتاب مذکور افاده آن کرده وآن آنست که انبیا وائمه علیهم السلام بر وجهی که سلوک میداشته اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق
بیاد خدا بوده است چنانچه لمحه دلهای خود را از آن فارغ نمیداشته اند وخاطرهای ایشان متعلق بملاء اعلی ومربوط بعالم بالا بوده والتفات
همیشه حق را در نظر بصیرت خود داشته اند مراقبت ومواصلت او بسر میبرده اند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانکه گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا
می بیند پس چون از این مرتبه رفیعه فرود می آمده اند مشغول بکار دیگر میشده اند از اموری که لازمه زندگانیست مثل خوردن غذائی
یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن امری از امور مباحه آن را پیش خود گناه بزرگی میشمرده اند وخطای عظیمی میدانسته اند
ودر حال در مقام استغفار از آن در می آمده آمرزش آن را از خدای خود میخواسته اند نمی بینی که بعضی خدم وبندگان ارباب دنیا اگر
در حالی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد ودانند که صاحب ایشان را می بیند لمحه باکل وشرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناه
کار ومستحق ملامت مینمایند پس چه گمان میداری کاهی که این امر نسبت بصاحب همه صاحبان ومالک جمیع مالکان وقوع یابد ودرین
اشارتست کلام حضرت علیه السلام که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة وقول او علیه السلام که
حسنات الابرار سیئات المقربین این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله علیه وقاضی بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل در
کتاب مصابیح که هم از مصنفات اوست جایی که شرح حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله که لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله
فی الیوم مائة مرة مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم وابر استعمال یافته وغان علی کذا بمعنی غطا علیه است یعنی پوشید برده واو
عبیده که از ائمه لغت است بر توجیه این حدیث را معنی گفته است بدرستی که در پوشید دل من چیزی را که می پوشید او را وا او را بمعنی
رسیده است که از معنی حدیث از سؤال کردند وجواب آن سایل گفت در باب دل که روایت شده است این حدیث گفت در باب
پیغمبر صلی الله علیه وآله گفته میشود در مقام تفسیر آن برای تو در می آیدم قاضی گوید خدای خبر داده اعلم که در این مقام سلوک طریق ادب
نموده در مقام تعظیم وبزرگ داشتن دل شده است که حضرت عزت جل ذکره آن را موقع وحی ومنزل تنزیل خود ساخته بدرستی که در یا
این معنی از مرتبه ایست که راه رسیدن آن برار باب بیان واصحاب قال مسدود است وطریق وصول بآن بر اهل حقیقت وارباب حال مفتوح
ونبوضیح دادن وبعبارت در آوردن آن نیست مگر حق مشایخ صوفیه که راه داران انجمن قرب وآشنایان اسرار حضرت وفایز بموری که

مشکوة ما بیت ایشان معتبس است براه در آمده میگوییم که چون دل مبارک آن سرور که مستوفی دریای عرفان بوده در صفا و صفا
بر جمیع دلها زیادتی داشته است وآنحضرت با این حال نعیان شده بود که قوانین شرع وحکمت و بنای دین وست انحضرت بهر وجهی که
منتفی سهولت وآسانی باشد نه عسرت واشکال ناچار بود او را که از مرتبه قوت اتصال بجانب بعضی حضیضهای کمی نزول بود
بعضی حظوظ التفاتی التفات نماید بانچه که از جانب خدای در سوحن امتحان ازان در آمده ومکلف بآن شده از احکامی که لازم
بشریت است پس هرگاه مرتکب چیزی از آن میشده عبادتی از آن بر آئینه دل ایشان می نشست که بواسطه نهایت صفا و نورانیتی که
داشت از آن متاثر میشد زیرا که هرچند رنگ وصفای اشیا بیشتر است تاثیر کدورت در آن زود تر ظاهر میشود آنحضرت صلی الله علیه وآله
هرگاه احساس چیزی از آن میکرد آن را بر نفس خود گناهی بزرگ میشمرد وبمقام استغفار وطلب آمرزش از آن در می آمدند باینجا
بود خلاصه کلام قاضی بیضاوی در کتاب مصابیح وزبدة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی در بمقام کلام بجناب لطیف که
بواسطه خوف تطویل الحاسدان کلام در مقام ذکر آن نشد والله الهادی حدیث بیست و سیم روایت شده است بسندی که
متصلست بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن علی بن الحسن الکوفی از جدا و حسن بن علی بن عبد الله الکوفی که از ثقات رجال
وکتابی در نوادر حدیث باو نسبت یافته از جدا و عبد الله بن المغیرة الکوفی که ثقه وجلیل القدر و مصنف سی جلد کتاب است و از امام موسی کاظم
بی واسطه حدیث روایت کرده است ونقلست که در اول حال واقفی بودم یعنی بر این اعتقاد بودم که بعد از امام موسی کاظم علیه السلام امامی نیست
وقتی در اثنای حج در ملتزم او کعبه از خدای خود در خواست کردم که مرا براه حق ومذهب صحیح هدایت کند دعای من مرتبه اجابت یافته
در خاطر من افتاد که ملازمت امام رضا علیه السلام مستعدا باید یافت و بهر راه که هدایت کند مذهب خود باید ساخت در روز متوجه مدینه
طیبه شده بخدمت آنحضرت شتافتم چون بدر منزل رسیدم بی آنکه خبر آمدن من بامام رسیده باشد ندایی از اندرون منزل برآمد ادخل
یا عبد الله بن المغیرة پس چون داخل شدم و نظر آنحضرت بر من افتاد بزبان مبارک من خطاب کرده فرمودند که قد اجاب الله دعوتک
وهداک لدینه یعنی بدرستی که حضرت الله دعای ترا مستجاب ساخت وترا بدین حق هدایت کرد و در حال اعتراف بامامت آنحضرت کرده
گفتم اشهد انک حجة وامینه علی خلقه از اسمعیل بن مسلم که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است و در کتاب
رجال جرح وتعدیل او نشده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک
العلیم از حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله
عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی من الذنوب مخافة النار یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز میکند
از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی بروی عاید شود وچگونه پرهیز نمینماید از گناهان از ترس آتش دوزخ ومخفی نماند که اطلاق حمیت که

بمعنی پرهیز کردنست از اجتناب از گناهان مجازاست از باب مشاکله نظیر سابق که حمیت در آن بمعنی خود استعمال یافته است والله اعلم
حدیث بیست و چهارم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از بعضی اصحاب
از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث سیوم احوال ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی عامری کلابی که کنیه ابو عمر است و از
وکلای معتمد علیه امام موسی کاظم علیه السلام اگرچه در مذهب واقفی بوده اما کسی که از علمای رجالست احتمال این راه داده که او اجماع حکایتی
باشد که علما اتفاق دارند در آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیحست والفتن که در کوفه منزل داشت پنی در خواب دید که
در حایر امام حسین علیه السلام بمیرد چون بیدار شد اقامت حایر بسته اختیار مقام داشت تا فوت شد وچند جلد کتاب در علم فقه وحدیث
باو نسبت یافته است از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بوده وثقه وجلیل القدر است و مصنف چند جلد
کتاب وبخدمت امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهما السلام استسعاد یافته و از ایشان حدیث روایت کرده از ابان بن ابی
عیاش الکی که بخدمت امام زین العابدین وامام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهم السلام رسیده است وعلمای رجال ضعیف میدانند
از سلیم بن قیس الهلالی که کنیتش ابا صادقست وکتابی در حدیث تصنیف دارد واز اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده وبخدمت
امام حسن وامام حسین وامام زین العابدین وامام محمد باقر علیهم السلام استسعاد یافته است از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی بما قال ولا
ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله وفی الناس شرک
شیطان فقال صلی الله علیه وآله اما تقرا قول الله عز وجل وشارکهم فی الاموال والاولاد شرح
کلام معجز نظام در ضمن آغاز وانجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله بدرستی که حضرت عزت
حرام ساخته است دخول بهشت را بر هر فحش گوی کم حیایی که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه باو میگویند پس بدرستی که اگر
در مقام تفتیش وتفحص حوال او در آیی او را نخواهی یافت مگر انداخته شده یعنی متولد از زنا باشد یا شریک شیطان گفتند ای رسول
خدای در میان بنی آدم شریک شیطان میباشد حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند در قرآن نخوانده اید قول خدای تعالی را که و
شارکهم فی الاموال والاولاد یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در اموال واولاد که زنا برهند کان خاص ما دست نخواهد
بود بخش دویم ان الله حرم الجنة گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را بر ایشان حرام ساختن آنست مدتی طویل
در زمانی بسیار نه حرام ساختن دایمی زیرا که اگر مراد دایمی باشد بعضی عاصیان امت اجابت که بنور ایمان محلی اند مشکل میشود
چه باتفاق رجوع ایشان بهشت خواهد بود واگرچه مکث ایشان در دوزخ بطول انجامد بدانکه بذی بفتح بای یکنقطه مفتوحه وذال منقوطه

مکسوره و یای مشدده صفت بمعنی فاعل از بذا بفتح با وذال که بمعنی فحش است قال فی القاموس والبذی کرضی الرجل الفاحش
من البذاء وهو الکلام القبیح قلیل الحیاء مراد بآن یا معنی ظاهریست که کم حیا باشد چنانچه در بخش اول مذکور شد یا مراد بی حیاست که
باین عبارت ادا شده چنانچه میگویند فلان کم جرأت واز آن بی جرأت اراده میکنند لم تجده الا لغیة منیرا لدینه بضم لام
وسکون غین نقطه دار وفتح یای دو نقطه تحتانی بوده باشد بمعنی ملغی یعنی انداخته شده کنایه از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانکه
گذشت ومیتواند بود که بضم لام وفتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکنه ونون مفتوحه بوده باشد از لعن یا بمعنی که عادت او آن باشد که
لعن مردم میکرده باشد یا آنکه مردم لعن او میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته ودر کتب ادب الکاتب آورده است که
فعله بضم فا وسکون عین از صفات مفعولست وبفتح عین از صفات فاعل مثل همزه وهمزه که بسکون میم بمعنی من یهزا به است وبفتح
میم بمعنی من یهزا بالناس وهمچنین لعنه ولعنه بفتح عین وسکون عین انتهی ترجمة کلامه مترجم گوید اگرچه در مقام احتمال دیگر بابت
که مصنف دام ظله ذکر آن نکرده وآن کسر لام وفتح یا کسر عین نقطه دار وتشدید یا است که کلام جار مجروری باشد متعلق بمحذوف چه
در لغت بمعنی زینه آمده است قال فی القاموس ولد غیة ویکسر ای زینة واز بعضی از کبار شنیده شده که شمس الفضلا والمحدثین مولانا
میرزا محمد استرابادی مجاور خیر البلاد خلد ظلاله که احتیاط وتدرب او در فن حدیث ورجال در موضع اذعان فضلای عصر است
این حدیث را در کلینی بر این وجه تصحیح کرده است وهیچ شک نیست که بر این تقدیر عطف او شرک شیطان بر آن بمعنی ظاهری خود صحیح خواهد
بود وبنا و بطلان که مذکور خواهد شد احتیاج نخواهد داشت اما در متن حدیث ووثوق واعتماد بر تصحیح مشایخ سلف ونقل از ایشان
نه معاضدت کلام صاحب صحاح وقاموس وغیر ایشان از ائمه لغت واز مصنف دام ظله بالمشافهه شنیده شده که نسخ
محتمله این لفظ در حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ سند بما نرسیده است واین نسخ اگرچه بنابر آنچه از کلام
ارباب لغت ظاهر میشود صحت آن در موضع احتمالات اما چون منقول نبود مذکور نشد والله اعلم بحقیقة الحال او شرک شیطان
مصدر بمعنی اسم فاعلست یا بمعنی اسم مفعول یا شیطان شریک شده باو در آن انجام مفسرین در تفسیر کریمه وشارکهم
فی الاموال والاولاد گفته اند که مشارکت وشریک شدن شیطان ایشان را در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل وجمع آن از
وجوه حرام بدارد و بر صرف آن جایی که جایز نیست ترغیب نماید ودور دارد ایشان را از رعایت اعتدال در انفاق آن بر نوعی که
بسر حد اسراف وتبذیر رساند که زیاده از آنچه باید خرج کند یا به بخیلی وتنگ گیری انداز که آنچه باید کرد نکند وامثال این امور
ومشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را بر سبب کردن اولاد با اسباب حرام مثل زنا وامثال آن تحریص نماید یا بر این دارد که اولاد
خود را نامهای بد گذارند مثل عبد العزی وعبد اللات وامثال آن یا گمراه کند اولاد ایشان را بر انداختن ایشان بمذاهب باطله

و ارتکاب افعال قبیحه وامور ناشایست وشیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت کرده است که از آن معنی دیگر از برای مشارکت
او در اولاد فهم میشود وآن آنست که در کتاب تهذیب حدیث در باب استخاره کردن از برای نکاح روایت کرده است از ابی بصیر که امام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام خطاب بمن کرده که اذا تزوج احدکم کیف یصنع یعنی چون یکی از شما که خواهد تزوج کند
گفتم نمیدانم جای من فدای تو باد فرمودند فاذا هم بذلک فلیصل رکعتین ویحمد الله ویقول اللهم انی ارید ان
اتزوج فاقدر لی من النساء اعفهن فرجا واحفظهن لی فی نفسها وفی مالی واوسعهن رزقا واعظمهن
برکة واقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیاتی وبعد موتی فاذا دخلت علیه
فلیضع یده علی ناصیتها ویقول اللهم علی کتابک تزوجتها وفی امانتک اخذتها وبکلماتک استحللت
فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا ولا تجعله شرک شیطان یعنی چون قصد کند علی
نماید باید که دو رکعت نماز بگذارد ووظایف شکر الهی بجای آورد واین دعا بخواند اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر دعا که
وخلاصه معنیش آنست که بار خدایا بدرستی که اراده دارم که کدخدا شوم پس روزی کن از زنان کسی که در امر ناموس از همه
پرهیزکارتر باشد ودر محافظت نفس خود ومال من ونگاهبانی مال من از همه در پیش باشد واز همه فراخ روزی تر وپر برکت تر
باشد وروزی کن از برای من از او فرزندی نیکو وبگردان او را خلف صالح در حیات من وبعد از موت من پس چون زن بخلوت
او در آید دست خود را در پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک تزوجتها تا آخر دعا که در حدیث گذشت یعنی بار خدایا بموافقت
کتاب تو خواستم او را وبامانت تو گرفتم او را وبکلام تو بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر کرده باشی که در رحم
او نطفه از من بهم رسد بگردان او را مسلمان مستوی الخلقه وبگردان او را شریک شیطان راوی گوید گفتم چگونه میباشد شریک شیطان
حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی الی المرأة وجلس مجلسه حضر الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان
عنه وان فعل ولم یسم ادخل الشیطان ذکره فکان العمل منهما جمیعا والنطفة واحدة یعنی بدرستی که
چون مرد نزدیکی کند بزن وباراده مباشرت او بنشیند حاضر میشود او را شیطان پس اگر نام خدای بر زبان آورد شیطان از او
دور میشود وآسیبی از او باو نمیرسد واگر بنام خدای توسل نجوید شیطان با او در آن عمل مشارکت مینماید وچنان میشود که عمل از
هر دو واقع شده باشد ونطفه یکی باشد گفتم بچه چیز این معنی بر ما ظاهر شود ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند که بحب وبغض ما
یعنی بدوستی وبدشمنی ما کنایه از آنکه شیطان در مجامعت پدر او با او در شرکت نموده باشد دشمنی ما را اختیار میکند واین موافقست
قول جمعیت که شیاطین را اجسام شفافه لطیفه میدانند که قادرانند بر آنکه در شکم حیوانات داخل شوند وممکنست ایشان را که بهر شکلی که

خواهند در آیند و موجب ضعف مذهب جمعیت که از حکما فلاسفه که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که تدبیر عالم عناصر میکنند
و امور آنرا اصلاح و سداد می آورند با نفوس ناطقه انسانی که بواسطه شرارتی که داشته اند که چون از بدنهای خود جدا شده اند ایشانرا
نوع الفت و دوستی بنفوس شریری که متعلق ببعضی ابدانند بهم رسیده پس مدد و معاون آنها میشوند در احداث شر و
فساد و الله اعلم بحقیقة مخلوقاته حدیث بریره روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم که در صدد حدیث بجمع احوال ایشان سبق ذکر یافت از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان
الناب که از مشاهیر رجالست و ثقه و جلیل القدر بوده و از جماعتیست که اجماع علما نقل شده در آنکه آنچه روایت آن از او صحت
پیوسته باشد صحیح و کتابی در علم دین با وست یافته است از محمد بن علی ابی شعبه حلبی که کنیت او ابو جعفر است و از وجوه اصحاب
شیعه است و ثقه و معتمد علیه است و کتابی در تفسیر و آن تصنیف کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام قال ان
بريرة كانت عند زوج لها وهي مملوكة فاشترتها عائشة فاعتقتها فخيرها رسول الله صلى الله
عليه وآله وقال ان شاءت تقر عند زوجها وان شاءت فارقته وكان مواليها
الذين باعوها اشترطوا على عائشة ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الولاء
لمن اعتق وتصدق على بريرة بلحم فاهدته الى رسول الله صلى الله عليه وآله فعلقته عائشة
وقالت ان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يأكل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله
واللحم معلق فقال ما شأن هذا اللحم لم يطبخ فقالت يا رسول الله صدق به على بريرة وانت لا
تأكل الصدقة فقال صلى الله عليه وآله هو لها صدقة ولنا هدية ثم امر بطبخه فجاء فيها
ثلث من السنن شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول امام علیه السلام
فرموده در بستی که بریره نزد شوهری که او را بود قرار داشت و او کنیزی بود در بعضی بندگی پس عایشه او را خرید و آزاد کرد
و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر آن مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر خواهد نزد شوهر خود بر قرار باشد
و اگر خواهد از و مفارقت نماید و جمعی که آن کنیز را بعایشه فروخته بودند شرط کرده بودند که ولایت میراث آن را باشد یعنی چون
آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان باشد چون این معنی بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه و آله رسید فرمودند ولایت میراث کسی است
که او آزاد کرده است کنیز را از آنکه ایشان او را فروخته اند ایشان را ولایت میراث نیست و شرط مذکور باطلست و روزی پاره گوشت
بریره مذکور بصدقه داده بودند او گوشت مذکور را برسم هدیه بخدمت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آورد و عایشه آنرا گرفته در جایی

آویخت و گفت در بستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله گوشت صدقه نمیخورد پس رسول خدای صلی الله علیه و آله بخانه در آمده و گوشت
آویخته بود فرمود که این گوشت را چه و بعضی که پخته نشده است و نپختن او چیست عایشه گفت گوشتیست که به بریره صدقه داده اند
چون صدقه بر شما حرامست در مقام طبخ آن بواسطه تمانشده ام حضرت فرمودند که آن بر و صدقه است و بر ما هدیه بعد از آن بطبخ
آن فرمان دادند پس در باب بریره سه حکم از شریعت سید صلوات الله علیه و آله منصه ظهور رسید نمایش دویم ان بریرة كانت
عند زوج لها بریره بباء یک نقطه مفتوحه و بای دو نقطه زیرین که در میان دو رای بی نقطه مفتوحه و عین و در آخر ها تصغیر بر نام آن
کنیز است و نام شوهرش مغیث بود بضم میم و کسر غین نقطه دار و سکون یای دو نقطه زیرین و ثای سه نقطه و خلاف شده است
در آنکه او بنده بوده است یا آزاد و از احادیث که فقها خلاف کرده اند در آنکه هر گاه کنیزی که شوهر او آزاد باشد آزاد شود آیا او
اختیار دارد در فسخ نکاح یا نه ان شاءت ان تقر عند زوجها تقر بفتح قاف یعنی تمکث و بکسر قاف نیز جایز است
عرب میگوید قررت بالمکان اقر بکسر را در ماضی و فتح قاف در مستقبل و قررت اقر بفتح را و کسر قاف بر عکس آن ان لهم ولاءها
ولاء بفتح واو است و در اصل ولو و نزدیکیست و در اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند آنرا بر علاقه میان دو شخص که باعث آن شود که
یکی از ایشان از دیگری میراث برد غیر علاقه نسب و علاقه زناشوهری و مراد اینجا علاقه ایست که بر آزادی مترتبست لا یأکل
لحم الصدقة صدقه آن چیزیست که ببخشند آنرا بقصد قربت که هدیه نباشد پس بنابرین تعریف احتیاج در آن زکوة واجب و نذر
و کفاره و امثال آن و بعضی فقها بر بوجه تعریف کرده اند که صدقه عطیه ایست که از روی تبرع یعنی بخشش عوض کسی دهند بقصد قربت
بی آنکه نصابی داشته باشد و برین تعریف شامل مذکورات نیست فجاء فیها ثلث من السنن این کلام امام علیه السلام است نه
کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و احکام ثلثه اول مخیر بودن کنیز است که آزاد شود در تحت شوهری که آزاد باشد یا بنده علی الخلاف
میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن آن دویم ثبوت ولایت میراث مر آزاد کننده را و عدم آن مر فروشنده را اگر شرط آن
کرده باشند سیم آنکه صدقه که بری اسم حرامست هر گاه مستحق که آنرا صدقه گرفته باشد بجهة اسمی هدیه آورد گرفتن آن بر اسمی حرام
نیست نمایش اول باید دانست که در مخیر بودن کنیز شوهر داری که آزاد شود فسخ نکاح و بر قرار گذاشتن آن که این حدیث متضمن
آنست کسی خلاف نکرده است گاهی که شوهر او بنده باشد اما اگر شوهر او آزاد باشد اکثر علما حکم بثبوت خیار نکرده کرده اند و
ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت بواسطه آنکه بعضی روایات وارد است که شوهر بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او کرده اند آزاد
بوده است و بواسطه حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و آن اینست که ایما امرأة
اعتقت فامرها بیدها ان شاءت اقامت وان شاءت فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست او است

اگر خواهد بر قرار باشد و اگر خواهد جدایی کند چه این حدیث بظاهر خود که عموم است شامل هر دو قسم است و بعضی علما بر عدم ثبوت
خیار مذکور رفته اند و شافعی و مالک و حنبل ایشان موافقند بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که ان زوج بریرة
كان عبدا اسود وكاني انظر اليه يطوف خلفها في سكك المدينة يبكي ودموعه تسيل على لحيته یعنی در بستی که شوهر بریره غلامی بود سیاه
و گویا که من میدیدم او را در وقتی که بریره از و جدا شده بود که از عقب او در کوچهای مدینه میگردید و گریه میکرد و سرشک او بر اطراف
محاسن او سیلان میشود و باید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را آزاد کرده و ظاهرش آنست که تمام
او را آزاد کرده باشد نه بعضی را و مجملا ظاهر حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی روایت کرده است پس اما معتقه یعنی کنیزی را که پاره
او آزاد شده باشد و پاره بنده باشد خیار مذکور نباشد و اگر چه آنچه آزاد شده باشد بیشتر باشد از آنچه بنده است چه هر گاه بعضی
بر خلاف اصل واقع باشد بر فرد ظاهر از آن محمول میشود و اصل اینجا بقای نکاحست و عدم ثبوت خیار پس بعضی که بر خلاف آن وارد است
بر فرد ظاهر حمل باید کرد و باید دانست که از بعضی احادیث و اخبار مستفاد میشود که آزادی بریره بعد از دخول بوده است چه روایت
شده است که مغیث شوهر او بواسطه او عجز بسیار بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکرد حضرت بواسطه خاطر او به بریره گفتند لو راجعته
فانه ابو ولدك یعنی چه شود اگر بشوهر خود باز گردی و او را بشوهری خود اختیار نمایی چرا که او پدر فرزند انست بریره گفت
ای رسول خدای مرا امر میکنی بآن حضرت فرمودند لا انما انا شافع یعنی نه امر میکنم و خیار تو باقیست ولیکن شفاعت میکنم بریره
گفت مرا باو حاجت نیست و او را نپذیرفت و اکثر علمای رضوان الله علیهم خیار مذکور را ثابت دانسته اند خواه آزادی مذکور قبل از
دخول باشد و خواه بعد از دخول بنابر عمومی که از صحیح ابی الصباح فهم میشود و گفته اند اگر قبل از دخول بوده باشد و فسخ کند مهر او ساقط
میشود و اگر بعد از دخول بوده باشد ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید طراز استثنا کرده اند فقها از صور تخییر امه
معتقه یک صورت را و آن صورت اینست که مهر کنیز مساوی ثلث مال صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر مثل آنکه مهر ده دینار
باشد و بهای او ده دینار و مال صاحبش منحصر در ده دینار که مجموع سی دینار باشد و صاحب وصیت کرده باشد که بعد از فوت
او را آزاد کنند و آزادی مذکور پیش از دخول شوهر با او واقع شده باشد زیرا که در بنصورت اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح
کند چون فرض اینست که پیش از دخولست مهر او ساقط میشود و هر گاه مهر ساقط شد آزادی در تمام او سرایت نخواهد کرد
چرا که وصیت از ثلث مال معتبرست و برین تقدیر بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه از و بازای ثلث مالست که بر فرض مذکور بیست
دینار است آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت خود باقی خواهد ماند و از پیش رفت که هر گاه تمام او آزاد نشود او را در فسخ و ابقا
اختیار نیست پس خیار او مستلزم رفع خیار او باشد پس در بنصورت خیار متحقق نشود مترجم گوید اگر چه ظاهر عبارت مصنف

دام ظله در پیغام که واستثنى الفقهاء من صور تخيير الامة المعتقة صورة واحدة موهم اینست که صورت مستثنی منحصر درین صورت باشد که
تصور یافته است و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از تامل ظاهر میشود که دیگر صور نیز متصورست که چون درین مقصود مشترکند
ظاهر است که همین حکم داشته باشد مثل آنکه در ماده مذکور فرض کنیم که قیمت کنیز ضعف مهر باشد و باقی مال صاحب او مساوی مجموع
قیمت و مهر مثلا مهر ده دینار باشد و قیمت بیست دینار و باقی مال سی دینار چنانچه مجموع شصت دینار باشد چه در بنصورت نیز هر گاه
مهر ساقط شد آنچه از کنیز بازای ثلث باقی مالست که برین فرض بیست خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی بر رقیه باقی خواهد ماند پس
خیار مذکور که موقوفست بر آزادی کل متحقق نخواهد بود و بر همین قیاس نمایش دویم باید دانست که تقریر حضرت مقدسه نبوی صلی الله
علیه و آله مر قول عایشه را که انت لا تأكل الصدقة و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد بر آن بحسب ظاهر اشعار بر آن
دارد که مطلق صدقه بر آنحضرت حرام بوده خواه صدقه واجب بوده باشد و خواه سنت زیرا که الف لام در الصدقة یا الف لام جنس است
یا الف لام استغراق بر حسب ظاهر عهدی در میان نبوده که الف لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور فهم میشود و همچنین دلالت
بر عموم مذکور دارد آنچه روایت شده است که حضرت امام حسن علیه السلام در اوان صغر سن خرمایی که از صدقه بود برداشتند که تناول
نمایند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو خطاب کرده گفتند کخ کخ تا بیندازد و فرمودند که ما شعرت انا لا نأكل الصدقة یعنی شعور بهم
نرسانیده بآنکه صدقه نمیخوریم و تناول آن بر ما حرامست و بالجمله خلاف نشده است میان اهل اسلام در آنکه صدقه واجبی بر آنحضرت
حرام بوده است خلاف در صدقه سنتی است که آیا بر ایشان حرام بوده یا نه علامه در کتاب تذکرة الفقها حکم بحرمت آن بر آن
حضرت کرده است بواسطه علو شان و رفعت مرتبه آنحضرت و عدم مناسبت آن بمرتبه نبوت و منزلت رسالت و هیچ شک نیست که
قبول آن متضمن ذلت و خواریست باخذ و تسلط و تفوق صدقه دهنده بر او و منصب نبوت و مرتبه رسالت بلند تر است از
تحمل آن و آن یکی از دو قول شافعیست و درین مسئله ائمه عالیمقدار که در حقیقت پارهای جگر اویند علیه و علیهم السلام ظاهر آنست که درین
حکم با آن سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقه سنتی حرام باشد چنانچه واجبی و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان این قول
داده است و حکم بحرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از
سقاخانهای که در میان مکه و مدینه واقعند آب می آشامید روزی بآنحضرت گفتند از روی تعجب و انکار که آب صدقه می آشامید
آنحضرت در جواب فرمودند انما حرم علينا الصدقة المفروضة یعنی در بستی که بر ما حرام نشده است مگر صدقات واجبی از امور یکه
اهل سنت در روایات آن منفردند و در طریق آن ضعف تمام هست اما بنی هاشم و سادات جمیع علمای اتفاق دارند
بر آنکه صدقه سنتی بر ایشان حرام نیست و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشند و خواه از غیر و شافعی را در جواز آن

دو قولست و در بعضی تصنیفات خود جایز داشته و در بعضی حکم بحرمت کرده و در حرمت صدقهٔ واجبی بر ایشان نیز خلافست کرامه
در آنکه حرمت مذکور مخصوص زکوةاست یا شامل دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و امثال آن ظاهر اکثر علمای عمومست
و در بعضی روایات اشعاری بتخصیص آن بزکوة هست و مشهور علامه رحمه الله که قابل تخصیص مذکور شده جایز داشته است که منذور
و کفاره را بایشان دهند آنست و در استناد مذکور نظرست و بحکم خلاف کرده است و در آنکه بنی هاشم را اخذ زکوة و دیگر صدقات
واجبی از هاشمی مثل خود جایز است آیا حکم مذکور مخصوص است باعدای پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که درین حکم
مخصوصند یا شامل ایشان نیز هست که بر ایشان نیز جایز است از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علما تصریحی درین باب بنظر
نرسیده نهایتش مناسب علو شان و رفعت مرتبهٔ ایشان آنست که مطلق صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقهٔ واجبی و سنتی
و خواه از غیر هاشمی والله اعلم الخاتم بعضی از اصحاب حال و ارباب کمال که عبارتست از مولانا جلال الدین محمد دوانی در حاشیهٔ
شرح هیاکل در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات بر ایشان حرامست کیانند کلامی ایراد کرده است که چون ذکر آن مناسب مقامست
مبادرت بآن واقع میشود و حاصل آن آنست که آل پیغمبر آن کسیست که بآنحضرت آیل شود و رجوع آن بآنحضرت باشد و آن بر دو
قسمست اول جمعی که رجوع ایشان بآن سرور رجوع صوری جسمانیست مثل اولاد آنحضرت و جمعی که در مرتبهٔ اولادند از اقارب
و غیر ایشان که در شریعت ظاهر زکوة بر ایشان حرام شده دویم جمعی که رجوع ایشان بآنحضرت رجوع معنوی روحانیست و ایشان
اولاد روحانی اند از علمای اعلام که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبهٔ کمال رسیده اند و حکمای عظیم الشان که در حکمت
الهی خوض تمام نموده اند و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه در زمان آنحضرت سبقت یافته باشند خواه
بعد از آنحضرت بآنحضرت علیه السلام ملحق شده باشند یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقهٔ دویم بیشتر و تمامتر است از نسبت
طبقهٔ اول و اگر هر دو نسبت در یک کس جمع شده باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمهٔ معصومین از عترت طاهرهٔ آنحضرت صلوات الله
و علیهم اجمعین پس همچنانکه بر اولاد صوری صدقهٔ صوری حرامست چنانکه گذشت بر اولاد معنوی نیز صدقات معنوی که عبارتست از
تقلید غیرست در علوم و معارف و کسب کمالات حرامست تا اینجا بود خلاصهٔ کلام و الحق سزاوار آنست که بآب طلا بر مردمک دیده
نوشته شود نه بمداد بر اوراق ثم کنند **حدیث بیست و ششم** روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ
الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی از شیخ مفید علیه الرحمه از عمر بن محمد از علی بن مهرویه القزوینی که کتابی باو نسبت یافته و جرح و تعدیل او
در کتب رجال مذکور نیست از داود بن سلیمان بن جعفر ابواحمد القزوینی که کتابی از امام رضا علیه السلام روایت کرده و شیخ مفید
در کتاب ارشاد خود او را از خواص امام موسی کاظم علیه السلام شمرده و از کتاب مذکور ظاهر میشود که ثقه و باورع و از اهل علم و فقه

بوده والله اعلم از امام الوری ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت تا جناب معلوم سلام الله الملک القیوم از
امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل یا بنی آدم کلکم ضال الا من
هدیت و کلکم هالک الا من انجیت فاسئلونی اکفکم و اهدکم سبیل رشدکم و ان من عبادی — وکلکم فقیر الا من اغنیت
من لا یصلحه الا الفقر و لو اغنیته لافسده ذلک و ان من عبادی من لا یصلحه الغنی و لو افقرته
لافسده ذلک و ان من عبادی من لا یصلحه الا الصحة و لو امرضته لافسده ذلک و ان من عبادی
من لا یصلحه الا المرض و لو اصححت جسمه لافسده ذلک و ان من عبادی لمن یجتهد فی عبادتی
و قیام اللیل فالقی علیه النعاس نظرا منی الیه فیرقد حتی یصبح و یقوم حین یقوم و هو ماقت
لنفسه زارئ علیها و لو خلیت بینه و بین ما یرید لدخله العجب بعمله ثم کان هلاکه فی عجبه و رضاه
عن نفسه فیظن انه قد فاق العابدین و جاز باجتهاده حد المقصرین فیتباعد بذلک منی و هو
یظن انه یتقرب الی الا فلا یتکل العاملون علی اعمالهم و ان حسنت و لا ییأس المذنبون من
مغفرتی لذنوبهم و ان کثرت لکن برحمتی فلیثقوا و بفضلی فلیفرحوا و الی حسن نظری فلیطمئنوا و ذلک انی
ادبر عبادی بما یصلحهم و انا بهم لطیف خبیر **شرح** کلام آن خلاصهٔ آفرینش در ضمن دو بخش **بخش اول** گفت رسول
خدای صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت عزت جل ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان آدم شما همه گمراهید و راه حق نبرده
مگر کسی که من هدایت کرده ام او را و بحق رسانیده ام و شما همه فقیر و محتاجید مگر کسی که من غنی ساخته ام او را و شما در معرض هلاک و فنائید
مگر کسی که من نجات داده ام او را پس سؤال کنید و طلب مرا که تا بازمیدارم شما را از اعمال و کردار ناشایست و هدایت میکنم شما را برای
رشد شما و سلوک آنست و بدرستی که از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آورد حال او را مگر فقر و تنگدستی پس اگر غنی سازم او را هر آینه
در فساد می اندازد غنا او را و از بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آورد مگر صحت مزاج و سلامتی از جمیع امراض پس اگر بیمار سازم
او را هر آینه بفساد می اندازد بیماری او را و از بندگان من کسی هست که صلاح کار او در بیماریست پس اگر صحیح و سالم دارم او را بفساد
می آرد صحت حال او را و بدرستی که از بندگان من کسی هست که بنهایت جد و جهد در عبادت و برپای داشتن شبها بکار میبرد پس خستگی
بر او غالب میسازم بواسطهٔ نظر عنایتی که مرا بسوی اوست پس بخواب آسایش میرود تا صباح شود و برمیخیزد از خواب وقتی که از
برای برخاستن او مقررست و بخشمست در آن حال بر نفس خود او را و عتاب میکند باو که چرا وقت او را بخواب گذرانیده است
و اگر واگذارم او را میان خود و آنچه اراده میکند یعنی بگذارم که عبادتی که اراده کرده است از او بعمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب

و نخوت او خواهد شد و بعد از آن هلاک او در آن عجب خواهد بود و در رضایی که از نفس خود او بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید و گمان خواهد
کرد که بسبب آن عمل بر جمیع ارباب عبادت فایق گردیده است و بر همه زیادتی کرده است و بآن عمل از حد تقصیر درگذشته است و کاری که
او را باجابت کرد کرده است پس دور خواهد شد بسبب آن از مرتبهٔ قرب من و او را گمان خواهد بود که من نزدیک شده ام پس نباید که ارباب
عمل بعمل خود اعتماد نمایند و اگرچه گناه ایشان بسیار باشد بلکه باید که برحمت من وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان من امیدوار
باشند و بانکه نظر نیکوی من بسوی ایشانست مطمئن خاطر و بآرام باشند چه بدرستی که من میدارم بندگان خود را بآنچه صلاح حال
ایشان در آنست و من بایشان بر سر لطفم و احوال ایشان خبردار **بخش دویم** کلکم ضال الا من هدیت لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر
جمع چنانچه درین فقره واقع شد چون لفظا مفرد است و در معنی جمع جایزاست که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری که راجع باو یا آنچه
محمول شود بر او مفرد آورده شود و جایزاست که جانب معنی رعایت شود و ضمیر یا صفت مذکور بصیغهٔ جمع ادا شود میگویند کلکم قائم و کلکم
قائمون و اینجا جانب لفظ رعایت شده است چنانچه در کریمهٔ و کلهم آتیه یوم القیمة فردا اخبار بمفرد آمده و خلاصه معنیش
والله اعلم آنست که جمیع افراد انسان روز محشر فرد و تنها بعرصه گاه قیامت در خواهند آمد و هدایت بمعنی دلالت لطفست یعنی دلالتی که
متضمن لطف باشد یعنی نزدیک گرداننده باشد بطاعت و دور گرداننده باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل بمطلوب
متحقق باشد مثل قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت و قوله تعالی
والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم یعنی آنانی که کشته شده اند در راه خدا
و ضایع نگذاشته اند اعمال خود را زود باشد که هدایت کند خدا ایشان را و بصلاح آید حال ایشان و خواه در ضمن دلالت که علی
وصل الی المطلوب و در آیه الطریق مثل قوله تعالی و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و قوله تعالی انا هدیناه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا که تفسیرش در حدیث یازدهم از پیش رفت و قوله تعالی و هدیناه النجدین چنانچه
گذشت عبارت از راه خیر و از راه شرست و مراد نمودن آنست نه رسانیدن بآن زیرا که آیت در ضمن معرض امتنان نازل
است و ظاهرست که در ضمن رسانیدن راه شر امتنانی نیست و این تحقیق ظاهر شد که تفصیلی که متاخرین علما داده اند که
اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی شود مراد از آن دلالت موصله بمطلوبست و اگر بالی یا لام متعدی شود دلالت علی ما یوصل الی المطلوب
ضعیفست **مترجم گوید** بیان این اجمال آنست که بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بمعنی دلالت موصله بمطلوب که عبارتست از رسانیدن
بمطلوبست و بعضی دیگر بدلالت علی ما یوصل الی المطلوب که بمعنی ارائهٔ طریق و نمودن راهست و بر تفسیر اول اعتراض کرده اند که منتقض است
بآیهٔ کریمهٔ و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی زیرا که معنی آیت والله اعلم آنست که اما ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را

پس هدایت کردیم ایشانرا پس ایشان اختیار کردند کوری و ضلالت بر هدایت یافتن و هدایت نیافتند و اگر معنی هدایت این
باشد معنی چنین خواهد بود که ما ایشانرا بمطلوب که این حقست رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کردند و ظاهرست که
بعد از رسیدن بمطلوب و در آمدن براه حق دیگر اختیار عمی و ضلالت بر آن متصور نیست پس معنی هدایت آن نباشد و بر تفسیر ثانی
وارد می آید که منتقض است بآیهٔ کریمهٔ انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء یعنی بدرستی که تو ای
محمد هدایت نمیکنی هر کسی را که دوست میداری و میخواهی که هدایت یابد و لیکن حضرت عزت هر کسی را که میخواهد او را بآن قرار کرده و
هدایت میکند زیرا که معنی هدایت ارائهٔ طریق و نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله مناسب نخواهد بود زیرا که او
بواسطهٔ آن مبعوث بود که راه حق را بهر کس نماید و هیچکس را از آن محروم نگذارد و متاخرین علما بواسطهٔ دفع این اعتراضات
مذکوره قایل بتفصیل شده اند و گفته اند هدایت دو مفعولیست و تعدیهٔ آن بمفعول ثانی گاه بنفس است و گاه بالی مثل قوله تعالی
اهدنا الصراط المستقیم و قوله تعالی یهدی من یشاء الی صراط مستقیم پس جایی که بمفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد
مراد بآن دلالت موصله است و جایی که بالی یا لام متعدی شده باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل و اگر مفعول ثانی در کلام
مذکور نباشد باید دید که مقام تقاضای کدام معنی دارد و کدام معنی مناسب مقامست و موافق آن تقدیر باید کرد مثلا در آیهٔ ثمود
چون بر تفسیر اول معنی فاسد میشود یا لام یا الی تقدیر باید کرد و باید گفت تقدیر آیت آنست که اما ثمود فهدیناهم للحق او الی الحق
او الی الحق و در آیت من احببت باید گفت تقدیر آنست که انک لا تهدی الحق من احببت تا معنی کلام باستقامت آید و اعتراض مندفع
شود و چون این تفصیل نیز منتقض است بکریمهٔ و هدیناه النجدین که با آنکه در آیت مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است
بنفس متعدی شده نتواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیت مذکوره در معرض امتنانست و مراد بنجدین چنانچه از پیش
رفت راه خیر و شرست و اگر مراد از هدایت دلالت موصله باشد معنی آیت چنین خواهد بود که ما رسانیدیم انسانرا براه خیر و شر
و ظاهرست در ضمن رسانیدن براه شر امتنان متحقق نیست پس نتواند بود که هدایت بر آن معنی محمول شود و همچنین منتقض است بآیهٔ
انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا که با آنکه متعدی بنفس است اگر بر معنی ایصال بمطلوب محمول شود معنی فاسد میشود
چه کفور آن در آنصورت متحقق نخواهد بود و لهذا مصنف دام ظله از آن عدول کرده هدایت را بدلالت لطف تفسیر کرده است که مشترک
معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی بیضاویست در تفسیر خود حیث قال عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم
والهدایة الدلالة بلطف و مراد بلطف هر امریست که نزدیک گرداننده بطاعت باشد و دور سازنده از معصیت و معنی چنانچه گذشت
اعم است از ایصال بمطلوب و از ارائهٔ طریق و نمودن راه حق پس هرجا مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت خواه متعدی

منقبض باشد و خواه بحرف جر و کلکم عایل الا من اغنیت عایل بمعنی محتاجست قال فی القاموس عال یعیل عیلا و عیلة و عیولا اذا افتقر و
اهدکم پس باشد کم مراد بهدایت اینجا دلالت موصلست زیرا که دلالت علی الوصل و ارائه طریق با آنکه سوال کند حاصلست پس
آنرا بر سوال ایشان مترتب ساختن چنانچه میگوید فاسئلونی اکفکم و اهدکم یعنی سوال کنید از من تا هدایت کنم
وجهی نداشته باشد و بباید دانست که هدایت خدای تعالی مر بنده کانرا چنانچه از کلام معنی اعلام فهم میشود بر پنج نوعست اول عطا
کردن قوتی که بدان بسبب آن استعداد هدایت یافتن بهم رسد مثل قوت عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس بحکانه
ظاهری که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است و مدارک بحکانه باطنی که عبارت از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله
و حافظه دویم نصب دلایل عقلیه که جدا میکند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را از فساد چنانچه قوله تعالی و هدیناه النجدین
اشارت بآنست سیم ارسال پیغمبران و انزال کتب و آیات چنانچه میفرماید ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم
آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان آنچه مخفی و مستورست و نماید بایشان اشیا را که باعث هدایت ایشان شود مثل خوابها
راست و الهام و وحی و امثال آن چنانچه میفرماید و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پنجم آنکه دور کند از ایشان
ظلمت بدنهای ایشان را و نفس ایشانرا از گرفتاری تدبیر و تصرف آن فارغ سازد و پرده تعلق ابدانرا از پیش نظر ایشان بردارد که
تجلیات الهی را معاینه مشاهده توانند نمود و بسبب آن کوههای انانیه وجود هر کسی که سنگ راه ایشان شده از هم پاشیده شود
و خود را هباء منثورا دیده بمراد شوند و آنچه غرادست همه در معرض هلاک و فنا آورند و پرده تعلق ما سوی الله را که در پیش نظر داره
از هم دریده گویند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ثم کان هلاکه فی عجبه و رضاه عن نفسه هیچ شک
نیست که کسی مبادرت اعمال صالحه و کردار نیک مینماید مثل روزه و نماز و برپای داشتن شب بعبادت و امثال آن نفس او را ابتهاج و سروری
دست میدهد پس اگر آن از آن حیثیت باشد که توفیق این عطیه از جانب حضرت عزت باو کرامت شده و نعمتیست که جانب
حضرت عزت یافته است و بآن خایف و هراسان باشد که مبادا عمل مذکور از او ناقص و ناتمام بفعل آمده باشد و در معرض قبول الهی
در نیامده و ترسان تمام از زوال آن داشته باشد که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و همیشه از خدا سئوال توفیق زیاده کردن آنرا در خواست
میکرده باشد هر آینه ابتهاج و مسرت مذکور عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر العیاذ بالله از آن جهت
باشد که کاری از او بفعل آمده است و متصف بصفتی شده که او را در ضمن آن نجاتی حاصل شده و مرتبه بزرگی یافته و خود را بسبب آن از حد
تقصیر بر کنار داند و چنان پندارد که بسبب آن منتی بر خدای تعالی دارد که بواسطه او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و او را از آن بزرگتر
گناهی نخواهد بود چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلک العجب العجب یعنی اگر

ازشما گناهی در وجود نیاید میترسم از شما امری که بزرگتر است از گناه و آن عجبست عجب از امیر المومنین علی علیه السلام
منقولست که سیئة تسوءک خیر من حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد بهتر است از حسنه که ترا بعجب آورد و لا اقلا
یتکلن العاملون علی اعمالهم و ان حسنت یعنی باید اعتماد نکنند ارباب عمل صالح را در دخول بهشت بمحض اعمال صالحه که
ایشان در وجود می آید اگرچه بر وجه نیکو بفعل آمده باشد و رعایت جمیع ارکان و شرایط آن نموده باشند زیرا که اعمال امتعه را
بنهان بسیارست که ایشانرا بر آن اطلاعی نیست و کم عملیست که از آن خالی باشد چنانچه موید آنست حدیثی که روایت کرده
شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد حلی که در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ان الله تعالی
خلق سبع املاک قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء ملکا قد جللها بعظمته و جعل علی کل باب
من ابواب السموات ملکا بوابا فتکتب الحفظة عمل العبد حین یصبح الی حین یمسی ثم ترتفع الحفظة بعمله
و له نور کنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا و تزکیه و تکثره فیقول قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه
صاحبه انا ملک الغیبة و من اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری امرنی بذلک ربی قال ثم
تجئ الحفظة من الغد و معهم عمل صالح فتمر به فتزکیه و تکثره حتی تبلغ السماء الثانیة فیقول الملک
الذی فی السماء الثانیة قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا عرض الدنیا انا صاحب
الدنیا لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری قال ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة و صلوة فتعجب به
الحفظة و یجاوزه الی السماء الثالثة فیقول له الملک قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و ظهره
انا صاحب الکبر انه عمل و تکبر علی الناس فی مجالسهم امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری
قال و تصعد الحفظة بعمل العبد یزهر کالکوکب الدری فی السماء له دوی بالتسبیح و الصوم و الحج فتمر به الی
السماء الرابعة فیقول لهم الملک قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و بطنه انا ملک العجب انه کان
یعجب بنفسه و انه عمل و ادخل نفسه العجب امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری قال و تصعد
الحفظة بعمل العبد کالعروس المزفوفة الی بعلها فتمر به الی ملک السماء الخامسة بالجهاد و الصدقة
ما بین الصلوتین و لذلک العمل رنین کرنین الابل علیه ضوء کضوء الشمس فیقول الملک قفوا انا ملک الحسد اضربوا بهذا العمل وجه
صاحبه و احملوه علی عاتقه کان یحسد من یتعلم او یعمل لله بطاعته و اذا رای لاحد فضلا فی العمل
و العبادة حسده و وقع فیه فیحمل علی عاتقه و یلعنه عمله قال و تصعد الحفظة بعمل العبد فیجاوز السماء

السادسة فیقول الملک قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و اطمسوا عینیه لان صاحبه
لا یرحم شیئا اذا اصاب عبد من عباد الله ذنبا للآخرة او ضرا فی الدنیا شمت به امرنی ربی ان لا
ادع عمله یجاوزنی قال و تصعد الحفظة بعمل العبد بفقه و اجتهاد و ورع و له صوت کالرعد و ضوء
کضوء البرق و معه ثلثة آلاف ملک فتمر بهم الی ملک السابعة فیقول الملک قفوا و اضربوا بهذا
العمل وجه صاحبه انا ملک الحجاب احجب کل عمل لیس لله انه اراد رفعة عند القواد و ذکرا فی المجالس
و صیتا فی المداین امرنی ربی ان لا ادع عملا یجاوزنی الی غیری ما لم یکن لله خالصا قال و تصعد
الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلوة و زکوة و صوم و حج و عمرة و خلق حسن و صمت و ذکر کثیر تشیعه
ملائکة السموات و الملائکة السبعة بجماعتهم فیطوون الحجب کلها حتی یقوموا بین یدیه سبحانه فیشهدوا
له بعمل و دعا فیقول انتم حفظة عمل عبدی و انا رقیب علی ما فی نفسه انه لم یردنی بهذا العمل
علیه لعنتی فتقول الملائکة علیه لعنتک و لعنتنا الحدیث یعنی هر آینه که حضرت عزت جل برهانه بدست قدرت
و عظمت خود هفت فرشته آفریده است قبل از آنکه آسمانها بیافریند و کماشته است در هر آسمانی فرشته را از ملائکه سبعه که
احاطه کرده است و فرا گرفته است آن آسمانرا ببزرگی خود و بر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان اعمالند
مینویسند عمل بنده مومن را از وقتی که صباح میشود تا وقتی که شام دست میدهد بعد از آن بالا میبرند آن عمل را که بموقف عرض رسانند
در حالتی که مر آن عمل را از غایت نیکویی نوری باشد درخشنده مانند نور آفتاب تا آنکه بآسمان دنیا که آسمان اولست میرسند
و عمل مذکور را پاکی و بسیاری میشمارند پس گوید بایشان فرشته که موکل آن آسمانست بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که
من فرشته غیبتم و کسی که مرتکب غیبت شده باشد نمیگذارم که عمل او از من درگذرد و برود که مرا باین کار داشته است حضرت فرموده
بعد از آن روز دیگر فرشتگان بیایند و با ایشان عمل صالح باشد که از صاحب آن در آن روز غیبت واقع نشده باشد پس آن
عمل از آسمان اول بگذرانند تا آنکه برسند بآسمان دویم پس فرشته که در آسمان دویمست گوید بایشان که بایستید و بزنید این عمل را
بر روی صاحبش که او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است و من صاحب دنیایم نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و به دیگری رسد
حضرت فرموده که بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند که غرض دنیا پاک باشد و آن عمل عروج نمایند تا بآسمان سیم رسند
پس گوید بایشان فرشته که در آن مقام دارد بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او که من فرشته کبرم هر کسی که او این
عمل بجای آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکبر نموده برود کار من مرا فرموده است نگذارم که عمل او از من درگذرد و به دیگری برسد

حضرت فرموده اند بعد از آن فرشتگان بعمل بنده بالا روند که میدرخشیده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مر آنرا آوازی باشد
بتسبیح و روزه و حج یعنی سرایت کرده باشد که من این اعمالم و حال آنکه صاحب او در عمل مذکور غرض دنیا نداشته باشد و مرتکب غیبت
و تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا بآسمان چهارم برسند پس گوید بایشان فرشته که جای او آنجاست بایستید و بزنید
این عمل را بر روی و شکم صاحبش که من ملک عجبم هر کسی که او را سبب این عمل در نفس خود عجبی بهم رسیده است امر کرده است مرا
پروردگار من نگذارم عمل او از من درگذرد حضرت فرموده اند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان که مانند
عروس آراسته کرده باشند که بسوی داماد خویش میبرده باشند پس بسبب پاکی که صاحب آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند
تا بآسمان پنجم برسند و آن عمل متضمن جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و باشد مر او را روشنی مانند روشنی آفتاب
پس گوید بایشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که من ملک حسدم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بار کنید آنرا بر کتف او زیرا که
او حسد برده است بر کسی که علم آموخته است و بر کسی که عبادت خدای خود کرده است و هر گاه در کسی زیادتی در عمل عبادت
دیده بر و حسد برده است و با او در افتاده و در مقام بدی او شده است پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر رو تا وان کرده بر
کتف او بار کنند و آن عمل بر و لعنت میکرده باشد حضرت فرموده اند که باز صعود کنند کاتبان اعمال آن عمل بنده که از این ذمایم بری
باشند پس بگذرند تا بآسمان ششم برسند پس فرشته آسمان ششم بایشان میگویند بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را
بر روی صاحبش و بپوشانید این بصیرت چشمهای او را زیرا که صاحب این عمل اصلا رحم بر کسی نمیکند و چون بنده از بندگان
خدا اراده گناهی نماید که در آخرت باعث عقاب او باشد یا ضرری در دنیا باو عاید شود شماتت مینماید او را بآن و از آن خوشحال
میشود امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من درگذرد حضرت فرموده اند بعد از آن حفظه بالا روند بعمل بنده که از روی
دانایی و اجتهاد و نهایت پرهیزکاری بفعل آمده باشد و مر او را آوازی بوده باشد در شدت و صلابت مانند آواز رعد و روشنی
بوده باشد مثل روشنی برق و با آن سه هزار فرشته همراه باشند تا بآسمان هفتم برسند پس گوید بایشان فرشته که موکل
آسمان هفتم است بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که من فرشته حجابم و حاجب می آیم هر عملی که محض از برای خدای تعالی نباشد
هر کسی که او اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبه خود را نزد ارباب حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه خود را
در شهرها و ولایتها امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عملی از من درگذرد و به دیگری برسد مادام که خالص لوجه الله نباشد
حضرت فرموده اند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز و زکوة و روزه و حج
و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و مشایعت آن نموده باشند ملائکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفتگانه مذکوره با جمعهم پس

طی کنند جمیع مرتبها و حجابها را تا بموقف قرب الهی برسند و در برابر پروردگار خود السیاده شهادت دهند از برای او نیکوئی
عمل مذکور و دعا کنند که از جانب او مرتبه قبول یابد پس خطاب الهی در رسد بایشان که شما نگاهبانان عمل بنده مید و من
مطلعم بانچه در باطن اوست درستی که او باین عمل مرا اراده نکرده است که لعنت من بر و باد پس ایشان و ملائکه گویند لعنت تو
بر و باد و لعنت ما هم که ما بر اسرار او اطلاع نداشتیم و این حدیث بزرگ القدر احتیاج از آن ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم
بر آنکه عملی که از شوائب نقص خالص نباشد لعابت کم بایست نسأل الله العصمة والتوفیق ولا ییاس المذنبون من مغفرتی
لذنبهم وان کثرت یعنی باید که مایوس و نا امید نشوند گناه کاران از مغفرت و آمرزش من اگرچه گناه ایشان بسیار باشد
چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی درستی که پروردگار تو ای محمد آمرزنده
است مر مردم را بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود وقوع می یابد بسبب ارتکاب معاصی و اقدام مناهی و نیز میفرماید که قل یا
عبادی الذین اسرفوا علی انفسکم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور
الرحیم یعنی بگو ای محمد که ای بندگان که ظلم کرده اند بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت بمناهی و نا امید نشوید از
رحمت خدا تعالی درستی که خدا تعالی آمرزد گناهان را تمام درستی که او است آمرزنده مهربان بر بندگان خود مرحوم گوید
در روضة الاحباب آورده است که در بعضی کتب سیر اسلام وحشی که قاتل حمزة بن عبد المطلب و در روز حرب احد مسلمانان حریص
تمام در قتل او داشتند و در روز فتح مکه زادها الله شرفا و ذکرا که گریخت بطائف مشغول شده است و نقل آن از ابن عباس
بصحت پیوسته که گفت وحشی نزد حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله آمد و گفت آمده ام که مرا امان دهی تا کلام الهی را
بشنوم شاید باعث هدایت من شود حضرت فرمودند دوست میداشتم که چشمم بر تو افتد بی اگر طالب امان باشی
ولیکن چون طالب امانی امانت دادم تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام و بزنا و دیگر
معاصی اشتغال بوده ام آیا با این حالات توانا بود که حضرت عزت توبه مرا بمعرض قبول آورد رسول صلوات الله علیه و آله چنانچه
عادت ایشان بود لحظه خاموش شده منتظر وحی الهی شد که این آیت نازل شد الذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا
یقتلون النفس ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما
یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما یعنی عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدا تعالی
خدای دیگر و نکشند نفسی را که حرام کرده است خدا تعالی کشتن او را مگر بحق یعنی بموجبات قتل مثل ردت و زنا و خون ناحق و زنا نکنند

و هر که بکند این سه گناه را که از امهات معصیت باشد جزای بدکرداری خود را در دوزخ ابدا و دو چندان شود عذاب مرتکب گناه
این اعمال را روز قیامت و جاوید بماند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان آورد و در نیک
شود عمل صالح و کردار شایسته را پس آن گروه بدل میکند خدا تعالی گناهان ایشان را بحسنات یعنی توفیق ایشان را از معاصی محو کند و توفیق
طاعات و بجای آن ثبت نماید و هست خدا تعالی آمرزنده گناهان را بتوبه و مهربان بایشان بتوفیق توبه حضرت آیت را بر وحشی
خواند وحشی گفت درین آیت شرط کرده است که آمرزش گناهان مر کسی را حاصل میشود که او بعد از توبه عمل صالح کند شاید عمل صالح از
من بوجود نیاید درجوار تو ام باشم تا کلام حق را و بهتر از این مرا امیدی بهم رسد آنگاه این آیت نازل شد ان الله لا یغفر ان
یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء الایه یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد آنرا که شرک آورد باو یعنی کفر ورزی
آنچه کمتر از شرک کفر باشد هر کس را که مشیت الهی بآمرزش او تعلق گیرد حضرت او را طلبید و باو خواند و گفت شاید من از جمله آنهایم
مشیت خداوند تعالی بآمرزش من تعلق نگیرد در جوار تو ام تا آیتی بشنوم که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن آیت نازل شد که قل
یا عبادی الذین الایه که با ترجمه اش مذکور شد وحشی گفت این زمان هیچ قیدی و شرطی نمی بینم و مسلمان شد و در حدیث
وارد است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که لیغفرن الله تعالی یوم القیمة ما خطرت قط علی قلب احد حتی ان ابلیس
لیتطاول لها رجاء ان تصیبه یعنی هر آینه می آمرزد خدا تعالی گناهان را روز قیامت آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده باشد
تا آنکه شیطان را امیدواری تمام دست دهد که باو نیز بهره از آن خواهد رسید و روایت شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلی
که فرموده اند لولا انکم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ویستغفروا الله فیغفر لهم یعنی اگر
نبوده آنکه شما گناه میکنید و طلب آمرزش مینمایید از خدا تعالی هر آینه خدا تعالی می آفرید جمعی را که مرتکب گناه شوند و طلب آمرزش
از و نمایند تا بیامرزد ایشان را و ماثر مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی در کتاب احیاء علوم از امام محمد باقر علیه السلام
میفرموده است باصحاب خود که انتم اهل العراق تقولون ارجی فی کتاب الله عز وجل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ونحن اهل البیت ارجی انه فی کتاب الله قوله سبحانه ولسوف یعطیک
ربک فترضی یعنی شما ای اهل عراق عرب میگویید امیدوار تر آیتی که در کتاب الهی است این آیت است که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و ما که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایم میگوییم که امید مند تر آیت این است که ولسوف یعطیک
فترضی یعنی هر آینه ارزانی خواهد داشت تو ای محمد صلی الله علیه و آله پروردگار تو آنقدر که تو راضی باشی زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله
تا یککس از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود و رضای او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله احادیثی که

در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی مر بندگان را و دو فور رحمت او بر ایشان وارد است بسیار است ولیکن ناچار است کسی را که امید رحمت او
دارد و او را چشم آن است که گناهان او آمرزیده شود از اقدام بعضی اعمال صالحه که مورث استعداد حصول آنست و فرو بردن در گناه و
معاصی که باعث زوال استعداد مذکور است از و چنانچه جمیع همت او مصروف آن باشد و همگی اوقات او صرف آن شود چه مثل
آن نفس بر امید و رجا مترتب نیست بلکه در یاس و نا امیدی ثمره از آن حاصل نه مثلا کسی که تخمی بهنگام بر زمین و در وقت خود آب دهد آنرا
و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث فساد زراعت است از آن دور کند و بعد از آن بنشیند انتظار برد کرم الهی
و لطف او را در باره خود و امید داشته باشد که وقت درو صد قفیز غله مثلا او را حاصل خواهد شد این امید را ارباب عقل ممدوح میدانند
و خوب میشمرند اما کسی که فراغت استعار خود سازد و مطلقا متحمل مشقت زراعت و تعب آن نشود و تمام سال همت بر آسایش و راحت
خود بگمارد و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب نموده باشد پس بنشیند و انتظار میبرده باشد که خدا تعالی از برای او
زرعی خواهد رویانید و بواسطه او غله حاصل خواهد ساخت و بی آنکه سعی و کدی در آن نموده باشد طمع آن داشته باشد که مثل آنچه از
برای آن یکی که شب و روز سعی و تعب و کد تمام گذرانیده است حاصل شده باشد از برای او نیز آنها حاصل شود و هیچ شک نیست که
این معنی بر حماقت و فریب دادن خود محمول خواهد شد نه بر رجا و امیدی که محمود است پس دنیا زراعت گاه آخرت است که الدنیا
مزرعة الآخرة و دل مؤمن زمین و تخمی که در آن کاشته میشود ایمان و طاعات و عبادات بمنزله آبست که بان داده میشود و پاک
ساختن کردن نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایست بمنزله دور کردن سنگ ریزه و خاشاک
از آن زمین و کندن گیاههای بیگانه که باعث فساد زراعت و روز قیامت وقت درو است پس بر حذر باش از آنکه شیطان ترا
فریب دهد و بمحض رجا و امیدی که تعریف آن شنیده تسلی نموده آن مبادرت باعمال صالحه و کردار پسندیده باز نیارد و نظر کن بر حال
انبیا و اولیا و متقین که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات متحمل شده اند و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند آیا
ایشان نیز رجا و امیدی که ما برحمت و مغفرت حق تعالی حاصل بوده و نمیتوانسته اند که بآن اکتفا نموده متحمل این قدر تعب و مشقت
نشوند بلی ملکه مراتب شمول رحمت او مر بندگان عاصی را و عموم آمرزش او از تو و امثال تو عالم تر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند که امید
برحمت و مغفرت او بی اقدام بعمل صالح محض غرور و سفاهت است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف طاعات و عبادات میکرده اند
و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند نسأل الله التوفیق والهدایة ونعوذ به من الزلل والغوایة حدیث بیست و هفتم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله از شیخ مفید علیه الرحمة از ابی القاسم جعفر بن محمد از
شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر که احوال ایشان در صدر

احادیث سبق ذکر یافت از منصور بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است و فقیه
و مصنف کتب بوده از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یمین
لولد مع والده ولا للمملوک مع مولاه ولا للمرأة مع زوجها ولا نذر فی معصیة ولا یمین فی قطیعة
شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی
سوگند فرزند بی اذن پدر در کاری که پدر در حیات باشد و سوگند زن شوهر دار بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند منعقد نیست
یا منعقد هست و عمل بآن لازم نیست و باذن ایشان موقوف علی اختلاف المذهبین و در و اینست نذر کردن بر امری که معصیت عصیان
خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صله رحم و رفع رابطه خویشان سوگند نباید کرد و اگر کند عمل بان لازم
نیست نمایش دوم لا یمین یمین اینجا بمعنی سوگند است و در ماخذ اشتقاق آن سه قول است اول آنکه از یمین بمعنی قوت ماخوذ است
زیرا که بسوگند قوت می یابند بر فعل چه سوگند میخورند که البته فعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک آن سوگند یاد میکنند دویم آنکه مشتق
از یمن بمعنی میمنت و برکت است بواسطه حصول برکت و میمنت بذکر نام خدا که در ضمن آن محقق است سیم آنکه از یمین بمعنی دست راست
ماخوذ است بواسطه آنکه در زمان پیش که سوگند میخورده اند دست راست کسی که بر دعوی او سوگند میخورده اند میداده اند و این
سه قول را شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان ذکر کرده است لولد مع والده والد اینجا اعم از آنست که پدر باشد یا جد
و ولد اعم از آنکه آزاد باشد یا بنده اما اگر کافر باشد آیا حکم او درین ماده حکم مسلم است یا نه تصریحی از علمای امامیه رضوان الله علیهم
درین باب بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست ولیکن ممکنست که کافر بآیت رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن
آیت اینست لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی نگردانیده است خدا تعالی مر کافران را بر مؤمنان سبیل ولا
للمملوک مع مولاه مراد بمملوک بنده است خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولا و خداوند خواه یکی باشد و خواه متعدد باشند
و ظاهر است که مملوک نیز اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد یا بعضی والله اعلم ولا للمرأة مع زوجها آیا متعه نیز درین حکم با آن شریک
است و او را نیز رواست که بی اذن متمتع سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دائمه است و آیا شرط است که شوهر بالغ باشد یا نه
از اصحاب کلامی را درین باب دیده نشده نهایتش ظاهر حدیث منشور عمومیت در مسئله دویم و تعمیم مذکور محل بحث است و باید دانست که
مطلقه رجعیه در ایام عده که شوهر او را با او رجوع میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد ولا نذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است
و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعلی یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغه لله علی منقولها و فعل ماضی آن مفتوح العین است و مضارعش

ضم عین و کسر عین هر دو جایز است ولا یمین فی قطیعة رحم مراد بقطیعه قطع صله رحم است و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر

قطع صله رحم صحیح نیست و منعقد نمیشود مثل آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نگوید یا با مادر معاشرت ننماید و میتواند بود که اراده

باشد حضرت صلی الله علیه و آله بقطیعه رحم آنچه شامل برادران در دین نیز باشد که در قطع از ایشان نیز سوگند صحیح نباشد والله اعلم

تمایش اول باید دانست که نفی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در این حدیث فرموده اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود

خداوند و زن را با وجود شوهر میتواند بود که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند حضرت صلی الله علیه و آله این معنی را که سوگند

مذکور از ایشان صحیح نیست و در اصل منعقد نمیشود تا بعد از آنکه اذن پدر و مولی و شوهر از ایشان حاصل شود و اذنی که از ایشان

بعد از سوگند حاصل شود از موجب اعتبار ساقط است و میتواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند منعقد است و هر یک از پدر و

مولی و شوهر را رسد که رفع آن کنند یعنی اگر نقض آن کنند عمل بمقتضای آن واجب نباشد و اگر نقض نکنند و باین احتمال اکثر علمای

امامیه رضوان الله علیهم اجمعین مثل شیخ ابوالقاسم مصنف شرایع الاسلام و غیر آن فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز

در کتاب قواعد الاحکام قایل بآن شده و این قول را رجحان داده و استدلال کرده اند و مطلب مذکور بعموم آیاتی که دلالت بر وجوب

وفای بسوگند دارد مثل قوله تعالی ولا تنقضوا الایمان یعنی هر گاه در امری سوگند یاد کنند نقض آن مکنید و بمقتضای آن عمل نمایید

چه ظاهر آیت عموم وجوب عمل بمقتضای سوگند است مگر جایی که دلیل اخراج آن نماید و دلیلی نیست مگر در ماده که پدر یا مالک یا شوهر

نقض آن نکند پس در غیر آن منعقد باشد و نفی که از این حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد بمنزله احتمال نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز

دارد پس بر آن استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و در این استدلال نیز نظر است و بعضی متاخرین مذهب اول را که عدم انعقاد سوگند است

اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث زیرا که معنی حقیقی نفی یمین که منطوق این حدیث است نفی حقیقت یمین است و در اصول مقرر

است که هر گاه بر معنی حقیقی محمول نتوانند شد بر معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب باشد بحقیقت و اقرب بنفی حقیقت یمین نفی صحت آن است که

پس نفی یمین را که این حدیث دالست بر آن بر نفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم که از آن بعید است و اگرچه قول ثانی مشهور است اما این

قول از دلیل ظاهر تر است والله اعلم و باید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام است اما در سوگند بر فعل واجب

یا ترک حرام صحیح است و در لزوم آن سخنی نیست و در آنکه هیچ یک از پدر و مولی و شوهر را ولایت آن نیست که رفع آن کنند و سخنی نیست که

نفی که در باب ولایت اولیا نقل شده در نقض و عدم نقض مذکور وارد است در ماده یمین است و بس و در ماده نذر نفی وارد نیست

و بعضی از متاخرین علمای امامیه نذر را نیز بر یمین حمل کرده اند و گفته اند که نذر جماعت مذکوره بی اذن ایشان منعقد نیست یا منعقد است

ولازم نیست علی اختلاف القولین و دلیل ایشان در این حکم چندان وضوحی ندارد بلی روایت کرده است شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب تهذیب

حدیث الحسن بن علی را که گفت گفتم با امام موسی کاظم علیه السلام که ان لی جاریة حلفت منها بیمین فقلت لله علی ان لا

ابیعها ابدا فقال فِ لله بنذرك یعنی پرستاری که مرا است که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که خدا راست بر من که او را هرگز

نفروشم امام علیه السلام فرمودند که وفا کن مر خدا را بوعده که با او کرده نذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب دروس

بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که در این حدیث دقیقه ایست و اشاره کرده است باین دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه نذر

نیز یمین نامیده میشود پس از آن استنباط توان کرد که نذر فرزند و بنده و زن نیز موقوف بر اذن پدر و مولی و شوهر است بنابر نصی که در باب

توقف یمین ایشان بر اذن جماعت وارد شده و این نسبت اگرچه در کلام راوی فهم شد اما تقریر امام علیه السلام آنرا در قوت

تلفظ امام علیه السلام است بآن و تو میدانی که تقریر امام علیه السلام بر نسبت مذکوره بر تقدیر تسلیم آن دلالت ندارد بر آنکه نسبت مذکوره

از روی حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد و تقریر حضرت بر مجاز است نه بر حقیقت بودن

بلکه ظاهر از کلام حضرت که فرمودند بنذرک و تعبیر از آنچه راوی یمین نامیده است در کلام خود بنذر آنست که متنبه بر رد آن باشند

تقریر آن و بالجمله امثال این دلایل ضعیفه صلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن توان نمود پس اولی آنست که بر آنچه

ظاهر نص اقتضای آن دارد اقتصار شود والله اعلم بحقایق الامور **تمایش دویم** باید دانست که نذر که نوعی از یمین است و مذکور شد که بر دو قسمت است

مطلق و معلق نذر مطلق آنست که بشرطی موقوف نباشد مثل آنکه روزه فردا را نذر کند و گوید لله علی ان اصوم یعنی خدا راست

بر من که فردا روزه دارم یا آنکه شفای بیماری یا آمدن مسافری مشروط سازد و گوید ان شفی مریضی یا ان قدم فلان من سفره فلله علی

کذا و نذر معلق آنکه بامری از این امور موقوف باشد مثل ان شفی مریضی یا ان قدم مسافری فلله علی ان اصوم یوما یعنی اگر بیمار من شفا

یابد یا فلان مسافر من بیاید پس خدا راست بر من که یک روز روزه دارم و کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در این حدیث لا نذر فی

معصیة شامل بر هر دو قسم است چه نذر معصیت چنانچه در ضمن نذر مطلق میتواند بود که متحقق شده باشد مثل لله علی ان اتزوج خامسة

یعنی خدا راست بر من که با آنکه چهار زن دارم زن دیگر که پنجم ایشان باشد بخواهم در ضمن نذر معلق نیز میتواند متحقق شده خواه معصیت

مذکور شرط باشد و نذر جزا مثل ان شربت خمرا فلله علی ان اصلی رکعتین یعنی اگر میسر شود مرا که شراب خورم پس خدا راست

بر من که دو رکعت نماز گذارم کاهی که غرض زجر نفس از آن نباشد چرا که اگر غرض آن باشد نذر مذکور منعقد است بلا خلاف و خلف

آن موجب کفاره است و خواه معصیت جزا باشد و نذر شرط مثل ان شفی مریضی فلله علی ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیمار

من شفا یابد پس خدا راست بر من که روز عید را که روزه در آن حرام است روزه دارم و سید مرتضی علیه الرحمه نذر مطلق را مطلقا

صحیح نمیدانند و حکم ببطلان آن کرده است خواه معصیت باشد و خواه طاعت و گفته است که عرب از نذر نمیفهمد مگر چیزی را که معلق بشرطی باشد

چنانچه نقل کرده از ائمه لغت تغلب که آن کرده است و قرآن و سنت بزبان ایشان وارد است پس نذری که از قرآن و حدیث

حکم بصحت آن شده میباید بر معنی محمول باشد و آنچه از معنی لغوی بمعنی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس الا آنکه دلیلی بر آن

دلالت کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در این مسئله با او خلاف کرده اند و حکم کرده اند بآنکه نذر

مطلق نیز صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه نقل آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن

مجید مطلق وارد شده بی تقیید بشرطی چنانچه مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما که بعد از آنکه عیسی علیه السلام از مریم در وجود

آمد و او را آشنا در حجر بخشیدند و در کنار او گذاشتند با او این ندا رسید یعنی اگر ببینی ای مریم از آدمیان کسی را و از تو پرسد که

این فرزند که آمده است بگوی بدرستی که من نذر کرده ام از برای خدای را روزه یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت ایشان ترک کلام

بوده است و قوله تعالی انی نذرت لك ما فی بطنی محررا و قوله تعالی یوفون بالنذر و یخافون و اگر تقیید آن بشرطی لازم

میبود در قرآن مطلق واقع نمیشد سیم آنکه مطلق واقع شده در کلام مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده است من نذر ان

یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا یعصه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدای نماید در امری باید که

وفا بنذر خود کرده آن اطاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد که عصیان خدا کند نباید که آن عصیان از او واقع شود

و اگر نذر مخصوص میبود بشرط چنانچه مذهب سید مرتضی است امر باطاعت مذکور بمجرد نذر مناسب نمیبود بلکه میبایست گفته شود

فلیطعه اذا حصل الشرط المعلق علیه یعنی باید که وفای بآن بکند کاهی که شرطی که نذر را بآن معلق ساخته بحصول رسد چهارم

ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است که سؤال کردم از آنحضرت علیه السلام

از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر من نذری است آیا بر او کفاف این امری واجب میشود حضرت فرمودند که لیس النذر بشیء حتی

یسمی شیئا لله صیاما او صدقة او حجا یعنی نذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا نبرد مثل روزه یا صدقه یا

حج چه امام علیه السلام صحیح نذر مجرد نام بردن روزه یا صدقه یا حج ساخته اند و اگر شرط نیز از جمله مصححات میبود آنرا نیز ذکر

میکردند این است خلاصه آنچه در استدلال بر این مطلب ذکر کرده اند و بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که بر سید

مرتضی حجت تواند بود و مخالف مذهبی که او اختیار کرده داشته باشد اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را قبول

نخواهد داشت و اما آیات مذکوره بواسطه آنکه زیاده بر این دلالت ندارد که نذر روزه داشتن و آزادی ما فی البطن و وفای بآن

وقوع یافته و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا بر آنکه مشروط بشرطی بوده زیرا که ما عدای نذر مشروط

پیش او نذر نیست و در آیات مذکوره تصریحی نیست بآنکه نذر مذکور از ایشان بی شرط واقع شده اما آیت اول بواسطه آنکه با آنکه

حکایت از آنچه در شریعت پیغمبر دیگر بوده زیاده بر این دلالت ندارد که مریم علیها السلام مامور شد بآنکه خبر دهد مردم را بآنکه نذر

کرده است که روزه بدارد یعنی خاموشی اختیار کند و اینکه در این خبر ذکر شرط نکرده باشد تقاضای آن نمیکند که در نذر خود

نیز ذکر نکرده باشد و ثابت نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده تا آنکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور شد ظاهر است که

شرطی در میان نباشد بلکه در بعضی تفاسیر مذکور است که کلام مذکور خبر است که او از نذر خود داده است که پیشتر از او واقع شده و اگر گویند

نذر مذکور از او بر خاموشی و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغه نذر نباشد و پیشتر از آن نذر مذکور واقع شده باشد

لازم می آید که مریم بهمین کلام مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید بر این حمل کرد که نذر او غیر این کلام بوده است تا مخالفت نذر که

لایق مرتبه او نیست لازم نیاید جواب گوییم آنست که میتواند بود که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نگوید اخبار بنذر خود را مستثنی کرده

باشد یا آنکه بگوییم که او در تکلم باین کلام ضرور شده بود تا رفع تهمت از او بشود و قوم او با او گمان بد نبرند که آنکه او سخن با ایشان

نکرد و جواب ایشان نداد از روی عناد بود یا از نهایت شرمندگی و خجلت بود که از ایشان داشت بواسطه کار بدی که ایشان با او گمان

برده بودند و بعضی مفسرین را اعتقاد آنست که اخبار مذکور از روی مجاز است و شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که مریم

بعد از نذر مذکور اذن یافت از جانب حضرت عزت تعالی شانه بآن قدر کلام بواسطه رفع گمان قوم در حق او و بعد از آن خاموش

شد و دیگر سخن نکرد و این صریح است در آنکه کلام مذکور صیغه نذر نبود بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت دویم اگرچه احتمال دارد که

آن کلام که از زن عمران صادر شد صیغه نذر باشد نهایتش کلام مفسرین صریح است در آنکه صدور کلام مذکور را بعد از نذر بوده

چنانچه صاحب کشاف میگوید روایت شده است که زن عمران عقیم بوده یعنی او را فرزند نمی شد تا آنکه پیر شد و از آن گذشت که دیگر

احتمال حمل فرزند در او گنجد و وقتی در سایه درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه خود را چینه میخوراند و او را آن حال خوش آمد نفس او میل

بفرزند شد و در مقام دعا در آمد و گفت اللهم ان لك علی نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان اتصدق به علی

بیت المقدس فیکون من سدنته و خدامه یعنی بار خدایا بدرستی که تراست بر من از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی

تصدق کنم با او بر بیت المقدس که بجای کعبه ایشان بود تا از جمله مجاوران و خدمتکاران آن مکان شریف باشد پس دعای او

در موضع اجابت در آمده بمریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب کشاف اگر گویند شیخ ابوعلی طبرسی علیه الرحمه نیز

روایت کرده است در کتاب مجمع البیان جایی که تفسیر این آیت میکند از ابی عبدالله بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت

فرمودند ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب لك ذکرا یبرئ الاکمه والابرص و یحیی الموتی باذن الله و جاعله رسولا الی

بنی اسرائیل فحدث امرأته بذلك وهی ام مریم علیها السلام فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لك ما فی بطنی محررا فمن

بپرستش که حضرت عزت جل ذکره وحی فرستاد بعمران بر مریم بپسری که من بخشیدم مر ترا بمثابه که بیماری را به میکرده باشد بکلمه یموت
نابینای مادرزاد را از علت کوری و پاک میساخته باشد مثل مبروص را از داغ پیسی زنده میکرده باشد مرده کا زا بنور خلاق قدیم
و کرد امیده ام او را رسول از جانب خود بر بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسرائیل نام یعقوب پیغمبرست علیه السلام
پس عمران این بخشش را بزن خود که مادر مریم علیها السلام بود نقل کرد پس چون حمل کرفت او بر مریم گفت پروردگارا بدرستی که من
نذر کرده ام برای تو که آنچه در شکم منست آزاد کرده شود از قید تعلقات دنیا و خاص از برای تو بوده باشد و خدمت مسجد تو
کند که بیت المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد قدس بسیار بزرگ میداشتند چنانچه درین زمان خدمت خانه کعبه او فرزندان
خود را برای آن کار نذر میکرده اند و در شریعت ایشان بر فرزندان المتقیاء والدین و امثال این نذرها واجب بوده و انجه ثابت
منسوبست باینکه این قول مادر مریم علیها السلام صیغه نذر بوده و نذر دیگر از جنس نرفته بوده و نبوده است چنانچه صاحب کشاف
میکوید چه بعد از اخبار الهی بخشیدن فرزند استدعای او آن را نذر که معتاد و عادت کرده باد نسبت داده معنی ندارد و جواب پس
آنست که درین آیت اشعاری بر معنی مذکور نیست چه حدیث زیاده برین دلالت نکرد که این قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل او
بمریم واقع بوده و ازین فهم نمیشود که قبل از حمل او این نذر واقع شده بوده است و اخبار خدا تعالی عمران را بخشیدن فرزند
با و منافاتی بنذر مذکور که از زن او واقع شده باشد ندارد چه اخبار مذکور باین بود که فرزند مذکور ازین زن حاصل خواهد شد
و بر تقدیر علم زن او بانکه فرزند او در وجود خواهد آمد میتواند بود که نذر مذکور او پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد و بالجمله
درین آیت بهیچ وجه دلالت و ظاهر نیست برامری که منافات داشته باشد بمذهب سید مرتضی علم الهدی و اما آیت سیم که در آن
درمقام استدلال بر مطلب مذکور بغایت عجب مینماید زیرا که آیت دلالت ندارد که بر وجوب وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب
نزول این آیت بوده است مشروط بشرط بوده است باتفاق جمهور و چه آن منصوراست از آنکه احتجاج بذکر داشته باشند
ولیکن با تواسط ترک حیثیت باسامی جمعی که آیت مذکور بلکه سوره که این آیت در آن سوره است و در شان ایشان نازل است
ذکر آن مکنیم قاضی بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدای
صلی الله علیه وآله بعیادت ایشان آمدند در میان جمعی پس ایشان روی با میرالمومنین علیه السلام آورده گفتند یا ابا الحسن چه شود که
نذری بواسطه به شدن فرزندان خود بکنی پس حضرت امیرالمومنین و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان
ازین بیماری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان تواند شد پس امیرالمومنین از
شمعون خیبری سه صاع جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک آرد کرد و پنج قرص نان بخت پس چون وقت

افطار شد نانهای مذکور را پیش خود کذاشتند که بآن افطار کنند که مسکینی بر ایشان وارد شد و از ایشان دریوزه قوتی کرد پس
طعام او را بر خود اختیار کردند و آن پنج قرص را بسایل دادند و آن شب بالکه دران سوی دلی آب چیزی تناول کرده باشند
بروز آوردند و روز دیگر باز بروزه رفتند چون شب شد طعامی بهمین دستور روز گذشته ترتیب داده بودند پیش خود گذاشتند که
بآن افطار نمایند یتیمی آمد از ایشان طعامی خواست همه را باو دادند و خود همچنان بهمان آب اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان
نسبت بروزه آن قیام نموده وقت افطار اراده صرف لقمه قوتی که داشتند نمودند که باز اسیری بر در ایستاده چیزی طلب کرد
و ایشان بر همان منوال روزهای گذشته مسلوک داشتند پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را بر پیغمبر فرود آورد
تا اینجا بود ترجمه کلام قاضی بیضاوی در تفسیر خود اما استدلال بحدیث من نذر ان یطیع الله فلیطعه اگر بنابر آن که در انطباق آن بر مدعی
مذکور شد تمام شود هر آینه دلالت خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع باشد چنانچه بعد از تامل صادق ظاهر شود و تمام آن
قابل بشنید پس انچه جواب شما شود از آن جواب نیز میتواند شد بانکه سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی خبر احاد
حجت نمیداند و بدلول آن عمل نمیکند پس امثال این اخبار بر وی حجت نتواند شد و حدیثی که ابی الصباح کنانی روایت کرده سید مرتضی
بر نیکی که از آن مستفاد میشود قابلیت چیز زیاده برین از آن فهم نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است از جمله مصححات نذر است
چنانچه حتی که از برای انتهای غایت است اشعار بآن دارد و از آن معلوم شد که چیزی دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود که نام
بردن عبارت مصحح آن باشد و دیگر مصححات نیز داشته باشد پس تعلق بشرط دیگر آن و نسبا باشد که استدلال کند بر مطلب مذکور که
صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام که
اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله وهو محرم بحجة او علی هدی کذا وکذا فلیس بشیء حتی یقول لله علی
المشی الی بیته او یقول لله علی هدی کذا وکذا ان لم افعل کذا وکذا یعنی اگر کوید شخصی که بر منست پیاده رفتن
بخانه خدا بقصد بجای آوردن حج بر منست که این و این هدیه با خود بحرم برم این قول مذکور چیزی لازم نمیشود تا آنکه بگوید خدا
راست بر من پیاده رفتن بخانه او یا بگوید خدا راست بر من این هدیه و این هدیه اگر بفعل نیارم این و این را بواسطه آنکه حضرت
درین حدیث بیان کرده است نذر مطلق را با آنکه بگوید لله علی المشی الی بیته و نذر معلق را با آنکه بگوید لله علی هدی کذا وکذا ان
لم افعل کذا وکذا پس هر دو قسم صحیح باشند و مخفی نخواهد بود که بجانجه این حدیث احتمال این معنی دارد که مذکور شد احتمال
معنی دیگر نیز دارد و آن آنست که قول حضرت که ان لم افعل کذا وکذا قید مجموع هر دو نذر باشد هم و مشعر باختصاص بدانسته
ومع قیام الاحتمال بطل الاستدلال تکمیل باید دانست که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بر آن میخورند خواه فعل باشد و خواه

ترک مباید در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت مثل غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن
بدست چپ و خوابیدن بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال سنت و مکروهه یا بحسب دنیا مثل پوشیدن ثیاب فاخر و خوردن
طعام لذیذ و ترک مباشرت عجایز و مجالست اراذل و آنچه مانند آن باشد یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن
در مرتبه مساوی و هیچکدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک او بحسب دنیا مساوی باشد و سوگند
برامر مرجوح یعنی بر فعلی که ترکش بهتر و رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکی که فعلش راجح باشد مثل امور سنته منعقد
نیست و اگر امور مذکوره در وقت سوگند رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد یا مساوی الطرفین باشد و بعد از آن
مرجوح شود نزد علمای ما رضوان الله علیهم در حالت مرجوحیه مخالفت سوگند جایز است و اگر باز مرجوحیه مذکوره زایل شود بر
حکم سوگند رفتن واجب و بر قیاس چون مرجوحیه عود نماید جایز و چون زایل شود واجب و اما متعلق نذر ایا همان حکم دارد
یا نه مشهور میان علمای اصحاب اینست که در نذر لازمست که متعلق آن رجحان و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه فعل باشد
مثل سنت و خواه ترک باشد مثل مکروه پس نذر مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را نیز درین حکم مثل یمین داشته اند
کسی نگوید که کسی که نذر کند صدقه را بقدر دیناری مثلا واجب میشود بر و تصدق بخصوص همان دینار و حال آنکه خصوصیت مذکور
را رجحان نیست نه در دین و نه در دنیا پس رجحان در نذر شرط نباشد بواسطه آنکه منذور درین فرض صدقه بدینار خاص
است نه نفس تخصیص و هیچ شک نیست که تصدق بدینار خاص قبل از نذر رجحان داشته است بر ترک آن بی آنکه بدل باید
بدینار دیگر و اگر فرض کنیم که کسی نفس تخصیص را نذر کرده باشد مثل آنکه دیناری بر و واجب باشد که تصدق کند نذر کند که این واجب
مذکور را در ضمن فلان دینار خاص بعمل آورد باز صحیح خواهد بود بهمان معنی زیرا که صادقست بر آنکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد
و آن ترک مطلقست بی آنکه بابدل باشد فتدبر مصنف دام ظله وجه تدبر را در حاشیه بر توجیه ایراد کرده است که جواب
مذکور چنانچه مخفی نیست تمامست و کویا منشا این باشد که جمعی که قایل بلزوم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان آنرا بر ترک مطلق
میخواهند و در ماده مذکوره فعل منذور قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه ترک لا الی بدل رجحان دارد پس نقض مذکور بمذهب
ایشان وارد باشد یا این باشد که رجحان مذکور من حیث الخصوصیه در چیز منعقد چه خصوصیت را در رجحان مذکور بر تقدیر تسلیم هیچ
رجحانی نیست و بی ملاحظه آن نیز ثابت و در ماده مذکوره من حیث الخصوصیه متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد باشد والله
اعلم بحقایق الامور حدیث بیست و ششم روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از
احمد بن محمد و علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن محبوب که احوال ایشان در صدر حدیث سیزدهم مذکور شد از عبدالرحمن بن

الحجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که باصحاب خود حکایت میکرد و میگفت قضی امیرالمومنین علی علیه السلام بین رجلین
اصطحبا فی سفر فلما اراد الغداء اخرج احدهما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة ارغفة
فمر بهما عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما
العابر بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلثة ارغفة لصاحب الخمسة
ارغفة اقسمها نصفین بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا بل یاخذ کل واحد منا من الدراهم
علی عدد ما اخرج من الزاد قال فاتیا امیرالمومنین علی علیه السلام فی ذلک فلما سمع مقالتهما قال لهما
اصطلحا فان قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم
واعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما وقال لهما الیس اخرج احدکما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر
ثلثة قالا نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما
ثلث ارغفة غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث واکلت
انت یا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غیر ثلث واکل الضیف ثلثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب
الثلثة رغیف من زادک وبقی لک یا صاحب الخمسة رغیفان وثلث واکلت ثلثة غیر ثلث و
اعطیکما لکل ثلث رغیف درهما واعطی صاحب الرغیفین وثلث سبعة دراهم واعطی صاحب الثلثة
ارغفة درهما یعنی حکم نمود روزی امیرالمومنین علی علیه السلام میان دو مرد که در سفری باهم رفیق بودند و چون اراده خوردن
غذای باهم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه خود برآورد و دیگری سه قرص نان پس بر ایشان راه گذری وارد شده
و ایشان او را بر سر سفره خود دعوت کردند او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان خوردن مشغول شد تا چیزی از نان
مذکور باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند آن مرد راهگذری بازای آنچه از نان ایشان خورده بود هشت درهم برآورد
و بایشان داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که پنج قرص نان برآورده بود که این وجه را دو قسم برابر کن میان ما
و خود صاحب پنج قرص نان گفت نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشه خود برآورده ایم از این میگیریم یعنی من پنج درهم بر میدارم و تو سه درهم
بردار راوی گوید چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعه خود را پیش حضرت امیرالمومنین علیه السلام آوردند که میان
ایشان براستی حکم نماید پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه ایشان اطلاع یافت بایشان
گفت باهم صلح کنید که قضیه شما سهلست و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند و گفتند حکم کن میان ما براستی که مانع از آن

راضی نمیشوم راوی گوید حضرت امیرالمومنین دید که میان ایشان سازگاری نمیشود در مقام تقسیم آن بر ایشان در آمده هشت درهم
از آنجمله صاحب پنج قرص نان را داد و یکدرهم بصاحب سه قرص نان و چون ایشان را ازین تقسیم متعجب یافتند فرمودند با ایشان که
نه یکی از شما پنج قرص نان بر آورده بود و دیگری سه قرص نان گفتند بلی فرمودند که نه مهمان شما آنچه هر یک از شما خورده اید با شما خورده است
گفتند بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان سه قرص نان خورده
الا ثلثی و نه تو ای صاحب پنج قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی و نه باقی مانده از
برای تو ای صاحب سه قرص نان از آنچه از توشه خود بر آورده بودی ثلث قرص و از برای تو ای صاحب پنج قرص نان دو قرص نان
و ثلثی از نان او خورده است که عبارت از هفت ثلث باشد هفت درهم داده باشد و بصاحب سه قرص نان که ثلثی از قرص نان
او خورده باشند یکدرهم جامع این احادیث گوید که امثال این قضایای غریب الحکم عجیب که از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام
واقع شده بسیار است و کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بر پاره از آن اشتمال دارد و بعضی علما کتابی بزرگ
درین باب نوشته اند که بنهایت بسط داده و من آن کتاب را در خراسان دیده ام در تاریخ نهصد و هفتاد و دو از هجرت
حدیث بیست و نهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد
بن محمد بن خالد از عثمان بن عیسی که احوال ایشان پیش ذکر یافت از کسی که او ذکر کرده از امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق ع
که گفت جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه و اله نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و اله
فجاء رجل معسر درن الثوب الی جنب الموسر فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيه فقال رسول الله
صلی الله علیه و اله اخفت ان يمسك من فقره شیء قال لا قال اخفت ان يصيبه من غناك شیء قال
لا قال فخفت ان يوسخ ثيابك قال لا قال فما حملك علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا يزين
لی کل قبیح و یقبح لی کل حسن و قد جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه و اله للمعسر اتقبل
قال لا فقال له الرجل و لم قال اخاف ان يدخلنی ما دخلك شرح کلام بلاغت نشان روشن و مشتمل بر دو بخش
بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد مرد مالداری پیش رسول خدای صلی الله علیه و اله که رخت پاکیزه پوشیده بود و نزد
آنحضرت نشست پس مرد مفلسی که رخت او چرکن بود آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار بر آن مطلع شد رخت خود را
جمع کرده بزیر رانهای خود در آورد که بر رخت او نخورد حضرت رسالت صلی الله علیه و اله از روی عتاب با و خطاب کرده فرمودند نترسیدی که
چیزی از فقر و بیچیزی او دامنگیر تو شود گفت نه فرمودند که نترسیدی که از غبار و ثروت تو چیزی باو عاید گردد گفت نه فرمودند

نترسیدی که رخت تو چرکن شود گفت نه فرمودند که پس چه چیز بر آن داشت ترا که خاطر او را آزرده کردی گفت ای رسول خدای هر
درستی که مرا همراهی است که در نظر من هر قبیحی را زینت میدهد و خوب وا مینماید و هر خوبی را قبیح میسازد و بد وا مینماید و من بازای
این قباحتی که باغوای او از من سر زده نصف مال خود باو دادم پس رسول خدای صلی الله علیه و اله مرد مفلس را گفتند قبول میکنی از
آنچه بازای کسر خاطر تو از او بتو رسید بتو میدهد گفت نه آنمرد مالدار گفت چرا گفت میترسم که آنچه در نفس تو در آمده است که
باعث اقدام باین عمل شد در نفس من در آید بخش دویم فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و اله الی درین فقره یا بمعنی
مع است چنانچه در کریمه من انصاری الی الله بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند بر آن وجه استعمال یافته یا بمعنی نحو است چنانچه درین
بیت که شعر یکی از فصحای عرب است و هست شعر ألا سبیل الی الشباب و ذکره اشهی الی من الرحیق السلسل یعنی آیا راهی بجوانی
بدست توانم آورد و آنرا هر آینه یاد آن خوش آینده تر است نزد من از شراب نیکوی خوشگوار و میتواند بود که همان در معنی خود مستقل
باشد بتضمین معنی توجه در جلس یعنی مجلس متوجها الی رسول الله صلی الله علیه و اله درن الثوب درن بفتح دال و کسر رای بی نقطه
صفت مشبه است از درن بفتح دال و را که بمعنی وسخ و چرک است فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيه ضمیر فخذیه میتواند بود که راجع بموسر
باشد یعنی موسر جمع کرد رخت خود را و در زیر رانهای خود در آورد تا برخت معسر ملاصق نشود و میتواند بود که راجع بمعسر باشد یعنی موسر
رخت خود را که وقت نشستن معسر بزیر رانهای او در آمده بود از زیر رانهای او بر آورد و جمع نمود تا چرکن نشود من در من تحت
فخذیه بر تقدیر اول بمعنی نیست یا من زائده است جز بمعنی خود چنانچه ظاهر است مولف باین حمل نداده و بر تقدیر ثانی از برای
ابتدای غایت و در معنی خود مستعمل است و لیکن ظاهر آنست که ضمیر مذکور راجع باشد بموسر چنانچه مرشد بآنست قول حضرت که فخفت
ان یوسخ ثیابك چرا که غرض ازین کلام ملامت شدیدست مر مخاطب را و تنبیه او بر آنکه خوف مذکور گنجایش ندارد و ظاهر است که
اگر رخت موسر در زیر رانهای معسر در آمده بوده است گنجایش ترس مذکور بوده است پس ملامت و تنبیه مذکوره مناسب نباشد ان لی
قرینا یزین کل قبیح مراد بقرین شیطانست یعنی بدرستی که مرا شیطانیست که اغوای من میکند و بد را در نظر من خوب وا مینماید تا عمل آورم
و مستوجب ملامت شوم و خوب را در کسوت بد در می آورد تا از آن اجتناب نمایم و از اجر آن محروم مانم و این فعل شنیع که از من
در خدمت تو سر زده از جمله اغوا او و راه بدبری او بود و قد جعلت له نصف مالی یعنی در مقابل آنچه از من نسبت باو صادر شد
نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود و نفس مرا زجری بوده باشد که دیگر آن قسم عمل از او سر نزند قال اخاف
ان یدخلنی ما دخلك یعنی میترسم که آنچه از کبر و غرور و بزرگی جستن بر مردم و حقیر داشتن فقرا و سایر اخلاق ذمیمه که از لوازم
تمول و مالداریست و در تو بسبب آن جمعیت در نفس من در آید و من نیز بآنها متصف شوم و الله الهادی و علیه التکلان

حدیث سی‌ام روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه قمی از حمزة بن محمد
بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام که گفت روایت کرده است بمن ابو عبد الله
عبد العزیز بن محمد بن عیسی ابهری که گفت بمن ابو عبد الله محمد بن زکریا جوهری بصری که گفت بمن شعیب بن واقد که گفت روایت
کرده است بمن حسین بن زید از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم اجمعین از امام
امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و اله عن الاکل علی الجنابة فانه
یورث الفقر و نهی عن تقلیم الاظفار بالاسنان و قال لا تجعلوا المساجد طرقا حتی تصلوا فیها رکعتين
و نهی عن ان يبول احد تحت شجرة مثمرة او علی قارعة الطريق و نهی ان يبول الرجل و فرجه باد للشمس او للقمر
و قال اذا دخلتم الغائط فتجنبوا القبلة و نهی ان يدخل الرجل فی سوم اخيه المؤمن و نهی ان يكثر الكلام
عند المجامعة و قال منه يكون خرس الولد و نهی ان تتكلم المرأة عند غير زوجها و غير ذی محرم منها
اكثر من خمس كلمات مما لا بد لها منه و نهی عن الشرب فی آنية الذهب و الفضة و نهی عن لبس الحرير
و الديباج و القز للرجال و اما النساء فلا باس و قال صلی الله علیه و اله لعن الله الخمر و عاصرها و غارسها
و شاربها و ساقيها و بائعها و مشتريها و آكل ثمنها و حاملها و المحمولة اليه و قال صلی الله علیه و اله
من شربها لم يقبل له صلوة اربعين يوما و ان مات و فی بطنه شیء منها كان حقا علی الله ان
يسقيه من طينة خبال و هو صديد اهل النار و ما يخرج من فروج الزناة فيجتمع ذلك فی قدور جهنم
فيشربه اهل النار فيصهر ما فی بطونهم و الجلود و نهی عن ضرب وجوه البهائم و نهی عن يقول الرجل للرجل
لا و حياتك و حياة فلان و نهی عن الكلام يوم الجمعة و الامام يخطب و نهی ان يستعمل اجيرا حتی
يعلم ما اجرته و نهی ان يختال الرجل فی مشيه و قال النبی صلی الله علیه و اله من عرضت له فاحشة
او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز و جل حرم الله عليه النار و آمنه من الفزع الاكبر و انجز له ما
وعده فی كتابه فی قوله تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان و من ملأ عينه من حرام ملأ الله عينه يوم
القيمة من النار الا ان يتوب و يرجع و نهی عن الغيبة و قال صلی الله علیه و اله من اغتاب امرأ مسلما
بطل صومه و نقض وضوءه و جاء يوم القيمة تفوح من فيه رائحة انتن من الجيفة يتأذی به اهل الموقف
و قال صلی الله علیه و اله و من دمعت عيناه من خشية الله كان له بكل قطرة قطرت من دموعه قصر فی الجنة

مكلل بالدر و الجوهر فيه ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و قال صلی الله علیه و اله
و لا تحقروا شيئا من الشر و ان صغر فی اعينكم و لا تستكثروا الخير و ان كثر فی اعينكم و قال صلی الله علیه و اله
لا كبيرة مع الاستغفار و لا صغيرة مع الاصرار شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام نمایش آغاز مشتمل بر دو
بخش بخش اول خلاصه کلام حضرت امیرالمومنین علیه السلام آنکه نهی کرده است رسول خدای صلی الله علیه و اله از خوردن چیزی در حال
جنابت بواسطه آنکه مورث فقر است و درویشی می آورد و نهی کرده است از گرفتن ناخنها بدندان و فرموده است مگردانید مسجدها
را راه خود مگر آنکه بگذارید در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنند در زیر درختان میوه دار یا در میان جاده‌های راه
که محل عبور مردمست و نهی کرده است از آنکه بول کند شخصی و عورت او پیدا باشد بجانب قرص آفتاب یا ماه و فرموده است که هرگاه داخل
طهارتخانه شوید باید که از جهت قبله بیکجانب بگردید و چنان نکنید که روی بقبله یا پشت بقبله باشد و نهی کرده است از آنکه داخل شود
شخصی در سوم برادر مومن خود بر نوعی که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در مقام خریدن او در آمده است یا فروختن چیزی بکسی
که او خریدن آن چیز از شخص دیگر اراده است و نهی کرده است از سخن کردن بسیار در هنگام مجامعت و فرموده است که گنگی فرزندان
از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی که محرم او باشد سخن کند زیاده بر پنج کلمه که ناچار باشد او را از گفتن آن
و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن از ظروف طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا و کج و اما زنان را
حرجی نیست از پوشیدن آنها و فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و اله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور داشته است حضرت عزت
شراب را و کسی که شراب را فشرده و کسی که درخت انگور بقصد شراب میکارد و کسی که مباشر شرب آن میشود و ساقی آنرا و فروشنده
آنرا و کسی که آنرا میخرد و کسی که مباشر شرب آن میشود و قبول میشود بهای آنرا صرف خود مینماید و بردارنده آنرا و کسی که بجهت او بر میدارند
و فرموده است که کسی که مباشر شرب آن میشود قبول نمیشود نماز او چهل روز و اگر بمیرد و در شکم او چیزی از شراب باشد بر خدای تع
لازم میشود که بخوراند او را روز قیامت شرب خبال را که عبارت از ریم و زرداب و خیانت و آنچه از فرج زنان زانیه بیرون می آید
و جمع نماید آنها را در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ تشنه شوند آنرا بجای آب بیاشامند و گداخته شود بسبب آن جمیع آنچه در
شکمهای ایشانست و پوستهای بدن ایشان و نهی کرده است از زدن روی چهارپایان و نهی کرده است از آنکه بگوید شخصی بشخصی که
لا و حیوتك و حیوة فلان یعنی قسم خورد بر نفی چیزی بر نوعی که بگوید که نه چنین است بزندگی تو یا بزندگی فلان و نهی کرده است از
سخن در روز آدینه در وقتی که خطیب مشغول بخطبه خواندن و قیام داشته باشند و نهی کرده است از آنکه مزدور را بکار فرمایند تا ندانند که مزدوری
او چند است یعنی اول قرار مزدوری او باید کرد و بعد از آن باید بکار فرمود و نهی کرده است از آنکه تکبر نمایند در رفتار خود بطریق ارباب تکبر

براه روند و فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که کار بدی او را پیش آید که از جانب شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست دهد
او را او بسبب ترس خدا تعالی از آن اجتناب نماید حرام میگرداند خدا تعالی بر او آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را از فزع اکبر که
عبارت از روز عرض اعمال یا وقت انقطاع آجال است و وفا میکند باو آنچه باو وعده کرده است در کتاب خود جایی که فرموده است
ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که ترسیده از موقف مرور کارخود که بندگان را در برابر او میدارند یا در استادن
نزد پروردگار خود تا کردار خود را عرض نماید علی اختلاف التفسیرین دو بهشت آماده است بهشت عدل و بهشت نعیم که یکی را بسبب ایمان
و عقاید درست مستحق میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی بسبب اعمال صالحه و دیگری را بسبب اجتناب مناهی و ترک
معصیتها و یا یکی را در مقابل عمل باو میدهند و دیگری را محض تفضل و موهبت و یا یکی بجهت التذاذ روح او مقرر میدارند و دیگری را بواسطه
آسایش جسم که عبارت از جنت روحانی و جنت جسمانی باشد علی اختلاف التفاسیر و کسی که بر کند چشمهای خود را از حرام و یا چیزی که
از بدن آن او را رواست نظر کردن پر میگرداند خدا تعالی روز قیامت چشم او را از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی
کرده است از غیبت کردن و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی که غیبت کند مسلمانی را هر آینه باطل میشود روزه او و وضوی او و میشکند
و در می آید بموقف قیامت با بوی دهانی زشت تر از بوی مرده بوی آمده که اهل عرصات از آن نهایت ایذا داشته باشند
و فرموده است صلوات الله و سلامه علیه و آله که کسی که اشک ریزانند چشمهای او از ترس خدا تعالی هر آینه بوده باشد او را بهر قطره که از
اشک او حاصل شود قصری در بهشت مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده
باشد و ادراک هیچ بشری بآن نبرده و فرموده است صلوات الله علیه و آله که حقیر مدارید شر را و اگر چه در چشم شما خورد و کم نماید و بسیار
مدانید خیر را و اگر چه در چشم شما بسیار نماید و فرموده است صلوات الله علیه و آله که نیست با کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی هر کبیره
بعد از ارتکاب آن توبه و استغفار نمایند مغفور و ما مرزیده است و هر صغیره که بر آن اصرار نمایند و مکرر بعمل آورند کبیره میشود **متن دویم**
حتی تصلوا رکعتین حتی اینجا از برای انتهای غایت یعنی بغیر نهایت فعل یا بمعنی الی یا از برای استثنا و سوی کردن مابعد
خود است از ماقبل بمعنی الا و آمدن حتی چنانچه بمعنی الی شایعست بمعنی الا نیز در میان عرب مشهورست و بسیار استعمال یافته چنانچه شاعر گوید
شعر لیس العطاء من الفضول سماحة حتی تجود و ما لدیک قلیل یعنی نیست بخشش و بذل چیز کسی مگر آن کان بوقت ناداریست
و معنی کلام بر تقدیر اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه ساختن مساجد بر شما مکروهست تا وقتی که دو رکعت نماز در آن مقام بجای آورید
و بعد از آن کراهت آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه راه ساختن مساجد مکروهست مگر آنکه دو رکعت نماز کنید در آن و هر دو معنی اگر
چه نزدیک بهم است اما اندک تفرقه میان این دو هست چنانچه بعد از تامل ظهور میرسد **مترجم گوید** مراد مصنف را ظاهر تفرقه

مذکور غالبا اینست که بر تقدیر دویم اگر کسی قصد گذاردن دو رکعت نماز کند در مسجد را راه سازد و راه ساختن مذکور از او بر وجه مکروه
بعمل می آید و حال نماز گذارد بر وجه مباح بی کراهیت اما اگر قصد آن نکند بر هر تقدیر اباحت مخصوص بعبور بعد از نماز است چنانچه
بعد از رجوع بمعنی مکروه که ما شتاب نمودیم و لا یخفی فاعلیت فاعلیت و ضوح می یابد اذا خلتم الغایط غایط بکسر با در اصل ماخوذ
از غوطات است بمعنی عمق زمین دور که غایط بمعنی زمین عمیق دار نمون باشد که سکان بادیه صحرانشینان در وقت قضای حاجت بآنجا
میروند و مراد اینجا قضای الحاجات است هر موضع که باشد فی سوم احیه خلاف شده است میان علما در آنکه نهی از دخول در رسوم
برادر مومن که در بحث واقع شده بمعنی که در بخش اول مذکور شد از برای تحریم است و دلالت بر حرام بودن آن دارد و یا نهی تنزیهی
است و مفاد آن کراهت است و علی ای حال حرمت یا کراهیت دخول مذکور کاهیست که دخول مذکور از روی التماس واقع شود
اما اگر کسی که در رسوم او دخل میشود التماس نماید که از سر هیچ باشد برای آن بگذرد و یا بگذارد بعکس خلاف نکرده است در آنکه حرام
و ظاهر نیست که مکروه نیز نباشد و الله اعلم ان یکثر الکلام عند المجامعة نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهیت چه بعکس بر حرام بودن
سخن کردن بسیار در وقت مجامعت قایل نشده و لفظ یکثر میتواند بود که بصیغه مجهول خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنکه سخن در آن وقت بسیار شود اعم از آنکه از فاعل واقع شود یا از مفعول و امر مذکور بر هر دو مکروه باشد
و موید آنست کلام امام جعفر صادق علیه السلام که اتقوا الکلام عند التقاء الختانین یعنی پرهیز کنید از سخن کردن نزد
بهم رسیدن ختانین که عبارت از محل ختنه زن و مرد است و میتواند بود که بصیغه معلوم خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است
از آنکه وقت مجامعت بسیار سخن کند و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع باشد بر جلی که در فقره پیشتر است و کراهت کلام
مخصوص باشد بمرد و موید آنست کلام رسول الله صلی الله علیه و آله که یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا و لیکن باعث ضعف آنست اگر
مراد برجل در فقره که پیشتر و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه است تخصیص اعم از آنکه مرد باشد یا زن چنانچه در فقره پیشتر از آن
و نهی ان یبول الرجل و فرجه بادی للشمس نیز چنانست چه مکروه بودن دخول در رسوم و بول کردن بر آنوجه اختصاص بمرد ندارد چنانچه
بر مرد مکروه است بر زن نیز مکروهست طیبة حبال طیبة بمعنی سرشت است و خبال بفتح خا نقطه دار و با یک نقطه در اصل لغت
بمعنی فساد و مراد اینجا چنانچه در بخش اول مذکور شد ریم و ریم حول دوزخیان است فیصهر مافی بطونهم بصهر بضاد بی نقطه ماخوذ از
صهر بمعنی گداختن است قال فی الصحاح صهرت الشی فانصهر ای اذبته فذاب و مراد اینجا آنست که ریم مذکور میگدازاند از نهایت
حدتی که دارد احشای درون و پوست بیرون جمیع را که بشکم ایشان در می آید و نهی ان یختال الرجل فی مشیه و مراد باختیال
تجبر و تکبر کردن را در رفتن است چنانچه عادت متکبران و ارباب تجبر است و نهی درین فقره و در فقراتی که پیش از آن است باتفاق علما محمول بر

کراهیت زیراکه عدم حرمت آنها از دلایل دیگر ظاهر شده است سوی سخن کردن در وقت خطبه که در حرام بودن آن خلاف است
ولمن خاف مقام ربه جنتان مقام اینجا یا اسم مکانست و مراد بآن و الله اعلم موقفیست که خدا تعالی بندگان خود را آنجا
وا میدارد تا از عهده حساب او بر آیند یا مصدر میمیست بمعنی قیام بر احوال بندگان و مراقبت ایشان یا کلام درین تقدیر است که مقام
الخایف عند ربه یعنی مقام کسی که نزد پروردگار خود ترس داشته باشد در وقت عبادت ذرف بفتح ذال نقطه دار و سکون را بمعنی
سیلان اشکست قال فی الصحاح ذرف الدمع یذرف ذرفا ای سال یقال ذرفت عینه اذا سال دمعها **متن اول** تفسیر کرده اند
بعضی درخت میوه دار را که ایجنیت متضمن نهی از بول کردن در زیر آنست بدرختی که از شان آن باشد که میوه بار آورد و اگر چه
در زمان آینده باشد و بنا نهاده اند کلام خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که بقای معنی مشتق منه در صدق مشتق از روی
حقیقت شرط است و این بغایت عجیب زیراکه آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای زیاده ازین
نمیکند که چنانچه بول کردن در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد مکروهست و در زیر درختی که وقتی میوه دار بوده نیز مکروهست
اگر چه بالفعل میوه نداشته باشد نه درختی که از شان آن باشد که در زمان آینده میوه بار آورد و اگر چه هرگز میوه بار نیاورده باشد
چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد ازین متصف بمعنی مشتق منه خواهد شد باتفاق مجازست خلاف در آنست که اطلاق مشتق
بر آنچه بمعنی مشتق منه اتصاف داشته است و بعد از آن اتصاف مذکور زایل شده حقیقت است یا مجاز **متن دویم** ظاهر آنست که مراد
بما لا یعنیه در نهی ان یتکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث متضمن آنست کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع ضرور نباشد مثل اقرار کردن
بر حقی که در ذمه اوست که اگر نکند ذمه او از حق مذکور بری نشود یا ادای شهادت کاهی که از جانب حاکم شرع بآن مکلف
شده باشد و امثال آن پس برین تقدیر بحث بآن هر پنج کلمه وجهی نخواهد داشت زیراکه حد جواز کلام بر تقدیر مذکور قدر ضرورت
باجماع علما چنانچه اگر کمتر از پنج کلمه رفع ضرورت میشده باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر بر پنج کلمه نیز رفع نشود بیشتر جایز خواهد
و بعضی حمل کرده اند ضرورت را بضرورت عرفی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد بی آنکه ضرورت شرعی تقاضای
آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب از اجنبی که از سفر آمده باشد که اگر نپرسد او را علم باحوال او بهم نتواند رسید و استفسار احوال
بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده باشد و امثال آن و باین حمل اگر چه رفع اشکال مذکور میشود و لیکن در جواز تکلم پنج کلمه
و کمتر نیز در مثل این موضع جای بحث و دغدغه است که تواند گفت که بعضی علما قایل شده اند بآنکه شنیدن آواز زن اجنبی کاهی
حرامست که شائبه شهوتی باهم در افتادن الفعل حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست چنانچه شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
در کتاب تذکرة الفقها این مذهب را اختیار کرده پس بنابرین حدیث محمولست بر آنکه جایی که از آن قبیل باشد که شائبه شهوتی

باهم در افتادن الفعل حرامی بوده باشد تکلم بزیاده بر پنج کلمه مکروهست و همچنین کمتر از پنج کلمه کاهی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج
نباشد و ممکنست که عدد پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در کریمه و ان تستغفر لهم سبعین مرة بنا بر آنچه در شرح
حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیاریست و خصوص پنج را در کراهت و عدم آن دخلی نباشد نهایتش لحنی که مذکور شد
چنانچه مخفی نیست برین تقدیر نیز وارد است **متن سیم** گویا مراد بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده باشد تا چهل روز آنست که بر
نمازهای او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او درین مدت مجزی نیست و او را بعد از قضای آنها باید کرد زیراکه
باتفاق علما نماز او مجزیست و بر و قضای آنها لازم نیست و این معنی موید آنست که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که
قبول عبادات امریست مغایر مجزی بودن آن زیراکه عبادت مجزی آنست که ادای آن متضمن برائت ذمه مکلف بآن باشد یعنی مکلف
چون آنرا بجای آورد ذمت او بری شود و از عقابی که از جانب شارع بزرگ آن مقرر شده خلاص یابد و عبادت مقبول آنکه
بر فعل آن ثواب مترتب باشد و ادای آن چنانچه رفع عقاب مذکور نماید مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست
و هر دو چنانچه بعضی گمان برده اند یکمعنی نیست به پنج دلیل اول کلام خدا تعالی در قرآن مجید جایی که میفرماید انما یتقبل الله
من المتقین یعنی خدا تعالی قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه عبادت غیر پرهیزکاران نیز مجزیست باجماع علما دویم
کلام او جل و علا جایی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام که گفته اند ربنا تقبل منا یعنی بار خدایا در موقف
قبول خود آر عبادت ما را با آنکه ظاهرست که ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نمی آورده اند سیم هم کلام او تعالی شانه جایی که میفرماید
فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر یعنی خدا تعالی قبول کرد قربان یکی از ایشان را که قابیل و هابیل فرزندان آدم ع
باشند و از دیگری قبول نکرد با آنکه هر دو بآنچه مامور بودند عمل کرده بودند و از عهده تکلیف بآن بر آمده نقلست که چون آدم ع
مامور شد بآنکه دختر هر بطن از فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توامان هابیل را که لیوذا نام داشت و چندان شکلی نداشت
بقابیل داد و توامان قابیل را که اقلیما نام داشت و در نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد قابیل ازین حکم ابا نمود و گفت
خواهر من بشکل تر است و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم علیه السلام گفت حکم خدا تعالی برین وجه صدور یافته و مراد درین
اختیار نیست قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوبروی تر است باو میدهی آدم ع
گفت تو سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید بآنچه توانید قربانی هر کدام قبول کردد اقلیما از آن او باشد هابیل گوسفند دار
بود گوسفند فربهی که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نکردد ترک اقلیما کند
و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر این قربانی قبول شود

واگر شود من از خواهر خود دست باز ندارم فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر پس قربانی یکی از ایشان که
هابیل باشد در معرض قبول درآمد بر این وجه که آتش سفیدی از آسمان فرود آمد و گوسفند او را بخورد و آن دیگری که قابیل باشد
قبول نشد و آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن ملتفت نشد قابیل از آتش خشم باشتعال درآمده دو چشم دیده بصیرت او را
کور ساخت تا کرد با او آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه یافت چنانچه در محل خود مفصل مذکور است چهارم حدیث نبوی است صلی الله علیه و آله
که ان من الصلوة لما یقبل نصفها وثلثها وربعها وان منها لما تلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب
بها وجه صاحبها یعنی بدرستی که از جمله نمازها نمازیست که قبول میشود نصف آن و ثلث آن و ربع آن و بدرستی که از
جمله نمازها نمازیست که درهم نوردیده میشود چنانچه جامه کهنه درهم نوردیده میشود و زده میشود بآن روی صاحبش یعنی آنرا بروی
صاحبش میزنند که بر وجه مرضی بآن قیام ننموده چه ظاهر است که مراد بنماز در حدیث مذکور نماز مجزیست زیرا که نماز غیر مجزی
در حقیقت نماز نیست پنجم آنکه مردم همیشه در هر عصری و در هر شهری که عملی بجای می آورند بعد از فراغ از آن قبول آنرا از خدا
درخواست میکنند و اگر قبول و اجزا یک معنی میبود دعای مذکور نیکو نبود مگر پیش از قیام بآن عمل زیرا که آنچه بر وجه غیر مجزی
بعمل آید دعا چنانچه محقق است مجزی نمیشود و بعضی که قایل بعدم فرق شده اند و قبول و اجزا را یک معنی میدانند دلیل اول
بر این وجه جواب گفته اند که تقوی و پرهیزکاری را سه مرتبه است اول بری شدن از شرک چنانچه در این مرتبه استعمال یافته
است قوله تعالی والزمهم کلمة التقوی چه مفسرین گفته اند که مراد بکلمه تقوی در این آیت کلمه طیبه لا اله الا الله است که گفتن
آن از ظلمات کفر نجات یابند دوم اجتناب از معاصی و منهیات سیم بری شدن از آنچه انسان را از یاد حق باز دارد پس
شاید که مراد بمتقین در آیت مذکوره اصحاب مرتبه اول باشند یعنی جمعی که خود را از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ شک نیست
عبادت غیر ایشان مجزی نیست چه اسلام باتفاق در مجزی بودن عبادت شرطست و عبادات ارباب شرک و نفاق مجزی
نیست و اینکه بعد از اسلام قضای عبادت بر ایشان واجب نیست بواسطه آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال ما قبل
میشود و از دلیل دویم بر این وجه که گاه است از انسان طلب امری که حاصلست او را واقع میشود و مقصود بسط کلام و بهین ساختن
سخن است با محبوب و خود را در معرض احتیاج و افتقار او درآوردن چنانچه در تفسیر آیه کریمه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطانا یعنی ای پروردگار ما بر ما مگیر اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطایی از ما بعمل آمده باشد از وجوهی که بواسطه درخواست
کردن امر واقع که عدم مؤاخذه بر نسیانست ذکر کرده اند یکی از این وجوه است و از دلیل سیم بر این وجه که تعبیر شده است در آیت
مذکوره از عدم اجزا بعدم قبول یعنی مراد بعدم قبول در قوله تعالی ولم یتقبل من الآخر عدم اجزاست که معنی آیت چنین

باشد که عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگر غیر مجزی و فاسد گویا بواسطه خللی که در جنب یکی از واجبات و شروط آن بود
و از دلیل چهارم آنکه مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب مطلق نیست بلکه مراد کم شدن ثواب و فوت شدن
معظم آنست و از دلیل پنجم آنکه سبب باشد که دعایی که بعد از فراغ عمل بواسطه قبول آن از مردم واقع میشود بواسطه طلب زیادتی
ثواب و عدم تنقیص آن باشد و در این جوابها سخنی چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازی سخنست و آنچه در جواب
از دلیل چهارم مذکور شد محمولست عدم قبول شارب خمر تا چهل روز نزد غیر سید مرتضی علیه الرحمه که عدم ترتب معظم ثواب باشد
تمامیش چهارم باید دانست که نهی پیغمبر صلی الله علیه و آله از غیبت نهی محمول بر تحریمست و منقول آن باجماع علما حرام بودن
غیبت است در غیر مواضعی که تجویز شده و حکم حضرت صلی الله علیه و آله از غیبت بباطل شدن روزه و وضو که حدیث منتص آنست
مبنی بر نهایت مبالغه است در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است و از این قبیل است حدیثی که روایت کرده است
آنرا شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که سمع رسول الله صلی الله علیه و آله
امرأة تساب جارية لها وهي صائمة فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقالت
انی صائمة کیف تکونین صائمة وقد سببت جاریتك ان الصوم لیس من الطعام والشراب یعنی شنید
رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند که طعامی حاضر سازید و چون حاضر ساختند خطاب بآن زن کرده فرمودند از این
طعام بخور آن زن گفت من روزه ام حضرت فرمودند چون میتواند بود که روزه داشته باشی و حال آنکه دشنام دادی کنیز
خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس از خوردن طعام و شراب نیست کنایه از آنکه کسی که روزه میدارد میباید که از
جمیع مناهی مجتنب باشد و بباید دانست که غیبت را بعضی بر این وجه تعریف کرده اند که آنکه ساختن کسی است در حال غیبت آن انسان
معین یا کسی که در حکم انسان معین باشد بر امری که در وی حاصل باشد و نسبت آن با او مکروه طبیعت او باشد و در عرف نسبت
امر مذکور را با او نقص و عیب دانند خواه آگاه ساختن مذکور بطریق گفتن باشد و خواه بطریق اشارت و ایما و خواه بکتابت
ادا شود و خواه بتصریح و قید انسان معین بواسطه آنست که غیبت انسان غیر معین بیرون رود چه آن جایز است باتفاق
مثل آنکه بگوید یکی از مردم فلان شهر یا از مردم فلان قبیله که عددش محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم
انسان معین است انسان غیر معین است از جماعتی که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگوید از قاضیان شهر فلان صفت
و فنی که معلوم باشد که چند قاضی در آن شهر است چه ظاهر آنست که آن نیز غیبت است و اگرچه محققین از علما متعرض نشده اند
و تقیید امری که در وی حاصل باشد بواسطه آنست که بهتان و افتری از تعریف غیبت بیرون رود زیرا که آن نیز اگرچه حرامست اما

غیبت نیست و فایده میشود دیگر که نسبت آن با او مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت آنرا با او نقص و عیب دانند ظاهر است
و بباید دانست که غیبت را در ده موضع جایز داشته اند اول گاهی که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که از فلان عمل واقع
شده است مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید و از کسی گواهی طلبد یا قصاص خون او نماید که
در این دو حالت نسبت فعل مذکور با او جایز است بلکه واجب دویم جایی که خواهد که نهی منکر کند و باید جمعی را با خود معاون ساخت که
از عهده آن بیرون آید سیم گاهی که خواهد از کسی که بر او ظلمی کرده باشند شکایت نماید تا رفع ظلم مذکور از او بشود چهارم گاهی که
کسی با او مشورت کند که با فلان میخواهم هم سفر باشم یا معامله نمایم و آنچه مانند این باشد چه در این حال آگاهی دادن مستشیر بر
صفات ذمیمه که از او دیده باشد تجویز شده پنجم جرح گواه و نسبت دادن فسق با او در حضور حاکم شرع چه امر مذکور در شرع علم
و دلیل او باتفاق جایز است و همچنین جرح و تفسیق راوی حدیث که علمای امت تجویز کرده اند تفصیل بعضی علما و هنرمندان بر بعضی مثل
آنکه گوید فلان عالم افضل از فلانی و فلانی بهتر میتواند ساخت آن گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او باشد ششم غیبت کسی که
متظاهر بفسق باشد یعنی بر علانیه فسق میکرده باشد و از نسبت آن با او استنکاف نداده باشد بنابر یک قول هفتم یاد کردن کسی
بصفتی یا بلقبی که بآن صفت یا لقب مشهور شده باشد چنانچه او را بآن بشناسند مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد
احتقار و خفت او نداشته باشند هشتم یاد کردن عیب کسی که پیش بعضی که بر آن مطلع باشند نزد علمی که کسی بر آن مطلع نباشد
نمی شنیده باشد بنابر قول نهم تنبیه بر خطای کسی که در مسئله از مسایل علمی که حکم بر آن کرده باشد یا بر کذب او در چیزی که دهد و آنچه
مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری در آن مسئله تبع او نشود و تضلالت نیفتد و کسی این خبر را است نداند تمامیش پنجم از کلام حضرت
در آخر این حدیث که لا صغیرة مع الاصرار فهم میشود که گناه صغیره گاهی که بر آن مصر باشند کبیره میشود مثل آنکه اگر مردی جامه
ابریشمی پوشیده باشد و بر آن اصرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه در اصل آنرا از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود و مشهور
میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است نه آنکه صغیره باصرار کبیره میشود پس گویا این حدیث را که بحسب ظاهر
دلالت بر خلاف مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند گفت که معنی حدیث آنست که با اصل صغیره با
اصرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس اصرار مترتب است کنایه از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب است در جنب عقابی که بر اصرار مترتب
میباید قدر محسوسی ندارد و بمنزله هیچ است و اصرار در اصل با خود دار طرف است که معنی شد و سخن است و از آنجمله است که همیشه آنرا
صغیره میگویند چه موضوعست از برای آنکه در آن زد و بند یا آزاد در گم شدند و بعد از آن اطلاق شده است بر ثبات و ورزیدن بر
گناه بی آنکه بعد از صدور آن در مقام استغفار از آن درآیند چنانچه گویا او را بر گناه باز ثبات بر آن بسته اند و این وجه تسمیه ماخوذ

از کلام بعضی مفسران نزد تفسیر آیه کریمه ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون و بعضی علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را
بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار فعلی آنست که بر فعل واحد از معاصی دوام ورزند بی آنکه توبه در میان درآید یا آنکه در مقام اکثار
و بسیاری جنس صغایر درآیند بی توبه و اگرچه صغیره واحد را مکرر بعمل بیاورند و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعاده صغیره داشته باشند
بعد از فراغ از آن اما اگر یکمرتبه صغیره بعمل آید و بعد از آن بخاطر رسد که توبه از آن میباید کرد و عزم بر اعاده آن نیز نباشد ظاهر
آنست که او را مصر بر آن نگویند انتهی ترجمه کلامه و مخفی نماند که تخصیص اصرار حکمی بعزم بر اعاده آن صغیره بعد از فراغ از آن که در
کلام او واقع شده مشعر بر آنست که اگر عازم باشد بعد از فراغ آن بر صغیره دیگر غیر آن صغیره اصرار بر صغیره از او بعمل نیامده باشد
و ظاهر از اقوال علما آنست که آن نیز اصرار بر صغیره است و تقیید بعد از فراغ از آن نیز که در کلام او واقع است بحسب ظاهر تقاضای
آن میکند که کسی اول سال عازم پوشیدن جامه ابریشمی باشد مثلا بواسطه عدم قدرت بر آن بعمل نیاورده باشد او را مصر
نگویند و این حکم نیز محل نظر است تمامیش ششم در تحقیق عدد کبایر و معنی کبیره میان اکابر علما اختلاف بسیار واقع است جمعی از
ایشان گفته اند کبیره هر گناهیست که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن وعده کرده است و بعضی گفته اند هر گناهیست که شارع
از برای آن حدی قرار داده یا تصریح وعید در آن کرده و طایفه بر آن رفته اند که هر معصیت که اقدام بآن باد از کم باکی و بی پروایی
فاعل در امور دینی و گروهی این قول را اختیار کرده اند که هر گناهیست که حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده باشد و برخی این قول را
که هر گناهی که در قرآن یا حدیث وعید بعقاب شدیدی بر آن شده باشد و از ابن مسعود نقلست که گفته است از اول سوره نسا
تا این آیت بخوانید که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم آنچه این سوره متضمن نهی از آن باشد
کبیره است و باقی صغیره و جماعتی گفته اند که جمیع گناهان کبیره اند زیرا که همه در معنی مشترکند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بعمل می آید
و آنکه اطلاق صغیره و کبیره بر آن میکنند بطریق اضافه بما فوق و ما تحت یعنی گناهی که عقابی بر آن مترتب است بیشتر از عقاب
گناه دیگر است نسبت بآن کبیره است و نسبت بآنچه عقاب آن کمتر است از آن صغیره مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و
نسبت بنظر و لمس کبیره و شیخ ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است کلامی ایراد کرده است که ترجمه این
است این قول مذهب علمای ماست رضوان الله علیهم زیرا که ایشان گفته اند گناهان همه کبیره اند نهایتش آنکه بعضی از بعضی اکبر
و صغیره در میان گناهان نیست و اینکه بعضی را میگویند قیاس بگناهیست که از آن بزرگترست و استحقاق عقاب بعضی آن بیشتر
بهم میرسد انتهی ترجمه کلامه و بعضی گفته اند گناهان کبیره هفت است شرک بخدا و قتل نفسی که خدای تعالی حرام کرده است آنرا و قذف محصنه
و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق والدین مترجم گوید بیان این اجمال آنکه بعضی علما بر آن رفته اند که گناهان

کبیره که آیات مذکوره متضمن آنست منحصر اند در هفت گناه اول شرک بالله یعنی شریک گرفتن از برای خدا تعالی در پرستش و عبادت
و او را یکتای بی همتا ندانستن قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد
گناهی را که متضمن شرک با و باشد وقال الله تعالی ومن یشرک بالله فقد حرم علیه الجنة ومأویه النار
یعنی هرکه شریک آورد بخدا تعالی و مر او را در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتای بی همتا نداند بتحقیق که حرام میشود
بر و بهشت و جا و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دویم خون ناحق یعنی ریختن خون کسی بی آنکه از جانب شرع اقدس
رخصت آن حاصل باشد که ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هرکس بکشد از روی قصد و عمد
مؤمنی را که عالم باشد بایمان او و داند که کشتن او حرامست پاداش عمل او دوزخ است که جاوید در آن مقام کند سیم قذف محصنات
یعنی زنا نسبت دادن زنان شوهردار که ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة
ولهم عذاب عظیم یعنی آنانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهردار که بنور عقل و ایمان آراسته باشند لعنت کرده شده اند
و در معرض سخط و غضب الهی در آمده در دنیا و آخرت و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ و عقاب شدید و در حدیث وارد است که
من رمی محصنا او محصنة احبط الله عمله وسلط علیه یوم القیمة الف ملك من بین یدیه ومن خلفه
ینهشون لحمه ثم یؤمر به الی النار یعنی هرکس دشنام بزنا دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی که شوهردار باشد
مرتبه قبول ندهد خدا تعالی عمل او را و مرکز و مسلط سازد بر و روز ... هزار فرشته را که در پیش و پس او در آیند و گوشت بدن
او را میدرانیده باشند بعد از آن فرمان دهد که او را بسوی دوزخ برند چهارم تصرف در مال یتیم برخلاف حق ان الذین
یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا یعنی بدرستی که آنان که میخورند مال
یتیم را و انتفاع میبرند از روی ستم و بیداد است و جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد که در گرفته شوند
بآتش دوزخ و بباید دانست که مراد بخوردن مال یتیم درین آیه مجرد خوردن که عبارتست از مضغ و ابتلاع نیست بلکه مراد مطلق نفع
یافتن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن خوردنست
و تقیید بظلم بواسطه آنست که اگر نفع بردن از آن بر وجه حق باشد مثل آنکه در عوض اجرة عملی که بجهة ایشان کرده باشد گرفته باشد
یا آنکه بعد از رعایت غبطه یتیم بعنوان قرض یا بازیافت آن کرده باشد حرام نخواهد بود و عقاب مذکور بر آن مترتب نخواهد است اگر گویند
هرگاه گرفتن آن بعنوان اجرت عمل یا بسبیل قرض باشد هرآینه انتفاع از آن انتفاع از مال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از
اخذ نه مال یتیم بجهة اخراج آن احتیاج بتقیید بظلم نباشد جوابش آنست که مسلم نمیداریم که انتفاع مذکور را در عرف انتفاع بمال یتیم نگویند

بلکه انتفاع بمال یتیم است نهایتش بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق معنی مشتق چنانکه سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق منه لازم نیست
و بر تقدیر تسلیم آن میتواند بود که تقیید بظلم بواسطه زیادتی تأکید و مبالغه باشد بر آنکه تصرف در مال یتیم محض ظلم
و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است که روز قیامت خورندگان مال یتیم بوجهی که قیامت در آیند در حالتی که آتشی که درون ایشان
از آن پر باشد زبانه میکشیده باشد و بر دهان و بینی و گوش و چشم ایشان ظاهر میشده باشد و اهل عرصات ایشان را باین
علامات میشناخته باشند که ایشانند که در دار دنیا مبادرت بخوردن مال یتیم نموده اند ایمکان از توفیق در گذشتن از آن روزی
باد پنجم زنا کردن برخلاف قانون شریعت غرا یعنی مباشرت زنان شدن که ومن یفعل ذلك یلق اثاما یضاعف
له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا یعنی بدرستی که کسی که بفعل آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد جزای
کردار خود را و دوچندان شود مر او را عذاب روز بازپسین و جاوید بماند در آن عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد
از عبدالله مسعود روایت شده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن
از دیگر گناهان بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت شریک سازی و او را یکتای بی همتا ندانی گفتم بعد از آن کدام
گناه فرمودند آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا انفسی از طعام تو با تو بخورد گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی
با زن همسایه خود بعد از آن بواسطه تصدیق کلام آنحضرت این آیت نازل شد و اول این آیت اینست والذین لا یدعون
مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون و در حدیث از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت شده است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که الزانی ست خصال ثلث فی الدنیا
وثلث فی الآخرة اما اللواتی فی الدنیا فانه یذهب بنور الوجه ویورث الفقر ویعجل الفناء واما اللواتی
فی الآخرة فسخط الرب عز وجل وسوء الحساب والخلود فی النار یعنی بدرستی که زنا کننده را شش خصلت هست سه در دنیا
و سه در آخرت اما آن که در دنیا است آنست که نور روی او را میبرد و درویشی می آورد و فنا و زوال حیات او را نزدیک میگرداند
اما آن سه که در آخرتست سخط و غضب پروردگار عز و جل است که روز قیامت او را فرا خواهد گرفت و ناخوشی و صعوبت حساب که
از داوران آن گریزی نخواهد داشت و جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای مشرکان و کافران است ششم گریختن از جنگ
کافران که بیکه در رکاب معصوم یا نایب او باشد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا
تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله
ومأویه جهنم وبئس المصیر یعنی ای آنان که ایمان آورده اید و گرویده اید به پیغمبر خدای چون ببینید آنها را که کافر شده اند

شده و در هم پیوسته برای جنگ مگردانید از ایشان پشتهای خود یعنی هزیمت مکنید و مگریزید و هرکس که بگرداند بایشان در آنروز
پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او بقصد آن باشد که دشمن را بر جنگ بجوید دلیر سازد پس بجانب او باز گردد یا بجانب جمعی
بگروهی از مسلمانان تا مدد او شوند بتحقیق که باز گردد بخشم بزرگی از خدا تعالی و بازگشت او دوزخ باشد و بد جایی باز گشتنست دوزخ
هفتم عاق شدن بر پدر و مادر و عصیان ایشان ورزیدن زیرا که حضرت عزت عاق پدر و مادر را جبار شقی خوانده است آنجا که
فرموده است وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا و فرموده است ولا تقل لهما اف یعنی بر روی پدر و مادر کلمه
خشونت آمیز مگوی و از ایشان ننگ مدار و بجنب ایشان اکراه منما و بانگ بر ایشان مزن که خشنودی خدا تعالی از خشنودی
و رضای ایشان باز بسته است و در حدیث آورده است که فلیعمل العاق ما شاء فلن یدخل الجنة یعنی هرکس عاق
پدر و مادر شود گو هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز روی بهشت نخواهد دید و درین کتاب که گناهان کبیره منحصر در این هفت گناه که
امهات معاصی اند و آیات قرآنی بر ذم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است و آن اینست
الکبائر سبع اعظمهن الاشراك بالله وقتل النفس والزنا واکل مال الیتیم وقذف المحصنة وعقوق
الوالدین والفرار من الزحف فمن لقی الله سبحانه وهو بریء منه کان معی فی بحبوحة جنة مصاریعها من
ذهب یعنی گناهان کبیره هفت است که مذکور شد پس هرکس در موقف لقای الهی در آید و از این هفت گناه پاک باشد
هرآینه با من مقام خواهد داشت در وسط بهشتی که دروازهای آن از طلای احمر باشد و بعضی شمرده که دیگر را نیز از کبایر
شمرده اند که اما آنکه در اصل بطریق اجمال مذکور است بتفصیل ذکر می باید کرد اول لواطه که عبارتست از نزدیکی کردن بپسران و مردان
و آن گناهیست بزرگ و خطاییست عظیم چنانچه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که لما عمل قوم لوط ما عملوا
بکت الارض الی ربها حتی بلغت دموعها الی السماء وبکت السماء حتی بلغت دموعها العرش فاوحی
الله عز وجل ان امطری علیهم الحجارة واوحی الی الارض ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط پیغمبر علی نبینا و ع
بعمل آوردند آنچه بعمل آوردند بگریست زمین از عمل آن گروه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای او باسمان رسید و بگریست
آسمان چندانکه اشکهای او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت باسمان که بر ایشان سنگ ببارد و وحی فرستاد بزمین که
ایشان را بخود در کشد و بر ایشان بنوعی که عمل نموده تا رسید بایشان آنچه رسید و نقلست که قبل از قوم لوط علیه السلام
از کسی اقدام باین عمل واقع نشده بود که ما سبقکم بها من احد من العالمین و در حدیث وارد است از حضرت امیر المؤمنین ع
که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم وزوجته وهبط ابلیس ولا زوجة له

وهبطت الحیة ولا زوج لها فکان اول من یلوط بنفسه ابلیس فکانت ذریته من نفسه وکذلك الحیه
یعنی بدرستی که خدا تعالی وقتی که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آید بزمین با زن خود ابلیس فرود آمد و زن با خود
نداشت و مار فرود آمد و جفت او با او نبود پس اول کسی که اقدام بلواطه نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از و بوجود
آمدند و همچنین مار و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که کان قوم لوط افضل قوم خلقهم الله فطلبهم
ابلیس الطلب الشدید وکان من فضلهم وخیرهم انهم اذا خرجوا الی العمل خرجوا باجمعهم وبقی النساء
لبعض خلفهم فابی ابلیس عبادتهم وکانوا اذا رجعوا خرب ابلیس ما کانوا یعملون فقال بعضهم تعالوا
نرصد هذا الذی یخرب متاعنا فرصدوا فاذا هو ابلیس کاحسن ما یکون من الغلمان فقالوا انت الذی
تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة فاخذوه واجتمع رأیهم علی ان یقتلوه فبیتوه عند رجل فلما کان
اللیل صاح فقال الرجل ما لك فقال کان ابی ینومنی علی بطنه فقال الرجل فنم علی بطنی قال فلم یزل بذلك
الرجل حتی علمه ان یعمل بنفسه فالاول علمه ابلیس والثانی علمه هو ثم انسل ففر منهم فاصبحوا فجعل الرجل یخبرهم
بما فعل الغلام ویعجبهم منه شیء لا یعرفونه فوضعوا ایدیهم فیه حتی اکتفی الرجال بعضهم ببعض
ثم جعلوا یرصدون مارة الطریق فیفعلون بهم حتی ترك مدینتهم الناس ثم ترکوا نساءهم
فاقبلوا علی الغلمان فلما رأی ابلیس لعنه الله قد احکم امره فی الرجال دار الی النساء فصیر نفسه امرأة ثم
قال ان رجالکن یفعلون بعضهم ببعض فافعلن انتن فیما بینکن ففعلن وعلی ذلك یعظهم لوط علیه السلام
ویوصیهم فلم یقبلوا منه ولم یطیعوا حتی استغنی الرجال بالرجال والنساء بالنساء فلما کملت علیهم
الحجة بعث الله عز وجل جبرئیل ومیکائیل واسرافیل علیهم السلام فی زی غلمان علیهم اقبیة فمروا بلوط
وهو یحرث فقال این تریدون وما رأیت اجمل منکم قط قالوا ارسلنا سیدنا الی رب هذه البلدة
قال اولم یبلغ سیدکم ما یفعل اهل هذه المدینة انهم یأخذون الرجال فیفعلون بهم
حتی یخرج الدم فقالوا امرنا سیدنا ان نمر وسطها قال فلی الیکم حاجة قالوا وما هی قال تصبرون
هاهنا حتی اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال جیئی بخبز وجیئی لهم بماء وجیئی لهم
بعبا یتغطون بها من البرد فلما ان ذهبت الی البیت اقبل المطر فی الوادی فقال لوط الساعة
یذهب بالصبیان الوادی قالوا قوموا حتی نمضی فجعل لوط یمشی فی اصل الحائط وجعل جبرئیل ومیکائیل

واسرا اهل یمشون وسط القریة وقال یا بنی ها هذا فقالوا امرنا ان نمر فی وسطها وکان لوط یستضیفهم
الطعام ودر ابلیس لعنه الله واخذ من حجر امراة صبیا وطرحه فی البئر فتصایح اهل المدینة کلهم علی
باب لوط فلما نظروا الی الغلمان فی منزل لوط فقالوا یا لوط قد دخلت فی عملنا قال هولاء ضیفی فلا تفضحون
قالوا انک ذا حذات واحدا واعطنا اثنین قال فادخلهم الحجرة وقال لوط لو ان لی بکم قوة اهل بیت
یمنعونی منکم قال فتدافعوا فکسروا الباب وطرحوا لوطا فقال له جبرئیل علیه السلام انا رسل ربک لن یصلوا
الیک واخذ کفا من بطحاء وضرب بها وجوههم وقال شاهت الوجوه فعمی اهل المدینة کلهم فقال
لهم لوط یا رسل ربی بما امرکم ربی فیهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال فلی الیکم حاجة قالوا وما
حاجتک قال تاخذوهم الساعة قالوا یا لوط ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب لمن یرید ان
یاخذ فخذ انت بناتک وامض ودع امرأتک یعنی قوم لوط پیغمبر علیه السلام فاصل این قوم مهما بود که حرمت
عزت آفریده بود ایشانرا پس طلب کرد وسوی خود خواند شیطان ایشانرا خواندن از روی شدت وجد تمام واز جمله فضل
ایشان بود که چون بعملی برون می آمدند همه یکبار بر می آمدند و مردان خود را نثر میکردند و زنان در عقب میبودند پس شیطان
خسید آنرا برایشان وخود را بر عبادت ایشان زد و ایشان بود که چون بر میگشتند انجه نثر از رفتن ساخته وبر داخته بودند
همه خراب و ابتری یافتند و نمیدانستند که آن عمل از که صادر میشود پس بهم گفتند بیایید تا کمین کنیم و ببینیم که کیست این که متاع ما
خراب میسازد پس چون کمین کردند دیدند شیطانرا بصورت پسری امرد در کمال حسن وملاحت دیدند و گفتند تویی که متاع مارا همیشه
خراب میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام ومیکنم پس همه اتفاق کردند ورایهای خود را بآن قرار دادند که اورا بگیرند و اورا
یکی از مردان خود سپردند که شب پیش او بسر برد و چون صباح شود بسرای خود برسانند چون شب در آمد آن پسر شروع
بفریاد کرد آن مرد از سبب فریاد پرسید گفت هر شب که پدرم مرا میخوابانید بر روی سینه خود میخوابانید آن مرد از ساده گی
دانست گفت بیا وبر روی سینه من بخواب چون بخوابید خود را بر وی مالید و او را راه نمونی کار بد میکرد تا آنکه او را بر آن داشت
وتعلیم او کرد که با او این کار بکند پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس بود دویم آن مرد که از ابلیس آموخته بود و بعد از آن راه نمونی
آن عمل از ایشان بدیگران واقع شد پس چون آن شب را بصباح آوردند آن مرد باقی قوم را از آنچه شب واقع شده بود خبر داد
وخوش افتاد ایشانرا آن عمل که تا آنوقت ندانسته بودند پس دست در آن عمل نهاده مردان ایشان بمردان ایشان بآن کار
آمدند بعد از آن بر سر راهها کمین میکردند و هر کس که میگذشت او را میگرفتند و با او این عمل میکردند تا مردم ترک آمدن بشهر ایشان

نمودند و ایشان دست از زنان برداشتند و بمباشرت پسران مشغول شدند چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان استحکام
یافت و همه فریفته عمل او شدند متوجه زنان شد و خود را بصورت زنی برآورد و در برابر ایشان آمده گفت مردان شما بعضی با بعضی
باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل ایشان خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید وایشانرا بر سحق و طبقه زدن ترغیب نمود
وایشان نیز بآن کار در افتادند پس لوط علیه السلام چون آن حال را از قوم خود ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمده ایشانرا
دعوت بر ترک آن مینمود و ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعت او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد که مردان ایشان بمردان و از زنان
مستغنی شدند و زنان بزنان غنی حاصل کردند پس خدای تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ایشان فرستاد در صورت پسران صاحب
جمال با لباسهای نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذشتند در وقتی که او بزراعت اشتغال داشت لوط علیه السلام چون ایشانرا
دید گفت اراده کجا دارید که من نیز بیابانی شما هرگز کسی ندیده ام گفتند ما را خواجه ما فرستاده است نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر
بخواجه شما نرسیده است که مردم این شهر در چه کارند بد رسمی که ایشان مردی را که بر ایشان وارد میشوند میگیرند و با ایشان مباشرت
مینمایند تا آنکه خون از ایشان روان میشود ایشان گفتند خواجه ما فرموده است که ما از میان این شهر بگذریم لوط گفت پس مرا
با شما حاجتی است اگر برآرید آنرا گفتند حاجت تو چیست گفت حاجت من آنست که انجا صبر کنید تا شب دست دهد و عالم تاریک گردد
پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان پاره نان حاضر کن و آب از برای ایشان بیار
و عبایی بیار که خود را بآن بپوشانند و از سرما ایمن گردند چون دختر بخانه رفت باران در رود خانه سر کرد لوط با خود گفت همین
ساعت رود خانه طغیان خواهد کرد و این پسرانرا خواهد برد و با ایشان گفت برخیزید که با شما بشهر رویم و چون بشهر آمدند
لوط در پناه دیوار براه میرفت و ایشان در میان شهر بجز امید لوط گفت ای پسران با من اینجا براه روید که من مردم ایشان
گفتند خواجه ما را فرموده است که از میان شهر میگذشته باشیم و تخلف حکم او نمیتوانیم کرد و لوط تاریکی شب را غنیمت میدانست
و بر آن اعتماد کرده بود که کسی ایشانرا نخواهد دید تا ایشانرا بخانه خود آورد پس شیطان حیله انگیخت و طفلی را از کنار زنی برگرفت
و در چاهی انداخت شورش در مردم شهر افتاد و بهجوم در خانه لوط آوردند و فریاد آغاز نهادند چون بخانه لوط در آمدند پسرانرا
انجا دیدند زبان تشنیع بر وی گشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما در آمدی و آنچه ما را از آن منع میکردی خود بآن قیام نمودی لوط گفت
ای قوم این پسران مهمانان منند زنهار که مرا فضیحت مکنید و بر اموال ایشان نگردید ایشان گفتند ما از سر اینها نمیگذریم دو نفر
از ایشانرا با ما گذار و خود یکی را تصرف نمای راوی گوید پس لوط ایشانرا داخل حجره ساخت و گفت چه چند اگر مرا اهل بیت
میبود که قوت آن میداشتند که ایشانرا از من منع کنند راوی گوید ایشان در خانه لوط ازدحام میکردند و لجاجت مینمودند

تا آنکه در خانه را شکستند لوط را بر کناری انداختند پس جبرئیل علیه السلام در مقام اظهار حال خود در آمده گفت ای لوط دغدغه بخاطر راه
مده که ما رسولان پروردگار توایم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم و ایشانرا بر تو دستی نیست و در حال کفی خاک برگرفت و بر روبهای
ایشان ریخت و گفت شاهت الوجوه در حال جمیع اهل آن شهر کور شدند و چشمهای ایشان از دیدن افتاد لوط علیه السلام
دانست که ایشان بکاری آمده اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدا بچه کار مامور شده اید گفتند ماموریم که ایشانرا
وقت سحر بجزای خود برسانیم لوط گفت مرا با شما حاجتی است گفتند چه چیز است گفت حاجت من آنست که در ساعت نزول عمل کنید
وایشانرا الساعة دیگر مهلت ندهید گفتند ای لوط موعد ما نزدیک صبحست و نه صبح نزدیکست از برای هلاک جمعی که میخواهی هلاک
ایشانرا پس بگیر دست دختران خود را بکنار کش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه کفر خود مستوجب عذابست تا اینجا بود
ترجمه کلام مذکور و در کلام مجید وارد است که وما هی من الظالمین ببعید یعنی از ظالمان امت تو ای محمد بعید نیست که مرتکب
قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب آن میشود از اهل ظلم و عدوان خواهد بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرموده است که
من کان مولعا بوطی الرجال لم یمت حتی یدعوا الی نفسه یعنی کسی که حریص باشد در مباشرت مردان نمیرد تا مردانرا
بجانب خود بخواند که با وی همان عمل بجای آورند و نیز از پیغمبر صلی الله علیه واله روایت شده است که من نکح امرأة فی دبرها
او رجلا او غلاما حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة یتادی به الناس حتی یدخل جهنم ولا یقبل الله
منه صرفا ولا عدلا واحبط الله عمله ویدخله فی تابوت مشدود بمسامیر من حدید ویضرب علیه
التابوت بصفایح حتی ینشط فی تلک المسامیر فلو وضع عرق من عروقه علی اربعمائة الف امة لماتوا جمیعا
وهو اشد من اهل النار عذابا یعنی هرکس مباشرت نماید با زنی از راه دبر یا با مردی یا با پسری بامردی حشر کند
خدای تعالی او را روز قیامت بحالتی که بدبوی تر باشد از مرداری چنانچه در آزار باشند اهل محشر از آن بوی تا داخل دوزخ
شود و قبول نکند خدای تعالی از او صرف کردن مالی را در راه خدای تعالی و عدالتی که در احکام بکار برده و عمل او را از مرتبه قبول باطل
باز داده و در آورد او را در تابوتی که آنرا بمسمارهای آهنین در هم آورده باشند و بر روی او زده شده باشند صفایح آن تابوت
تا از هم بپاشد و ریز ریز شود در آن مسامیر پس اگر رگی از رگهای بدن او را بر بدن چهارصد هزار کس بگذارند همه هلاک شوند و عذاب
او سخت ترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که اللواط مادون الدبر
واما الدبر فهو الکفر یعنی لواط که این احادیث در باب عقاب آن وارد است ملاعبه با هر موضع مخصوصست واما وطی مخصوص
کفر محض است اعاذنا الله وایاکم معاشر المسلمین من ذلک دوم ربا یعنی سود زر خوردن که الذین یاکلون الربا لا یقومون

الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی آنان که سود زر میخورند بر نمیخیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد کسی که
دریافته باشد او را جن از مس یعنی عرب این بوده که چون جن مس بدن آدمی نماید و بدن خود را بدن او رساند عقل او ضایع شود
و خبط دماغ بهم میرساند پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازل است و حاصل کلام آنست که خورندگان سود زر روز قیامت
بشکل دیوانها و مجانین خواهند محشور شد و اهل عرصات ایشانرا باین علامت خواهند شناخت و در مجمع البیان روایت
کرده است از پیغمبر صلی الله علیه واله لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات تری من
خارج بطونهم فقلت یا جبرئیل من هولاء اکلة الربا یعنی شبی که مرا بآسمان بردند گروهی را دیدم که شکمهای ایشان
در بزرگی مانند خانها بود و در آن ماران جا کرده بودند که از بیرون آن خانها دیده میشدند گفتم ای جبرئیل اینها کیانند و بچه گناه
مستوجب این عقوبت شده اند گفت اینها جمعی اند که در دنیا سود زر خورده اند و مراد بخوردن سود زر گرفتن آن و نفع بردن از
آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن بخوردن که در آیت و حدیث ارتکاب شده آنست که سبق ذکر یافت
و باید دانست که ربا بر دو قسمست ربای در بیع و شرا و ربای در قرض و ربای در بیع و شرا آنست که جنس را بفروشند بهمان جنس
بعد از آن یکی بدیگری زیاده بر مقدار آن و ربای در قرض آنکه نقدی را یا جنسی بالتوض دهند بمدت معین و بازای آن مدت
چیزی زیاده بر نقد یا جنس مذکور بگیرند و ربای در بیع و شرا باتفاق حرامست مگر در جنسی که معتاد در بیع و شرای آن وزن
وکیل نباشد یعنی ترازو کشیده نشده باشد و بکیل در نمی آمده باشد مثل تخم مرغ و گردکان و امثال آن که در آنها نزد بعضی جایزست
مثل آنکه ده تخم مرغ را بفروشند که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرامست سیم سحر وجادوی که لقد
علموا لمن اشتریه ما له فی الاخرة من خلاق یعنی هر آینه بتحقیق که دانسته اند یهود که هر کس بخرد سحر را یعنی بیاموزد و بکار برد
نیست او را در آخرت بهره از نیکوئی چهارم غیبت یعنی که سبق ذکر یافت قال تعالی ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکند بعضی از شما ای امت محمد بعضی را آیا دوست
میدارد یکی از شما که میخورده باشد گوشت برادر مومن خود را در حالتی که مردار شده باشد یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن آنرا
باید که غیبت را نیز مکروه دارد که غیبت بمنزله آنست و در حدیث وارد است که پیغمبر صلی الله علیه واله فرموده است که ایاکم
والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل قد یزنی ویتوب ویتوب الله له وایاکم والغیبة فان
صاحب الغیبة لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبه یعنی بر شما باد که از غیبت که توبه کند و توبه او مقبول آخر
کسی که داخل بهشت شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق ع

مردوبست که هرکه روایت کند بر مؤمنی سخنی ومراد او عیب وقدح در مراتب آن مؤمن باشد حضرت عزت او را از ولایت خود
اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس شیطان نیز او را قبول نکند وخلد مترجم بروح الله روحه در بعضی از مصنفات
خود آورده است که حکمت وسببی که موجب این قدر مبالغه وتشدید در باب غیبت شده است وآنرا از اکثر معاصی بزرگتر
دانسته اند آنست که غیبت اشتمال دارد بر مفاسد عظیمه که منافات دارد با حکمت بالغه بخلاف دیگر مناهی بواسطه آنکه شارع را
اهتمام تمام در اجتماع نفوس ومخالطت ومعاشرت مردمان با یکدیگر وغیبت زیرا که اجرای اوامر ونواهی شریعت غرا بدون
تعاون وتوافق میانه بنی نوع میسر نیست واتفاق موقوفست بر حصول الفت ومحبت ورفع عداوت ونفاق واین حالت
صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت واظهار وداد وشفقت والله سبحانه اعلم پنجم سوگند خوردن بدروغ در حالتی که
داند دروغست که ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم
فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم چون این آیت
در شان جمعی نازل شده است از علمای یهود که بواسطه اندک نفعی که شاید بایشان عاید شود پنهان کرده اند صفات پیغمبر
را که در تورات دیده بودند وبدل آن آنچه موافق مدعای ایشان بود نوشتند وسوگند یاد کردند بدروغ که از جانب خدا تعالی بر آنوجه
نازل شده تا نپندارند که پیغمبر صلوات الله علیه وآله بر ایشان غالب آید وبعضی گفته اند در شان مردی نازلست که سوگند
دروغ یاد کرده بود که متاعی که خریده است وتصرف کرده کم بر آمده است وحاصل معنی آن والله اعلم آنست که هر کسی که آنان که
میفروشند وبدل میکنند عهدیرا که با خدای بسته اند وسوگند دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلی الله علیه وآله وتغییر
آن بصفات دیگر یاد کرده اند بهای اندک وگفته اند که آن متاعی چند جو وگزی چند کرباس بود که از کعب بن الاشرف
گرفته بودند واقدام باین عمل نموده آن گروه هیچ نصیبی نیست مرایشانرا در آخرت از ثواب خدا تعالی وایشانرا سخنی که بدان
خوشدل گردند یا مطلق سخن نکند با ایشان ومحاسبه وپرسش ایشانرا بسخن کردن ملائکه با ایشان مفوض سازد علی
اختلاف التفسیرین ونظر رحمت بایشان نکند در روز قیامت وپاک نسازد ایشانرا از آلایش گناه ومر ایشانراست
عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد ودر حدیث از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که من
حلف یمینا بالله وهو یعلم انه کاذب فقد بارز الله یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدا تعالی واو داند که
آن سوگند دروغست بتحقیق که بجنگ خدای بیرون آمده است یعنی مثل آنست که بجنگ خدا تعالی بر آمده باشد وظاهر آنست که
مراد بسوگند اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار آن کرده اند وآن سوگند بخداست مثل آنکه گوید والذی نفسی بیده سوگند

بکسی که نفس من در قبضه قدرت اوست والذی فلق الحبة وبرأ النسمة یعنی بکسی که شکافنده دانه است وقت رویدن گیاه
وآفریننده انسانست وامثال آن یا بنامهای خدای که مخصوص باوست مثل والله وبالله وتالله والرحمن وامثال آن یا بنامهایی که
مخصوص آنحضرت نیست لیکن چون آنرا مطلق ذکر کنند ذهن منتقل نمیشود بدیگری بجز او تعالی وحده مثل والرب والخالق والرازق وآنچه بمنزله
آنها باشد واما سوگند بنامهای او که از این قبیل نباشد بلکه مشترک باشد میان او تعالی شانه وغیر او مثل والموجود والحی وامثال آن
یا سوگند بغیر خدا تعالی ونامهای مقدسه او مثل سوگند بپیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام یا بمصحف یا بکعبه وامثال آن یا سوگند بصفات
خدا تعالی مثل آنکه گوید بجلال الله وامثال آن سوگند شرعی نیست وبتخلف از آن کفاره لازم نمیشود وهمچنین بعضی عبارتها که در
وقت اراده سوگند بعضی عوام بر زبان می آورند مثل آنکه خدا تعالی از وی بری باشد یا او از خدای تعالی بری باشد یا دشمن پیغمبر وائمه
کرده باشد یا کافر باشد یا مصحف را سوخته باشد یا از دین بیگانه باشد وآنچه از این قبیل باشد سوگند شرعی نیست از موضع اعتبار
ساقطست ششم گواهی ناحق دادن واقیموا الشهادة لله یعنی بر پای دارید گواهی را از برای خدای تعالی واز پیغمبر صلی الله علیه وآله
روایت شده است که من شهد شهادة الزور علی رجل مسلم او ذمی او من کان من الناس علق بلسانه
یوم القیمة وهو مع المنافقین فی الدرک الاسفل من النار یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مسلمانی یا کافری که اهل
ذمه باشد یعنی بکتابی از کتابهای خدا تعالی که بر پیغمبر او نازل شده ایمان داشته باشد وقبول جزیه از اهل اسلام کرده باشد
وبامان ایشان در آمده هر آینه آویخته خواهد شد روز قیامت بزبان خود واو با منافقان خواهد بود در طبقه پایین تر از
طبقات دوزخ که موسوم بدرک الاسفل است واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که توبة شهادة الزور ان
یؤدی المال الذی اتلفه بشهادته وان شهد معه آخر یغرم نصف المال وان کانوا ثلثة یغرمون
بالسویة یعنی توبه گواهی ناحق آنست که مالی را که بسبب شهادت او از کسی تلف شده باشد بآنکس ادا کند واگر با او دیگری در آن
گواهی شریک باشد نصفی را از آن او بدهد ونصفی را از آن دیگر واگر سه کس یا زیاده باشند همه شراکت بدهند برابر یکدیگر
هفتم شراب خوردن که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم
تفلحون یعنی اینست وجز این نیست که شراب وقمار وبتانی که نصب کرده اند برای عبادت وتیرهای اقداح که بدان فال میگیرند
پلیدیست که دست حیله وتزویر شیطان بعمل آورده است آنرا پس اجتناب کنید وخود را از آن باز دارید تا باشد رستگاری
وفلاح وفیروزی یابید چه درین آیت شرب خمر را در مقابل پرستش اصنام یاد کرده است کنایه از آنکه هر دو در گناه همرتبه
دارند ودر حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی شارب الخمر در موضع لقای

الهی در می آید مانند عبادت کننده صنم وفرقی میان ایشان نخواهد بود ودر کتاب عقاب الاعمال که از مصنفات ابن بابویه است
آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که خوردن شراب بدتر است یا ترک نماز امام علیه السلام فرمودند شرب الخمر یعنی خوردن
شراب وبعد از آن فرمودند میدانی سبب آن چیست آنشخص گفت نه ای فرزند رسول خدای فرمودند لانه یصیر فی حال لا یعرف
ربه یعنی این را بسبب خوردن آن حالتی دست میدهد که از شناخت پروردگار خود باز میماند وهم در کتاب مذکور روایت کرده
از عبدالله عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در ضمن وعظی که از خطبه آخرین خود بیان فرمودند فرمودند من شرب الخمر
فی الدنیا سقاه الله عز وجل من الافاعی الرویة ومن سم العقارب شربة یتساقط لحم وجهه فی الاناء قبل ان
یشربها فاذا شربها تفسخ لحمه وجلده کالجیفة یتأذی به اهل الجمع حتی یؤمر به الی النار وشاربها وعاصرها
ومعتصرها فی النار وبایعها ومبتاعها وحاملها والمحمولة الیه واکل ثمنها سواء فی عذابها واثمها الا
ومن سقاها کان یهودیا او نصرانیا او صابیا ومن کان شربها من الناس فعلیه کوزر من شربها
الا ومن باعها او اشتراها لغیره لم یقبل الله عز وجل منه صلوة ولا صیاما ولا حجا ولا اعتمارا
حتی یتوب منها وان مات قبل ان یتوب کان حقا علی الله تعالی ان یسقیه بکل جرعة فی الدنیا
شربة من صدید جهنم یعنی کسی که شراب خورد در دنیا میخوراند خدا تعالی او را در آخرت از چیزهای فاسد شده
وزهر عقربها شربتی که بریزد از عفونت وحدت آن تمام گوشت روی او در ظرف قبل از آنکه بر لب گذارد پس از هم بپاشد
گوشت وپوست او مانند مرداری وآزار داده شوند از آن اهل قیامت تا آنکه فرمان دهند که او را بسوی دوزخ برند وخورنده
شراب وفشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود وفروشنده آن وخرنده آن وبر دارنده آن وکسی که بجهت او بر میدارند وخورنده
بهای آن مساویند در احداث مرض وبرابرند در گناه آن هر آینه هر کس بمردم خوراند آنرا یهودی باشد یا نصرانی یا از دین بر گشته
وهر کس بخوراند آنرا بمردم نویسند بر و گناه کسی که خود خورده است وکسی که بخورد آنرا یا بفروشد آنرا بغیر خود قبول نمیکند خدا تعالی
از و نماز را ونه روزه ونه حج را ونه عمره را تا آنکه توبه کند از آن واگر بمیرد پیش از آنکه توبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند
او را بهر جرعه که در دنیا از آن خورده است شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت از ریم وخون دوزخیانست که در یکجا
جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند رفع تشنگی خود بآن نمایند هشتم استحلال کعبه یعنی حلال دانستن اموری که در حرم کعبه
اقدام بآن حرامست مثل کشتن صید وصید کردن کبوتران حرم وامثال آن که در محل خود بتفصیل مذکورست قال الله تعالی ومن
یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم یعنی هر کس اراده کند در آن کردن میل از راه راست را از روی ظلم وستمکاری

بچشانیم ما او را عذاب دردناک والحاد در حرم بقول بعضی مفسرین بر خود حلال ساختن حرمت در آن وگفته اند که الحاد در حرم
ارتکاب هر چیزیست که گناه باشد حتی دشنام دادن خادم وخوار داشتن طعام وامثال آن واکثر علما برآنند که اراده گناه در حرم کعبه
موجب استحقاق عذابست واگرچه اقدام بآن واقع نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید بالفعل بجا نیاورد آنرا مستوجب
عذاب نمیشود وبر مجرد اراده آن عقابی مترتب نیست چنانچه در همین کتاب عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وابن مسعود رضی الله عنه
نقل کرده است که اگر کسی در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم مکه بقتل آرد عذاب الیم خواهد چشید وگفته اند چنانچه حرم مکه مخصوص است
بتضاعف حسنات وزیاده شدن ثواب عبادت چنانچه نماز در آن مثلا باچندین نماز در غیر آن برابر است واحادیث بسیار درین باب وارد شده
جزای سیئات وعقاب بر مناهی مترتب است نیز در آن بیشتر است از سایر مواضع نهم دزدی که السارق والسارقة فاقطعوا
ایدیهما جزاء بما کسبا یعنی مردی که دزدی کند وزنی که مرتکب دزدی شود ببرید دستهای ایشانرا بجزای عملی که مرتکب شده اند وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله اربعة لا یدخل بیتا الا خرب ولا یعمر بالبرکة الخیانة والسرقة وشرب الخمر والزنا
یعنی چهار چیز اند که داخل خانه نشوند مگر آنکه خراب کنند آن خانه را چنانچه هرگز عمارت نیابد امانت را خیانت کردن ودزدی نمودن
ومباشرت شرب خمر شدن وزناکاری دهم نقض عهد وشکستن پیمان که با خدا تعالی یا پیغمبر صلی الله علیه وآله یا یکی از ائمه معصومین
علیهم السلام بسته شده باشد که اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی آنانکه میشکنند عهد را که با خدای خود بسته اند بعد از محکم
ساختن بقول واعتراف ومیبرند آنچه خدا تعالی فرموده است که پیوسته بوند آن باشند که ایمان بپیغمبر وکتابهای اوست وفساد کنند بسبب آن
در زمین مر ایشانراست لعنت یعنی غضب الهی ودوری از رحمت او ومر ایشانراست بدی عاقبت در دنیا وآخرت یازدهم تعرب بعد از
هجرت یعنی بعد از هجرت کردن از دیار کفر ببلاد اسلام وبشرف اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن وقرار اقامت انجا دادن
ولفظ تعرب درین مقام بعین وغین هر دو روایت شده است یعنی در آمدن بمیان اعراب بادیه نشین یا ماخوذ از غربت که بمعنی دور افتادن
از وطنست ودر نهایه ابن اثیر بعین بی نقطه مذکور است وروایت بغین نقطه دار ذکر شده ودر کلام بعضی علما مذکور است که تعرب بعد از
هجرت درین زمان بعد از اشتغال بتحصیل علم وبهره از آن یافتن ترک آن دادنست وخود را از آن غریب ساختن والله اعلم دوازدهم
یأس از خدا تعالی وناامید شدن از رحمت او که ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
یعنی ناامید مشوید از رحمت خدا تعالی هر آینه که شان اینست که ناامید نشوند از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن از مکر
خدای که فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدای مگر گروه زیانکاران که بسبب کفر
ونفاق زیان زده هر دو جهان باشند ومکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن بی آنکه آگاهی بآن بهم رسد مؤاخذت نمودنست وبعضی چاره ده

کناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور شد و آنها نیز با آنکه در اصل بر وجه اجمال مذکور است بتفصیل و دلیل در موضع خود بیان می آید
اول میته خوردن و مراد بمیته مرده هر صنف از حیوانات و مرغان بری است که نفس سایله داشته باشند یعنی در وقت بریدن عروق خون
او بقوت و دفق بیرون آید و روح او بی تذکیه که عبارتست از ذبح بر قانون شریعت از بدن رفته باشد خواه اهلی باشند مثل
گوسفند و مرغ خانگی و امثال آنها و خواه وحشی مثل آهو و نخجیر و مرغان صحرایی دوم خوردن خون و مراد از آن خونیست که روان باشد خواه از
حیوان ماکول اللحم باشد و خواه از غیر ماکول اللحم اما خونی که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم آن حکم گوشت دارد و اگر از حیوان ماکول
اللحم است مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلالست و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مثل شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که بسته
شده باشد مانند جگر مثل آن دارد یعنی تابع گوشت است نه تابع خون و در سپرز خلاف شده است میان علما و بعضی حرام دانسته اند و بعضی
کرده و اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است سیم خوردن گوشت خوک و پوست و استخوان و خون او مطلقا تابع گوشت
است چهارم خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان نیاورده باشند و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص
قرآنست حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به و اجماع علمای اسلام نیز بر حرمت آن منعقد است
و احادیث نبوی علیه السلام بر طبق آن وارد پنجم خوردن سحت وتری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان
واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون یعنی می بینی ای محمد بسیاری از منافقان که شتاب میکنند در اقدام بگناه و در مبادرت
بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن ایشان سحت را هر آینه بد امریست که مرتکب شده اند ایشان آنرا و بعمل می آورند و سحت در اصل لغة بمعنی
حرمت قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد اینجا بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند والله اعلم رشوه است و این که رشوه را سحت گفته اند از
قبیل اطلاق عام بر خاص بنابر زیادتی مبالغه در حرمت آن چنانچه گویا حرام منحصر است در آن و غیر آن حرام نیست
یا بواسطه آنست که سحت بمعنی استیصال نیز آمده که عبارتست از بیخ کنده شدن و از پای در آمدن قال فی الصحاح سحته واسحته استاصله
و رشوه مودی باستیصال و از بیخ کنده شدنست یا باعث استیصال مال کسی که رشوه را داخل مال خود میکند و بالجمله رشوه دادن و رشوه
گرفتن خطائیست بزرگ که لعن الله الراشی والمرتشی بهتانیست رشوه دادن گاهی حرامست که آنرا وسیله آن سازد که حاکم بر خلاف
حق حکم کند اما اگر جانب او حق باشد و حاکم چیزی خواهد حکم کند رشوه دادن تا حق او ضایع نشود جایز است اما رشوه گرفتن بر حاکم
شرع مطلقا حرامست خواه بحق حکم کند و خواه بباطل و بعد از آنکه بگیرد برو واجبست که بصاحبش پس دهد و اگر نزد او تلف شود ضامنست
که عوض آن یا بهای آنرا باو برساند و بعضی گفته اند که مراد بسحت درین آیه ربا و سودست والله اعلم ششم قماربازی کما انما الخمر و
المیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان چه مراد بمیسر قمارست و مراد بقماربازی که از جمله کبایر شمرده اند هر بازیست که

در آن شرط بر چیزی شده باشد که هر کدام که ببرند بگیرند و لعب بدون شرط مثل نرد و شطرنج و امثال آن که بی شرط باخته شود اگرچه
اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نیست تا اصرار بر آن نشود صغیره است و قمار بجمیع اقسامش حرامست الا مسابقت در تیر
اندازی و اسب دوانی و آنچه ملحقست بآن چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافته هفتم بخس در کیل و وزن که عبارتست از کم کشیدن
و کم کیل کردنست گاهی که چیزی فروشند و همچنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن گاهی که خرند قال الله تعالی ویل للمطففین
الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون یعنی وای مر کاهندگان
در کیل و وزن را از آنکه چون میستانند و چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجانند برای ایشان زیان می کاهند و زیان
میرسانند در فصول سعید آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردای قیامت او را بقعر دوزخ در آورند میان دو کوه از آتش بنشانند
و گویند کیلها و وزنها یعنی بپیمای و بسنج این دو کوه آتش را و او را همیشه این کار بوده باشد و سوخته باشد بیت تو کم دهی و بیش ستانی بکیل و وزن
روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند هشتم اعانت و یاری دادن ارباب ظلم را و کافیست درین باب آنچه در شرح حدیث
یازدهم بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت نهم تاخیر در ادای حق مردم با وجود قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام
جعفر صادق علیه السلام که من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیمة خمسمائة عام علی رجلیه حتی تسیل عن عرقه
اودیته وینادی مناد من عند الله عز وجل هذا الظالم الذی حبس علی المؤمن حقه فیوبخ اربعین
یوما ثم یومر به الی النار یعنی هر کس حبس کند و پیش خود نگاهدارد حق مؤمن را ایستاده دارد او را خدایتعالی روز قیامت در
عرصه عرصات موازی پانصد سال دنیا بر پاهای او تا آنکه از رگهای او رودخانهای عرق بسیلان آید و منادی ندا کند از جانب
خدایتعالی که این ظالمیست که حبس کرده است بر مؤمن حق او را با وجود قدرت بر ادای آن در مقام ادای آن نشده پس چهل روز
سرزنش او میکرده باشند و بعد از آن فرمان حق در رسد که در دوزخش برند و نیز در حدیث روایت شده است از امام مذکور
که ایما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله وهو محتاج الیه لم یذق والله من طعام الجنة ولا یشرب من الرحیق
المختوم یعنی هر آن مؤمنی که در حبس مؤمنی در آید از مال خود و او بآن احتیاج داشته باشد بخدا قسم که هرگز نچشد طعام بهشت و او
نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارتست از شراب بهشت دهم اسراف در مال خود یعنی زیاده بر آنچه در کار باشد صرف کردن
ان الله لا یحب المسرفین یعنی بدرستی که خدایتعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا و در کتاب نزهة القلوب آورده که
دو نوبت در روزی خوردن اسرافست و از بعضی پیشینان نقل کرده اند که گفته اند ادنی ترین مردمان آنست که همت او
مصروف اکل و شرب باشد نظم خواجه را بین که از سحر تا شام * دارد اندیشه شراب و طعام * شکم از خوشدلی و خوشحالی

کاه پر میکند که خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است با مطلع شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است
فرموده است که اگر دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که آنرا برضای خدایتعالی صرف نمایی و از مجاهد نقلست که
فرموده است اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد نظم بگدای کرم
والم داشت * باید مدد او رواج درو بر کی پسر خرجت در اسراف کف اسراف بیت ابن خبر یازدهم تبذیر یعنی ضایع کردن مال
در جایی که نباید صرف کرد صرف آن کردن که ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بدرستیکه ضایع کنندگان مال از روی معنی
برادران شیطانانند که در عمل مذکور پیروی او کرده اند و در دوزخ قرین او خواهند بود دوازدهم خیانت کردن در مال غیر چنانچه
روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله که در ضمن خطبه آخرین خود فرموده اند که من خان امانة فی الدنیا ولم یردها علی
اربابها مات علی غیر دین الاسلام ولقی الله وهو علیه غضبان فیومر به الی النار فیهوی به فی شفیر جهنم ابد الابدین
یعنی هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و آنرا بصاحبش نرساند تا بمیرد هر آینه بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در موقف
لقای الهی در خواهد آمد و در حالتی که غضبناک باشد خدایتعالی بر او پس فرمان دهد که او را بدوزخ برند پس او را برده در کنار دوزخ بدارند
منحرف در افتادن در آن ابد الاباد سیزدهم اشتغال بملاهی که عبارتست از شنیدن و نواختن ساز و غنا است که باجماع علمای امامیه
جمیع اقسام آن حرامست سوای دف بی جلاجل که در عروسی و ختنه سوری نوازند بشرطی که آواز آن بنامحرم نشنوده باشند و شعر
باطل که مبنی بر دروغ و ذکر معایب مردم باشد بآن خوانده نشود چهاردهم اصرار بر صغیره چنانچه از پیش رفت و این چهارده گناه را
ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت از کبایر شمرده اند و این مرتب که
مذکور شد در عدد گناهان کبیره بر مذهب جمعی از علما رفته اند بهتر نیست و دلیلی محکم از مذاهب عشره قایم نیست که باعث اطمینان
خاطری در آن باب تواند شد و ممکن که در خفا و ظاهر نبودن آن بر مردم مصلحتی باشد که عقول ما بآن نتواند برد چنانچه در خفا و عدم
ظهور شب قدر و صلوة وسطی که در آیه کریمه حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی واقعست و اسم اعظم گفته اند و از
ابن عباس نقل کرده اند که از و سوال کردند که آیا گناهان کبیره هفتند یا بیشتر گفت عدد آن بهفتصد نزدیکتر است که بهفت [illegible]
بخاطر رسیده که آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بر آن رفته اند که گناهان همه کبیره اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تصریح کرده منافات
دارد با آنچه مقرر شده است که اجتناب کبیره باعث آمرزش گناهان صغیره است کما قال الله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما و ترجمه اش سبق ذکر یافت زیرا که امر مذکور تقاضای آن میکند که
کبایر گناهی چند باشند مشخص و ممتاز از گناهان صغیره تا چون اجتناب نمایند دانند که صغایر ایشان آمرزیده است و حاصل آنکه آمرزش

[illegible]

صغایر باجتناب از کبایر چنانچه مدلول آیه کریمه است بر تقدیری که کبایر از صغایر ممتاز باشند و هر کدام گناهی چند باشند علیحده صورت
معقول دارد اما هرگاه گناهان همه کبیره باشند و وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از پیش رفت امر مذکور متصور نیست
و مفاد آیت را محصلی نمیماند پس چون حکم مذکور صحیح نتواند بود جوابش آنست که مراد از آمرزش صغایر بسبب اجتناب کبایر که مدلول
آیت است بر تقدیر آنست که اگر بر کسی دو امر مثلا واقع شود از اموری که ارتکاب آن گناه باشد و نفس او بهر دو رغبت
نماید چنانچه نتواند خود را از هر دو باز آورد و چون از گناه بزرگتر باز ایستد و خورده تر را بعمل آورد ثوابی که بر ترک آن گناه بزرگتر که
او را حاصل میشود باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خوردتر است و بسبب آن ترک این فعل آمرزیده میشود مثل آنکه کسی را اسباب زنا که
برو حرام باشد بوسه از روی شهوت و نظر بحرام میسر شده نفس او بهر دو رغبت نمود اگر نظر را اختیار کند و پیرامون بوسه نگردد
نظر کردن مذکور معفو خواهد بود برین وجه ذکر کرده اند و درین نظر است و وجه نظر چنانچه مخفی نیست ظاهر انجام از آنچه در موضع
بیان آمد ظاهر میشود که آنچه گفته اند عادل آنست که از گناهان کبیره مجتنب باشد و بر صغیره اصرار ننماید می باید مراد از آن این باشد
که هرگاه دو امر بر او وارد شود که گناه یکی بیشتر از گناه دیگری باشد خود را از ارتکاب گناه بزرگتر باز آرد و بر گناه خوردتر اصرار
ننماید و این معنی اگرچه میان علما مشهور نیست و از هیچیک از مصنفات ایشان مذکور نیز مشهور میان ایشان خلاف آنست بنا بر
مذهب مذکور فکر صایب تقاضای غیر از این معنی نمی نماید پس آنچه بعضی اعلام گفته اند که هرگاه گناهان همه کبیره باشند و وصف
بصغیره و کبیره باضافه باشد لازم می آید که هر گناهی باعث رفع عدالت باشد وارد نباشد و مخفی نماند که کلام شیخ ابو علی طبرسی
چنانچه گذشت مشعر است بر آنکه این گناهان همه کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم و مرتبه او میان علما بآن
مثابه است که کلام او در صدق این دعوی کافی باشد چنانچه گفته اند نظم هر کلامی که نکو میگوید * راست آنست که او میگوید
اما بعضی افاضل متاخرین تصریح کرده اند بآنکه علمای امامیه درین مسئله مختلفند و بعضی از ایشان بمعنی اول سابقه قایل شده اند
و قول مذکور بشیخ مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق آنچه حقست درین
باب احتیاج ببسطی در سخن دارد که مقام گنجایش آن نیست والله الهادی حدیث سی و یکم روایت شده است بسندی که
متصلست بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر که او از بعضی
رفقا از هشام بن سالم که از راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت
کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که من سمع شیئا من الثواب علی شیء
فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه شرح کلام بلاغت نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن آغاز دو نمایش

آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر کس بشنود ترتب خیری از ثواب بر عملی وجودا یا عدما یعنی باو برسد که
اقدام بفلان عمل یا ترک فلان عمل فلان ثواب دارد و بفعل آورد آنرا یا ترک نماید آنرا بوده باشد مراو را ثواب آن و اگرچه
نبوده باشد آن بر وجهی که باو رسیده باشد **بخش دویم** من سمع شیئا من الثواب میتواند بود که مراد بشنیدن ثواب اتفاق
مطلق رسیدن باو باشد و خواه بعنوان شنیدن از راوی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث
و فقه به بیند که بر آن وجه نوشته اند و مؤید این تعمیم است آنکه در بعضی احادیث که درین باب بطریق دیگر منقولست بجای من
سمع شیئا من الثواب من بلغه شیء من الثواب واقعست و میتواند بود که مراد بشنیدن از زبان راوی یا بمعنی باشد
واز بلوغ که در حدیث دیگر واقعست نیز بلوغ بطریق سماع اراده شده باشد زیرا که در آن زمان چنانچه در شرح حدیث اول
سبق ذکر یافت بر نحوه شایع بوده و نوشتن احادیث و تدوین کتب احکام بعد از آن بهم رسیده واما آنکه محمول شود سماع
و بلوغ مذکور بر محمل آن بر یکی از وجوه شش گانه که در شرح حدیث مذکوره اشاره از پیش رفت اگرچه ممکنست اما القدر دورست
و چون عبارت مطلق واقع شده است ظاهر آنست که ظن راست گویی ناقل در ترتب ثواب مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق
و کذب او هر دو در نظر سامع برابر داشته باشد و عمل بقول او کند ثواب مذکور را درمی یابد و ولی شرطست که ظن دروغ بودن آن
باشد بواسطه قیام بعضی شواهد و قراین بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب نیز شرط نباشد بلکه ذکر ثواب نیز در کار
نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل سنت است یا فلان عمل مکروه است در ترتب ثواب بر فعل آن و ترک آن کافیست
کان له اجره ضمیر اجره یا عاید است بشیء یعنی خواهد بود مراو را ثواب آن شیء که بعمل آورده یا ترک کرده یا راجعست بمن موصول
یعنی خواهد بود مراو را ثواب آن یعنی ثوابی که بطمع آن اقدام بفعل یا ترک مذکور نموده وان لم یکن علی ما بلغه اسم کان
درین فقره ضمیر شانست که در یکن مستترست و میتواند بود که ضمیر مذکور راجع باشد بشیء یعنی و اگرچه نبوده باشد آن شیء که استحباب
یا کراهت از آن شنیده است بر وجهی که شنیده است یا بثواب یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آنرا بر فعل یا ترک مذکور شنیده
بر وجهی که باو شنیده است یا بثواب یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آنرا بر فعل یا ترک مذکور شنیده بر وجهی که باو رسیده
بالمسموع یعنی و اگرچه نبوده باشد آنچه شنیده است بر وجهی که شنیده است یعنی بر آن وجه از پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر شده باشد
و مؤید این احتمالست آنکه در حدیث دیگر وان لم یکن الحدیث کما بلغه وارد است **تنبیه اول** بباید دانست که طریق این حدیث
حسن است و علما همه در معرض قبولش در آورده اند و بعضی احادیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن سنان از عمران زعفرانی از محمد بن مروان که

گفت شنیدم از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که میفرموده اند من بلغه ثواب من الله علی عمل ففعل ذلک العمل
التماس ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه یعنی هر کس که برسد باو ثوابی از جانب حق سبحانه و تعالی بر عملی پس بجای
آورد آن عمل را بطمع آن ثواب می یابد آنرا و اگرچه نبوده باشد آن حدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است
آنرا محمد بن بابویه در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وان ابتز من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمله کان له ذلک
وان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله یعنی رسیده باشد باو ترتب چیزی از ثواب بر چیزی از
اعمال خیر پس بعمل آورده باشد آنرا بوده باشد مراو را اجر آن عمل چنانچه باو رسیده و اگرچه رسول خدای صلی الله علیه و آله نگفته باشد آنرا
و باین سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم در کتب آن دلایل سنت بودن بعضی اعمال بسیاری مسائله بسیار نموده اند و باحادیث
ضعیفه بعضی اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب ثواب بر آن پس بر ایشان وارد نباشد و با آنکه متفق علیه
جمیع علماست که بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان استحباب را که حکمیست از احکام خمسه بحدیث ضعیف اثبات
آن کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال بان احادیث ضعیف نیست بلکه باین حدیث حسن است که با آنکه مشهورست
معتضد ببعضی احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد بنا بر مذهب جمعی که اثبات حکم شرعی نزد ایشان بصحیح مثبت بکار احادیث
صحیح و بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود و اگرچه مشهور و معتضد باحادیث دیگر باشد این بحث وارد است نهایتش
این مذهب نادرست و جمعی که اختیار آن کرده اند بغایت قلیلند و سبب آنکه در حکم بوجوب بعضی اعمال که احادیث ضعیفه
دلالت بر آن دارد و دست باین حدیث نشده اند و معنی المخصوص اعمال سنتی دانسته اند ظاهرست زیرا که این حدیث دلالت
ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام ببعضی اعمال که حدیث ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و بمعنی تقاضای امر بقیام آن
عمل نمیکند و مستند وجوب امر بقیام عملست **تنبیه دویم** ظاهر شد که وجه آنکه اصحاب رضوان الله علیهم در اعمال سنتی عمل باحادیث
ضعیف را تجویز کرده اند چه چیز است و در ضعف دلیل ایشان بر استحباب عمل مذکور این حدیث حسن است نه آن حدیث ضعیف نهایتش
چون بطریق مخالفین این حدیث نقل شده است بعضی اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال که قوم تجویز کرده اند بلکه
سنت دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف در اعمال سنتی چنانچه نووی که از مشاهیر علمای ایشانست در کتاب اذکار تصریح بآن
کرده است با آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی باحادیث ضعیف ثابت نمیشود بر نحوه از آن بیرون شده که تجویز
مذکور که از قوم واقع شده بمعنی دارد که هر گاه حدیث صحیحی یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد و آن

عمل از آن قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهت در آن نرود جایز است بلکه سنت است عمل بمدلول این حدیث و اقدام بآن عمل
بواسطه رعایت جانب احتیاط چه در اقدام بآن کمال حصول نفع و ادراک ثواب هست و احتمال خطر و در افتادن بگناه نیست
زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر دایر خواهد بود میان اباحت و استحباب پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر دایر
باشد میان حرمت و استحباب آن وجهی ندارد و احتیاط مقتضی آن نیست و اگر دایر باشد میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیثی ضعیف در
باب استحباب عملی وارد باشد و احتمال کراهت در آن بجهد باید دید که مرتبه استحبابش بر مرتبه کراهت رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که
بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب آنست احتیاط مقتضی بعمل آوردن آن خواهد
بود و اگر مرتبه کراهت راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب دارد زیادتی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب
بر فعلش مترتبست احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن سنت نخواهد بود و اگر هر دو در یک مرتبه باشند و مبلغ هر دو ثواب
مساوی باشند یا مرتبه هر یک معلوم نباشد جای توقفست و کمال آنست که در آن وقت عمل اولی باشد زیرا که مباحات بمحض قربت
عبادت میشود و ثواب بر آن مترتبست چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه ورود حدیث در آن رود پس جواز عمل بحدیث
ضعیف در اعمال سنتی مشروط باشد با آنکه احتمال حرمت در آن نرود و استحباب عمل مشروط با آنکه احتمال حرمت نباشد و جانب احتمال
کراهت رجحان نداشته باشد بعد از آن گفته است که مقام بحثی مانده و آن آنست که هر گاه احتمال حرمت در فعل نرود جواز آن بواسطه
حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بآن جایز خواهد بود زیرا که مفروض انتفای احتمال حرمت است نگویند که حدیث ضعیف باعث انتفای احتمال
حرمت زیرا که انتفای حرمت نفس اباحت و اباحت حکمیست از احکام شرعی دانسته شد که حکم شرعی بحدیث ضعیف ثابت نمیشود
پس حدیث ضعیف سبب انتفای حرمت نتواند شد و بسا باشد که غرض نووی از ذکر جواز توطئه استحباب باشد حاصل جواب اول آن
باشد که در ماده مذکور جواز عمل از خارج معلومست بواسطه آنکه مفروض انتفای حرمتست و استحباب آن بقاعده اصولی ثابت میشود که
مبنی بر استحباب احتیاط در اعمال دینست پس محکوم از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد تا خلاف
متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق ماده احتیاط است و سبب آنکه عمل احتیاط که استحبابش بدلیل دیگر
ثابت شده باید کرد مانند دخول وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصه کلام بعضی اعلام و درین نظرست زیرا که تحقق در
افتادن بحرام در ماده عملی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن دارد حاصلست هر وقت بعمل آورد مکلف آنرا یا میدانکه ثواب آن
باو عاید شود چه حصول ثواب میسر نیست مادام که قصد قربت در آن نکند و فعل آنرا بر ترک راجح نداند زیرا که مدار صحت اعمال بر نیت است
انما الاعمال بالنیات پس فعل او بر هر تقدیر دایر خواهد بود میان آنکه چنانچه مفاد حدیث ضعیف است سنت باشد و ثواب

بر آن مترتب شود و میان آنکه بدعت و تشریع در امور دین باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب و هیچ شک نیست که ترک سنت اولی
واز در افتادن ببدعت و تشریع پس فعل مذکور در هیچ وقت نتواند بود که دایر باشد میان مباح و سنت و نه میان مکروه و سنت
بلکه همیشه دایرست میان حرام و سنت و نادر کسان متقی مواقف نیست و فعل آنرا استخلاص از عذاب مستقیم نه بلکه اینکه گفتیم عمل مذکور
دایرست میان حرام و سنت از روی مماشات و همراهی با خصم است و الا میتوان دعوی کرد که احتمال حرمت در آن متحقق و بر تقدیری که
دست باین حدیث حسن نزنیم و نگوییم که استحباب آن باین حدیث ثابت است البته فعل مذکور حرام است چه صادق نیست بر آنکه اقدام
بفعلی بقصد قربت که دلیلی که مثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن نکرده است و اقدام بفعل کذائی بالاتفاق بدعت
و تشریعست والله اعلم و بعضی فضلا بر نحوه بیرون شده از اشکال مذکور کرده اند که مراد قوم از آنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث ضعیف
میتوان کرد و در اعمال واجبی و افعال حرام نمیتوان کرد آنست که هر گاه در باب استحباب عملی حدیث صحیحی وارد باشد و استحباب آن بآن حدیث ثابت
شود و حدیثی ضعیف نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است جایز است عمل کردن بآن حدیث ضعیف و حکم
کردن بآنکه ثواب مذکور بر آن مترتبست و هیچ شک نیست که حکم مذکور از احکام خمسه شرعیه نیست که بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد
و بعضی بر نحوه که حکم ایشان با آنکه هیچیک از احکام خمسه بحدیث ضعیف ثابت نمیشود و بمعنی دارد که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور
مستقل نیست و با نفراده نمیتواند اثبات آن نموده نه آنکه مؤید و مؤکد حدیث دیگر نیز نمیتواند بود و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی
این معنی که هر گاه دو حدیث در باب استحباب عمل واقع شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را جایز است که در حال اقدام بآن عمل ملاحظه دلالت
حدیث ضعیف نیز بر آن نموده مؤید و مؤکد حدیث صحیح داند و خللی که درین هر دو جواب مخفی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تعویل تخالف
دارد با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریحست در جواز استناد بعمل کاهی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن کند و امثال قابل
این تاویل دور از کار نیست و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن تقاضای آن میکند که تخصیص حکم مذکور را باعمال سنتی
وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف بمعنی که مؤید و مؤکد حدیث صحیح سازند مطلقا جایز است خواه در اعمال سنتی باشد و خواه در اعمال واجب و حرام
والله اعلم بحقایق الامور **حدیث سی و دویم** روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از
پدر او علی بن بابویه که فقیه و عظیم الشان و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل کرده اند که بعد از آنکه در بغداد بملاقات ابو القاسم
حسین بن روح رسید واز و استکشاف بعضی مسائل نموده و برگشت و باو نامه نوشت التماس نمود که رقعه که بآن نامه همراه بود بصاحب الامر
علیه السلام رساند و در آن رقعه از آنحضرت التماس حاجتی کرده بود و حسین بن روح حاجت او را بر آورده آن رقعه را بعالم باطن بحضرت
رسانید پس دید که در حاشیه آن رقعه نوشته است باو که قد دعونا الله فترزق ولدین ذکرین خیرین و بعد از آن ابو جعفر و ابو عبدالله از او

ورد وجود آمده وابوجعفر رحمه الله برادران خود فخر میکرده است بانکه من بدعای صاحب الامر ع در وجود آمده ام ونعم الافتخار ودر سال سیصد

وچنه از هجرت دعوت حق لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوسته از سعید بن عبدالله بن ابی الخلف قمی که از معدود جال علما

رجالست وبعضی گفته اند که بسعادت ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام رسیده ودر سنه احدی وثلثمائه از دنیا رحلت کرده است از

احمد بن محمد از حسین بن سعید بن حماد بن مهران کوفه وعظیم الشان وصاحب تصنیفات بوده واصل او از کوفه است از انجا باهواز آمده از

اهواز بقم منتقل شده ودر قم فوت شده از ابن ابی عمیر که احوالش سبق ذکر یافت از معاویة بن وهب البجلی که از راویان امام جعفر

صادق وامام موسی کاظم علیهما السلام وعلمای رجال حکم بتوثیقش کرده اند از عمر بن نهیک النخعی کوفی از سلام المکی که هر دو از راویان امام

جعفر صادق علیه السلام اند از امام محمد باقر علیه السلام که گفت اتی رجل النبی صلی الله علیه وآله فقال له شیبة الهذلی فقال

یا رسول الله انی شیخ قد کبرت سنی وضعفت قوتی عن عمل کنت عودته نفسی من صلوة وصیام وحج وجهاد

فعلمنی یا رسول الله کلاما ینفعنی الله به وخفف علی یا رسول الله فقال اعدها فاعادها ثلث مرات فقال

رسول الله صلی الله علیه وآله ما حولک شجرة ولا مدرة الا وقد بکت من رحمتک فاذا صلیت الصبح فقل

عشر مرات سبحان الله العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز وجل یعافیک

بذلک من العمی والجنون والجذام والفقر والهرم فقال یا رسول الله هذا للدنیا فما للاخرة قال تقول فی دبر

کل صلوة اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک قال فقبض علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض علیها

خالک فقال النبی صلی الله علیه وآله اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم یدعها متعمدا فتحت له ثمانیة

ابواب الجنة یدخل من ایها شاء. شرح کلام بلاغت روش ودرضمن دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه

شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله که اورا شیبه هذلی میگفتند وگفت ای رسول خدای من پیر شده ام وسن من بالا رفته است ومرا توانائی آن

نمانده که بعملی که نفس خود را بان عبادت فرموده ام از نماز وروزه وحج بیت الله الحرام وجهاد باکفار بسهولت قیام توانم نمود تعلیم ده مرا

ای رسول خدای کلامی که منتفع سازد مرا خدای تعالی بان وسبک سازد عمل را بر من ای رسول خدای حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند اعاده کن این

کلمات را واو سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که نیست در گرد تو درختی وکلوخی مگر آنکه گریه افتاده است

از عجز ورقت قلبی که بکار بردی پس چون نماز صبح را گذاردی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم وبحمده لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که

خدای عز وجل نگاه میدارد ترا بسبب گفتن آن از کوری ودیوانگی وجذام ونداری وشکستگی پیری پس گفت ای رسول خدای این از برای دنیای

حث از برای آخرت چه باید کرد فرمودند بگوی در عقب هر نمازی که گذاری اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی

من برکاتک امام ع گفت فراهم آورد یعنی شیبه هذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن انگشتان خود را بهم نهاد وبر گرفت پس گفت

شخصی که انجا حاضر بود بابن عباس که چه از روی شدت فراهم آورد این کلمات را بدست خود خال تو پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند هر گاه

درستی که اگر وافی کند یعنی بجا آورد وکامل بعید از هر نمازی بگفتن این کلمات قیام نماید وآنرا واگذارد وترک نکند گشوده شود از برای او هشت در بهشت که

از هر کدام در که خواهد داخل بهشت شود بخش دوم تعالی له شیبة الهذلی شیبه بحروف نقطه دار است وهذلی بضم ها وفتح ذال نقطه دار

منسوبست بهذیل بضم ها که نام طایفه از عرب وقیاس تقاضای آن میکند که از فعیل با آنکه مضاعف نباشد مانند جهنی که جهینه منسو

وانجاکه باوجود عدم تحقق شرط مذکور حذف یا شده است یعنی مخالف قیاس است نهایتش چون بمعنی لف استعمال است وقوع آن در قرآن

وحدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس لاوو استعمال مردود باشد که ان در قرآن وحدیث واقع نشود فقال

اعدها ثانیا ضمیر بواسطه آنست که حضرت بکلمانی که بعد از بی کف یعنی انچه گفتی مرتبه دیگر گوی یا الحکایات ضعف وناتوانی او یعنی حکایت

مذکور را باز از سر گیر یا مسلت ویعنی سوالی که کردی اعاده نمای فاعادها ثلث مرات درین فقره صنعت تقلیب بکار رفته زیرا که در

کفتن اول معنی حقیقی اعاده که ایقاع ثانویست متحقق نیست واگر بر اعاده حقیقی حمل شود میباید چهار مرتبه گفته شده باشد والله اعلم

شجره ولا مدرة به فتحه مانند شجره بارچه گل خشک شده را میگویند سبحان الله العظیم وبحمده بیان این معنی در شرح حدیث معظم سبق ذکر

یافت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حول بمعنی قدرتست یعنی نیست قدرت وتوانائی کسی را مگر بار خدای بلندمرتبه بزرگ والفقر والهرم

مراد بفقر احتیاج خلق است والفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست وهرم بفتح او انهایت مرتبه پیریست ومراد اینجا ضعف وسستی که

لازم رسیدن بآن مرتبه است از قبیل تسمیه لازم بملزوم فی دبر کل صلوة دبر بضم دال وبا وبضم دال وسکون با هر دو آمده بمعنی عقب است اللهم اهدنی من

عندک یعنی هدایت خود نصیب ما سازد بیان انکه هدایات او بر پنج نوعست در ضمن حدیث بیست وششم سبق ذکر یافت ومراد انجا ماعدای نوع اول

ونوع سیم است وافض علی من فضلک فیض در لغت بمعنی کثرت وسیلان آبست قال فی القاموس فاض الماء یفیض فیضا وفیوضة ای کثر

حتی سال یعنی بسیار کن وسیلان ده بر من فضل وکرم خود را وکلام از قبیل استعاره بالکنایه است یا تخییل چه تشبیه شده است فضل آلهی در زیاد

شدن وسیلان کردن بآب وآنکه فاضه شده است بذکر مشبه وذکر افاضه که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست وانزل علی من برکاتک

یعنی نازل ساز وفرو فرست برمن از برکتها ونعمتهای خود تشبیه شده است درین فقره رسانیدن خدای تعالی برکتهای خود را به بانزال که

عبارت از ایصال چیز است از بالا بشیب استعاره چه تشبیه شده است بلندی وشیبی که بحسب رتبه بلندی وشیبی مکانی واستعاره شده لفظ که از برای

آن موضوعست که درین معنی استعمال یابد درین معنی فقبض علیهن بیده ظاهر است که ضمیر علیهن راجع بکلمات چهارگانه آخر باشد وظاهر

مراد بقبض بران بدست شمردن آنهاست بانگشتان وبهم نهادن انگشتان بواسطه شمردن آنها فقبض علیها خالک مراد بخال اینجا حجت

عرب کاهی که اورا بادنی نسبت واختصاص الی بهم رسید اخال بهذا الفرس ومیتواند بود که مراد بخال معنی خودش باشد وواقع عبدالله عباس

قرابه شیبه هذلی بوده باشد از جانب مادر والله اعلم بحقایق الامور حدیث سی ودیم روایت شده است بسندی که متصل است

بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب که در صدر حدیث سیزدهم احوال ایشان گذشت از سدیر

الصیرفی که از معدود جال روایت امام جعفر صادق علیه السلام وثقات اند از نجاح که گفت من روزی در خانه کعبه طواف مینمودم ود

من بدست امام جعفر صادق علیه السلام بود وآنحضرت اشک بر روی مبارک برکشت ومیگفت که یا نجاح ما رایت ما صنع

ربی الی ثم بکی ودعا ثم قال یا نجاح انی طلبت الی الهی فی سدیر وعبد السلم بن عبد الرحمن وکانا فی السجن فوهب

همالی وخلی سبیلهما یعنی نجاح مرهری که چه کرد با من پروردگار من بعد از آن گریه کردند ودعا فرمودند وگفتند ای نجاح من درخواستم از

پروردگار خود طلب کردم سدیر را وعبد السلم بن عبد الرحمن را که هر دو ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی دعای مرا در معرض قبول

واجابت آورده ایشان را بمن بخشید واز زندان رهائی یافتند وکاتب همین حدیث در روح او حضرت امام جعفر صادق ع در ضمن حدیث بزرگی

اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولا من اهوال القیمة قال له المثال

لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی یقف بین یدی الله عز وجل فیحاسبه حسابا

یسیرا ویامر به الی الجنة والمثال امامه فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری وما زلت

تبشرنی بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی رایت ذلک فمن انت فیقول انا السرور الذی کنت ادخلته

علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز وجل منه. شرح کلام بلاغت نظام ودرضمن دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام

آنکه هر گاه برانگیزاند خدای تعالی مومنی را از قبر او بعرصه گاه محشر درآورد بیرون می آید با او صورتی که پیش پیش او میرفته باشد واو را دل میدهد

باشد واز خوف وهراس آن روز میرهانیده باشد هرگاه ببیند آن مومن هولی از اهوال قیامت با او میگفته باشد فزع مکن واندوهگین مباش

وبشارت یاب بشاد شدن ونوازش یافتن از جانب خدای عز وجل تا وقتی که بایستد در برابر خدای عز وجل پس حساب او را باسانی بگذراند وبسوی

بهشت روان دهد ومهمان آن مثال پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مومن باو که رحمت خدای بر تو باد وخوش همراهی بودی که از قبر با

من بیرون آمدی وهمیشه مرا بشارت میدادی بشاد شدن ونوازش یافتن از جانب خدای عز وجل تا آنکه دیدم آنرا واکنون بگو کیستی بیدم

بگوی که تو کیستی که مصدر این نیکی شدی پس گوید باو آن صورت که من سرور وخوشی ام که در دل برادر مومن خود درآورده خلق

کرده است مرا خدای که عزیز است وبزرگ از آن سرور وخوشحالی. بخش دوم مثال بمعنی صورتست ویقدمه بضم یا وسکون قاف وضم دال از

اقدام در حرب که عبارت از شجاعت وعدم ترس است یعنی پیش آینده باشد از ترس وقوی دل وشجاع ساخته باشد آنصورت او را ومیتواند

بود که بفتح یا بوده باشد بر وزن ینصر وماضی او قدم بفتح دال باشد همچون نصر بمعنی تقدم یعنی مقدم شود او را انچه بر نحو طاست تو له نعم

تقدام قومه یوم القیمة وبرین تقدیر لفظ امام تاکید خواهد بود نعم الخارج خرجت معی من قبری نعم از افعال مدحست و

مخصوص بمدح میخواهد که فاعل او باشد مخصوص بمدح اینجا محذوفست بسبب دلالت ما بعد آن بر آن وکلام درین تقدیر است که نعم الخارج

انت وجمله خرجت معی که بعد از آن واقع شده میتوانست که با مال آن میتواند بود که حال بوده باشد از آن تقدیر یعنی چه خوب بیرون

آینده تو در حالتی که بیرون آمدی با من از قبر من انا السرور الذی کنت فداد خلته درین کلام اشارتست بانکه اعمال در آن نشاء

مجسم میشوند ودر بعضی احادیث وارد است که اعتقادات نیز در آن نشاء بصورت جسم در می آیند پس اعمال صالحه واعتقادات صحیحه بصورتهای

نورانی در می آیند که دیدن ایشان نیز مومن را باعث مسرت ولذت دیگر باشد واعمال سیئه واعتقادات باطله بصورتهای ظلمانی کریه مشکل آیند

که دیدن ایشان نیز باعث حزن واندوه تمام بوده باشد صاحبان آنرا چنانچه بعضی مفسرین گفته اند نزد تفسیر آیه کریمه یوم تجد

کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا یعنی یاد کن زمانی که خواهد

ترسید از روزی که بیاید هر کسی انچه کرده باشد از نیکوئی حاضر کرده شده نزدیک خود وانچه کرده باشد از بدی دوست دارد که

میان او ومیان آن عمل مسافتی دور باشد تا نه بیند آنرا که دیدن آن باعث زیادتی حزن او باشد ونیز مرشد باین معنیست قوله تعالی

یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره

یعنی آنروز که عبارت از روز قیامت بوده باشد باز گردند مردمان از موقف حساب پراکنده وگروه گروه بعضی بجانب راست وبعضی بجانب

چپ تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آورد همسنگ ذره نیکی بیند آنرا وهر کس بعمل آورده همسنگ ذره بدی بیند آنرا ووجه ارشاد

این آیت ومناسبت اول المقام ظاهر است وکسی که تفسیر کرده است یره را درین آیت بدیدن جزای عمل یا دیدن آنرا در صحایف

اعمال وضمیر را بعمل راجع داشته حمل کرده است کلام را بر معنی غیر ظاهر وبسیار دور رفته است ودر شرح حدیث نهم درین باب بعضی

سخنان بعضی سبق ذکر یافت ودر بعضی احادیث آینده نیز باره مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی حدیث سی وچهارم روایت

شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از حمزة بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد بن زکریا الجوهری از شعیب بن

واقد از حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام که از اصحاب صادق علیه السلام از امام جعفر صادق ع از آبای بزرگوار آنحضرت از

امیر المؤمنین علی علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سمع فاحشة فافشاها فهو کالذی اتاها

ومن تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی مجلس رد الله عنه الف باب من السوء فی الدنیا والاخرة

بعضها

ومن کظم غیظا وهو قادر علی انفاذه اعطاه الله اجر شهید ومن سعی لمریض فی حاجة قضاها او لم
خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه ومن فرج عن مؤمن کربة فرج الله عنه اثنین وسبعین کربة من کرب
الآخرة واثنین وسبعین کربة من کرب الدنیا ومن صلی علی میت صلی علیه سبعون الف ملک وغفر الله
له ما تقدم من ذنبه فان اقام حتی یدفن ویحثا علیه التراب کان له بکل قدم نقلها قیراط من
الاجر والقیراط مثل جبل احد وقال صلی الله علیه وآله من مطل علی ذی حق حقه وهو یقدر علی اداء حقه
فعلیه کل یوم خطیئة عشار شرح کلام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بخش بخش اول خلاصه قول امیر المؤمنین علیه السلام
آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه وآله که هر کس که عالم شود بر گناه کسی و بشنود که از و فاحشه صادر شده و در مقام افشای آن
آمده بر مردم ظاهر سازد مثل آنست که خود بآن اقدام نموده است و کسی که نیکی کند و منت نهد بر برادر مؤمن خود بسبب ذکر کردن عیب او
گاهی که غیبت او در مجلس شود برگرداند از و خدای تعالی هزار باب از بدی را در دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند
در حالتی که قدرت بر آن داشته باشد که مقتضای آنرا بعمل آورد بیابد از جانب خدای تعالی ثواب شهیدی و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت بیماری
خواه حاجت مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مؤمنی
رفع کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه از اندوههای آخرت و هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیا او مرتفع سازد و کسی که نماز گذارد بر میتی نماز
گذارند برو هفتاد هزار فرشته و بیامرزد خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند در سر قبر او تا او را دفن کنند و بر خاک
سازند قبر او را اگر چه باشد مر او را بهر قدمی که بر داشته است قیراطی از ثواب که آن قیراط همسنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول خدای صلی الله علیه وآله که
هر کس تکاهل کند و بتعویق اندازد حقی را که ذمه او باشد در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته باشد برو می نویسند بازای هر روزی که بر آن
بگذرد گناه کسی که آن روز را صرف گرفتن عشار کرده باشد بخش دوم من سمع فاحشة مراد بفاحشه هر چیزیست که خدای تعالی از اقدام
بآن نهی کرده باشد و گاه باشد که اختصاص یافته باشد بمناهی که قبح آن در نظر عقل و شرع زیاده باشد و مراد بشنیدن آن اعم از
آنست که از ناقل بشنود یا از فاعل مثل آنکه از کسی بشنود که دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند در غیر مواضعی که مستثنی شده
چنانچه در شرح حدیث سی ام سبق ذکر یافت مترجم گوید ظاهر نیست که مراد بشنیدن مطلق اطلاع بر آن باشد خواه بعنوان شنیدن
و خواه بعنوان دیدن یا از نوشته بر آن مطلع شدن چنانچه در حدیث سی و یکم در من سمع شیئا من الثواب بر این معنی محمول شده و من تطول
علی اخیه فی غیبة یعنی فی رد غیبته بحذف مضاف و فی از برای سببیت و شاید اینجا استنباط توان کرد که شنیدن غیبت کسی بقصد انکار
کردن آنرا جایز باشد و در کلام بعضی از علما دیده نشده است که تجویز آن کرده باشند و تجویز مذکور خالی از قوتی نیست و من کظم

غیظا

غیظا کظم غیظ بمعنی باز گردانیدن و فرو خوردن خشمست اعطاه الله اجر شهید ظاهر این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است
نقل از پیغمبر صلی الله علیه وآله که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که تعب و مشقت در آن بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت
ظاهر است که بیشتر است از مشقت فرو نشاندن خشم و تواند بود که در جواب آن گفته شود که شهید و فاعل هر حسنه اجر او ده مثل
اجر آن عملست که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس میتواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد مثل اجر
شهیدی باشد که تضعیف نیافته باشد و باید دانست که در کظم غیظ و فرو نشاندن خشم ثواب بسیار حاصلست و بعضی از آن ...
و روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من احب السبیل الی الله عز وجل جرعتان جرعة غیظ تردها بحلم وجرعة مصیبة تردها بصبر یعنی فرموده است
رسول خدای صلی الله علیه وآله که دوستترین راهی بسوی خدای تعالی دو جرعه است جرعه خشم که برگردانی آنرا بحلم و جرعه مصیبتی که بازگردانی
آنرا بصبر و روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظا وهو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امنا وایمانا
یعنی کسی که فرو نشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر عمل کردن بر مقتضای آن پر میگرداند خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن
بحق و بطریق اهل سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی وضو میساختند و کنیزی ایستاده بود و آب
بر دست مبارک ایشان میریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد و بر روی آنحضرت آمده روی مبارک او را مجروح ساخت پس امام علیه السلام
سر مبارک خود را بالا کردند و بجانب آن کنیز از روی خشم نگریستند در ساعت آن کنیز خواند که والکاظمین الغیظ حضرت فرمودند که فرو
نشاندم خشم خود را بعد از آن خواند که والعافین عن الناس فرمودند عفو کردم و از گناه تو در گذشتم پس تمام آیت را خواند والله
یحب المحسنین حضرت فرمودند حرة لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی و نقلست از ابی ذر غفاری رحمه الله علیه که شخصی در
مقام درشتی با او شد و دشنام بسیار باو داد و او بشیوه حلم و بردباری پیش گرفته باو گفت ای برادر مؤمن بدرستی که مرا در پیش عقبه
صعب است اگر از آن نجات یابم آنچه تو میگوئی نقصان من نخواهد کرد و اگر نجات نیابم و بعذاب آن گرفتار شوم پس من بدتر باشم
از آنچه تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب بضم ذال نقطه دار جمع ذنب است بفتح ذال و سکون نون بمعنی گناه و فعل آن اذنب می آید قال
فی الصحاح الذنب الجرم وقد اذنب الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است چنانچه در شرح حدیث دهم از پیش رفت و من
مطل علی ذی حق حقه مطل تعویق و تعلل در ادای حقست و تاخیر آن از وقتی بوقتی و حق اینجا شاملست حق مالی را و حق غیر مالی را از
حقوق الناس و حقوق الله چنانچه داخلست در آن تاخیر در اخراج زکوة و ادای حج بعد از وجوب و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند آن
باشد خطیئة عشار عشار بفتح عین بی نقطه و شین مشدده نقطه دار بمعنی ... است ماخوذ است از تعشیر که بمعنی گرفتن عشر است از مال

مردم بحکیم ظالم حدیث سی و دوم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما که
از آنجمله علی بن ابراهیم است چنانچه سبق ذکر یافت از ثقات معتمدست از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران از محمد بن ابی نصر
السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلام و اکثر علمای رجال ثقه و معتمدش میدانند از ابی سعید القماط که از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام
است و در کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفیست از ابان بن تغلب که بسعادت خدمت امام زین العابدین علیه السلام
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام استسعاد یافته است و از هر یک ایشان حدیث روایت کرده و در هر فن خصوصا در فنون عربیه
و قرائت و لغت مهارت تمام داشته چنانچه قرائت علیحده میان قرائتها اشتهار یافته و چند جلد کتاب تصنیف دارد و علمای رجال ثقه و جلیل
القدر دانسته اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که باو گفت اجلس فی مسجد المدینة وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی
مثلک یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی ده مردم را که من دوست میدارم که دیده شود در میان شیعه من مثل تو مردم و چون خبر فوت او بامام
جعفر صادق علیه السلام رسید فرمود اما والله لقد اوجع قلبی موت ابان یعنی بخدا قسم که دل مرا بدرد آورد مردن ابان روح الله روحه از امام
بحق ناطق جعفر صادق ع که فرمود که لما اسری بالنبی صلی الله علیه وآله قال یا رب ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من اهان لی
ولیا فقد بارزنی بالمحاربة وانا اسرع شیء الی نصرة اولیائی وما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی وفاة المؤمن
یکره الموت واکره مسائته وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وان من عبادی من لا
یصلحه الا الفقر ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وما یتقرب الی عبادی بشیء احب مما افترضت علیه وانه
لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به
ویده التی یبطش بها ان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو بخش انجام آغاز
مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله بجانب آسمان عروج فرمود و چون بموقف مکالمه پروردگار
جل و علا رسید گفت ای پروردگار من چیست حال مؤمن نزد تو و قدر و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت عزت
خطاب رسید که ای محمد کسی که خواری رساند بدوستی از من بدرستی که مثل آنست که بیرون آمده باشد بمن بقصد جنگ و شتابنده ترم در یاری
دادن دوستان خود از همه کس بیشتر است و تردد نکرده ام هرگز بچیزی که من فاعل آن باشم مثل ترددی که در وقت وفات مؤمن مرا
دست میدهد زیرا که او را ناخوش می آید مردن و مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن او و بدرستی که از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست
مگر در توانگری اگر بگردانم او را از آن حال و درویش سازم هر آینه هلاک میشود و بدرستی که از بندگان من بنده ایست که در صلاح حال او نیست
مگر درویشی اگر بگردانم او را از آن حال و توانگر سازم او را هر آینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک میشود بمن بنده من بسبب چیزی که دوستتر

دارم آنرا از چیزی که واجب کرده ام بر او اقدام بآنرا یعنی اقدام بواجبات را از همه چیز دوستتر میدارم و از همه چیز بیشتر باعث نزدیکی
بمن میشود و بدرستی که او با نزدیکی میجوید بمن باعمال سنتی تا من دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را هر آینه گوش او خواهم
بود که باو میشنود و چشم او خواهم بود که باو می بیند و زبان او خواهم بود که باو سخن میکند و دست او خواهم بود که باو میگیرد چیزها را اگر دعا کند
بمن اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی از من طلبد باو میدهم بخش دوم لما اسری بالنبی صلی الله علیه وآله اسری بصیغه مجهول مشتق است
از سری بضم سین بر وزن هدی بمعنی سیر در شب قال فی الصحاح سریت و سرا و اسریت بمعنی اذا سرت لیلا وبالالف لغة اهل الحجاز و جاء
ونقیض آن است که در آیه کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی واقع شده است بواسطه آنست که نکره آورده
لیلا دلالت کند بر کمی مدت گذشت روی با آنکه مسافتی که میان مسجد الحرام و مسجد الاقصی بوده چهل شب بوده ما حال المؤمن عندک مراد بحال
مؤمن اینجا چنانچه در بخش اول ابن فهم آن شد قدر و منزلت اوست من اهان لی ولیا مراد بولی اینجا دوست و مراد بمبارزت او بمحاربه ظاهر
ساختن محاربه و متصدی جنگ او شدن است ما ترددت فی شیء انا فاعله ذکر تردد اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه بعد از این
مذکور خواهد شد و جمله اسمیه انا فاعله صفت شیء است و اسم فاعل در آن یعنی لفظ فاعل در انا فاعله میتواند بود که بمعنی حال باشد یعنی در چیزی که
من الحال الفعل آورنده ام و میتواند بود که بمعنی استقبال باشد یعنی در چیزی که من بعد از این فاعل آن خواهم بود یکره الموت واکره مسائته
جمله استینافیه است گویا که بواسطه بیان امر مبهمی ذکر آن شده که آن سبب تردد است و میتواند بود که جمله حالیه باشد که بیان حال مؤمن میکرده
باشد یعنی مثل تردد من در وفات بنده مؤمن در حالتی که آن مؤمن مکروه میدارد مرگ را و من مکروه میدارم مکروه داشتن او را ...
حمل بر استیناف اولیست و مناسبت آن مقام چنانچه مخفی نیست ظاهر است و مسائت بر وزن سلامت مصدر میمیست از سائنی
بمعنی فعل بالکره وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی قاعده نحوی تقاضای آن مینماید که من موصول در این فقره اسم او باشد و جار و
مجرور خبر آن مقدم بر اسم لیکن بنا بر آن تقدیر معنی کلام اینچنین میشود که بدرستی کسی که صلاح حال او نیست مگر در توانگری از بندگانست
و ظاهرست که غرض اخبار از بنده بودن او نیست بلکه بنده بودن او معلوم است و مقصود اخبار حال اوست با آنکه صلاح حال او در غنا است
پس اولی آنست که جار و مجرور اسم آن بگیریم و اسم موصول خبر تا معنی اینچنین شود که بدرستی که از جمله بندگان من بنده ایست که
صلاح او نیست مگر توانگری و غرض خبر دادن از حالی باشد که صلاح او در آنست نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در توانگریست با آنکه از
بندگان منست و بمعنی که موصول خبر باشد و ظرف اسم اگرچه مخالفت دارد با آنچه متعارف ارباب نحوست اما مثل آن در موضعی
تجویز بعضی مفسرین در آمده چه میر سید شریف در حاشیه کشاف جایی که تفسیر آیه کریمه ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم
الآخر میکند چون بنا بر آنچه متعارف علمای نحوست که در مثل این ترکیب میباید ظرف خبر باشد و موصول اسم میباید غرض حال

گوینده کلام مذکور باشد یا نکه از جمیع ناس است که فزاست اگر گوینده فایده نیست و خبر دادن از حال گوینده کلام مذکور یا نکه از جمیع ناس است
پس این کلام چون صحیح تواند بود جوابش آنست که فایده اخبار مذکور تنبیه بر آنست که صفات مذکوره منافی انسانیه است چنانچه کسی که
متصف بآن باشد سزاوار آنست که از انسانیت او خبر دهند و تعجب نمایند که با وجود انسانیت متصف بآنست بعد از آن جواب
مذکور را ذکر کرده است یا نکه مثل این ترکیب در بعضی جاها واقعست که الجا گنجایش این توجیه نیست و قصد شده است در آن که خبر دادن
از آنکه این جنس طایفه هستند که این صفت اتصاف دارند مثل قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر که در باب جمعی نازل شده از صحابه کرام که نذر کرده بودند که چون در جنگاه ملازم رکاب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله باشند ثبات ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا بمرتبه شهادت فایز نشوند از پای ننشینند و معنی آن
والله اعلم آنست که از مؤمنان مردانی هستند که راست کردند آن چیز را که عهد بستند با خدای بر آن که ثبات بر قتالست و کوشش نمودن
در تحصیل رضای ایزد متعال پس از ایشان کسی هست که وفا کند بنذر خود و کارزار کرد تا شهید شد مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله عنه و از
ایشان کسی هست که انتظار آن میبرد مثل عثمان و طلحه و بعضی دیگر از ایشان چه ظاهرست که صفات مذکوره درین آیت منافات با ایمان
ندارد تا بر آن معنی حمل توان کرد پس اولی آنست که مضمون جار و مجرور را مبتدا سازیم و بگوییم معنی کلام آنست که بعضی از ناس بعضی از مؤمنان متصف
این صفات شوند و مناط فایده ذکر صفات مذکور باشد از برای ایشان و استبعادی نیست در آنکه ظرف بعد از تاویل بمعنی آن مبتدا
واقع شود انتهی ترجمه کلامه و چون ایمنی در معرض انکار و تردد بود مناسب نمود که بآن تاکید یابد اگر گویند مخاطب درین کلام حضرت
مقدسه نبوی بوده صلی الله علیه وآله و هیچ شک نیست که ایشان را تردد نبوده است درین انکه افعال الهی مبنی بر حکمت و مصلحت حال عباد است
پس چه احتیاج بتاکید بود جوابش آنست که امثال این خطابها که در قرآن واقعست اگرچه مخاطب حضرت رسول الله است صلی الله علیه وآله
الا غرض اخبار امت بآن از قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جاره که گاهی که میخواهند که معنی را بکسی بشنوانند و خطاب باو نکنند با دیگری مثل میزنند که بشنو
ای همسایه که چه میگویم و غرض شنیدن اهل خانه است و اکثر خطابها که از جانب حضرت عزت بجناب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده
از آن قبیل است و هیچ شک نیست که اکثر مردم را در مثل این چیزی تردد خاطر حاصلست بلکه بعضی از ایشان انکار نموده اند و قایل بآن
نیستند لو صرفته الی غیر ذلک لهلک جدا کرده آنحضرت این جمله شرطیه را از جمله سابق که سابق گذشت و واو عطف میان ایشان
جمع نکرده اند لو اشتراط انکه این جمله کاشف و مبین آنست زیرا که ملاک بی دردی بودن میان این معنی است که صلاح بعضی در
توانگریست پس میان ایشان نهایت اتصال بوده باشد و اما آنچه در حدیث ششم گذشت که عطف شده بود مثل این جمله شرطیه
بر جمله سابق او و عبارت بر نوعی که ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک اخر تا بر ملاحظه

ایمنی بود که حصول افساد امریست مغایر عدم اصلاح و در تحت جنس آن مندرج نیست و علمای معانی بیان تصریح کرده اند بانکه هرگاه میان دو جمله
از جهتی نهایت اتصال باشد که موجب فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگر است گاه هست که میان ایشان از جهت دیگر انقطاع و مغایرت
ملاحظه شود و عطف میکنند یکی بر دیگری و حرف عطف در میان می آورند تا میانه باشد نسبت ایشان میان کمال اتصال و میان کمال
انفصال بنا بر این که مفسرین در تفسیر آیه کریمه یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم گفته اند که سبب آنکه در سوره بقره بر نوع
واقعست و در سوره ابراهیم بر نوعی که ویذبحون ابناءکم بعطف یذبحون بر یسومونکم آنست که درین سوره ملاحظه آن شده است که ذبح
کردن فرزندان بیان عذاب کردن ایشانست و تفسیر عذاب میکند و در سوره ابراهیم ملاحظه آن شده است که ذبح کردن فرزند مرتبه
ایست فوق مرتبه عذابها و شدت آن زیاده است بر آن پس گویا جنس او مغایرست با جنس عذاب و در تحت جنس او مندرج نیست
وما یتقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه این کلام صریحست در آنکه افعال واجبه را ثواب زیاده است بر
افعال سنت چنانچه عنقریب بتفصیل بیان خواهد شد و عموم موصول شاملست واجب بالاصاله را و واجبی که مکلف خود بنذر یا یمین
و امثال آن بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام آنست که غیر واجب نزد خدا تعالی دوسترنیست از واجب لکن واجب
دوست داشته تر است از غیر واجب تا صریح در آن باشد که مذکور شد چه بسا باشد که هر دو مساوی یکدیگر باشند جوابش
آنست که انجا ارباب لسان ازین کلام میفهمند زیادتی مرتبه واجب بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود که در شهر کسی بهتر از زید نیست
کسی از آن نخواهد فهمید مگر این معنی را که زید از جمیع اهل این شهر بهتر است نه آنکه بهتر از او در شهر کسی نیست میتواند بود که مساوی او باشند
و اراده کردن این معنی از مثل این کلامی در اکثر زبانها شایعست وانه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافله است و مراد
نافله عمل غیر واجبست که خاص از برای خدا تعالی بعمل آید خواه نماز باشد و خواه غیر نماز و تخصیص آن بنمازهای سنتی که بر زبانها دایر است
عرف جدید است و موافق معنی لغوی نیست و اصطلاحی از اهل شرع بآن نشده است و معنی دوست داشتن خدا تعالی مر بنده را آنست که حجاب
شکها را از پیش دل او بر دارد و تمکین دهد او را که بر بساط قرب و آشنایی او راه رود زیرا که امثال این صفات را که بخدای تعالی
نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت باعتبار آثار و فایده ایست که بر آن صفات مترتب است نه باعتبار مبادی آن صفات و علامت
دوستی خدا تعالی مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده بعالم نور که عبارت از عالم انس بخدا و آشنایی اوست
عروج نماید و از آنچه غیر اوست بالکلیه بریده شود و چنان شود که جمیع فکرها و خیالات او یکی شود و بعد و دوری از میان او
و خدا تعالی بر داشته شود و بعضی از ارباب عرفان گفته اند که ان اردت الوصول فالق فی حبائک بحق چون خواهی که بر
مقام خود را نمود در دهد کار خود در نگر در آنچه نزد ما ی داشته است در آن فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به بایدد است (?)

صوفیه و ارباب قلوب است در مقام سخنان روح افزا و اشارتهای غم زدا است که مشام جان را از استشمام روایح آن معطرست قالب
بی جان در شنیدن محاسن او روان ترست بهاشق در یافتن معنی آن همه کس را میسر نیست و فهمیدن آنچه از آن مراد است هر کسی را
مقدور نی که بمقصود از آن پی نتوان برد مگر کسی که اعضای خود را بآتش تعب ریاضت در اندازد و تن خود را در بوته تعب و محنت گداخته و او را
از غش تعلقات پاک سازد و خود را بریاضت و تصفیه باطن بمشرب ایشان آشنایی دهد و بمطلب ایشان مربوط سازد و اما کسی که پی بمنزل ایشان
نتواند برد و بمشرب ایشان آشنا نتواند شد بواسطه گرفتاری از در افتادن بظلمات زندقه و الحاد و گرفتار شدن بمهالک حلول و اتحاد تعالی
عن ذلک علوا کبیرا و انچه بیان میکنیم مقصود ایشان را ازین کلمات و ظاهر میسازیم مطلوب ایشان را ازین فقرات بر وجهی که فهم آن بر تو آسان
شود و پی بردن بمعنی آن بر تو مشکل نماید و میگوییم این سخنان کنایت از نهایت قرب و نزدیکی شده است بمبدا و بیان غلبه و تسلط محبت الهی
بر ظاهر و باطن و پنهان و آشکار او و مراد حضرت عزت تقدست وحده العزیز والله اعلم آنست که من چون دوست داشتم بنده را از بندگان خود میکشانم
او را بمقام الفت و موانست خود و میرسانم او را بعالم آشنایی و اتصال با خود و چنان میکنم که فکر او همه مستغرق دریای اسرار ملکوتی گردد
و حواس او حیران انوار جبروتی شود پس ثبات ورزد در مقام قرب من اقدام جراءت او و ممزوج شود محبت و دوستی من برگ و پی و گوشت
و خون او تا آنکه خود را از خود غایب بیند و حواس و قوای خود را در میان نه بیند پس مخلب دوستی من پرده مغایرت را در هم درد
و آتش محبت من خرمن دوری را در هم سوزد و بگوید **بیت** بیش نظره و فکر دل و ورد زبانم: یاد است همین یار و همین یار دگر هیچ تا آنکه چنان
شود که گوش او سوی ذکر من نشنود و چشم او غیر مرا نه بیند بلکه گوش و چشم خود را حق بیند و چنانچه شاعر گوید **شعر** جو بی فیک لا لحیی ولذی
منک لا لحبو فانت السمع والابصار والارکان والقلب ویده التی یبطش بها یبطش بکسر طا و ضم طا هر دو آمده بمعنی یاخذ و در اصل البطش
بمعنی اخذ بعنف و تعدی ماخوذ است و بباید دانست که این حدیث از احادیث صحیحه است و چنانچه بطرق شیعه نقل آن بصحت رسیده در میان اهل
سنت نیز اشتهار تمام دارد و ایشان نیز باندک تغییر در صحاح خود آورده اند و بر نوعی از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که ان الله تعالی
قال من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه وما
یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده
التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها ان سالنی لاعطینه وان استعاذنی لاعیذنه وما ترددت فی شیء
انا فاعله ترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت واکره مسائته ولا بد له منه یعنی او را در معرض حرب خود در می آورم
و نزدیک نمیشود بمن بنده من بچیزی که نزد من دوستر باشد از آنچه واجب ساخته ام آنرا بر او و همیشه نزدیکی میکند بنده من بسوی من بنوافل
سنتی تا آنکه دوست دارم او را پس چون او را دوست داشتم او گوش او میشوم که بآن میشنود و چشم او میشوم که بآن می بیند و دست او میشوم که

بآن میگیرد و پای او میشوم که بآن راه میرود و هرگاه از من چیزی طلبد باو عطا میکنم آنرا و هرگاه پناه برد بمن پناه میدهم او را و تردد نکرده ام
هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم مثل تردد کردن که مرا دست میدهد در وقت گرفتن نفس مؤمن که ناخوش آید مرگ او را و مرا ناخوش می آید
ناخوش آمدن او از مرگ و او را گریزی نیست از آن **نمایش اول** نسبت تردد بخدا تعالی که در این حدیث متضمن آنست چنانچه مخفی نیست
محتاج بتوجیه و تاویلست و هر چند وجه تاویل آن کرده اند اول آنکه در کلام چیزی مقدر باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز علی التردد
ما ترددت فی شیء یعنی اگر بر من تردد و آمد شد خاطر روا میبود تردد و آمد شد نمیداشتم هرگز در چیزی مثل تردد و آمد شد خاطری که
در وفات مؤمن میداشتم دویم آنکه چون عادت برین جاری شده است که در مسات کسی که احترام و عزت او را لازم داند خاطرا
تعلق باو باشد مثل دوست نزدیک یا موافق تردد خاطر بهم رسد و در مسات کسی که او را نزد اینکس قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن و مار و عقرب
و امثال آن تردد خاطری دست نمیدهد میتواند بود که تعبیه کنند از توقیر و احترام او بحصول تردد در حال مسات او و از خواری و ذلت او
بعدم حصول تردد در آن حال پس بنا برین میتواند بود که مراد حضرت عزت تقدست شانه ازین کلام والله اعلم آن باشد که هیچکس از مخلوقات
مرا نزد من قدر و منزلت و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بنده مؤمن و حرمت او پس کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که
معنی آن در ضمن شرح بعضی احادیث سابقه ذکر یافته است سیم در حدیث وارد است از طریق خاصه و عامه که خدا تعالی در وقت احتضار بنده
مؤمن ظاهر میسازد بر او از لطف و نوازش و بشارت بحول بهشت و امثال آن انقدر که کراهت مرگ از طبیعت او زایل شود و او را
رغبت تمام بانتقال ازین عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس کم میشود بسبب آن ایذا و تشویش او از الم مرگ و مصایب آن و چنان میشود که
او را نهایت رضا بمرگ بهم میرسد و رغبت تمام بآن حاصل میشود پس تشبیه کرده است خدا تعالی این معامله را بمعامله کسی که اراده کرده باشد که
المی برساند بدوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود پس تردد داشته باشد در آنکه چگونه این الم را باو برساند که باو آزاری بسیار
نرسد و همیشه مرغبات و محسنات میکند باشد تا دفع کند آن الم از عقب او و ذکر میکرده باشد تا آنکه او را بآن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را بر خود
راحت انگارد و در این صورت نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود **نمایش دویم** بسا باشد که توهم منافات و تخالف شود میان این حدیث که
دلالت دارد بر آنکه مؤمن خالص از مردن ناخوش می آید و رغبت تمام بحیوة دارد و میان آنچه از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که
من احب لقاء الله تعالی احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله تعالی کره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای خدا را که
بعد از مفارقت روح از بدن میسر خواهد بود دوست میدارد خدا تعالی نیز لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدا تعالی و بمرگ رغبت تمام
خوش ندارد خدا تعالی لقای او را و از او بیزار میشود از وجه حدیث که بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه مؤمن خالص کراهت از مردن نمیدارد بلکه
همیشه نهایت رغبت بمیل آن میدارد بواسطه رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میداند که آن بدون مردن حاصل نمیشود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام روایت شده است که میفرموده اند ان ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بدرستی که پسر ابو طالب
مونس تر است بمرگ بیشتر است از مونس بودن طفل به پستان مادر خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت ابن ملجم ملعون را محل شده که فزت
ورب الکعبه یعنی فوز یافتم و بنعیم ابدی رسیدم به پروردگار کعبه قسم و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری ازین اشکال برینوجه جواب گفته است که
دوستی لقای الهی مقید بوقتی دون وقتی نیست پس میتواند بود که دوستی مذکور در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب او است باشد
چنانچه روایت شده است در طریق از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت کرده اند ایشان در صحاح خود از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
که آنحضرت فرموده اند من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه قیل یا رسول الله انا لنکره الموت فقال
لیس ذلک ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله و کرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب
لقاء الله فان الکافر اذا حضر بشر بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه کره لقاء الله فکره الله
لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای الهی را حضرت عزت نیز دوست میدارد لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدای تعالی خدای تعالی نیز
ناخوش میدارد لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدا بدرستی که ما همه ناخوش میداریم مرگ را و از آن رغبت نمیداریم پس حال ما چون خواهد بود حضرت
فرمودند مراد مرگ نیست ولکن مؤمن را چون وقت احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند او را برضای الهی از او و نوازش خدای تعالی
او را بدخول بهشت و آمرزش گناهان پس او را در آن حال هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش روی است نخواهد بود پس دوست خواهد داشت لقای
خدای تعالی را و دوست خواهد داشت خدای تعالی لقای او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر دهند او را بعذاب الهی که از برای او مهیا داده
شده است پس هیچ چیز نزد او دشمن تر نخواهد بود از آنچه در پیش او است پس مکروه خواهد بود بر او لقای خدای تعالی و مکروه خواهد داشت خدای تعالی
نیز لقای او را و بعضی گفته اند که مرگ نفس لقای الهی نیست پس مکروه بودن آن بواسطه زیادتی آن چیز که لازم آن است مستلزم کراهت لقای
خدای تعالی نیست و این ظاهر است و نیز دوستی خدای تعالی موجب تحصیل استعداد میشود مر لقای او را مثل قیام باعمال صالحه و مبادرت بگزاردن آن نیک
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا و این معنی لازم دارد کراهت مرگ را جهت
انقطاع عمل صالح میشود انجام الحدیث چنانچه از ترجمه ظاهر شد حرکت در آنکه واجب افضلست از سنت و در اقدام بآن ثواب بیشتر
است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعضی دیگر از علما چند موضع را از آن استثنا کرده اند که در آن مواضع سنت افضلست از واجب اول
ابرای ذمه معسر از قرضی که بر ذمه او باشد چه آن سنت است باتفاق و مهلت دادن او گاهی که افلاس او ثابت باشد واجب است دوم
آنکه ابراء افضل است از امهال و ثواب آن بیشتر دوم آنکه ابتدا در سلام دادن چه آن افضلست از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب دادن
سلام واجب و سلام سنت سیم اعاده کردن نمازی که تنها گذارده شده باشد گاهی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه حدیث آن ما سبقت

حرمه
بیست و هفت درجه از ثواب نماز تنها در بیش است و حال آنکه اعاده سنت است و آن واجب چهارم نماز گذاردن در اماکن شریفه مثل مساجد و
روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب آن با آنکه نماز گذاردن در آن اماکن سنت است بیشتر است از نمازی که در غیر آن
گذارند بجهت خشوع و تأنی در نماز سنت است با آنکه تجویز کرده اند که بجهت آن ترک کنند مبادرت بسرعت نماز جمعه را که واجب و اگر چه باعث شود که
بعضی از نماز جمعه فوت شود و نتوانند آن را تمام اجزائه دریافت و در استثنای بعضی ازین مواضع از حکم مذکور جای مناقشه است و وجه
مناقشه در حاشیه برینوجه بیان شده که در موضع اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه معسر است خواه در ضمن ابرا متحقق شود و خواه در ضمن
امهال پس ابرا فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت و همچنین در موضع چهارم گذاردن نماز واجب خواه در مواضع مذکوره واقع باشد
و خواه در غیر آنها پس گذاردن در مواضع فرد واجب باشد که بر فرد دیگر رجحان دارد و نه سنت نهایتش تخصیص آن مکان بنماز سنت باشد
و ان لا نسلم که از واجبی افضل باشد و در وجه سیم گفته اند جایز است که نماز اعاده را نیت وجوب کنند پس میتواند بود که زیادتی ثواب
مذکور گاهی باشد که بنیت وجوب گذارده شود و هیچ شک نیست که بعد از نیت وجوب واجب خواهد بود نه سنت نهایتش وجوب امری که
استحباب آن معلوم باشد خالی از اشکال نیست والله اعلم حدیث سی و ششم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است
بشیخ صدوق محمد بن علی بابویه از پدرش علی بن بابویه از محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نصر بن مزاحم قمی که از ممدوحین رجال است
از عمر بن سعد از فضیل بن خدیج از کمیل بن زیاد النخعی الیمنی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلام فی مسجد الکوفة و قد صلینا
عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة لا یکلمنی بکلمة فلما اصحر تنفس
الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول لک الناس ثلثة
عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاة و همج رعاع همج اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم
یلجؤا الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس المال و المال تنقصه النفقة
والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیوته و جمیل الاحدوثة
بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة
آه آه ان ههنا و اشار علیه السلام بیده الی صدره لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اصبت لقنا غیر مأمون یستعمل
آلة الدین فی الدنیا و یستظهر بحجج الله علی خلقه و بنعمه علی عباده او منقادا للحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح
الشک فی قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا و لا ذاک او منهوما باللذات سلس القیاد للشهوات او مغری
بالجمع و الادخار لیسا من رعاة الدین فی اقرب شبها بهما الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه

اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة ظاهر مشهور او مستور مغمور لئلا تبطل حجج الله و
بیناته و این اولئک و الله الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم یحفظ الله حججه و بیناته حتی یودعوها
نظراءهم و یزرعوها فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقایق الامور و باشروا روح الیقین و استلانوا ما
استوعره المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل
الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاة الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی و قال
انصرف اذا شئت شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز دو مبحث و انجام نماز مشتمل بر دو مبحث مبحث اول خلاصه کلام
کمیل ابن زیاد رضی الله عنه آنکه در خدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالی که گذارده بودیم با هم نماز خفتن را پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست مرا گرفتند و روان شدیم تا آنکه بیرون آمدیم از مسجد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میرفتند تا آنکه به
پشت کوفه بر آمدند و در مدت یک کلمه سخن با من نکردند پس چون بصحرا در آمدند نفسی از روی حزن بر آورده مراد همین خطاب در آورده
و فرمودند ای کمیل بدرستی که این دلها ظرف چندند مر علوم و معارف را پس بهترین آنها دلیست که فرا گیرنده تر و نگاه دارنده تر باشد پس نگاه دار
من آنچه میگویم بتو مر بدرستی که مردم بر سه قسم اند دانشمند خدائی و آموزنده علوم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت و کمی چند
عوام که پیروند از ضعیف عقیده خود آواز هر شبانی را که بواسطه راندن گوسفندان میکند بر او آنکه مرکس انشاءا براهی بخواند تابع او میشوند
و حالت این نداند که مخلوق را از مبطل تمیز کنند مایل میشوند از سمت استقامت بهر بادی که بر ایشان میوزد و روشنی نمیگیرند بنور علم و دانش
و پناه نمی برند بر رکن استوار که علم و دانش است ای کمیل علم بهتر است از مال زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و تو آنکه باید مال را بتو نیا بد کرد و مال
بنفقه دادن کم میشود و علم بنفقه دادن زیاده میگردد ای کمیل علم طاعتست که اطاعت کرده میشود بآن خدای تعالی و حاصل میکند مر انسان را
طاعت در ایام حیات او یعنی باعث این میشود که او طاعت خدای کند تا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش بعد از وفات او
ای کمیل ذخیره کنندگان مال مرده اند و علما تا برفصل خود همچنان باقی اند و باقی خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان
در میان نخواهد بود اما مثالهای ایشان در دلها جا خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا و اشارت کردند حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک
بسینه خود هر آینه علم بسیار مخزونست اگر می یافتم جمعی را که حالت بر داشتن آن داشته باشند یعنی اگر می یافتم هر آینه بذل میکردم بایشان
ولیکن می یابم الحال کسی که بواسطه آن میخواهیم بلی یافت میشود بواسطه فهم زیرکی که محل اعتماد نیست که بکار می برد و دنیا آنچه در دین
بکار می باید برد و تفوق و برتری میجوید بسبب دلایلی که در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدا باو رسیده بر بندگان
او یا کسی که مطیع و منقاد حق است و زیرکی در باب لیکن بصیرت آن ندارد که باطراف و جوانب حق تواند رسید و غور و تعمق بسیار در دقایق

علوم تواند نمود باول شبهه که او را عارض شود شک بخاطر او راه می یابد هر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص بلذتهای خاصه و یا حفظ
در امور شهوانی یا کسی که فریفته جمع کردن و ذخیره گذاشتن مال است نیستند ایشان یعنی حریص بلذات و فریفته جمع و ادخار آن شکفتن
امور دین در هیچ چیز یعنی ایشان را الیاقت و قابلیت والی بودن امری از امور دین نیست و نزدیکترین کسی که شباهت ایشان حیوانات چرنده
و همچنین میمیرد علم بمردن بردارنده گان او یعنی همچنانچه معدوم میشوند جمعی که بمرتبه دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و معارف الهی نموده
علم نیز معدوم میشود چه هر کس را بهره ایست از آنکه دیگر را نیست آری ولیکن خالی نمی ماند روی زمین از کسی که اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود
و عالم باوامر و نواهی او تواند بود یا ظاهر هویدا باشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای خدای تعالی بر مردم مرتفع نشود و حجتها و آن از هم پاشیده نگاه دارد
آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردمند از روی عدد و بزرگترین ایشان اند از روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از همه کس
بیشتر است و عدد ایشان از همه کس کمتر بایشان نگاه میدارد خدای تعالی حجتها و نشانهای خود را در مردم تا آنکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند
و بکارند تخم آنرا در دلهای امثال خود که اطلاع داده است ایشان را علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیز را می دانند که در نفس امر که چه چیز است
و در یافته اند راحت نفس را در امور دین را چنانچه ایشان را شک در امری نمانده و آسان کرده اند بر خود آنچه ارباب نعم و اهل دنیا مشکل
دانسته اند آنرا از ترک لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و بیداری و خوابی و امثال آن و انس گرفته اند بآنچه و حشت
دارند از آن جاهلان صحبت میدارند با دنیا بدنهائی که روحهای ایشان متعلق بعالم بالاست ایشان خلیفهای خدا اند در زمین او و
خوانندگان مردمند بدین او آه آه زهی شوق که مرا به دیدن ایشان است بعد از آن دست مبارک را از دست من جدا کرده فرمودند
برو اگر اراده رفتن داشته باشی مبحث دوم فلما اصحر اصحار در لغت رفتن بصحرا است قال فی الصحاح اصحر الرجل ای خرج الی الصحراء تنفس الصعداء الصعداء بضم
صاد و فتح عین بالمد نوعی از نفس است که از روی حزن بر آید و نصب آن بجهت ترکیب مفعول مطلق بودن است که از برای نوع
میباشد مثل جلست القرفصاء و قرفصا بضم قاف و فا نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از اعاظم اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و محرم راز
او بوده و در زمان حجاج بن یوسف در دست او کشته شد بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر از آن داده بود ان هذه القلوب اوعیة
و عا بکسر واو معنی ظرف و وعی الشیء یعنی حفظ و جمعه که او عاها و فخیرها اوعاها معنی احفظها و اجمعها باشد عالم ربانی یای ربانی بای نسبت که
ربانی منسوب برب باشد و زیاده شدن الف و نون پیش از یا بر خلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی کسیست که در شناخت
پروردگار خود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتأله العارف بالله تعالی و صاحب قاموس نیز موافق او گفته و صاحب
کشاف جایی که تفسیر این آیت میکند و کونوا ربانیین ذکر کرده است که الربانی هو الشدید التمسک بدین الله تعالی و طاعته یعنی ربانی کسیست که
نهایت غلو در طاعت خدای تعالی داشته باشد و مستند قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبدالله عباس که گفت

الیوم مات ربانی هذه الامه یعنی امروز مرد ربانی است و شیخ ابوعلی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی هو الذی یرب
الناس تبدایر له و صلاحه ایاه یعنی ربانی کسیست که نظام یابد امور مردم بتدبیر او و از اصلاح نمودن حال ایشان باصلاح او و متعلم
علی سبیل نجاة یعنی آموزنده علم بقصد حصول نجات یعنی قصد او از آموختن علم نجات یافتن در آخرت باشد از مهالک و آفات آن نه تحصیل
حصول حظوظ دنیا و لذات آن و همج رعاع یعنی گروه اکثر ابنای زمانست و همج رعاع همج جمع همجه است و همجه مگس کوچک را میگویند که بر روی و چشم
حیوانات می نشیند استعاره کرده اند حضرت از اوساط جهال عوام از روی حقیر و پستی و خواری ایشان و مراد برعاع بفتح را و عین عوام
الناس و مردم اوباش و زبون است اتباع کل ناعق یعنی آواز چوپانست که در وقت راندن گوسفندان بکار میبرد و آواز کلاغ را
نیز میگویند و مراد اینست که ایشان بواسطه عدم ثبات خود بر عقیده از اعتقاد و تزلزل که در امر دین خود دارند تابع میشوند هر کس ایشان را برای
بخواند و اعتقاد میدارند که هر کس دعوی میکند حقست و پی رو او میباشند و قول هر کس را میخوانند و نمیدانند که حق کدامست و باطل کدام
و محق کیست و مبطل که و شاید که این قسم از مردم را بصنف جمع آوردن و دو قسم اول را بصنف مفرد اینجا باشد یا که این صنف از مردم
بسیارند و آن دو صنف کم والله اعلم و العلم یزکوا علی الانفاق زکوة اینجا بمعنی نمو کردن و زیاده شدنست و علی میتواند بود که بمعنی مع
استعمال یافته باشند چنانچه در کریمه وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند که بمعنی ظلمهم است و میتواند بود که از برای سببیه
و تعلیل باشد چنانچه در کریمه و لتکبروا الله علی ما هداکم گفته اند که باین معنی استعمال یافته است و معنی آیت آنست و لتکبروا الله
بسبب هدایته ایاکم یعنی ببزرگی یاد آورید خدا را بسبب هدایتی که شما را کرده است العلم دین یدان الله به دین اینجا بمعنی طاعتست و تدین
از برای تعظیمست یعنی علم طاعت بزرگیست که اطاعت خدا تعالی در ضمن او حاصلست یکسب الانسان الطاعة یکسب بضم یا است از باب افعال و مراد
و بعضی اول مذکور شد جمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیک و مدح و ستایش احدوثه مفرد احادیث است بمعنی حکایات و احیاء ف امثالهم
فی القلوب موجوده امثال جمع مثل است بفتح میم و ثا و مثل در اصل بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن شایع شده است استعمال آن در کلامی که
بر زبانها دایر شده باشد اشارت بامر مشهوری که مورد خاص داشته باشد بعد از آن استعمال کرده اند در کلامی که شانی و غرابتی
داشته باشد و اینجا بمعنی مستعملست یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم باقی و محفوظ خواهد بود که بآن عمل میکرده باشند و بر
از آن میرفته باشند تا روز قیامت لو اصبت له حمله حمله بفتحه جمع حاملست یعنی کسانی که اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشند و جواب
او در کلام محذوفست و کلام درین تقدیر است که لو اصبت ذلک لبذلتهم یعنی اگر مییافتم ایشان را کسانی را که آینه بذل میکردم این
علم بسیار را بایشان بلی اصیب له لقنا لقص بفتح و کسر قاف بمعنی زیرک و فهیم است مشتق است از لقانه که بمعنی تیکوئی فهم است مستعمل
اله الدین فی الدنیا یعنی میکرداند علم را که آلت و سبب فوز سعادت ابدیست وسیله حصول لذات بدنی و حظوظ نفسانی دنیوی مثل زینة

کردن مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل خاطر با سوی او و یستظهر بحجج الله علی خلقه ای یطلب الغلبة علیهم بما عرفه الله سبحانه من الحجج
لا بصیرة له فی احنائه احنا بفتح همزه و حای بی نقط و بعد از آن نون جمع حنوست بمعنی جانب قال فی الصحاح الحنو واحد الاحناء و هی الجوانب یعنی
نیست او را بصیرتی که باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور و تفتیش در آن تواند کرد و در بعضی نسخها فی احیائه واقع شده بکسر همزه
و سکون حای بی نقطه و بعد از آن یای به نقطه زیرین یعنی بصیرت آن نیست که آن را زنده و باقی میدارد و در مقام تقویت و تایید آن در آید الالا
ذا و لا ذاک یعنی نه منقاد به بصیرت را اهلیت آن هست که علم خود را باو بیاموزم و نه زیرک فهیم را که محل اعتماد نیست و این کلام
معترضه است میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذات یا حریص بلذتهای فانیه و کوشش کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح
نهم بکذا فهو منهوم ای مولع به و منهوم در اصل لغت بمعنی کسیست که از طعام سیر نشود و مناسبت بین المعنیین ظاهرست سلس القیاد للشهوات
یعنی سهل الانقیاد که بی تامل و توقف در عواقف امور مباشرت مشتهیات نفس میشود و بلذتهای بدنی میگراید و مغرمی بالجمع و الاذخار
اغرا بمعنی حریص ساختن و برانگیختن است چنانچه میگویند اغریت الکلب بالصید یعنی برانگیختم سگ را بجانب شکاری و حاصل معنی آنکه یا
نفس جمع کردن مالست و مایل و حریص که داشتن آن چنانچه گویا شخصی او را برانگیخته و حریص آن ساخته لیس من دعاة الدین فی شی
رعاة بضم را جمع راعیست بمعنی والی و حاکم یعنی هیچکدام از منهوم بلذات و مغری بجمع و اذخار از والیان دین نیستند یعنی ایشان را قابلیت
و اهلیت آن نیست که متولی امور دین باشند و درین کلام اشعاری باین هست که دانشمند حقیقی و والی دین است یعنی امور دین منوط برای
و رویه اوست که آنچه او گوید بآن عمل باید کرد و آنچه نهی کند از آن احتراز باید جست و مخفی نماند که حضرت امیر علیه السلام درین حدیث منقسم
ساخته اند جمعی را که احتمال تعلیم و آموختن علم از ایشان میرود بر چهار قسم اول جمعی از ارباب فسق و فجور که با آنکه استعداد فهم آن دارند
و درک آن بسهولت میتوانند کرد اراده می نمایند بآن رضای خدا تعالی اسقط القصد قربت متوجه تحصیل علم نمیشوند بلکه عمل ایشان مبنی بر
زیادتی شهرت میان خلقست و علم خود را دام ساخته اند که بآن صید جمیع نمایند و حصول لذات بدنی و شهوات نفسانی را دوم جماعتی که از اهل
صلاح و سداد اند و پیرامون فسق و فجور نمیگردند نهایتش ایشان را بصیرت آن نیست که بکنه هر سخنی وا توانند رسید و برموز و اسرار کلام اطلاع
توانند یافت بلکه بهمین ظاهر آن بسنده و اول شبهه که برایشان وارد شود و شک و تزلزل بخاطر ایشان راه میابد و جال از راه میکرد سیم
گروهی که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت خود میسازند و ایشان هست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند
و باطراف و جوانب کلام نتوانند رسید ولیکن گرفتار شهوات نفسند و در دست قوای بهیمی و سبعی اسیرند و نفس در میل بلذات موهومه
واهیه فرو رفته اند چنانچه همگی اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمیپردازند در چهارم جمعی که از صفات ذمیمه که ذکور شد خالی
یافته اند و سلوک راه راست و طریق حق را شعار خود دارند ولیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتار اند که آن حب مال و میل بجمع نمودن آنست و

و غیره که داشتن و بسیار کردن مال را موجب ساختن علم خود و اجتناب از آن میداند و پس بجا است که کسی که طالب علم حقیقی است اول نفس خود را
از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسندیده بشوید و منزه گرداند زیرا که دانش و علم عبادت دلست و بجای نماز اوست و چنانچه نماز که
وظیفه جوارح ظاهرست درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای ظاهری از آلایش خبث و نجاست همچنین عبادت دل و نماز او نیز درست نیست
مگر بپاک ساختن از آلایش اخلاق ذمیمه و خبائث اوصاف ناشایسته کذلک یموت العلم بموت حاملیه یعنی چنانچه جمعی که اهلیت علوم حقیقی
و سزاوار فهم معارف الهی دارند معدوم میشوند و زوال می پذیرند علوم و معارف که نیز در معرض فنا و زوالست و مردان علما و ارباب عرفان علم
و معرفت برطرف میشود زیرا که علمی باشد که حامل کسی را که در وقت رفتن تواند علم خود را بایشان سپرد و حامل کرد که بعد از ایشان مانند آن
ایشان باقی ماند و چون نمی یابد که سلسله علم و معارف بالکلیه انقطاع یابد و مادام که نوع انسان ثابت و باقی مانند آن در میان خلق باشند بلکه
با جمعی از زمان از امامی که نگاهدارنده دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه مقتضی قواعد ارباب عدل و توحیدست رضوان الله علیهم
باز باز کردند حضرت این کلام را با اینکه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا یعنی آری خالی نمیماند روی زمین
از امامی که برپای دارد دلایل دین حق و ما ثر علوم حقیقی و معارف الهی را یا بعنوان ظاهر و پیدا مثل امامت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
در ایام خلافت ظاهری ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و مؤالف بر آن اتفاق دارند یا بعنوان اختفا بر وجه پنهانی بی آنکه متظاهر
بدعوت امامت و رعایت مراسم آن باشند مثل امامت آنحضرت صلی الله علیه و آله در زمان خلفای دیگر که پیش از ایام مذکوره بود بلند و مثل
حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بر وجه مخفی بامر امامت قیام داشتند و نمیتوانستند اظهار نمود چنانچه درین زمانست از حال صاحب الامر علیه السلام
و اختفای آنحضرت از نظر خلایق تا وقتی که اراده الهی تعلق بظهور او گیرد هجم بهم العلم علی حقایق الامور و باشروا روح الیقین
بعد از آن شروع کرده حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرموده اند که ایشان جمعی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج بتعلیم تعلم
نیست و حقایق اشیا آنچنانچه هست از محسوسات و معقولات منکشف شده است بر ایشان آنچه در پرده اختفا محجوب و مخفی بوده و بس
جمیع آن را دانسته اند و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و ایشان از شک و تردد در آن باقی نمانده و دلهای ایشان از اطمینان
تمامی بهم رسیده و ارواح ایشان از رهگذر آن استراحت یافته و عبارت ازین حالت حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که من اوتی الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که را حکمت داده اند و بزرگی که داده شده است باو خیر بسیار را و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی راحتست و استلانوا
ما استوعره المترفون وعر بفتح واو و سکون عین در اصل لغت بمعنی درشت و سخت است و استلانوا از ما بین بحث و ناهموار است در مقابل سهل و از آنجا
اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال فی الصحاح یقال جبل وعر و مطلب وعر و مترف بمعنی متنعم است ماخوذ از ترفه بضم تا که بمعنی نعمت است
یعنی آسان ساختند بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود مشکل ساخته اند از امثال ترک شهوتهای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و مداومت خاموشی

و بیداری و تحمل گرسنگی و تشنگی و احتراز از آنکه ساعتی از عمر عزیز ایشان صرف شود در چیزی که موجب زیادتی قرب الهی و فزونی مرتبه
ایشان در آن نباشد و امثال او از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب عرفانست و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها
معلقة بالمحل الاعلی یعنی نگاهداشته اند از دامان دلهای خود تعلق باین خرابه چنانکه گفته انکه آورده است ارواح ایشان
بمشاهده جمال الهی پس بدن ایشان اگرچه در صحبت ارباب دنیا و ابنای زمانست ارواح ایشان متعلق است در عالم بالا و اعلی که
ملائکه مقربین و ارواح قدسی اند و حسن اولئک رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضه موقوفه ساختن مسند الیه درین
فقره باسم اشاره بواسطه آنست که دلالت کند برانکه ایشان سزاوارند با آنکه این صفات بایشان اسناد یابد بواسطه
اتصاف بصفاتی که پیشتر گذشت چنانچه در تفسیر کریمه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون توجیه مذکور اکثر مفسرین
بر نوحه نکته گفته اند آه آه شوقا الی رؤیتهم هیچ شک نیست درانکه شوق آنحضرت بدیدار ایشان در اعلی مرتبه بوده است زیرا که
جنبت علة ضمنست و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استاد ارباب عرفان و مقتدای اصحاب
هدایت و اهل ایقان بوده است چنانچه همه از مشکلات انوار معرفت او مقتبس و از انوار ارشاد و هدایت او مستنیر بوده اند پس
بالضروره نفس شریفش همیشه بمشاهده جمال ابنای جنس خود بوده و خاطر مبارکش دایم متعلق دریافت لقای اصحاب طریقه خود
سلام الله علیهم اجمعین فایدۀ اول استفاده آنچه از حدیث شعار بآن دارد که روی زمین هرگز خالی نمیباشد از امامی که موصوف
بصفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مفاد حدیث مشهور من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
که متفق علیه سنی و شیعه است یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را بمیرد مردن ارباب جهالت و جمعی که ازین یکان
اند بنا بر مذهب امامیه که قائلند بآنکه امام زمان ایشان امام محمد مهدی علیه السلام ظاهرست و مخالفان ایشان اهل
و جماعت درین امر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند و میگویند که امامی که وصول باو کسی را ممکن نباشد و فرا گرفتن مسائل و احکام
دین ازو ممکن را میسر نه بر مجرد شناختن او چه فایده مترتب خواهد بود و کسی که بمیرد و نشناخت او حاصل نکرده باشد ازین یکانه
و امامیه رضوان الله علیهم در جواب ایشان میگویند که فایده شناختن امام زمان خود همان دیدن و فرا گرفتن مسائل و احکام نیست
بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد آنکه او خلیفه خداست در زمین امریست که فی ذاته مطلوبست و رکنیست از ارکان اسلام
همچنانکه جمعی که در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند تصدیق بوجود آنحضرت و اعتقاد به نبوت او ضروری دین ایشان بود قطع نظر از
دیدن او و فرا گرفتن مسائل و احکام دین از او روایت شده است از جابر بن عبدالله انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر
احوال امام محمد مهدی علیه السلام کردند و فرمودند ذلک الذی یفتح الله عز و جل علی یده مشارق الارض و مغاربها

یغیب عن اولیائه غیبة لا یثبت فیها الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست آنکه فتح خواهد کرد خدای عز و جل
بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی که بر تصدیق آن ثابت نمی ماند مگر کسی که
خدا بتحقیق امتحان کرده باشد دل او را از جهة ایمان جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای آیا شیعه و دوستان او را انتفاعی خواهد بود
از و در ایام غیبت او حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای والذی بعثنی بالحق نبیا انهم یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته
فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس وان علاها السحاب یعنی آری بآن خدای قسم که مرا فرستاده است بحق و راستی که
ایشان یعنی شیعه اولیاء او روشنی میگیرند بنور او و منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او بنحوی که منتفع میشوند مردم از آفتاب و اگرچه
زیر ابر پنهان باشد و امامیه میگویند بایشان که تشنیع درین باب ما میکنید بعینه بر شما وارد است زیرا که شما بر آن رفته اید که مراد
بامام زمان درین حدیث مذکور صاحبان شوکتند از پادشاهان و سلاطین و بنابرین هر کس باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل خواه عادل باشد
و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده مترتب تواند بود بر شناختن جاهل و فاسق تا اگر کسی که بمیرد و او را نشناخته باشد کافر و بکار دین
مرده باشد و بعضی از مخالفین بر نحوی منقطع شده اند و بران رفته اند که مراد بامام زمان درین حدیث کتاب الهیست که قرآن مجید باشد
و امامیه میگویند بنابرین تخصیص بامام زمان التخصیص که از حدیث مذکور فهم میشود وجهی نداشته خواهد بود چه تخصیص کو استغراق آن دارد که
امام هر عصری غیر امام عصر دیگر باشد و قرآن در همه عصر یکیست و تغییر و تبدیل در آن راه نمی یابد تا انقراض عالم و نیز چه معنی اراده شده است از
معرفت قرآن کسی که آنرا حاصل نکرده باشد کافر میمیرد اگر مراد باین معرفت الفاظ و عبارات و دانستن معانی آنست چنانچه مخفی نیست
بر بسیاری از مردم مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق اوست همان تشنیع که بر ما میکرد بر شما میکرد و چه خواهیم گفت هرگاه معرفت الفاظ
اگر کس را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته باشد و نتواند که استنباط مسایل و احکام از آن نمود چه فایده مترتب خواهد بود بر تصدیق
بوجود آن که کسی که حاصل نکرده باشد آنرا چون بمیرد کافر مرده باشد پس تشنیع شما درین باب وجهی نداشته باشد و الله الهادی و علیه التکلان
تمثیل فهیم حکایت کرده است سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه در بعضی از کتب خود که روزی اجتماعی دست داد مرا در بغداد
با بعضی از فضلای آنجا و کشانیدم سخن را با ایشان بامر امام محمد مهدی علیه السلام که امامیه با او میگویند که او تا غایت در حجوبست
و بواسطه مصلحتی از نظر مردم غیبت اختیار کرده است تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان که طرف بحث بود در مقام
تشنیع و اعتراض شد بر کسی که تصدیق بوجود او کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت مدید زنده است و انکار تمام مینمود و او اکثر
با او گفتم که میدانی که اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی کند که من بروی آب راه میروم جمیع مردم برای مشاهده در مقام تعجب شده
بدیدن او میروند پس چون بر طبق دعوی خود بعمل آورد و رفتن او را بر روی آب همه مشاهده کنند و تعجبات نمودند بعد از آن اگر با

روز دیگر شخصی آید و همان دعوی کند و جمعی بتماشای او برآیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود
بعد از آن اگر مرتبه سیم باز کسی آید و دعوی نماید پس باشند که کسی بتماشای او بر نیاید و در مقام دیدن آن نشود مگر جمعی قلیل از
مردم پس چون بعمل مذکور قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب ببینند بالکلیه رفع تعجب همه خواهد شد بعد از آن اگر
باز کسی آید و این دعوی نماید و جمعی برو جمع شوند و از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار نموده باشند بیشتر از تعجبی که مرتبه اول
و دویم و سیم نموده اند جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و بر ایشان تشنیع خواهند کرد و سخنان سخیف بر روی ایشان
خواهند گفت پس بعینه حال مهدی علیه السلام و تعجب شما از درازی عمر او و باقی ماندن او تا امروز ازین قبیل است چه شما روایت کرده اید که
ادریس علیه السلام موجود است در آسمان و زنده است از زمان خود تا حال و روایت کرده اید که خضر علیه السلام موجود است و عیسی در آسمان چهارم
و چون مهدی علیه السلام ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در نماز باو اقتدا خواهد کرد پس این سه نفر اند از آدمی که عمر ایشان درازتر
شده است از عمری که ما از برای مهدی ثابت میکنیم و شما بان اذعان کرده اید و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب میکنید از اینکه شخصی از
ذریه پیغمبر آخر الزمان علیه السلام مثل یکی از ایشان باشد و انکار دارید این را که این معجزی باشد از جمله معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله که
یکی از ذریه و عترت او زیاده بر آنچه متعارف عمرهای زمانست عمر یابد انجم بدرستی که خوش آمده است مرا درین مقام ذکر
کلامی که شیخ العارفین شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم از آن ایراد کرده است و آن
اینست ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة علیها السلام یواطی اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله
جده حسین بن علی علیه السلام یبایع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله صلی الله علیه و آله فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق
بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض
فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه
خوفا من سیفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل الحقایق عن شهود و کشف بتعریف الهی له رجال
الهیون یقیمون دعوته و ینصرونه ولولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله ولکن الله یظهره بالسیف والکرم فیطیعون و یخافون
و یقبلون حکمه من غیر ایمان و یضمرون خلافه و یعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر مذهب ائمتهم انه علی ضلال فی ذلک لانهم یعتقدون
ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقی مجتهد فی العالم وان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد و اما من یدعی
التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال بدرستی که مرد خدا این خلیفه است از عترت رسول خدای ص
از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام او موافقست با نام رسول خدای صلی الله علیه و آله و جد او حسین بن علی است علیهما السلام

میکرد از مردم در حرم خدای تعالی میان رکن یمانی و مقام ابراهیم شباهت دارد و خلق نوح خاتم النبیین در نیکوی خلق و صورت برسول خدای ص
و فروتر است از رسول خدای صلی الله علیه و آله و خلق بضم خا یعنی در حسن اخلاق و نیکوی سلوک سعادت یافته ترین مردم بصحبت او اهل کوفه اند
زندگانی خواهد کرد میان مردم پنج سال یا هفت سال یا نه سال و جزیه خواهد نهاد بر کافران کتابی از یهود و نصاری و امثال ایشان و خواهد خواند
مردم را بدین خدای تعالی شمشیر در هر طرف خواهد ساخت مذاهب مختلف را از روی زمین و باقی نخواهد گذاشت مگر دین حق را و دشمنان او که
مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند چون ببینند او را که برخلاف آنچه امامان ایشان بر آن رفته اند حکم میکند در تحت حکم او در خواهند آمد از روی
اکراه و اطاعت خواهند کرد اوامر و نواهی او را بجهة ترسی که از شمشیر او داشته باشند و شادان و فرحناک باشند بوجود او عامه مسلمانان
بیشتر از خاصان ایشان بیعت کنند با او عارفان و دانایان از اهل حقایق و ارباب عرفان از روی شهود و کشف بتوفیق الهی یعنی بشناختی که
از جانب خدای تعالی هدایت بآن یافته باشند و او را مردی باشند از جانب خدای تعالی که برپای میدارند دعوت او را و یاری میداده باشند
او را در دعوت مردم بدین حق و اگر نباشد که شمشیر در دست او باشد هر آینه فتوی دهند فقها بقتل او و لیکن ظاهر سازد خدای تعالی او را
بشمشیر و کرم و نفع یابند و فایده گیرند فقها و مجتهدین بکرم و طعام او و ترسیده باشند از شمشیر او و قبول کنند خدای تعالی احکام او را
اگر ایمان آورده باشند و در باطن بر خلاف او باشند و اعتقاد داشته باشند درباره او که هر گاه که در میان ایشان حکمی کند غیر حکمی
که امامان ایشان کرده باشند که او بر ضلالت است و حکم او بر حق نیست بواسطه آنکه ایشان را اعتقاد آنست که مجتهدین و زمان اجتهاد انقطاع
یافته است و مجتهدی در عالم باقی نیست و خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد ساخت که بدرجه اجتهاد رسد و اما کسی که
دعوی توفیق الهی و شناخت خدای نماید مر احکام شرعی را نزد ایشان بر گمراهی و فساد خیال و رای منسوبست تا اینجا بود ترجمه کلام
مذکور پس تأمل کن در آن و بدیده بصیرت در نگر بر سختی که کوتاه نباشند از رسیدن بنیان و فهم آن بچیدن میوه مقصود در آن اقدام
نمای خصوصا در قول او که ان الله خلیفة فی الارض مر خدا را خلیفه ایست در روی زمین و قول او که اسعد الناس به اهل الکوفة سعادتمند ترین
مردم بصحبت او اهل کوفه اند و قول او که اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد و دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد اند و قول او که لانهم
یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع ایشان را اعتقاد آنست که اجتهاد و زمان مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهدی دیگر در عالم
نخواهد بود بسا باشد که جایی که مقصود او درین عبارت چیست و ازین کلام چه اراده دارد و الله ولی التوفیق یعنی می یابی که بعد از او
صاحب الامر علیه السلام الآن بر روی زمین موجودست و سعادت یافتگان با او شده اند و زمان اجتهاد انقطاع نیافته است چنانچه
در صدر سلف مردم سبق و تنزل جهد بسعادت اجتهاد و استنباط احکام و مسایل دینی از قرآن و حدیث فایز گشته اند حالا نیز مانع از آن
و در فیض بسته است و هر کس سعی نماید ممکنست که بآن مرتبه رسد که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا این نیست مگر بنفس

تتبع

تتبع و الله ولی التوفیق حدیث سی و هفتم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن
ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد از منقری از سفیان بن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام فی قول الله عز و جل لیبلوکم
ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا و انما الاصابة خشیة الله و النیة الصادقة ثم قال
العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل و النیة افضل من العمل شرح کلام امام علیه السلام
در ضمن آغاز و پنج بخش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام در تفسیر آیه کریمه الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا یعنی اوست آن خدای که آفریده است مرگ و زندگانی را بجهة آنکه امتحان کند شما را ای بنی آدم و ببیند که کدام یک از شما نیکو
عمل تر است آنکه مراد بنیکویی عمل درین آیه بسیاری عمل نیست و از ایکم احسن عملا این معنی خواسته نشده است که کدام یک از شما در بسیاری
عمل کوشیده اید بلکه مراد اینست که عمل کدام یک از شما صواب تر است و مراد از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد بترس خدای تعالی
و نیت صادق بعد از آن فرموده عمل خالص آنست که در بعمل آوردن آن اراده نکرده باشی مدح و ستایش کسی را بر آن غیر از خدای که
عزیز است و بزرگ و نیت بهتر است از عمل بخش دوم لیبلوکم ایکم احسن عملا این جمله بجهة بیان علت خلق موت و حیات که
در جمله سابق بدان مذکورست بحسن عمل و نیکویی کردار و موجب آنست که مردم وثوق بسیار و اعتماد تمام بر دنیا و زندگانی آن
نداشته باشند و لذات و نعمتهای آن که در معرض فنا و زوالست و فریفته نشوند و عطا کرد حیوة را که بسبب آن قدرت می یابند بر قیام
باعمال صالحه و کردار نیکو تا بعمل آرد با ایشان در دار دنیا معامله کسی را که در مقام امتحان و خبر گرفتن آن باشند که کدام یک از شما نیکو
عمل تر است و مقدم داشت درین آیت موت را بر حیوة بواسطه آنکه موت بیشتر باعث بر حسن عمل مردم را بیشتر بر نیکویی کردار میدارد و بتا
دانست که این تفسیر که مذکور شد گاهیست که محمول شود موت که در آیه مذکورست بر موتی که بعد از حیوتست اما اگر حمل کنیم موت را بر عدم
اصلی که پیش از ایام حیات و قبل از دخول در حیاتست بنابر آنکه اطلاق موت میکنند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که و کنتم
امواتا فاحیاکم یعنی شما مردگان بودید پس زنده گردانید شما را خدای تعالی معنی آیت والله اعلم این خواهد بود که تقدیر کرد خدای تعالی
عدم اصلی شما را پس نقل کرد شما را از آن حال و خلعت حیوة در پوشانید بجهة آنکه امتحان کند شما را یعنی که گذشت و تقدیم موت
برین تقدیر بواسطه آنست که عدم اصلی مقدم است بر حیوة لیس یعنی لیس از افعال ناقصه است که اسم و خبر میخواهد و اسم اینجا مضمر است
مستتر در او راجع بخدای تعالی یا بضمیر شانست که راجعست بمسند الیه جمله آینده و بالی مرجع است علی اختلاف المذهبین فیه جمله یعنی خبر آنست
خشیة الله و النیة الصادقة در معنی خشیت و بیان فرق میان آن و خوف کلامی که از خواجه نصیر طوسی رحمه الله منقولست در شرح حدیث
بیست و دوم ازین کتاب سبق ذکر یافت بآنجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق مایل ساختن دلست بجانب طاعت خدای تعالی

بی آنکه ملاحظه شود در آن چیزی سوای قرب و حصول رضای او نه مثل کسی که آزاد کند بنده خود را مثلاً و ملاحظه کند در آن با قصد قرب خلاصی
خود را از منفعت نفقه و کسوه او یا از زشتی خلق و زبونی اعمال او یا آنکه تصدق کند در حضور مردم مالی را بواسطه غرض ثواب الهی و ستایش
مردم او را در آن بر وجهی که اگر ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور از وی بعمل نیاید و اگرچه داند که اگر رغبت بثواب الهی نبودی مجرد
رغبت ستایش مردم او را بر آن نمیداشت که تصدق مذکور از وی بعمل آید و نه مثل آنکسی که او را ورد و در نمازهای سنتی مثلاً و عادتی در بعضی
تصدقات بوده باشد که همیشه بآن قیام داشته است و اتفاق افتد که در وقتی که بآن قیام داشته باشد جمعی حاضر شوند و او در آن وقت
عمل مذکور را بر خود سبکتر یابد از اوقات دیگر و بسبب حضور الجماعت در آن وقت در خود زیادتی منزلتی و نشاطی احساس نماید بسبب اکرام ایشان
بر عادت او و اطلاع یافتن ایشان و اگرچه داند که اگر ایشان حاضر نمیشدند نیز عمل مذکور را ترک نمیشد و فتوری در آن بهم نمیرسید زیرا که امثال این امور
از اموریست که خلل دارد در صدق نیت و اخلاص کامل و بالجمله هر عملی که قصد کنی در آن قرب و حصول رضای الهی را و ضم کنی بآن حظی از حظوظ
دنیا و الحیثیتی که ترکیب یابد باعث بر قیام آن عمل از غرض دینی و غرض دنیوی نیت تو در آن صادق نخواهد بود خواه باعث دینی قوی تر باشد
از غرض دنیوی و خواه ضعیف تر و خواه هر دو مساوی باشند العمل الخالص الذی لا تریدان یمدحک علیه احد الا الله
عز و جل خالص در لغت هر چیزیست که صاف و بیغش باشد و چیزی دیگر غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن غیر از وی در مرتبه فروتر باشد
و خواه نه پس کسی که تصدق کند بمحض ریا که نیت او بقصد قرب باشد صدقه او بحسب لغت خالص خواهد بود و همچنان صدقه که بمحض ثواب
باشد و ریا ملحوظ نباشد اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالص بعملی که قصد قرب در آن مجرد باشد از جمیع آمیزها و باین معنی را اخلاص می نامند
اصحاب قلوب و ارباب حقیقت عمل خالص را بعضی تعریفات دیگر نیز کرده اند بعضی گفته اند هو تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه نصیب
یعنی بری ساختن عملست از آنکه غیر خدا را در وی نصیبی بوده باشد و بعضی گفته اند که هو اخراج الخلق عن معاملة الحق یعنی بیرون کردن خلق است
از معامله که با خدا میکند و بعضی گفته اند هو ستر العمل عن الخلایق و تصفیته عن العلایق پوشیده و پنهان داشتن عملست از نظر
خلایق و صافی و پاک ساختن آن از جمیع تعلقات و گروهی گفته اند ان لا تطلب علیه عوضا فی الدارین یعنی عمل خالص آنست که
اراده نکرده باشد و نخواسته باشد بعمل آورنده آن بازای آن عمل عوضی را از خدای تعالی نه در دنیا و نه در آخرت و این درجه ایست بلند و پایه
عالی که کمتر کسی بآن میتوان رسید و اشاره بآنست کلام امیرالمؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله در حال مناجات پروردگار خود که
ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نکردم ترا از
ترس عذاب تو و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن یافتم ترا لایق آنکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم تنبیه اول باید
دانست که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی بر آن رفته اند که هرگاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاصی از ثواب عقاب الهی قصد

شود آن عبادت صحیح نیست و گفته اند که این قصد منافات دارد با اخلاص که عبارت از اراده محض حصول ثواب و رضای الهی و اطاعت
امر اوست و کسی که بقصد حصول ثواب یا خلاصی از عذاب نماید هر آینه قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع ضرر را از خود نه محض حصول
ثواب و اطاعت امر خدا را چنانچه کسی که تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهة ترسی که
او را از اهانت و آزار او باشد هر آینه او را در آن فعل مخلص نخواهند گفت و جمعی که درین باب مبالغه و غلوی بسیار کرده اند رضی الدین علی
بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله علیه در قواعد شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه رضوان الله
علیهم نیست و امام فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است و گفته است که جمیع ایشان متفق اند بر آنکه کسی که عبادت
خدای کند جهة ترس عذاب او یا بواسطه طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و نقل مذکور از وی نزد تفسیر قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
واقع شده و جزم کرده است در اوایل سوره فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نماز بر نوجه کند که نماز میکنم بواسطه حصول ثواب جنت یا و بتعالی
بجهة گریز از عقاب او نماز او باطلست و کسی که گفته است این قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست قبول ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص
باشد و میگوید اراده فوز بثواب الهی و سالم ماندن از غضب و عذاب او امری نیست که مخالفت داشته باشد بقربت و حصول رضای او
و چون چنین باشد و حال آنکه خود در کلام مجید مدح اصفیای خود باین کرده است که کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا
رغبا ورهبا یعنی بودند ایشان که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که در ثواب ما داشتند و بجهة ترسی که از
عذاب ما ایشان را بود و نیز در کلام مجید فرموده است وادعوه خوفا وطمعا یعنی بخوانید خدا را و عبادت او کنید بنابر ترسی که از عذاب او دارید
است و بواسطه طمعی که بثواب او دارید و در آیه دیگر میفرماید یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا
الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید و گرویده اید بخدا و نبی که رسول او شما را بآن دعوت کرده رکوع کنید و سجده نمایید
یعنی نماز کنید و عبادت نمایید پروردگار خود را و بکوشید در بعمل آوردن امور خیر در حالتی که بوده باشید شما امیدوار بفلاح و از جانب او
تا آنکه فلاح یابید از جانب او و علی الاحتمالین و فلاح عبارتست از فوز بثواب چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی بر آن تصریح کرده است این غایت
بود آنچه از کلام حق که قصد مذکور را منافی اخلاص میداند بنظر رسیده و بحث و مناقشه را درین دلایل مجالیست وسیع و میدانیست فراخ اما
در آنکه گفته اراده مذکور مخالفتی بقصد قربت و اراده وجه الله ندارد و منافی اخلاص نیست آنکه این کلامیست بی مغز و سخنیست بی ترکیب
بحسب ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان اطاعت و بردگی او بواسطه غرضهای دیگر از آفتاب ظاهرتر است و هیچ شکی نیست که شخص دوم
نزد ارباب بصیرت و عرفان از موضع اعتبار ساقطست و از درجه اعتماد نازل و اما در استدلال بدو آیت قرآنی که اول مذکور شد آنکه
بسیاری از مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا و رهبا آنچه مذکور شد نیست بلکه بمعنی رغبت در اجابت و قبول طاعت است و ترس از رد و عدم قبول

آن واما در آیت سیم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشد که سعادتمند شوید و فیروزی
یابید و هیچ شک نیست که حصول رضای او تعالی وحده از اعاظم سعادتست و فوز بسعادت قبول طاعات بهترین فیروزیهاست و تفسیر
کرده است شیخ مذکور فلاح را در قول خدا تعالی و اولئک هم المفلحون بنجاح و فوز که عبارتست از فیروزی یافتن و سعادتمند شدن
و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله علیه نیز در تفسیر خود که موسوم به تبیانست گفته است که مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزیند یعنی آنکه ادراک
کرده اند و یافته اند آنچه میخواسته اند از خدا تعالی بسبب اعمال خیری که از ایشان بوجود آمده است و بازای ایمانی که بهم رسانیده اند و آورده
اند و آن جنت است فیروزی و سعادتمندی و در تفسیر قاضی بیضاوی واقع است که المفلح هو الفائز بالمطلوب و همین معنی نیز در کشاف واقع است
آری تفسیر کرده است شیخ ابو علی طبرسی فلاح را در کریمه قد افلح المؤمنون بفوز بثواب و نهایت آمال فلاح در آیت مذکوره باین معنی لازم
ندارد که هرجا واقع شود بر آن معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که بر آن معنی محمول شود استدلال این بر مطلب مذکور کافی نیست که جمله لعلکم تفلحون
جمله حالیه باشد اما اگر بتعلیل محمول شود همچنانچه شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیت مذکوره مطلق دلالت بر مدعی نخواهد بود چه بر آن
تقدیر معنی چنین خواهد بود که بر آن وجه عمل آرید یا عمل آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فائز شوید و از عذاب برهید و این معنی لازم ندارد
که اگر باین قصد کنند عمل صحیح باشد نمی بینی که وضو سبب سرد شدن و لطافت اعضا میشود و اگر در وضو آن را قصد کنند باتفاق وضو باطلست
و اگر ضم کنند قصد آن را بقصد قربت در صحت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هر چه عمل سبب آن شود لازم نیست که
قصد آن صحیح باشد و اولی آنست که استدلال بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است آن را شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
کافی بطریق حسن از هارون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلثة قوم عبدوا الله عز و جل خوفا فتلک عبادة
العبید و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلبا للثواب فتلک عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله عز و جل حباله فتلک عبادة ایشان بترس از
عذاب اوست و این عبادت بندگانست که بواسطه تادیب خداوندان باوامر و نواهی ایشان قیام مینمایند و برخی بعبادات او قیام
مینمایند بواسطه خواهش ثواب او و این عبادت مزدورانست که بواسطه مزد آوردن اجرت ایشان بعمل قیام مینمایند و جمعی عبادت
او را بجای میآرند بواسطه محبتی که باو دارند و این عبادت خردمندان و مقربانست و این عبادت بهترین عباداتست و بر آن
دلالت دارد که آن دو قسم اول نیز الفاظ بهی دارد پس صحیح باشند چه عبادت باطل بهیچ نحوی متصف بحسن نیست پس مطلوب که صحت عبادت
گاهی که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب بعمل آمده باشد ثابت شده مبحث دوم جمعی که مانع اند از آنچه در نیت قصد تحصیل ثواب
و خلاص از عذاب واقع شود و قصد مذکور را چنانچه از کلام ایشان فهم میشود باعث فساد عبادات میدانند و اگرچه با قصد قربت جمع شود
و اما بعضی محالی که عبادت سبب حصول آن میشود و خواه قصد شود و خواه نه مثل خلاص شدن از نفقه دادن بنده بسبب آزاد کردن او

کفاره و پرهیز از طعام در روزه داشتن و تبرد و خنک شدن اعضا در وضو و اعلام ماموین بدخول از نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت
کردن غریم باشتغال بنماز و ملازمت طواف خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محافظت متاع خود در برخاستن نماز شب
و امثال آن ظاهر است که قصد اینها بر حسب ایشان بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد اما آنکه قصد تحصیل ثواب را باعث فساد
عبادت میدانند خلاف کرده اند در آنکه این قصد مبطل هست یا نه اکثر از ایشان بر آن رفته اند که مبطل است چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره در کتاب مبسوط و شیخ ابو القاسم در معتبر شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب تحریر الاحکام و منتهی جزم باین کرده اند
و گفته اند که امور مذکوره هرچند البته حاصلست قصد آن لیکن اگر قصد قربت متحقق باشد نقصان ندارد و بر بطلان وارد می آید که لزوم حصول
آن چنانچه سبق ذکر یافت لازم ندارد صحت قصد آن را و متاخرین علما رضوان الله علیهم حکم کرده اند ببطلان عبادت گاهی که با قصد
قربت یکی از قصدهای مذکوره جمع شود شیخ جمال الدین مطهر در کتاب نهایه و قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ
فخر الدین ولد او و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده اند و این قول را رجحان داده اند بنابر آنکه اخلاص که در عبادت
مطلوبست بانضمام قصد امور مذکوره فوت میشود و این مذهب اصحست و شیخ شهید در قواعد خود احتمال تفصیل را نیز داده است بر نهجی که
اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد و قصدهای دیگر بتبعیت آن واقع شود عبادت صحیحست و اگر امر بعکس باشد یا هر دو مقصود بالذات باشند
باطل و بباید دانست که آنچه قصد آن با نیت قربت ضم میشود اگر فی نفسه رجحان داشته باشد یعنی واجب باشد یا سنت و قصد آن از روی
وجوب یا سنت کنند مثل امساک از طعام در روزه داشتن گاهی که بواسطه حفظ بدن امساک مذکور واجب شده باشد و اعلام ماموین
بدخول در نماز بقصد راهنمونی بر خیر مناسب آنست که ضرر در صحت عبادت نکند چه قصد آن منافی قصد قربت ملاحظه رجحان آن نشود
پس روزه کسی که با نیت قربت در آن قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه حفظ بدن صحیح خواهد بود خواه روزه مذکور واجب باشد
و خواه سنت و خواه واجب مذکور متعین باشد مثل روزه ماه مبارک رمضان و نذر معین و خواه غیر معین باشد مثل روزه قضا و نذر
غیر معین نهایتش در خاطر در صحت روزه غیر معین شکی هست و عدم صحت نیز احتمال دارد والله اعلم مبحث سیم توقف کرده اند بعضی
فقهای مذهب با راده ایجاد الفعل علی الوجه المامور به شرعا یعنی اراده موجود ساختن فعل بر وجهی که از جانب شارع امر با آن شده
و مراد او با راده فاعلیت و بفعل آنچه اعم باشد از فعل و از داشتن نفس بر ترک فعل یا مردن رود و از توقف مذکور اراده خلاف
مر افعال بنده کار را زیرا که آن اراده فاعل هست و در اصل شود هست روزه و هست احرام حج و امثال آن با آنکه تحت ظاهر اراده فعل هست
بلکه اراده ترک فعل است و علی الوجه المامور به شرعا متعلق است باراده و با ایجاد و مراد آنست که اراده بر آن وجه باشد تا عزم از توقف
مردن رود چه در عزم لازم نیست که اراده بر آن وجه باشد بلکه عزم بر فعل اراده ایجاد آنست بر سبیل هست خواه بر وجه ماموریه باشد و خواه نه و این

توقیف علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده و شیخ علی رحمة الله علیه بر آن اعتراض کرده است که اگر از مامور به واجب اراده کرده
بنابر آن که امر در حقیقت از برای وجوب است و در غیر وجوب بطریق مجاز استعمال میشود لازم می آید شامل سنت نباشد پس توقیف
جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است آن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد و از جانب شارع حسن آن حاصل کرده باشد اگرچه بر وجه اباحت
بوده باشد مثل آنچه مطلوبست در قول خدا تعالی واذا حللتم فاصطادوا یعنی هرگاه محل شدید و حرام خود را باتمام رسانید پس جهت شکار کردن
صید کنید با آنکه حمل کلام است بر معنی مجازی صادق خواهد بود بر اراده بوجود آوردن افعال مباحه و حکم نبودن آن نزد فقها القدر روشنست
تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد در کلام او نظر است زیرا که مامور به عبارت از امریست که بفعل آوردن آن بحسب شرع
رجحان داشته باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی که قایلست باینکه آنچه حسن آن نیز از جانب شارع واقع شده
باشد فعلش بر ترک رجحان دارد و این که ملاحظه شود که دخول سنت در مامور به منافات دارد باآنچه مختار محققان است که استعمال امر
در وجوب بحسب حقیقت است و در غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در توقیف استعمال می یابد ظاهر آنست که بر معنی حقیقی مشتمل باشد اصلی ندارد
بواسطه آنکه مراد ایشان باین که گفته بحسب حقیقت از برای وجوبست صیغه افعلست و آنچه در معنی آن باشد نه لفظ امر که مرکبست از الف و میم
و راست چنانچه مذکور نیز دانسته از برای معنیست که مشترکست میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح زیرا که حکم کرده اند باینکه سنت نیز
حقیقت مامور به است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر حصول نقل کرده است و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست مقتضای اشتراک میکند
و نهایت آنچه توان گفت درین باب آنست که اعتراض شیخ علی مبنی بر اغماض عین باشد از آنکه مامور به شامل سنت نیز هست و ایشان حکم به
شمول مذکوره کرده اند و غرض او ضایع ساختن توقیف در اصل نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره بحث الزامی باشد زیرا که علامه
اگرچه در کتاب نهایت تردد کرده است در آنکه سنت مامور به است بحسب حقیقت یا نه اما در تهذیب الاصول جزم کرده است باینکه سنت مامور به
نیست بحسب مذکور با او بنابر مذهب اوست نه نفس بنابرین حیثیت نفی بحث مذکور مترتب نخواهد بود با آنکه ظاهر از کلام آنست که
مراد او اعتراض بر توقیف باشد و اثبات آنکه توقیف بر توجه خوب نیست نه بحث الزامی والله اعلم تمرین چهارم اشتهار یافته است
میان علمای ما رضوان الله علیهم که از جمله دلایل آنکه در عبادات ناچار است از نیت و نامیت نکند عبادت صحیح نیست قول تعالی است در کلام
مجید که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و در دلالت این آیت بر مطلب مذکور نظر است زیرا که دین درین آیت
بحسب ترکیب مفعول مخلصین واقعست و ضمیر امروا راجعست باهل تورات و انجیل و مراد اینست والله اعلم که مامور شده اند یهود و نصاری
مگر باینکه بندگی کنند خدا را در حالتی که مخلصین باشند در بندگی خود و کسی را مثل عزیر و عیسی شریک او نسازند در بندگی او چنانچه شیخ ابو علی
طبرسی در تفسیر خود که موسوم بجوامع الجامع است جایی که تفسیر این آیت میکند گفته است که معنی آیت آنست که مامور شده اند ایشان در تورات

والجیل مگر بدین برگزیده و لیکن تحریف کرده اند کتاب خود را و مبدل کرده اند احکام آن را آنچه میخواسته اند و صاحب کشاف در کتاب
خود نیز بر توجه ذکر کرده اند و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین درین آیه کنایه از آنست که عبادت مخلوط
نسازند عبادت را بعبادت غیر او و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مخلصین له الدین بمعنیست که در بندگی او کسی را شریک
نسازند و مولانا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلال کرده باین آیت بر آنکه ایمان عبارت از مجموع اعتقاد
و عمل بارکانست زیرا که خدا تعالی یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که اخلاص باشد و اخلاص عبارت از توحید و یگانه دانستن
خداست و شریک ساختن کسی با او در عبادت و بعد از آن عطف کرده است بر آن قیام نماز و ایتان بادای زکوة را پس اشارت
کرده است بمجموع و گفته است و ذلک دین القیمة و رد کرده اند بعضی این استدلال را بانکه لانسلم که ذلک اشاره بمجموع توحید
و قیام نماز و ادای زکوة باشد چرا نتواند بود که اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکور جزو دین قیم نباشد و با جمله از بیان آن
حاجت ظهور رسید که آیت مذکور بر غیر این دلالت ندارد که اهل کتاب مامور شده اند باینکه عبادت ایشان مر خدا را در حالتی از ایشان
واقع شود که قایل باشند بوحدانیت و یکتایی او و کسی را در عبادت خود شریک او نسازند و اصلا دلالت ندارد بر آنکه ناچار است در
عبادات از نیت بهیچ یک از دلالات مشهور بلکه نهایت آنچه از آیت استنباط آن توان کرد آنست که عبادت مشرکین صحیح نیست و کجا
این مطلب با آنچه مدعی ایشان است تمرین پنجم وجهی دیگر در حاشیه بر توجه مذکور است که میتواند بود مراد شریک ساختن کسی در
عبادت این باشد که غایه قصد کند در عبادت خود محض ثواب بخدا را و نیت عبارت از آنست و ممکنست که سخنان مفسرین که
مذکور شد نیز بر همین معنی محمول شود و بخاطر میرسد که این احتمال دفع بحث مذکور را دلیل کند زیرا که با وجود این احتمال هیچ شک نیست که
احتمال اول نیز قایمست و اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم وجوب نیت است فتدبر و باید دانست که آیت
مذکور اگرچه در باب یهود و نصاری نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکند اما از تکلیف ایشان بامری تکلیف ما بآن
امر لازم می آید اما قول خدا تعالی در آخر آن که و ذلک دین القیمة یعنی آن عبادت مقرون باخلاص طریقه ملت مستقیم است اشعار بر آن
دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز ثابت باشد و ازین جهت است که علمای ما بر مطلب مذکور باین آیت استدلال کرده اند والله اعلم تمرین ششم
باید دانست که ناچار است در نیت از قصد بوجود آوردن فعل پس کسی که تصور فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود آوردن آن را در حقیقت
نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند نیت را بر نفس تصور مذکور هرچند مقرون بقصد ایجاد نباشد چنانچه در عبارت
فقها واقعست که اگر متوضی نیت کند دفع حدثی را و در واقع آن حدث از او واقع نشده باشد اگر نیت مذکور از روی غلط باشد
و او را در آن اشتباه شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد باطل زیرا که در صورت غلط هیچ شک نیست که

فاصد رفع حدث واقع شده است اما در صورت عمد قصد مذکور نمیتواند بود که از و واقع شده باشد بلکه آنچه از و واقع شده مجرد تصور حکایت

نفس است و از اینجهت که حکم به بطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او در آنصورت در حقیقت مشروع نیست و آنچه او صورت نیت داده آنرا

از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادت قال العلامه فی بحث نیت الوضوء من نهایة الاحکام لا یجب التعرض لرفع حدث معین فان نواه و کان

هو الثابت صح اجماعا و لو کان غیره فان کان غالطا و الاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لما فلا یضر الغلط فیها و ان کان عامدا فالاقرب

البطلان لتلاعبه بالطهارة یعنی واجب نیست در وضو قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند آنرا و او در واقع محدث بآن حدث باشد وضوی او

باجماع صحیحست و اگر حدث دیگر موجب وضوی او شده باشد اگر قصد او از روی غلط و اشتباه باشد اقرب در فتوی آنست که وضوی او

صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب بطلان آنست بواسطه ملاعب و بازی کردن او بطهارت پس قول او که لتلاعبه بالطهاره

و فعل او را بازی و ملاعب بطهارت حمل کردن اشارتست باینکه در آنصورت نیت در واقع محصل نیست و الا از قبیل ملاعب و بازی

نمیبود و رافعی که از علمای اهل سنت در کتاب عزیز که از مصنفات اوست میگوید از انواع رفع حدث النوم و لم ینم و انما بال فان

کان غالطا صح وضوء و ان کان عامدا لم یصح لانه متلاعب بالطهارة یعنی نیت کند متوضی رفع حدث خواب را مثلا و در واقع خواب نکرده باشد

بلکه موجب وضوی او بول باشد بخاطر آورد و اگر نیت مذکور را بر سبیل غلط از و واقع شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد

و دانستگی باشد دانسته که از و خواب واقع نشده است وضوی او صحیح نیست زیرا که او در آنصورت متلاعب و بازی کننده خواهد بود

بطهارت پس دانسته شد که فقها غلط کننده را با وی گفته اند و عامد را لاعب بازی کننده بواسطه آنکه در صورت غلط قصد رفع حدث فی الجمله

از و واقع شده و در صورت عمد نه و نیت کفتن آن که در عبادات مذکور از ایشان واقع شده از روی مجازیست بعلاقه تشبیه چه بسیار است که

فقها بر آنچه صورت چیزی باشد اسم آن چیز اطلاق میکنند چنانچه گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار بهم مخلوط شوند چنانکه

تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجبست که بر همه نماز گذارند و قصد کنند در نیت نماز بر مسلمانان با آنکه بعد از آنکه نیت مخصوص مسلمانان شد

در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات و همچنین گفته اند که واجبست غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان

باشد کاهی که از حیض پاک شود بمذهب جمعی که قایلند باینکه جواز وطی او موقوف بر غسلست پس با آنکه آنچه از و بصورت غسل واقع شود

در واقع غسل نیست بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت چون قصد قربت جزو اوست از کافر نمیتواند واقع شد زیرا که قصد قربت که

مراد از و اینجا قصد امتثال امر شارعست از کافر متصور نیست چه او خود را بهیچ یک از اوامر شرعی مامور نمیداند اطلاق غسل بر آن کرده اند

بنابر آنکه صورت دارد و با لجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده اند از روی مجاز و اراده نکرده اند که آن اثر که در

صورت عمد در واقع از وی امر غیر واقع شد و ارد آید اثر ایشان آنچه ملا جلال دوانی در رساله انموذج بر ایشان وارد دانسته است و گفته ا

نیت عبارت از قصد است و قصد وقوع آنچه اعتقاد حصول آن نداشته باشد محالست که از جوان واقع شود چه جای انسان پس قصد

رفع حدثی که میدانند که از و واقع نشده است متصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و اشتباه باشد پس تغلیط آن غلط که در کلام ایشان

واقع شده غلط باشد مترجم گوید اگرچه دفع ایراد فاضل دوانی در مقام که از مصنف دام ظله وقوع یافته است در نهایت دقت و لطافت

و تحقیق مذکور لیکن او مسند فع نهایش مسلکه عنوان مبحث ساخته اند بخاطر قاصر میرسد که عباراتی که از فقها نقل کرده اند و ظاهر آنست که

بر سبیل استشهاد باشد نه بر سبیل تنظیر استشهاد آن نتواند شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق فقها نیت را بر مجرد تصور نیز بعلاقه آنکه متوقع

لقصد الوقوع باشد چنانچه مخفی نیست محتاج باستشهاد هست پس اگر عباراتی از فقها نقل میشد که متضمن آن اطلاق میبود با ذکر آن بیتکلف

سبیل استشهاد و قوع می یافت میبود و بران وارد نمی آمد که چون غرض چنانچه ظاهرست دفع بحث فاضل دوانی است که از عبارت فقها

علی عباراتی را که بحث او با ایشان بر آن عبارتست برو حجت ساختن انقدر از طور مناظره دور است فتدبر پنجم از تحقیقات ظاهر شد که نیت

از اصل عمل بهتر است و فضل آن از افضل عمل بیشتر و نیز در طریق خاصه و عامه روایت شده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیة المؤمن خیر

من عمله علما در توجیه این معنی چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد به نیت مؤمن اعتقاد حقست که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که

ایمان او بهترین اعمال اوست زیرا که اثری که بر آن مترتب میشود جاوید بودن در بهشت و عدم آن باعث جاوید بودن در دوزخ بخلاف

سایر اعمال حسنه که آنچنان نیست و این توجیه دفع اشکال دیگر از آنچه در تتمه این حدیث روایت شده است نیز میشود چه تتمه این حدیث بر نوع

منقولست که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت کافر بدتر است از اعمال او و این معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث

وارد است که ان بنی آدم اذا هم بالمعصیة لم یکتب علیه لعملها یعنی هر کسی که فرزند آدم هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را برو

نمی نویسند و عقابی برو مترتب نمیسازند تا بعمل نیاورد آنرا چه هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت معصیت فی نفسه عقابی مترتب

نباشد و عقاب بر مجرد عمل مترتب باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بر توجیه مذکور نیت کافر عبارت

از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود معنی تتمه حدیث مذکور این که اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهرست که این معنی منافات

ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است پس اشکال مذکور مندفع باشد فتدبر دویم آنکه مراد آنست که نیت عمل بهتر است از عمل بی نیت

و این توجیه را رد کرده اند که بهتری از شیء تقاضای آن میکند که در آن شیء نیز فی الجمله خوبی باشد و در عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست

سیم آنکه مؤمن نیت بسیاری میکند که زمانه یاری آن نمیکند که منوی او بعمل آید پس ثوابی که او را از مکاید نیت بهم میرسد

بیشتر باشد از ثوابی که از عمل حاصل میشود و این توجیه را با این وجه لغوی نسبت میدهند چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت

عمل زیرا که بر نیت تنها عقابی مترتب نمیشود بلکه اگر نیت خیر است بر آن ثواب مترتب و اگر نیت شر است و خود شر نیست علت

و عقابی بر آن مترتب نیست بخلاف عمل که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره پس این
اعتبار نیت بهتر از عمل باشد و این توجیه از سوانح طبع والد بزرگوار است قدس سره العزیز **پنجم** آنکه نیت کار دل است و عمل کار اعضا و دل
اشرف اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا و می بینی که خدای تعالی در کلام مجید نماز را که عمل اعضاست وسیله یاد خود که
عمل دل است جا کرده میفرماید اقم الصلوة لذکری یعنی برپای دار ای محمد صلی الله علیه و آله نماز را بواسطه آنکه وسیله یاد من باشد و ظاهر است که
مقصود اشرف است از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال ریا در آن نمیگنجد بخلاف عمل اعضا که اغلب متحول بر ریاست پس از این
رهگذر عمل دل بهتر باشد از عمل اعضا **ششم** آنکه مراد آنست که نیت بعضی اعمال مشکله مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس بعضی اعمال
خفیفه مثل تلاوت آیتی از قرآن و تصدق بیک درهم و امثال از این قبیل باشد **هفتم** اسم خیر در حدیث اسم تفضیل نیست بلکه مراد آنست که
نیت مؤمن عمل خیر است از جمله اعمال او نه عمل شر و من من تبعیض است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقولست و باین دفع میشود
منافی که در میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که
مشقت در آن بیشتر است چه مدلول حدیث مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت در آن بیشتر است و
اشکال مشهوری چنانچه سبق ذکر یافت در آخر این حدیث کرده اند که نیة الکافر شر من عمله چه بنابر این توجیه لفظ شر در آن فقره
اسم تفضیل نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کافر شریست از جمله اعمال بهایمش این توجیه چنانچه مخفی نیست در حدیث که ما در صدد
بیان آنیم جاری نمیتواند شد **مترجم گوید** از آخر آن حدیث این توجیه نظر به امکان مذکور در دفع اشکال مذکور بنابر آنچه گذشت منافات
میان مفاد آن فقره و میان حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة الخ و هیچ شک نیست که چنانچه حدیث مذکور بحسب ظاهر تقاضای آن
میکند که نیت کافر بدتر از عمل او نباشد تقاضای آن میکند که نیت او شر نیز نباشد زیرا که شر در این مقام سوای این معنی ندارد که موجب عقاب
باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت مترتب نیست پس منافات مذکور بحال خود باشد اگر گویند که مفاد حدیث
زیاده از آن نیست که قبل از اقدام بعمل شر بر نیت این عقابی نباشد مترتب نیست و این معنی منافات ندارد و با آنکه بعد از اقدام بعمل مترتب
باید بر نیت که بر نیت جدا عقاب کنند و بر عمل جدا و شر بودن نیت کافر میتواند بود که از این جهت باشد میگوییم اگر این توجیه تمام شود بودن
این توجیه نیز منافی میان حدیثین نخواهد بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام بعمل بر نیت کافر جدا عقابی که بر نیت او بعد از ایشان
بعمل مترتب میباید زیاده باشد از عقابی که بر عمل مترتب است پس نیست رفع این اشکال بتوجیه مذکور بلکه بتوجیه اول نیز وجهی نداشته
باشند فتدبر و دفع این منافی و اشکال بوجه دیگر نیز کرده اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال احمزها آن باشد که عمل را که
ممکن باشد که با نحای مختلف بجا آرند بهترین آنها نحویست که تحمل مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان و

ملاء کم میسر داشته شود ثوابش بیشتر است از آن روزه که در ایام زمستان و در ملاء سیر بدارند و زکوتی که در وقت گرانی غله یا در حال نداری
داده شود بهتر است از زکوتی که در وقت ارزانی و در حال توانگری بدهند پس منافات نباشد میان او و حدیث نیة المؤمن
خیر من عمله که نیت نیز بر انحای مختلف میتواند بود که واقع شود و هیچ شک نیست که نیتی که مقرون با خلاص صرف باشد نهایت
مشقت خواهد داشت و ثواب آن نیز بیشتر خواهد بود از بعضی نیتها که بر آن نحو نباشد **هشتم** آنکه مراد به نیت متاثر شدن دل است نزد عمل
و التفات او بجانب طاعت پروردگار خود و روی آوردن آن بآن و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که این معنی شدت
پیدا میکند و زیاده میشود گاهی که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشند و از مباشرت معاصی و منهیات باز آیند زیرا که میان
دل و اعضا علاقه و ارتباط تمام که هست تاثر ایشان از یکدیگر میشود حتی که اگر یکی از اعضا آفتی راه یابد سرایت میکند اثر آن بدل
و دل نیز متاثر میشود و اگر بدل نیز المی راه یابد مثل ترس و دهشت و امثال آن اعضا لرزه و رعشه می افتد و بر قرار نمیماند و دل در حقیقت
حاکم و متبوع است و جوارح و اعضا بمنزله رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح نیز دل است پس گمان مبر که نهادن پیشانی بر زمین که
در نماز واجب شده است غرض رسانیدن او بزمین است بلکه غرض آنست که بحکم عادت باعث زیادتی تواضع دل شود زیرا که کسی که
نفس خود را در مقام تواضع و انقیاد یافت اگر استعانت از اعضا بجوید و اعضای خود را نیز در صورت تواضع در آورد تواضع قلبی او
شدت پیدا میکند و اما کسی که سجده کند و از معنی تواضع غافل شود و دل خود را باشتغال دنیوی و لذات آن مشغول دارد هیچ شک نیست که
اثری از سجده او بدل نخواهد رسید بلکه وجود سجود او و عدمش مساوی خواهد بود نظر بنوعی که از آن مطلوبست پس نیت در حقیقت روح
عمل و میوه دل او ماده حیات او است پس افضل از او باشد و این توجیه نزدیک است بوجه پنجم که سبق ذکر یافت **نهم** آنکه نیت عبارت از مجرد این
قول نیست که در وقت نماز و روزه و درس گفتن مثلا گوئی که نماز میکنم یا روزه میدارم یا درس میگویم قیام مینمایم تقرب بخدا و
معانی الفاظ را بخاطر گذرانی مهیات کجاست این معنی بلکه ارباب تحقیق نیت میدانند زیرا که این مجرد حرکت دادن زبانی و حکایت
نفسیست و نیت در حقیقت برانگیزانیدن نفس است و میل ساختن او بانچه غرض و مطلوب وی است که عبارت از حصول رضا و قرب حضرت این
برانگیختن و میل هرگاه او را حاصل باشد بمجرد تکلم باین کلمات و تصور معانی آن بهم نمیتواند رسید و تکلم او باین کلمات در این حال از قبیل
گفتن سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم میرسانم و مایل آن میشوم بقصد آنکه او را باین کلام اشتها و میل مذکور بهم رسد مثل گفتن کسی که
دل او از محبت شخصی فارغ باشد عاشق میشوم فلان را و قدم در بادیه دوستی و اطاعت او مینهم بلکه راه از برای برآمدن در دل میلان
خاطر بچیزی و اقبال دل بسوی آن نیست مگر تحصیل اسبابی که باعث میلان و اقبال مذکور باشد و اجتناب از اموری که منافی آنست و نفس برانگیخته
نمیشود بجانب فعلی و میل بآن نمی نماید مگر بسبب برآوردن اموری که مناسبتی بآن داشته باشند و مربوط بآن شده بحسب صفاتی که غالبست

برآن واحتراز جستن از اموری که ضد آنست پس هرگاه غالب شود بر دل هوس منصب و دوستی و میل شهوت نفس و اظهار فضیلت و دعوی آوردن
طلب علم با وجود انتفاء آن از تحصیل آن اوامر آنها او را ممکن نخواهد بود در پس کفتن الفضید قربت و غرض انتشار علم وارشاد جاهلان و جواب
کمراهان ملکه درس کفتن او نخواهد بود مکر بواسطه تحصیل مقاصد باطله واغراض فاسده واکرچه بزبان آورد که درس میکویم تقرب بخدا
وبخاطر کذراند معنی آنرا مادام که لوث صفات مذکوره از لوح خاطر مرتفع نسازد واصلا اعتباری بر نیت او نخواهد بود وهمچنین هرگاه دل تو
نزد نیت نماز فرو رفته باشد بفکر لذات دنیا و همگی همت خود را مصروف تحصیل آن داشته باشی خبر نخواهد بود که همگی میل خود را متوجه افعال
نماز سازی و بدست آوری میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی تکلف و خود را بر آن داشتن خواهد بود و کفتن تو که
نماز میکنم از قبیل کفتن سیر خواهد بود که تشنه ام یعنی میرسانم و کفتن فارغ دل که عاشق میشوم حاصل آنکه نیت کامل که در عبادت بکار
تواند برد وجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال بدنیا نباشد وقلع وقمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا
دل خود را بالکلیه از امور دنیا و فکر آن باز نکردانی و دامان خاطر خود را از لوث صفات ذمیمه دنیه پاک نسازی وقطع نظر از حظوظ عاجله
دنیویه نکنی پس نیت مراتب است و اجر باشد از سایر اعمال و منافات نباشد میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله وانچه الحدیث متضمن
آنست و میان حدیث افضل الاعمال احمزها بلکه موکد و منور یکدیگر باشند والله ولی التوفیق **حدیث سی و ششم** روایت شده بسندی که
اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که از و نقل کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام
که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه وآله من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب
قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من
تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان یوما لکثیر من تاب قبل موته ان یعاین قبل الله توبته **شرح**
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول
خدا صلی الله علیه وآله هر کس توبه کند از کناهان خود پیش از رسیدن اجل موعود بیکسال هرآینه بسیارست هر کس توبه کند پیش از مردن خود
بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرموده است که ماه هرآینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بجمعه یعنی بیک هفته قبول میکند
حضرت عزت توبه او را بعد از آن کفته بدرستی که هفته هرآینه بسیار است هر کس در مقام توبه شود قبل از مردن خود بیک روز قبول کند خدای تعالی
توبه او را بعد از آن فرموده که بدرستی روز هرآینه بسیار است هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه بیند قبول میکند خدای تعالی توبه او را
بینش دویم من تاب قبل موته بسنة توبه در لغت بمعنی رجوع و برکشتن است از امری که آنرا اینده نسبت میدهند وکاه بخدا چون
نسبت به بنده دهند بمعنی آن برکشتن از معصیت و کناه است بسوی طاعت و فرمانبرداری و چون بخدا نسبت کنند برکشتن از عقوبت

وعذاب

وعذاب بجانب لطف و آمرزکاری و در اصطلاح پشیمانی از کناه است بواسطه آنکه کناه است وقید آخر بواسطه آنست که بیرون رود از
تعریف توبه پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضر است ببدن و بعضی زیاد کرده اند بر آن عزم بر ترک معاودت بکناه را ابد
الآباد یعنی دل نهادن بر آنکه دیکر هرکز بر سر آن نرود وظاهر آنست که عزم مذکور لازم آن پشیمانیست هرکز از آن منفک نمیشود و کلام تمام در این
مقام آنست که توبه دست نمیدهد مکر بحصول سه امر دانستن آنکه کناه حجابیست میان بنده و خداوند که مانع می آید از سعادت لقای او و زهریست
قاتل نسبت بکسی که مباشر آن میشود پس چون این معنی را دانست ویقین کرد هرآینه او را حالت دیکر دست میدهد که آن امر دویم است از
امور ثلثه مذکوره و آن اندوهکین شدن بواسطه از دست رفتن سعادت لقای مطلوب حقیقی و تاسف داشتن او بر ارتکاب اموری که
باعث آن شده واین تالم و تاسف است که تعبیر از آن بندامت و پشیمانی میکنند وهرکاه این تالم و تاسف زیادتی کرد و بسیار باشد
حالتی دیکر دست میدهد که امر سیم است از امور مذکوره و آن قصدیست که یکی تعلق بزمان حال دارد و یکی بزمان آینده و یکی بزمان
کذشته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد ترک کناهیست که مباشر آن بوده و آنکه بزمان آینده متعلق است دل نهادن بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن
با خود که دیکر بر سر آن نرود تا آخر عمر و آنچه بزمان کذشته نسبت دارد تدارک و تلافی طاعات و عباداتیست که از او فوت شده مثل قضا کردن
نمازها که اداء آن نکرده و بیرون آمدن از مظالم و حقوق مردم که در ذمه او قرار کرفته و امثال آن و این سه حالت یعنی دانستن ضرر کناه و پشیمانی از
ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنه ثلثه دارند امری چندند بر یکدیکر مترتب که حصول هریک از آن لازم دارد حاصل بودن دوی
دیکر را کاه است که بر مجموع این سه حالت اسم توبه را اطلاق میکنند و هر سه را هم توبه میکویند و بسیار است که توبه را بر حالت دویم که پشیمانی
مذکور است اطلاق میکنند و حالت اول را مقدمه آن مینامند و حالت سیم را ثمره و نتیجه آن و کاه است که مجموع پشیمانی و عزم مذکور را
توبه میکویند و برخی از اصحاب قلوب و ارباب عرفان توبه را بوجوه دیکر نیز تعریف کرده اند و بعضی کفته اند التوبة رجوع الآبق عن الجرم السابق
توبه بازکشتن غلام کریخته است از کناهی که پیشتر مرتکب آن شده و بعضی کفته اند اذابة الاحشاء لما سلف من الخطاء کداختن
دل و اعضای درونست بآتش ندامت از جهت خطاهائیست که از کذشته و کفته اند خلع لباس الجفاء وبسط بساط الوفاء کندن لباس جفا
و بر کردن آنست و کسترانیدن بساط وفا و نیکوکاری قبل الله توبته مراد بقبول خدای تعالی توبه بنده را ساقط ساختن عقابیست که
مترتب بر کناهی که از آن توبه میکنند و آنکه توبه باعث سقوط عذابست مجمع علیه اهل اسلام است و هیچکس از علمای خاصه و عامه
در این معنی خلاف نکرده است خلاف در اینست که قبول توبه و سقوط عذاب مذکور از تایب آیا بر خدای تعالی واجبست که اکر نکند ظلم از او لازم می آید
تعالی عن ذلک یا بر سبیل تفضل و موهبت که از روی کرم و احسان بر بندکان خود بعمل می آید و معتزله بر قول اول رفته اند و قبول توبه را
بر خدای تعالی واجب میدانند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند و میکویند از روی محض تفضل و احسانست و بر و واجب نیست و علمای شیعه

شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره نیز با ایشان درین مسئله توقف نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بر عدم وجوب آن برخدا کرده و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در بعضی کتب کلامی خود این قول اختیار کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن تجرید درین مسئله توقف نموده است
و هیچ یک از مذهبین را رجحان نداده و ظاهر درین مسئله شیخ و علامه است و دلایل وجوب مدخولست من تاب قبل ان یعاین در اینجا
دیدن ملک الموت است چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه احتمال روایت شده و میتواند بود که مراد بمعاینه یقین کردن موت
و نا امید شدن از حیات باشد چنانچه گویا مرگ را بالمعاینه می بیند و میتواند بود که مراد دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علی
علیه السلام باشد زیرا که روایت شده است در کتاب کافی از ابی بصیر که گفت قال ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله صلی الله علیه و آله و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه
و آله عن یمینه و الآخر عن شماله فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک
و اما ما کنت تخاف فقد امنت منه ثم یفتح له بابا الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان
شئت رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا الحدیث یعنی فرموده
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه حایل شود مرگ میان مؤمن و سخن کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بیفتد می آید
نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله و کسی که خدا تعالی خواسته باشد یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام می نشیند رسول خدای صلی الله علیه و آله
از جانب راست او و آن دیگر یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب چپ او پس میگوید با او رسول خدای صلی الله علیه و آله که اما
آنچه آرزو داشتی اینک در پیش تست و آنچه از آن میترسیدی بدرستی که از آن ایمن شدی پس میگشایند از برای او دری از بهشت
و میگویند با او که اینک جای و مقام تو از بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در آن طلا و نقره بسیار بوده باشد پس چون آن شخص مشاهده
آن حال و استماع آن بشارت نماید گوید مرا بدنیا حاجتی نیست و بازگشت بدنیا نمیخواهیم و مرا ان شاء الله در بحث چنانچه در ضمن ترجمه آن
ظاهر شد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است بنابر آنکه در بسیاری احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم مبارک آنحضرت شده
و گویا مبهم آوردن اسم آنحضرت در حدیث و الله اعلم از روی تقیه و خوف از مخالفین است **تنبیه اول** هیچ شک نیست که وجوب توبه
بر عاصیان امت فوریست و تأخیر و تعویق در آن جایز نه زیرا که گناه بمنزله زهر قاتلست و دین بمنزله بدن پس چنانچه هرگاه زهر بر
بدن او وارد در حال مبادرت باستفراغ آن می باید نمود تا بدن که اشراف بر هلاک یافته باقی ماند و اندک تعویق و تأخیر
بجایی انجامد که از قبول دوا باز ماند و همچنین بر صاحب گناه که در حال مبادرت بتوبه نماید و دین خود را که مشرف شده است بر هلاک
و از هم پاشیدن نگاه دارد و کسی که در توبه اهمال جایز دارد و از وقتی بوقتی دیگر اندازد در خطر عظیم او را در پیش است که اگر از یکی سالم

ماند گمان نیست که از دیگری رخت سلامت نتواند بر کنار کشید یکی در رسیدن اجل موعود که وقتی خبردار شود که چه باید کرد و فرصت هیچ کاری
نمانده است و تدارک و تلافی ممکن نیست و وقت آن رسیده است که حضرت در کلام مجید در ضمن این آیت اشارت بآن کرده است
و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی جدایی افتاد میان انسان و میان آنچه میخواهد بآن و هر چند الحاح نماید که یک روز و یک ساعت مرا فرصت
جواب شنود که وقت فرصت گذشته است و ترا مهلت آن نیست چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که من قبل ان یاتی احدکم
الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب بعضی مفسرین گفته اند معنی این آیت والله اعلم آنست که در وقت جان کندن نقد
پرده از روی کار برداشته شود و آنکس بر زشتی کردار خود اطلاع یابد میگوید ای ملک الموت چه شود اگر یک روز دیگر مرا مهلت دهی که
در آن عذر گناهان خود را از پروردگار خود بخواهم و در مقام توبه و انابت در آمده بواسطه خود توشه از عمل صالح بردارم جواب شنود که
فنیت الایام ایام تو منقضی شده است و روزی بواسطه تو نمانده است که ترا فرصت آن توانیم داد پس گوید یک ساعت
مهلت ده مرا جواب شنود که فنیت الساعات ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال آمده است و مهلت او نیز هست پس در توبه بروی
او بسته شود و روح او را بدوزخ کشانند و ساقی یأس و ناامیدی شراب حسرت و ندامت بر تضیع عمر تلف کردن اوقات می پیموده
باشد و سبب آن شد که از هول صدمات آن حال تزلزل در بنیان ایمان او راه یابد و اصل دین او نیز بر جای نماند و باید من ذلک
و خطر دوم آنکه از تراکم ظلمت معاصی و بر هم نشستن غبار مناهی آیینه دل او زنگ گیرد و مناسبه که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام
جلای آن شد چرا که بر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی از آن بهم میرسد همچنانچه از نفس آدمی بر روی آیینه و چون
گناهان او بسیار شد تاریکی مرتبه بمرتبه بسیار میشود تا آنکه تمام دل را فرا میگیرد و سیاه میسازد و چون بر آن مساطه ورزید و در مقام
رفع آن بتوبه و انابت نشد آن سیاهی مرتبه بمرتبه در سرشت او جا میکند و طبیعی او میشود چنانچه بخار نفس بر روی آیینه نشست و
آن آیینه زنگ میگیرد و چون در مقام رفع آن نشدند و بسیار ماند آن زنگ جرم آن جا میکند و جوهر او را بالکلیه فاسد میسازد و چنان
میکند که دیگر هرگز صیقل نگیرد چنانچه شاعر گوید **بیت** آهنی را که موریانه بخورد ٭ نتوان برد از و بصیقل زنگ ٭ و از این دل گاهی بقلب منکوس
تعبیر منکوس تعبیر میکنند و گاه بقلب اسود روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه
فیصیر اعلاه اسفله یعنی بوده پدر من که میگفت هیچ چیز بدتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدرستی که دل هر آینه بگناه در
می افتد و همیشه با گناه در زد و خورد میباشد مغلوب او نشود پس چون مغلوب او شد و گناه بر دل غالب آمد بالای او در زیر میگردد یعنی سرازیر
میشود و بر و در می افتد چنانچه هرگز نتواند برخاست و روایت شده است در کتاب مذکور از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت

عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد فان تمادی
فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا وهو قول الله عز
وجل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه در دل او نقطهٔ ایست سفید پس چون مرتکب
گناهی شود در آن نقطهٔ سفید نقطهٔ سیاهی بهم رسد پس اگر در مقام استغفار شد و از آن گناه توبه کرد آن سیاهی بر طرف میگردد و اگر در گناه
باقی ماند و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده میشود و همچنین تا آنکه جمیع سفیدی را بپوشد پس چون سفیدی تمام در باز گناه دیگر کرد آن سیاهی
زیاده میشود و همچنین تا آنکه جمیع سفید را بپوشد پس چون سفیدی تمام پوشیده شد دیگر هرگز صاحب آن روی خیر نمی بیند و اشارت باین معنی است قول تعالی
که در کلام مجید کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه چنانست که کافران میگویند بلکه عادات غرور و غفلت بر دلهای ایشان نوشته
یا زنگار انکار بر دلهای ایشان نهاده آنچه بودند ایشان که کسب آن میکردند از آثام و معاصی یعنی نشئهٔ سیئات و معاصی دلهای ایشان زنگ خورده
و منجلی شده است پس قول امام عم در حدیث که لم یرجع صاحبه الی خیر یعنی هرگز دیگر بازگشتی نیست صاحب آنرا بسوی خیر دلالت دارد
بر آنکه هرکس دل او اینچنان شده که دیگر هرگز از گناه بازگشت نمیتواند کرد و در مقام توبه از آن نمیتواند شد و اگر بزبان گوید تبت الی الله
رجوع کردم و بازگشت نمودم بسوی خدا تعالی قول مذکور از زیاده از حرکت زبانی نخواهد بود و دل او از آن آگاهی نخواهد داشت پس هیچ
اثری بر آن مترتب نخواهد بود قول مذکور از و مثل قول گازر خواهد بود که شستم و پاک ساختم جامه را که اگر هزار بار این سخن را بزبان آورد
جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار باشد که زایل شود صاحب این دل بمبالات و عدم پروا در اوامر و نواهی شرعی و خیال شود که
ضروریات دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از خاطر او زایل گردد و طمع او نمود باشد از قبول او نفوذ گیرد تا آنکه منجر شود حال او
بضعف عقیده و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالیست که بعضا آن بسوی خاتمه میکشد اعاذنا الله و ایاکم عن ذلک فائده دویم
خلاف نشده است میان علما در آنکه جایز است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نرود اما آیا امکان صدور
گناه از تایب شرطست چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر بعد از آنکه عنین شود توبه کند لزوم آنکه اگر قدرت بر زنا یابد بر امول آن نگردد
توبهٔ او صحیح نیست یا شرط است و توبهٔ عنین از زنا صحیح است اکثر علما قول ثانی را اختیار کرده و توبه را مطلقا صحیح میدانند خواه در حال قدرت
بر گناه باشد و خواه بعد از زوال قدرت بلکه بعضی متکلمین اجماع علمای سلف را برین قول دعوی کرده اند و ازین اولیست بصحیح بودن توبه
در مرضی واقع شود که غالب ظن در آن مردن باشد اما توبه بعد از حضور مردن و یقین شدن مرگ بعضی آیه در حال معاینه عبارت از آنست همه
اتفاق دارند بر آنکه قبول نیست و اجماع بر عدم صحت آن منعقد است و کلام الهی نیز بآن ناطق که ولیست التوبة للذین یعملون السیئات
حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما یعنی

قبول نیست توبهٔ مر آنانرا که بعمل می آورند گناهانرا و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر شود یکی از ایشانرا مرگ میگوید بدرستی که
اکنون توبه میکنم و توبه همچنین قبول نیست مر آنانرا که میمیرند و ایشان کافرانند یعنی کافرانی که بعد از یقین شدن موت در مقام توبه از کفر
در می آیند آن گروه که بر گناه کاری ثبات ورزند تا رسیدن وقت رحلت و آن گروه که بر کفر میرند آماده ساخته ایم ما بجهة ایشان
عذاب دردناک را و در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستی که
خدا تعالی قبول میکند توبهٔ بنده را مادام که او را غرغره بهم نرسد و غرغره عبارت از تردد و حرکت آب و امثال آنست از اجسام مایعه در حلق
و مراد اینجا تردد روحست در وقت جان کندن و محدثین امامیه رضوان الله علیهم حدیثی بسیار روایت کرده اند از ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام
در باب آنکه وقت حضور موت و ظهور علامات مردن و مشاهدهٔ اهوال برزخ آن توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر آن بر آنکه ایمان
بر آنست یعنی انسان مکلفست بآنکه بدلیل و برهان تحصیل آن نماید و مشاهدهٔ علامات موت حقیقت امر را عیانی میکند و عاقبت کار را
بالمعاینه بانکس می نماید پس در آن حال تکلیف ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادات بدیهی میشود جمیع تکالیف ساقطست
و بعضی مفسرین گفته اند که از جمله الطاف الهی آنست که امر کرده است قابض ارواح را که روح را از جانب انگشتان پا بیرون آورد و مرتبه مرتبه
بالا میبرده باشد تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق آورد او را مهلتی باشد از برای رو آوردن بخدای و مبادرت بوصیت و توبه و امثال آن
پیش از آنکه مرگ بر و معاینه شود و وقت توبه بگذرد چه تا روح از سینه نگذرد و بحلق نرسد امر موت بر و متعین نمیشود چنانچه گفته اند
بیت نه چنین آنکه میرد تا نبرد ،، امید از زندگانی بر نگیرد ،، پس چنان میشود که در وقتی که روح از بدن بیرون میرود و ذکر خدای بر زبان باشد
داورا امید لطف و غفران خدا تعالی حاصل و ممکن تا در یافت آن حال روزی یا همه و کرمه فائده سیم پوشیده نماند که در قرآن مجید
امر بتوبهٔ نصوح واقع شده است قال تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و مفسرین در معنی
توبهٔ نصوح چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد بتوبهٔ نصوح توبه ایست که نصیحت میکرده باشد مردم را که بآن کرایند یعنی میخوانده باشند
ایشانرا بسوی خود و بر آن میداشته باشد که مثل آن توبه قیام نمایند از غایت حسن آثار و نیکوئی کردار که در صاحب آن ظاهر باشد
یا توبه که صاحب خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
کافی از ابی الصباح کنانی که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله
توبة نصوحا حضرت فرمودند که یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود فیه یعنی توبه میکند بنده از گناه و دیگر هرگز بر سر آن نمیرود
و گفته اند آنکه توبهٔ نصوح اینچنین توبه ایست دویم آنکه نصوح در لغت بمعنی خالصست چنانچه عسل که از موم خوب پاک شده باشد آنرا
عسل نصوح میگویند پس مراد بتوبهٔ نصوح توبه ایست که خالصا لوجه الله باشد یعنی پشیمانی و ندامت او از گناه بمحض این باشد که

ارتکاب آن قبیح و متضمن خشنودی خداست نه بواسطهٔ ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری بعذاب چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است باآنکه پشیمانی از گناه بواسطهٔ ترس از آتش دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث سی و هشتم نیز درین باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن درین مقام نفع تمام دارد سیم آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت و دوختن جامه و مراد توبه نصوح توبه ایست که پارهای که جامه معصیت در جامهٔ دین و شریعت بهم رسیده است بدوزد و باصلاح آورد یا آنکه جمع کند میان تایب و اولیاء الله چنانچه خیاط بهم آورد پارچهای جامه را چهارم آنکه نصوح در واقع صفت تایب باشد نه صفت توبه و اسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیت والله اعلم آنکه ای آن گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدا بتقاضای توبه آن ناصح باشید و نفسهای خود را بآنکه ایشان کنید آن به بهترین وجهی چنانچه سبب آن بنیان گناه تمام از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه از نامهٔ اعمال تمام مرتفع گردد و آن نمیشود مگر بگدازانیدن نفس خود باتش حسرت و ندامت و دور کردن ظلمت مناهی و سیئات از آینهٔ خاطر خود بنور اعمال صالحه و حسنات چنانچه روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی نزد تفسیر آیت مذکوره از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام که ان التوبة یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم واستحلال الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود وان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعصیة وان تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی هر چیستی که توبه صاحبه فراهم آمده باشد از شش چیز پشیمانی از گناهان گذشته و اعاده فرایض و واجباتی که از تایب فوت شده باشد و رد مظالم و حلالی خواستن از دشمنان و دل نهادن برآنکه دیگر بر سر گناه نروی و آنکه بگدازانی نفس خود را در طاعت حق چنانچه ترتیب داده او را در معصیت و بچشانی او را تلخی عبادات چنانچه چشانیده او را شیرینی گناهان و سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده است که شخصی در خدمت امیر المومنین علی علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا الثالث ان تودی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس علیک تبعة الرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتودی حقها الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم وینشا بینهما لحم جدید السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا میدانی که استغفار چه معنی دارد که این قسم معانی بهرستی که استغفار درجه ملا اعلی و مرتبه بزرگان عالم بالاست و آن اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی از گناهان گذشته دوم عزم برآنکه دیگر بر سر آن نروی سیم اداکردن مردم باشیان تا آنکه چون در عرض لقای الهی در آبی لوح

کرد از نوافل نفس گناه ساده باشد و دامان اعمال تو از نوب مناهی پاک چنانچه سبب آن عفوتی نموده باشند تراچهارم آنکه توجه نمائی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید از عهدهٔ حق آن برآئی پنجم آنکه توجه نمائی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روئیده باشد پس بگدازی درآوری آنرا باتش حزن و اندوه تا اتصال یابد پوست بدن تو به استخوان و بعد از آن گوشت تازه بروید ششم آنکه بچشانی جسم خود را تلخی طاعت و فرمانبرداری بحیثیتی که چشانیده بودی او را حلاوت معصیت و گناه کاری و در کلام بعضی اکابر واقعست که چنانچه کافی نیست در جلای آینه که از سیاهی نفسی که بر آن دمیده شده باشد و از کثرت بخارهای سیاهی که بروی نشسته است زنگ گرفته باشد مجرد باز داشتن نفس از آن و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بر آن نشیند بلکه تا اول آنچه نشسته و باعث زنگ آن شده از آن بصیقل سعی زایل نسازی و حرم آنرا از زنگ پاک نکنی جلائی نیابد همچنین کافی نیست در جلا دادن آینه دل از ظلمتهای معاصی و کدورات مناهی مجرد ترک مناهی و باز داشتن نفس از اقدام معاصی بلکه ناچار است که تاریکی آنرا بنور طاعات و عبادات مرتفع سازی و زنگی که از گناهان بر آن نشسته است بصیقل اعمال صالحه و کردار نیک زایل کنی زیرا که چنانچه از هر گناه ظلمتی در دل می نشیند و هر تقصیری که در واجبات واقع شود کدورتی در آن بهم میرسد از هر طاعتی نوری در آن احداث میشود و بهر عمل صالحی روشنی در آن بهم میرسد و اولی آنست که هر ظلمتی را که از گناهی در آن بهم رسیده باشد بنور عملی زایل سازی که در مقابل آن گناه باشد بر نوعی که گناهان خود را بذکر و همه را بتفصیل ملاحظه نمائی و طلب کنی حسنه را که در مقابل آنست و بر نهجی که با آن گناه قیام نموده باین حسنه که در مقابل آنست قیام نمائی مثلا رفع کنی گناه شنیدن ساز و غنی را بشنیدن قرآن و حدیث و مسائل دینی و برطرف سازی گناه مس کردن مصحف را که بی طهارت از تو واقع شده باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن آن و کثرت تلاوت آن و گناه جنب رفتن مسجد را باعتکاف در آن مساجد و زیادتی نماز و عبادت در کنجهای آن و مباشر جاروب کردن آن شدن و آنچه از این قبیل باشد و اما در حقوق الناس و آنچه تعلق بحق مردم داشته باشد باید اولا در مقام ادای آن بایشان در آئی و حلال طلبی از ایشان نمائی و رفع کنی گناه آنرا که از تو بر ایشان رسیده است باحسان و تواضع بسیار بایشان و گناه عیب گفتن ایشانرا بتصدق بسیار بایشان و گناه غیبت ایشانرا که از تو واقع شده باشد بثنا و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر ساختن اوصاف نیکوی ایشان و برین قیاس دفع کنی هر گناه از گناهان خود را از حقوق الله و حقوق الناس بحسنه از جنس او که در مقابل آن باشد بحیثیتی که طبیب علاج هر مرض را بضد آن مرض مینماید حضرت عزت همگنانرا توفیق نابل روزی کناد بمنه وجوده فایدهٔ چهارم مشهور است میان علمای ما رضوان الله علیهم که سنت است بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر باشد که عبارت از ایمان آوردن کافر است و خواه از فسق و مناهی و سستی ایشان در توبه باز گو آنست که روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که امر کرد آنحضرت شمامه حنفی

وقبیح تا حکم را بعد از انکه اسلام آورد و بغسل و توبه از غسل جنابت که روایت کرده است آنرا شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در
کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی نزد آنحضرت آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو همسایه دارم که چون داخل
طهارتخانه میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم و زیاده از قدر احتیاج در آن می نشینم امام علیه السلام فرمودند که
لا تفعل اینچنین مکن آنمرد گفت بخدا قسم که این کاری نیست که من بپای خود بسر آن رفته باشم بلکه بقصد کار دیگر میروم و گوش می
انداختم حضرت فرمودند تالله انت اما سمعت الله یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیده قول خدا تعالی را در قرآن مجید که ان
السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک را از ایشان در روز قیامت
در معرض سوال در خواهند آورد و از گناهی که از ایشان در عمل آمده پرسش خواهند نمود آنمرد گفت گویا من هرگز این آیت را
از کتاب خدای نشنیده ام نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم این عمل را و از انچه بعمل آمده توبه و استغفار میکنم بخدای پس امام ع
فرمودند فاقم فاغتسل وصل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک
استغفر الله وسله التوبة من کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح دع القبیح لاهله فان لکل اهلا یعنی برخیز غسل کن
و نماز گذار انچه توانی گذارد بدرستی که مقیم بوده در کار بزرگی بد میبود حال تو اگر بر آن حال میمردی استغفار کن و طلب آمرزش نمای
از خدا تعالی و سوال کن از او توفیق توبه را از انچه نزد او ناخوش باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست مگر انچه نزد عقل قبیح باشد و قبیح را
باهل آن گذار که هر کاری بجمعی نسبت دارد و این حدیث را شیخ اگرچه در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند آنرا درست ذکر نکرده
و در هیچ یک از کتب حدیث که بنظر رسیده و دیده نشده است که آنرا باسناد نقل کرده باشند یعنی رجال سند آنرا تا معصوم همه ذکر کرده باشند
سوی کلینی نهایتش مرسل بودن آن ضرر در مقصود نمینماید زیرا بنا بر انچه در حدیث سیم گذشت در این ابواب حدیث ضعیف بر کار
ای عزیز نیکو در نگر که هر گاه زیاده نشستن در طهارتخانه زمانی بواسطه شنیدن عودی که در خانه همسایه نوازند باین مثابه [illegible]
و گناه عظیم شمرده مرتکب آنرا باین غایت تخویف نمایند و در باب او گویند که ما اسوء حالک لو مت علی ذلک و بتاکید تمام از آن توبه و استغفار
فرمایند آیا چون خواهد بود حال ابنای این زمان با آنچه مشاهده میشود از ایشان هر گاه بی توبه و انابت از دنیا بروند نسئل الله العصمة
والتوفیق و مخفی نماند که بحکم این حدیث دلالت بر استحباب غسل بعد از توبه دارد منحصر امر نماز نیست چنانچه غسل در توبه سنت است همانا باید
نماز نیز در توبه سنت باشد و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم باستحباب غسل اکتفا نموده اند و سنت بودن نماز را ذکر نکرده اند و باید دانست که
اکثر علمای ما رضوان الله علیهم غسل توبه را مطلق سنت دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه
فهم میشود که استحباب غسل مذکور مخصوص است بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست و شیخ علی اعلی الله مقامه متمسک بحدیث

شده بر او اعتراض کرده است زیرا که این حدیث نص صریح است در انکه توبه آن مرد از شنیدن سازی بوده که گویا آن همسایه او می نواخته و شنیدن
ساز را کسی از کبایر نشمرده و بخاطر میرسد که جناب مذکور بر شیخ مفید علیه الرحمه وارد نیست چه حدیث مذکور دلالت دارد بر انکه از آن مرد
اصرار بر آن فعل واقع شده است چنانچه از قول او که گاه هست که چون داخل طهارتخانه میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را
طول میدهم ظاهر میشود چه تعبیر از این معنی باین عبارت کرده است که ربما دخلت الکنیف فاطیل الجلوس استماعا للغنی و رب در
اغلب از برای تکثیر و بسیار و امور بسیاری استعمال می یابد چنانچه در کتاب مغنی اللبیب تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی رحمه الله ذکر کرده
است که شیوع استعمال رب در تکثیر بحدیست که تکثیر بمنزله معنی حقیقی او شده است و گاهی که در تقلیل استعمال می نمایند از قبیل مجاز است
تا قرینه بر آن نباشد فهم آن نمیتوان کرد و شیخ شهید قدس سره تصریح کرده است بانکه اصرار بر صغیره بمجرد بسیاری آن حاصل میشود و هیچ
شک نیست که اصرار بر صغیره کبیره است و قول امام علیه السلام که لقد کنت مقیما علی امر عظیم یعنی هر آینه بتحقیق که قیام داشته
بر امری بزرگ ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک یعنی چه بد حالی بود حال تو اگر بر آن حال میمردی نیز اشعاری بر همین دارد
خصوصا که از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده است که او مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه مشارکتی که در مخالفت امر الهی و خروج از طاعت او
دارند چنانچه در حدیث وارد است که لا تنظر الی ما فعلت وانظر الی من عصیت یعنی منگر در انچه کرده بلکه بسوی کسی که عصیان و
فرمان نابرداری او قیام نموده و گفته است که آنچه هست که اطلاق صغیره و کبیره بر گناه میکنند باضافه ما تحت و ما فوق مثل بوسیدن
زن بیگانه که نسبت به زنا او کبیره است و نسبت بوطی صغیره چنانچه تفصیل و بیان در حدیث سیم سبق ذکر یافت و هیچ شک نیست که انچه از
آن مرد صادر شده بود متضمن سه نوع از گناه بود شنیدن آواز زن نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنا باشد و خواه غیر غنا و شنیدن غنا
و گوینده کی ایشان و شنیدن ساز عود پس مجموع امور ثلثه باهم نسبت بهر یک تنها کبیره باشد بلکه میتوان گفت که شنیدن غنا تنها قطع نظر از شنیدن
او از کبیره است و بنا بانچه ذکر کردیم مندفع میشود انچه وارد دانسته است شیخ شهید علیه الرحمه بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص میداند بتوبه از کفر
و توبه از فسق و گفته است که از قول او لازم می آید که در توبه از صغایر که بی اصرار باشد غسل سنت نباشد بواسطه انکه صغایر مکفرات
و نه فسق زیرا که ارتکاب آن خلل در عدالت نمیکند و هر چه خلل در عدالت نمیکند فسق نیست و حال انکه حدیث دلالت دارد بر انکه توبه از آن
غسل سنت است الخاتمه باید دانست که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که بحسب شرع قیام بان لازم باشد مثل بوسیدن حرمه و
شنیدن غنا و امثال آن همین پشیمانی از آن بر وجهی که لازم و دانسته باشد عزم بر ترک آن القصد توبه کافیست و چیزی دیگر سوای آن واجب
نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته باشد از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجب است پشیمانی مذکور با بیان
آن امر و گاه باشد که مکلف مخیر باشد میان اکتفا بتوبه تنها و میان توبه و اتیان بان امر اما حقوق الله مالی مثل آزاد کردن بنده

در کفارهٔ صوم مثلا واجب با توبه است و آن نیز گاهی که قدرت بر آن داشته باشد اما حقوق الله مالی اگر غیر حدی باشد که از جانب شارع
از برای بعضی گناهان تعیین شده باشد مثل قضای نماز و روزه و کفاره و امثال آن نیز واجب بجای آوردن آن با توبه گاهی که قدرت
بر آن داشته باشد و اگر محل حد شرعی باشد مکلف مخیر است میان آنکه اعتراف بآن کند نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت حد نماید
یا آنکه پنهان دارد آنرا و توبه و انابتی که میان او و خدا متحقق شود اکتفا نماید و در ثبوت حد از و ساقط خواهد بود گاهی که توبه مذکور
قبل از ادای شهادت جمعی باشد بر آن نزد حاکم شرع و اما حقوق الناس مالی هیچ شک نیست که واجب بری ساختن ذمهٔ خود
از آن و در مقام ادای آن بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد و اگر صاحب حق مرده باشد وارثان او و وارثان وارثان او در هر
طبقه قایم مقام او خواهند بود و چون بایشان برساند در ایام حیات خود یا بعد از فوت او وارثان او از ترکهٔ او برسانند یا بیگانه
در ایام حیات یا بعد از موت از روی تبرع از جانب او بایشان رساند ذمت او بری خواهد شد و اگر کسی در مقام ادای آن نشود صاحب
اصلی نیز بوارث او در ذمت او بماند تا روز قیامت فقهای ما را در مستحق آن روز قیامت چند قولست اول آنکه مستحق آن صاحب اوست که
در دنیا حق او غصب شده دویم آنکه حق وارث آخر است و اگر چه امام باشد سیم آنکه منتقل بخدا میشود و بحقوق الله باز میگردد و این را
در دنیا حقی نمیماند و قول اول اصح است چنانچه از حدیث صحیحی درین باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که استنباط
آن میشود و اما حقوق الناس غیر مالی باید دید اگر اضلال و از راه بردن جمعی باشد واجب خواهد بود هدایت و براه در آوردن
ایشان و اگر قصاصی باشد مثل اگر کسی را کشته باشد و اورا بازای آن باید کشت واجب که بمستحق آن قصاص اعلام نماید و تمکین
دهد اورا از احقاق آن مثل آنکه در مادهٔ مذکور بگوید بپسر او مثلا منم که پدر ترا کشته ام اگر میخواهی بکش و اگر میخواهی ببخش و اگر حد باشد
مثل آنکه دشنام بزنا داده باشد مومنی را اگر شخص عالم باشد بآن واجب تمکین آن در اقامت حد و کذا انشاء کرا و را حد بزند و اگر
عالم نباشد آیا واجب است اعلام او بآن یا نه هر دو وجه محتملست اما وجوب اعلام بواسطه آنکه حق آدمیست و ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد
اما عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور باو باعث تجدید ایذا و آزار اوست و تنبیه اوست بر امری که باعث دشمنی و عداوت
میشود و این تفصیل در غیبت نیز میرود و کلام خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و عبارت مولانا قطب الدین محمد شاگرد او اشعاری بر عدم
وجوب اعلام دارد بنا بر وجهی که مذکور شد و بباید دانست که اتیان بآنچه اقدام بگناه لازم داشته باشد از امثال قضای عبادتی که ادا
نشده باشد و ادای حقوق و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن که مذکور شد در صحت توبه شرط نیست بلکه آنها واجب سر خود
و توبه بدون آن صحیح است نهایتش با آن کاملتر و تمامتر میشود و بباید دانست که توبه بر چند قسمست توبه از جمیع گناهان که منضمن بعزم بر عدم
آن باشد تا آخر عمر و توبهٔ متبعضه و آن توبه از بعضی گناهانست دون بعضی و توبهٔ موقته و آن توبه در وقت معینست مثل آنکه توبه کند از

گناهی

گناهی تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبهٔ مجمل و آن توبه از گناهانست بی آنکه ملاحظهٔ کل یا بعض تا آخر عمر یا تا وقت معینی
در آن شده باشد و علما را در صحت قسم آخر خلافست و اصح آنست که توبهٔ متبعضه صحیح است و الا لازم می‌آید که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه
اصرار بر صغیره داشته باشد و اما توبهٔ موقته بمعنی که گذشت چون شرط کرده اند در توبه عزم بر ترک گناه تا آخر عمر ظاهر است که
صحیح نباشد و اما توبهٔ مجمل خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در آن توقف کرده است و حکم بصحت و عدم صحت آن نکرده و اگر قایل بصحت شویم
چندان دور نخواهد بود چه دلیل حجت بر آنکه ملاحظهٔ تفصیل در توبه شرط باشد والله اعلم حدیث سی و نهم روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعضی اصحاب از سهل بن زیاد
از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیله مفضل بن صالح از جابر از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم
بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت فرموده است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ان ابن ادم اذا کان فی اخر یوم من ایام
الدنیا و اول یوم من ایام الاخرة مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک
حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا و انی
کنت علیکم محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک نواریک فیها قال فیلتفت الی عمله
فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا و ان کنت علی لثقیلا فما عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم
نشرک حتی اعرض انا و انت علی ربک قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا و احسنهم منظرا و
احسنهم ریاشا فقال ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول له من انت
فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة و انه لیعرف غاسله و یناشد حامله ان یعجله فاذا
دخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما و یخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد القاصف
و ابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول الله ربی و دینی
الاسلام و نبیی محمد صلی الله علیه و اله فیقولان ثبتک الله فیما تحب و ترضی و هو قول الله عز و جل یثبت
الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة ثم یفسحان له فی قبره مد بصره ثم یفتحان له
بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان الله عز و جل یقول اصحاب الجنة
یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا قال و اذا کان لربه عدوا فانه یاتیه اقبح من خلق الله زیا و انتنه ریحا
فیقول ابشر بنزل من حمیم و تصلیة جحیم و انه لیعرف غاسله و یناشد حملته ان یحبسوه فاذا دخل القبر

اما ممتحنا القبر فالفيا الكفانة ثم يقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان
لا دريت ولا هديت فيضربان بارزبة يضربه ضربة ما خلق الله عز وجل من دابة الا تذعر لها ما
خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقولان له نم بشر حال ويسلط الله عليه حيات الارض
وعقاربها وهوامها تنهشه حتى يبعثه الله من قبره شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آنکه بدرستی که فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر ایام دنیاست
و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت مثالی در آورده میشود در نظر او مال او و فرزندان او و عملی که در ایام زندگانی اندوخته و اقدام بآن
واقع شده پس باز میگردد بسوی مال خود و میگوید بخدا قسم که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص و بخل بسیار میورزیدم الحال مرا
با تو چیست و چه مدد بمن میتوانی رسانید پس میگوید بگیر از من کفن خود را که زیاده ازین پیش من چیزی نیست حضرت امیر فرموده اند که
باز میگردد بجانب فرزندان خود و بگوید بخدا قسم که من شما را دوست میداشتم و حمایت شما مینمودم و رفع ایذا و آزار از شما مینمودم درین
حال مرا از شما چه خبر است و چه مدد از شما بمن میتواند رسید ایشان بگویند در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و پنهان میکنیم ترا در آن که
از ما می آید درباره تو همین است حضرت امیر فرموده پس باز میگردد بجانب عمل خود و میگوید بخدا قسم که من بتو بی رغبت بودم و با آنکه بر من
گران بودی بتو قیام مینمودم الحال مرا بر تو چیست و از تو بمن چه میتواند رسید عمل گوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو
و در روز برآمدن تو از قبر و با تو خواهم بود تا من و تو موقف عرض پروردگار نموده آییم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند پس اگر
خدا را دوست باشد برابر او می آید آن صورت بر وجهی که بهترین مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده ترین انسان باشد بحسب
صورت و حسن منظر و نیکوترین انسان بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت
هر آینه مقدم تو بهترین مقدمهاست و آمدن تو بهترین آمدنها پس بگوید بآن صورت که تو کیستی که این بشارت میدهی و باین
عنایت در مقام جبر خاطر ما جرئت زدگان در می آیی و او در مقابل گوید من عمل صالح توام که باین صورت در آمده ام از رحلت کن از دار
دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس او از دنیا رحلت نماید و قبض روح او بشود در حالی که او می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند
میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب می برده باشند پس چون بقبر در آید در آیند نزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در
حالی که میکشیده باشند از دنبال خود مویهای خود را از نهایت درازی و میشکافته باشند زمین را از شدت زدن پاهای
خود در او آواز ایشان مثل رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس بگویند او را که پروردگار تو کیست و چیست
دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که با او ایمان آورده او بگوید در جواب که خدای سزای پرستش پروردگار من است و دین من اسلام است

و پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله پس دعا کنند فرشتگان او را بگویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی یعنی برقرار دارد خدا تعالی ترا بانچه دوست
میدارد او را و رضای او بآن متعلق است و این قول ایشان ماخوذ است از قول الهی در کلام مجید که یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت
در زندگانی دنیا و آخرت بعد از آن وسیع میسازند از برای او قبر او را قدر مد نظر او پس میگشایند از برای او دری از
قبر او بسوی بهشت و میگویند بخواب آسایش در آی با دیده خنک و خواب کن خواب جوانان متنعم پرورده شده که حضرت عزت
فرموده است که ان اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا حضرت امیر فرموده اند که و اگر بوده باشد مر خدا را دشمن
بدرستی که خواهد آمد بصورتی که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است از جهت هیبت و زشت ترین انسان باشد بحسب
نتن و بوی ناخوش و بگوید با او از روی تخریب و استهزا که بشارت باد ترا بطعام و شرابی که از حمیم است بسوزندگی آتش که عبارت
از نار جحیم است و او میشناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند و بشتاب نمی برده باشند
و چون بقبر در آید حاضر باشند نزد او آزمایش کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بکشند از او کفن او را و بگویند با او که کیست پروردگار تو و
چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس در جواب ایشان بگوید نمیدانم اعتراف بجهل خود نموده پس ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند
لا دریت و لا هدیت یعنی هرگز ندانی و هرگز راه دانستن آن نیابی بعد از آن بزنند بر سر او بعصای آهنی که با ایشان باشد
ضربتی که نیازرده باشد حضرت عزت حیوانی را مگر آنکه بفزع و اضطراب آید از شنیدن آواز آن سوای جن و انس که بحکمت الهی مقتضی
شنیدن ایشان نیست بعد از آن بگشایند از برای زیادتی عذاب او دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند بخواب در زشت ترین حالی
و مسلط کند خدای تعالی او را از قبر او بینش دوم ممثل له ماله و ولده و عمله ممثل بصیغه مجهول و تشدید ثای سه نقطه است بمعنی صورتی
مصور میشوند بصورت مثالی در می آیند هر یک از اشیای سه گانه و سخن میکنند با او و او سخن میکند با ایشان و میتواند بود که مراد از تمثل
و بصورت مثالی در آمدن ایشان نزد او خطور ایشان باشد در خاطر و حضور صورت ایشان باشد در خیال و باین تقدیر سخن کردن
ایشان با یکدیگر حکایت گفتگویی است بزبان حال خواهد بود که بمراتب فصیح تر و خوش بیان تر از زبان قال است حریصا شحیحا شحیح فعیل
بمعنی فاعل از شح که بفتح شین و کسر و ضم شین هر سه آمده بمعنی بخل با حرص قال فی القاموس الشح مثلثه البخل والحرص نؤدیک الی
حفرتک نؤدیک بهمزه است بمعنی نوصلک و مراد از حفره قبر است یعنی میرسانیم ترا بقبر تو انی کنت فیک لزاهدا زهد در لغت بمعنی
بی رغبتی و عدم میل بآن شی است قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد فی الشیء و عن الشیء ضد الرغبة فیه و ماضی آن بفتح عین و کسر و ضم
عین آن هر سه آمده و اخشنهم ریاشا ریاش بکسر رای بی نقطه و بعد از وی یای دو نقطه زیر و الف و شین نقطه دار بمعنی لباس فاخر است

الثمر روح و ریحان وجنة نعیم روح بفتح را چنانچه از حسن رفت بمعنی راحتست وبضم را بمعنی رحمت باشد اما ابی و بهر دو وجه خوانده شده است
در آیه کریمه فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم چنانچه در کشاف قرائت بضم را در آیه مذکوره از پیغمبر صلعم
روایت کرده است ودر مجمع البیان از امام محمد باقر علیه السلام ونقل کرده اند ریحان را در آیه مذکوره برزق طیب وروزی نیکو و شیخ
ابو علی طبرسی از بعضی مفسرین نقل کرده است که مراد بریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسومست ودر وقت مردن مؤمن
از بهشت بواسطه او می آورند تا بوی کردن آن راحت یابد فیقول انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر
صادق علیه السلام برین وجه روایت شده است که فیقول انا رایک الحسن الذی کنت علیه وعملک الصالح الذی کنت
تعمله یعنی رای نیکو واعتقاد حق توام که در دنیا بر آن بودی وعمل صالح توکه بعمل می آوردی آنرا واین کلام محمول بر حقیقت در اکثر چنانچه عمل
در آن نشا بصورت جسم در می آید اعتقاد نیز در آن نشا مجسم میشود ارتحل من الدنیا ارتحل بصیغه امر حاضر است یعنی کوچ کن
وانه لیعرف غاسله درین کلام فعلی مقدر است توجیه دلالت سوق کلام بر آن و واو انه واو حالیست وتقدیر کلام آنست که
فیرتحل والحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند بسوی آخرت وحال آنکه میشناسد تو بنده خود را و هوش آن دارد که
بداند که غاسل او کیست ومیتواند بود که واو وانه واو عطف باشد و جمله وانه لیعرف غاسله معطوف باشد بر انا اطیب الناس
وبرین تقدیر احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد بود وبنا شد حاملة قال فی الصحاح نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت له انشدک
الله ای سألتک بالله یعنی عرب گاهی که گوید نشدت فلانا انشده بمعنی آنست که گفتم باو انشدک الله یعنی از تو درخواست
میکنم بخدای بخدان الارض بخدان بضم خای نقطه دار وسکون دال بی نقطه بمعنی شقاف است قال فی الصحاح خد الارض یخدها خدا
شقها والرعد القاصف رعد آواز کردن وغریدن ابر است وقاصف ماخوذ است از قصف بفتح قاف بمعنی شدت وصلابت
آواز رعد قال فی الصحاح والرعد القاصف ای شدید الصوت ومن ثمه که در بسیاری از احادیث وارد است که از امام
او نیز سؤال میکنند واین که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر آن نکرده اند بنابر شهرت آنست اشارت بآنکه شهرت آن بمرتبه است
که احتیاج بذکر نیست و بواسطه رعایت کسر نفس اقدس خود سلام الله علیه وآله روایت کرده اند اصحاب رضوان الله علیهم که در وقت
دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسول خدای صلی الله علیه وآله بنفس اقدس مباشر تلقین او بودند بعد از آن
فرمودند ابنک ابنک چون اصحاب از لم آن پرسیدند فرمودند که از امام او سؤال میکردند و او نمیدانست که در جواب آن چه گوید من
یاد او دادم وگفتم پسر تو پسر تو یعنی که امام من پسر من علی ابن ابی طالب علیه السلام فیما تحب ونرضی میتواند بود که هر دو بیا
خوانده شود بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد او آنرا ورضای او بآن متعلق است ومیتواند بود که

بنا بوده باشد بصیغه مخاطب یعنی بر چیزی که دوست داری تو آن چیز را واز آن راضی باشی وهو قول الله عزوجل احتمال دارد که ضمیر
هو راجع باشد بقول ملکین که ثبتک الله فیما تحب وترضی بخلاف مضاف وتقدیر کلام آن باشد که هو مدلول قول الله عزوجل ویثبت الله است که
عاید باشد به تثبیت و برجای داشتن خدای تعالی مؤمن را بر آنچه جواب ملکین بآن داده است وگفته است الله ربی الخ یعنی تثبیت وبرجای
داشتن خدای تعالی مؤمن را بر آن جواب مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت دارد بر آن آنچه روایت شده است
از پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت ذکر قبض روح بنده مؤمن میکردند پس فرمودند ثم تعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان
فیجلسانه فی قبره فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد فینادی مناد من السماء
ان صدق عبدی فذلک قول الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مؤمن شد باز عود
میکند روح او بجسد او ومی آیند نزد او دو فرشته پس می نشانند او را در قبر او ومیگویند مر او را که کیست پروردگار تو که پرستش
او قیام نموده وچیست دین تو که بر آن که از دنیا وکیست پیغمبر تو که باو ایمان آورده پس میگوید او در جواب که پروردگار من حضرت
عزت تعالی وحده العزیز ودین من اسلامست وپیغمبر من محمد صلی الله علیه وآله پس ندا میکند منادی از آسمان که راست گفت بنده
من واین مصداق قول خدای تعالی است که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت وبرجای میدارد خدای تعالی آنانی را که
ایمان آورده اند بقول ثابت وسخن پای دار وآنچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله که ان المسلم اذا سئل فی القبر
یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلک قوله یثبت الله الذین آمنوا الخ یعنی بدرستی که مسلم
چون سؤال کرده شود در قبر گواهی میدهد بآنکه نیست خدای سزای پرستش سوی معبود بی همتا وبآنکه محمد رسول الله فرستاده اوست
پس این ثبت وبرقرار داشتن او برین شهادت مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید که یثبت الله الذین آمنوا الآیة ثم
یفسحان له فی قبره مد بصره فسح له بفسح بفتح سین در هر دو بمعنی وسیع له است از فسح بضم فا که بمعنی وسعت وفراخیست ومراد بمد بصر او
نهایت دوریست که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع وفراخ میسازند قبر او را آنقدر که چشم او کار تواند کرد وکمال تشود که مسافت
وتخالف است میان مضمون این حدیث وآنچه از پیغمبر صلی الله علیه وآله در ضمن حدیث دیگر روایت شده است که یفسح له فی قبره سبعون
ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازند بر وی قبر او را هفتاد گز در هفتاد گز وآنچه در کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق ع
که یفسح له فی قبره سبعة اذرع یعنی وسیع میسازند بر وی قبر او را هفت گز زیرا که وسعت وفراخی قبر باختلاف درجات ومراتب هر کسی
مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبه ادنی وسعت هفت گز باشد ومرتبه وسط هفتاد در هفتاد ومرتبه اعلی مد بصر والله اعلم
ثم یفتحان له بابا الی الجنة در بعضی روایات بعد ازین فقره این عبارت واقعست که فلا یزال یاتیه من روحها و

طیبها الی یوم القیمة یعنی بود از آن میکشید لوازم آسایش او و دری از قبر او بسوی بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت
و نکهت بهشت تا روز قیامت ثم یقولان له نم قریر العین قرة عین خنک شدن چشم و برطرف شدن گریه است
و بدل او لحد اشتیاق آن دانسته باشند و قره بضم قاف ضد گرمیست چون عرب گمان برده است که اشک گرینده از بسیاری
فرح و خوشحالی سرد است و اشک گرینده از بسیاری حزن و اندوه گرم تعبیر میکنند از فرح و خوشحالی بسیار و ظفر بدشمن بنوعی
خنک شدن چشم و میگویند قره عینه بفتح و کسر قاف قره بضم و فتح قاف نوم الشاب الناعم ناعم از نعمت بکسر نون ماخوذ است
بمعنی با تنعم یعنی بخواب مانند خواب جوانانی که با تنعم باشند از مال و امثال آن یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس تنعم است و گویا احتمال دوم در مقام اثبت
چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیار صاحب نعمتی است که او را تنعمی نیست فان الله عز و جل یقول میتواند بود که این
کلام از جمله کلام امام علیه السلام بوده باشد مؤید آنچه در کلام سابق بران فهم شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری از بهشت در آن
و خوابیدن با خنکی چشم و میتواند بود که تتمه کلام ملکین بوده باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا یعنی
مجاوران بهشت آن روز بهتراند از روی جا و مکان نیکوتراند بحسب جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان باشند و میتواند بود که
یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان کنایه از آنکه زمان و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال تواند آمد
و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد و معنی مصدری از آن اراده شده باشد یعنی بهتراند از روی قرار گرفتن و نیکوتراند
بحسب استراحت و مقیل بر هر تقدیر ماخوذ است از مقیل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب نمی باشد بمعنی لازم محمول شده و مراد از آن
روز که در آیت واقعست روزیست که در آیت سابق بر آن مذکور است یعنی قوله تعالی یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ للمجرمین
و یقولون حجرا محجورا که بعد از آنکه کفار که اقتراح دیدن ملائکه و لقای خدای کردند و گفتند لولا انزل علینا الملائکة او نری
ربنا یعنی چرا فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار صدق محمد صلی الله علیه و آله یا چرا نمی بینیم آن پروردگار را خود را
تا با ما سخن گوید و تصدیق بعثت محمد فرمان دهد علی اختلاف التفاسیر نازل شد و حاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که ببینند
کافران فرشتگان را هیچ مژده نیست مر کافران را از آن روز یعنی از دو چیز که طلب کرده اند ملائکه را ببینند و در دیدن خدا اشتیاق حدیث
لا بشری شنوند و گویند فرشتگان مر ایشان را که لقای الهی بر شما حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کافرانست که چون
ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بجهت امتناع از لقای ایشان چه شایع بوده است میان الجاهلیه که چون در شهر کسی را بسوی
واقعه ترسیدی گفتندی حجرا محجورا از شر او ایمن شدندی اینجا بر خیال استبند که کافران کلمه از شدت کفتن مرگ صدمات آن
خلاصی خواهند یافت و این حدیث دلالت میکند بر آنکه آن روز روز مرگ و وقت رحلت از دار دنیاست و مراد از ملائکه ملائکه موت اند و معنی

موافقست بقول اکثر مفسرین و بعضی مفسرین آن روز را بروز قیامت تفسیر کرده اند ملائکه را ملائکه موکل دوزخ و الله اعلم
وان کان لربه عدوا ظاهر آنست که مراد بعدو در اینجا اعم باشد از کافر و از فاسق که در فسق دوام ورزد و دوات
شده است در کافی بطریق مسند که بعضی از آن خالی از قوتی و اعتباری نیست از امام جعفر صادق علیه السلام که لا یسال فی القبر
الا من محض الایمان محضا او محض الکفر یعنی سوال نمیکند در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد ایمان را یا خالص کرده باشد
کفر یعنی دین خود را خواه مؤمن باشد و خواه کافر درست خد کرده باشد و تزلزل در آن نداشته باشد و هر کسی که ایمان او مشوب بکفر باشد
یا کفر او مخلوط با ایمان قابل آن نخواهد داشت که در قبر او سوال کنند ولی سوال قبر محشور خواهند شد مستضعف یا عامی عام باشند یا عارف
خاص یعنی چند بین ذلک خود را و این مذهب اگرچه غیر مشهور است اما بعضی با حدیث متمسک شده بآن قایل شده اند و الله اعلم اقبح
من خلق الله زاد کلینی در همین حدیث دیگر که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده این کلام بر نوحه واقعست که فیقول له
یا عبد الله من انت فما رایت شیئا اقبح منک فیقول انا عملک السیئ الذی کنت تعمله او رایک الخبیث یعنی میگوید بآن صورت که ای
بنده خدای تو کیستی که من ناخوشتر از تو کسی ندیده ام او در جواب میگوید من عمل تو ام که بآن اقدام نموده و عقیده زشت توام که بر آن
بوده و زی بکسر زای نقطه دار و تشدید یا بمعنی هیئت و صورتست البشر بنزل من حمیم و تصلیة جحیم استعمال البشارت اینجا بر سبیل تهکم
و استهزاست همچنانکه در کریمه فبشرهم بعذاب الیم بر آن توجیه واقعست و نزل بضم نون و زای نقطه دار چیزیست که بواسطه مهمان
مهیا میکنند از طعام و شراب و امثال آن و این نیز چنانچه مخفی نیست بر سبیل تهکم و استهزاست و حمیم آب بسیار گرمیست که اهل
دوزخ وقتی که تشنه میشوند بایشان میدهند که دفع تشنگی از خود بآن نمایند یا آبی که دوزخیان بدن خود را بدان میشویند
نهایتش نزل بنابر معنی که سبق ذکر یافت معنی اول انسب است و تصلیه بمعنی در انداختن در آتش چنانچه گویا قصد سوزانیدن دارد
قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته النار فاذا القیته فیها القاء کانه ترید الاحراق قلت اصلیته و صلیته تصلیة انا
ممتحنا القبر اضافه شده است درین فقره اسم فاعل بمفعول خود بر حذف مضاف و کلام درین تقدیر است که انا ممتحنا صاحب
القبر و میتواند بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول مثل مصارع مصر و کریم البلد و چون این توجیه متضمن تقدیری
در کلام نیست اولی است از توجیه اول باید دانست که احادیث بسیار وارد است در باب آنکه ملکین مذکور مسمی بمنکر و نکیرند و بعضی از اهل
اسلام انکار این معنی کرده اند و گفته اند که منکر عبارت از خبریست که در قبر از کافر صادر میشود مثل لرزیدن زبان در وقت سوال ملکین
و طپیدن و امثال آن و نکیر عبارت از خبریست که از ملکین بعمل می آید مثل زدن یکی از ایشان و توبیخ و ملامت میت و امثال آن پس مومنان را
باعتقاد ایشان منکر و نکیر نخواهد بود و نهایتش احادیث بسیار درین باب وارد است که صریحست در خلاف آن والله اعلم فالقیا الکفار

وجه تخصیص الفا و دور افکندن کفن لعنه الله ظاهر است زیرا که در آن شناعت و ناخوشی هست که مناسب بحال او فیضان یا نوخ
برزنه معها ضربة ما خلق الله عز و جل من دابة الا ذعر لها ما خلا الثقلین یافوخ بیای دو نقطه تحتانی بعد از آن الف و فا و آخر حرف
خای نقطه دار موضعی است از سر که اطفال را وقتی که نرم باشد بوقت ولادت آن موضع حرکت میکند و جمع آن یافیخ می آید و در
مصابیح و مرزبه بکسر میم و سکون رای بی نقطه و زای نقطه دار و بای یک نقطه است بمعنی عصای آهنی و مشهور بتخفیف است قال فی الصحاح
الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلتها بالمیم خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با الخشبه است که کلوخ را بآن میشکنند و هرگاه
قلب کنی همزه را بمیم بتخفیف با خواهی خواند و قاضی بیضاوی در شرح کتاب مصابیح که از مصنفات اوست میگوید ارباب حدیث مرزبه را
بتشدید با خوانده اند و صواب بتخفیف است و با را گاهی بتشدید باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه و لیکن صاحب قاموس تصریح کرده است
بانکه مرزبه بتشدید با نیز آمده است و انچه صاحب صحاح نقل کرده است اصلا متعرض نشده و ذعر بذال نقطه دار و عین بی نقطه از ذعر بضم
ذال با خوانده است که مرادف فزع است و مراد بثقلین جن و انس است و سبب آنکه جن و انس را ثقلین گفته اند زیادتی شان ایشانست
نسبت بسایر انچه بر روی زمین است از حیوانات زیرا که عرب گاهی که میخواهد نفاست و شان چیزی را اظهار نماید اسم ثقل بر آن اطلاق
میکند چنانچه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی بنابر آنچه صاحب قاموس میگوید بر همین وجه بعمل آمده و معنی حدیث آنست که
بدرستی که گذاشته ام در میان شما بعد از خود ثقلین را که کتاب خدا و ذریه منند بعد از من بایشان اقتدا کنید و ایشانرا وسیله نجات و هدایت خود
سازید و بعضی گفته اند ثقلین نامیده شده جن و انس بواسطه رزانت و گرانی رای ایشان نسبت بسایر حیوانات و بعضی گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشانست
بتکالیف شرعی و گویا حکمت در آنکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند احوال شان بر ایشان ظاهر و بدیهی خواهد شد و فایده
تکلیف که امتحان و آزمایش ایشانست و رستگی بر تکلیف ایشان مترتب نخواهد و احادیث بسیار از طریق شیعه و اهل سنت وارد است که
اشعار بر آن دارد که حیوانات آواز عذاب قبر را میشنوند و الحاصل آن منجمله از آنچه روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلام که
آنحضرت فرموده اند قال النبی علیه السلم انی کنت لانظر الی الابل و الغنم و انا ارعاها و لیس من نبی الا و قد رعی
الغنم فکنت انظر الیها و هی متسلبة فی المکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر فتطیر فاقول ما هذا و اعجب
حتی جاءنی جبرئیل علیه السلم فقال ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر لها الا الثقلین
یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که بدرستی که بودم من که میدیدم بسوی شتران و گوسفندان و حال آنکه من شبانی
ایشان میکردم و هیچ پیغمبری نبوده است که شبانی گوسفند نکرده باشد پس بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان و ایشان در محلی مجتمع
بودند در مکانی که داشتند و در حوالی ایشان چیزی نبود که باعث رم کردن ایشان شود پس میدیدم که ناگاه رم کردند و متفرق شدند

با خود گفتم آیا چه چیز است این و تعجب میکردم تا آنکه جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت بدرستی که کافر را در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است
خدای تعالی چیزی را مگر آنکه آواز آنرا میشنود سوای ثقلین سوی جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست و در روایت شده است در
کتاب کافی از زید بن ثابت که گفت بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی حائط لبنی النجار علی بغلة و نحن معه اذ حادت به فکادت تلقیه
فاذا اقبر ستة او خمسة فقال صلی الله علیه و آله من یعرف اصحاب هذه الاقبر فقال رجل انا قال فمتی ماتوا قال فی الشرک فقال
ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی وقتی رسول صلی الله علیه و آله
در محوطه بنی نجار بر استر خود سوار بودند و ما با آنحضرت بودیم که ناگاه استر مذکور رم خورد و رم کرد چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که
درین اثنا نظر ما بر قبری چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت صلی الله علیه و آله از صاحبان قبور استفسار کردند و فرمودند که
میشناسید ایشانرا مردی گفت من میشناسم ایشانرا حضرت از وی پرسیدند که در چه زمان مرده اند این جماعت گفت در زمان شرک گفت حضرت
فرمودند بدرستی که این گروه مبتلی اند در قبرهای خود بعذاب الهی و اگر نبود خوف اینکه شما از دفن یکدیگر باز ایستاده در مقام سوختن
و در یا انداختن یا بسباع و هوام دادن موتی در آیید از ترس آنکه مبادا توبیخ و سرزنش هم کرده شماتت یکدیگر نموده باشند که پدر
فلان مثل فلان بعذاب گرفتار است یا خویش فلان را در دارد یا عمل این بوده که در قبر بر این وجه عذاب میکنند و امثال این امور هر
آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت که بشنواند شما را از عذاب قبری که من میشنوم از آن و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها روایت
شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنینا لو ان تنینا واحدا منها نفخ علی الارض
ما انبتت شجرا ابدا یعنی بدرستی که خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر نود و نه مار بزرگ را که اگر یکی از آن ماران نفس بر زمین دمد دیگر هرگز
زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند همین عدد خاص را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعضی از اصحاب حال گفته اند که جای
تعجب نکند در تخصیص ماران باین عدد خاص چه سبب باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشد مثل کبر و حسد
و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند زیرا که انواع آن بسیار میگردد پس میتواند بود که عدد انواع آن در واقع بوده باشد
و هر یک از آن بعینه در آن نشا مبدل بماری شود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور بود و نه وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که
حاصل آن آنست که در حدیث وارد شده که ان لله تعالی تسعة و تسعین اسما من احصاها دخل الجنة یعنی حضرت عزت را
تعالی وحده نود و نه نامست هر کس احصا کند و ضبط نماید آنرا داخل میشود بهشت را و معنی احصا و ضبط آنست که تصدیق نماید و اذعان کند
باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة
بین الجن و الانس و البهایم و اخر تسعة و تسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمت که یکی از آنرا

نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و طیور و نود و نه رحمت دیگر را گذاشته است که آخرت شامل بندگان سازد و ازین باز آبا هنا بیامرزد
پس از حدیث اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان خود مراتب موصوف خود را نود و نه نام مبارک خود و از
حدیث دوم ظاهر شد که مرتبه کار از نزد خدا تعالی نود و نه گانه رحمت باشد پس چون کافر از هیچ یک از اسما نود و نه موصوف حاصل نیست
بازای هر یکی و در مقابل رحمتی که بمقتضای حدیث دوم از برای مؤمن در آن نشأ خواهد بود بجهت کافر ماری مخلوق شده است که آزار و ایذای او
میکرده باشد اینست حاصل وجه مذکور و موکاتری **نمایش اول** ب باشد که بخاطر خطور کند که بسیار است که بر سر قبر می ایستیم و بعد از دفن
گوش می اندازیم اصلا چیزی از سؤال و جواب مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمی شنویم و بسیار است که قبر را می شکافیم و می بینیم میت را
در قبر بهمانجا که گذاشته ایم الی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده اند و از آن حال تغییر داده اصلا ماری و عقربی نمی بینیم که در گرد و پیش او جمع باشند
چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده و عیان دلالت بر خلاف آن داشته باشد پس باید دانست که نشنیدن ما سؤال و جواب
قبر را و ندیدن ما حیات و عقارب مذکور را در عالم ملک یعنی عالم مشاهده و عیان مانع نمی آید از تصدیق بان چه تحقق امور مذکوره در عالم
ملکوت یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را فایدت آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی نماید بلکه ادراک آنها کور بحس دیگر است
غیر این حواس نمی بینی که صحابه رضوان الله علیهم که بسعادت خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله استسعاد داشتند و ایمان آورده بودند بانکه جبرئیل
بر آن نازل میشود و او را عیان کرده بودند بانکه حضرت مشاهده آن میکند و با هم مکالمه مینمایند و حال آنکه ایشان با آنکه حاضر بودند او را نمی دیدند
و آواز مکالمه ایشان را نمی شنیدند پس اگر ایمان بامغیبی باور ... تصحیح اصل ایمان و تصدیق بملائکه و وحی و نزول جبرئیل ایمان واجب است از تصحیح ایمان
بعذاب قبر کوشش کن که از آن برت آری و اگر ایمان آورده و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده چیزی نمایند که دیده امت قاصر است
مشاهده آن نباشد و چیزی را بشنوند که امت آن را نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر بیاور و تجویز این نیز کن که میت نیز چیزها بیند و شنود که
ما نمی بینیم و نشنویم و از جمله اموری که صورت استبعاد ترا در آن میشکند آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی نشسته اند
می بیند که مار و عقرب بسیار گرد و پیش او در آمده او را میگزند یا جمعی از اهل عذاب او را بعذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته می آزارند و فریادهای
مهیب بر روی او میکنند و او از آنها بهیبت الم و آزار می یابد چنانچه گاه است که در اثنای خواب از شدت آن الم و ایذا فریادهای
مهیب از و بظهور میرسد و بدن او بلرزش در آمده عرق بر روی می نشیند و حال که مردمی که نزد او حاضر اند نه آوازی میشنوند نه چیزی از آن
مار و عقرب مذکور و کسانی که او را می آزارند می بینند پس قیاس کن برین حالت عذاب قبر و مار و عقرب آن را و بان ایمان بیاور
و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالت بان حال و تنبیه بر امکان آن نیست که مار و عقرب قبر مانند مار و عقرب خواب که وجود آن
در عالم خیالست و در خارج تحقق ندارد و بهمان سبب الحاجی آنست زیرا که تحقق وجود آن در خارج بمراتب اشد و اتم از وجود

وعقوب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب بیداری بان از قبیل نسبت حیات و عقارب عالم خواب است بحیات و عقارب
بیداری فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا **نظم** مردمان غافلند از عقبی همه گویی بخفتگان مانند جز و غفلتی که میبوزند
چون بمیرند آگهی دانند **نمایش دوم** باید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ ما بین موت و قیامت متفق علیه جمهور
امت و اکثر علما بان قائلند و از اهل اسلام کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در موضع اعتبار نیستند و اجماع امت بر
خلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطریق مخالف و مؤالف در آن باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوز است
و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری را از طرق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده است و محیی شیخ صدوق
محمد بن بابویه در کتاب امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب مشکات و مصابیح از طرق اهل سنت نیز بسیاری از آن اشتمال دارد
و آیات قرآنی نیز مساعد آنست مثل قوله تعالی کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم
الیه ترجعون یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان نمی آورید بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که
او را حیات نبود پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در بدنهای شما و پس ازین بمیراند شما را چون اجلهای شما در رسد بعد از
آن باز زنده گرداند شما را پس بسوی او باز گردانیده شوید برای مجازات زیرا که حق تعالی درین آیت رجوع و بازگشت
بسوی او را که عبارت از برانگیخته شدن در قیامت است عطف کرده است بثم بر دو زنده گردانیدن پس یکی البته در قبر
خواهد بود چنانچه جمعی از مفسرین بر آن رفته اند که از الجمله فخر رازیست در تفسیر کبیر و هر کس قائل شده است بزنده شدن در قبر
قائلست بعذاب قبر پس مدلول آیت تحقق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایة عن آل فرعون النار یعرضون علیها غدوا
وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد
و شبانگاه و روزی که قیامت قائم شود و گویند ... ایشان زیرا که در آرید ای کسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم
است زیرا که عطف در آمدن ایشان باشد عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و شبانگاه تقاضای آن
میکند که عرض ایشان بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت است و آن نخواهد بود مگر در قبر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده است که هذا فی النار البرزخ قبل القیمة اذ لا غدو ولا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش در برزخ
خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی در قیامت نیست بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام فرموده
مگر نشنیده قول خدای عز و جل را که و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب گفته از آنکه عطف نیز
تقاضای آن میکند که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت و قوله تعالی و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا

ونحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی که اعراض کند وروی بگرداند از یاد من پس بدرستی که مراد اوراست زیستنی تنگ و زندگانی ناخوش
وحشره میکنیم ما اورا روز قیامت نابینا که هیچ چیز را نه بیند مگر جهنم و اضاف عقوبتهای اورا چه اکثر مفسرین گفته اند که مراد به زیستنی
تنگ و زندگانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت بعد از آن و بعضی گفته اند که مراد به آن زندگانی دنیا باشد بواسطه آنکه
بسیاری از کفار را زندگانی دنیا خوشگوار است و ناخوشی و تنگی ندارد و مؤمنان را بر خلاف آن زندگانی است در کمال ناخوشی
و تنگی چنانچه حدیث مشهور الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر ناظر به آنست و قوله تعالی فی حق قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا
یعنی غرق شوند پس داخل شوند آتش را زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بلا تراخیست و ظاهرست که در آمدن ایشان بآتش قیامت
متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد و اگر مراد حضرت عزت تعالی شانه در آمدن ایشان بآتش روز قیامت میبود
مناسب این بود که عطف آن بر غرق شدن بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست تمامی سیم استشهاد یافته در کتب استدلال بر وقوع عذاب قبر به آیه کریمه
ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی میگویند کافران روز قیامت که ای
پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی دو بار پس اعتراف کردیم ما بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب پیغمبر بود در آن آیا هست
بسوی بیرون شدن از آن یا بسوی بیرون آمدن از آتش دوزخ که بسبب آن استحقاق یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم
و از دوزخ رهائی یابیم و تقریر استدلال مذکور بر نوعی است که حضرت عزت حکایت کرده است درین آیت از کلام ایشان بر وجهی که
مشتملست بر تصدیق و اعتراف ایشان به دو میرانیدن و دو زنده گردانیدن پس یکی میرانیدن در دنیا خواهد بود و بعد از حیات و یکی در قبر
بعد از سؤال منکر و نکیر و یکی زنده گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه سؤال مذکور و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال و سکوت از زندگی دنیا
از ایشان واقع شده و نام آن نبرده اند بجهة آنست که غرض ایشان ذکر زنده گردانیدن است که ایشان را بسبب آن زیادتی قدرت الهی
معلوم شد بر بعث و بر انگیختن ایشان و از این جهت که بعد از آن گفتند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهانی که بسبب انکار بعث ما را حاصل
و زنده گردانیدن در دنیا ظاهرست که بر وجهی نیست که ایشان را سبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف کنند بآن از آن جهت که بر آن
متفرع تواند شد و امیر سید شریف در شرح مواقف گفته است تفسیر این آیت بر نوعی که میان مفسرین شیوع تمام دارد و اشتهار از ایشان
یافته است بعد از آن گفته است و احتمال میرانیدن اول بمخلوق شدن ایشان اجسام بی حیات در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن
دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات دنیا است و حمل زنده گردانیدن دوم بر حیات دنیا که بعد از آن مماتست و زنده گردانیدن دوم بر حیات
قیامت مردود است با آنکه میرانیدن تحقق ندارد که بعد از حیات و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است و با آنکه این حمل قایل
نشده اند مگر گروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا بود ترجمه کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر

وجه اول مشهور او قول اکثر دانسته و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل و بخاطر میرسد که قضیه بر عکس است چه بعد از تتبع کلام اعاظم
مفسرین ظاهر میشود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته میان ایشان مشهورست و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته شاذ است
و قول اقل گویا این حکم از سهویست که بر قلم او رفته است زیرا که از تفاسیر مشهوری که در میانست و علمای عظام به آنست کشاف
علامه زمخشریست و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان اهل عرب بغایت مشهورست
و مجمع البیان و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمة و تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچیک از مفسرین مذکور تفسیر این
آیت را بر وجه اول مرضی نداشته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار کرده اند و تفسیر بر وجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده اند
و بعضی بمجرد نقل آن اختصار کرده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور میبود میان ایشان چنانچه میر سید شریف دعوی کرده
بر این نوع مسلوک نمیشد و ما بواسطه توضیح مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آمده میگوئیم صاحب کشاف نزد تفسیر آیت مذکور گفته است
اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائتین الاحیاء الاولی و احیاء البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی
بدو میرانیدن آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و میرانیدن ایشان را هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده
گردانیدن در دنیا بعد انفصال روح بر اجسام مذکور و زنده گردانیدن در قیامت بنفخ اسرافیل و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که
ترجمه اش اینست اگر گویند چگونه صحیح باشد که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه اماتت و میرانیدن گویند و حال آنکه
اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات جواب این است که چنانچه صحیح است که گوئی سبحان من صغر جسم البعوضة وکبر جسم
الفیل یعنی پاکی یاد میکنیم کسی را که خورد گردانید جسم پشه را و بزرگ گردانید جسم فیل را و چنانچه میگوئی بکسی که مباشر چاه کندنست میشود
تنگ ساز دهن چاه و فراخ گردان پایینش را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی بخوردی و از خوردی به بزرگی نیست و در مثال
ثانی نقل از تنگی بفراخی و از فراخی به تنگی نه بلکه مراد تو آفریدن و ساختن بر آن وجهست و وجه صحت این قول آنست که خوردی و بزرگی
جایزست که هر دو بر یک چیز وارد شوند یعنی جایزست که یک چیز خورد ساخته شود و جایزست که بزرگ بعمل آید الا آنکه یکی را رجحان
و اولویتی باشد بر دیگری و برین قیاس تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن یکی را از آن دو امر جایز اختیار کند با آنکه
قدرت بر ایجاد آن وجه دیگر نیز داشته باشد صادقست بر او که گردانیده است آنرا از وجهی که در او بود بغیر آن وجه ساخته شود بر وجهی که
اختیار کرده است پس بر گردانیدن آنرا از آن وجه که جایز بود بر آن وجه باشد و اختیار این وجه را بمنزله نقل آن از آن حال باین حال
ساخته این عبارت ادا میکند و کسی که دو میرانیدن را بر میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات قبر حمل کرده بود او [illegible]

قایل شود به حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت و این خلاف منطوق قرآنست که ربنا امتنا اثنتین و احییتنا
اثنتین مگر آنکه مرتکب تکلف شود و بگوید چون حیات قبر حیات مستقلی نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتب است بر آن مترتب نیست از
معرض اعتبار ساقط است با آنکه گمان برده باشند که بعد از زنده شدن در قبر دیگر مردنی نخواهد بود تا روز قیامت و شمرده باشند
آنها را در سلک جمعی که استثنا شده اند از صعقه یعنی از هوش رفتگان در قول الهی که الا من شاء و آن جانب که میشود فاذا
نفخ فی الصور فصعق من فی السموات والارض الا من شاء الله یعنی پس چون دردمند در صور یعنی در بوق اسرافیل بامر
اموات علی اختلاف التفسیر پس بیهوش میشود و می میرد هر کسی که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی که مشیت الهی تعلق بزنده بودن او
گرفته باشد پس اگر گویند بنا برین چگونه ایشان بسبب آن میشود که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند گویند فاعترفنا بذنوبنا
میگوییم بر سبیل که ایشان منکر بودند بعث و زنده شدن در قیامت را و بآن ایمان نداشتند و بسبب آن گناه بسیاری ایشان را
حاصل شده بود زیرا که هر کس که عاقبت اندیش نباشد و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشد لاجرم در فراخی میدان معاصی خواهد کوشید
پس چون دیدند که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است دانستند که خدا تعالی قادرست بر اعاده حیات ایشان روز قیامت
مثل قدرتی که بر آفریدن ایشان از اول فطرت داشت و اعتراف کردند بگناهان خود که بسبب آن کرده بودند از انکار قیامت و معاد
جسمانی و گفتند ای که بسبب انکار ما گناه از ایشان بعمل آمده بود تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی در
تفسیر جوامع الجامع میگوید مراد بالاماتتین خلقهم امواتا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائتین الاحیاء الاولی و احیاء البعث
وقیل الاماتتان هما التی فی الدنیا بعد الحیوة والتی فی القبر قبل البعث والاحیائتان هما التی فی القبر للمسائلة والتی فی البعث یعنی اراده کرده است
خدا تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را در اول فطرت اجسام بی حیات و میرانیدن ایشان را بعد از منقضی شدن اجلهای ایشان و بدو زنده
گردانیدن اول بار در دنیا و زنده گردانیدن قیامت را و بعضی گفته اند که دو میرانیدن عبارتست از میرانیدن در دنیا بعد از حیات و
میرانیدن که در قبر میباشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات و دو زنده گردانیدن عبارتست از زنده گردانیدن در قبر است از برای
سؤال منکر و نکیر و زنده گردانیدن در وقت بعث بواسطه مجازات و کفایت در افاده مقصود کلام این دو فاضل بزرگوار و الله الهادی
طراز نباشد که بخاطر خطور کند که تفسیر آیت مذکوره بر وجهی که شایع و مشهورست چنانچه مذکور شد مقتضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن
و میرانیدن در قبر میکند با آنکه اهل اتفاق دارند ایا سبب سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد و جواب آیت بر نوعی نازل شده که ربنا
احییتنا اثنتین و امتنا اثنتین نیست و آن نیز باشد پس جایز است که حیاتی که در قبرست حیات برزخی یعنی امریست میانه موت و حیات
کامل نیست زیرا که چیزی از آثار حیات بر آن مترتب نمیشود سوای احساس بالم و لذت چنانچه بعضی اهل توقف کرده اند در آنکه حکم کنند

با آنکه در قبر اعاده روح به بدن نیست متحقق و گفته اند که میت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک الم عذاب و لذت رحمت مینماید
بی آنکه روح به بدن او عود کند پس آنچه حیات مذکور را در معرض اعتبار نیاورده اند در جنب آن دو حیات دیگر حیات مرتبه اند
چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید اتفاق کرده اند اهل حق بر آنکه خدا تعالی باز میگرداند بمیت نوع حیاتی که تواند بآن ادراک
الم و لذت نمود و لیکن توقف نموده اند در آنکه آیا روح در آن حالت به بدن میت تعلق میگیرد یا نه و آنچه توهم در می آید که نمیتواند بود که
حیات بهم رسد بی آنکه روح به بدن تعلق گیرد در معرض منع است زیرا که آن در حیات کامل مسلم است که با آن قدرت بر جمیع افعال اختیاری
بهم میرسد نه در مطلق حیات انتهی ترجمه کلامه و حق آنست که روح نیز به بدن میت تعلق میگیرد و الا او را قدرت بر جواب منکر و نکیر نمیشود نهایت
تعلق مذکور تعلقیست ضعیف چنانچه اشعاری بآن دارد آنچه روایت شده است در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث
بزرگی که فیدخل علیه فی قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه یعنی در می آیند برو در قبر او
فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس می افکنند در بدن او روح را تا تهیگاه او و چون این حکم بر جمیع اموات عموم دارد و بعضی استبعاد
کرده اند و دور دانسته اند تعلق روح را به بدنی که طعمه حیوانات شده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او بر باد رفته و حق آنست که هیچ
استبعادی در آن نیست نظر بقدرت الهی بر آنکه نگاه دارد که اجزای اصلیه منویه بدن از هم جدا باشد و متفرق شود با آنکه بعد از هم پاشیدن
و متفرق شدن تقدیر کند که فراهم آیند و روح بآن تعلق گیرد و از ائمه علیهم السلام احادیث بسیار وارد شده است که دلالت
دارد بر آنکه اجزای اصلیه منویه برقرار میمانند از آنجمله حدیثیست که روایت کرده است ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی
از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سؤال کردند از حال میت در قبر که آیا جسد او بعد از مردن از هم می پاشد حضرت
فرمودند نعم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق
منها کما خلق اول مرة یعنی بلی از هم میپاشد و چنان میشود که نه گوشتی باقی میماند و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او
یعنی اجزای اصلیه که از آن مخلوق شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او گرد شده تا وقتی که خدا تعالی آن جسد را
باز از آن بیافریند چنانچه اول العذر است آفریده شده بود ایجاد باید دانست که آنچه احادیث دلالت بر آن دارد که علما از آن نشأت صورت
جسم در می آید و در قبر و حشر قرین و جلیس صاحبان خود میباشند در بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و موالف
از آنجمله حدیثیست که اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت کرده اند از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی از بنی تمیم
بر پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله پس در آمدم بخدمت آنحضرت و صلصال بن دلهمس در خدمت آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله
وعظی کن ما را و پندی ده که از آن نفع یابیم چه ما جماعتی ام بادیه نشین که در صحراها میگردیم و همیشه نمیتوانیم بخدمت تو استسعاد یافت

پس رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمودند یا قیس ان مع العز ذلا وان مع الحیوة موتا وان مع الدنیا آخرة وان
لکل شیء رقیبا وعلی کل شیء حسیبا وان لکل اجل کتابا وانه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک وهو
حی وتدفن معه وانت میت فان کان کریما اکرمک وان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک
ولا تحشر الا معه ولا تسأل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به وان فسد
لا تستوحش الا منه وهو فعلک یعنی ای قیس بدرستی که با هر عزتی خواری هست و با هر زیستنی مردنی و بدرستی که دنیا را
آخرتی در پی هست و بدرستی که هر چیز را که خدا تعالی آفریده است نگاهبانی مقرر است و بر هر چیزی بزرگواری موکل و بدرستی که هر اجلی که
از برای امری مقرر شده نوشته است بر طبق آن از لوح محفوظ که تغییری بآن راه نمی یابد بدرستی که ناچار است مر ترا ای قیس از مصاحبی که
با تو در زیر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد و تو با او در زیر خاک در آیی و حال آنکه تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد
بزرگوار میکند ترا و اگر ناکس باشد ناکس میسازد ترا و او محشور نمیشود روز قیامت مگر با تو و تو نیز محشور نمیشوی مگر با او و از تو
سؤال نمیکنند مگر از نیکی و زشتی او پس مگردان او را مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او مؤالف خواهی گردید و از صحبت
او محظوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت و تنهائی تو نخواهد بود مگر از او و او کردار تست در دنیا راوی گوید پس
گفتم ای پیغمبر خدای دوست میدارم که این کلام در ضمن بعضی ابیات بنظم در آید که فخر میکرده باشیم بخواندن آن بر جمعی از عرب که
نزدیک ما باشند و ذخیره گذاریم آنرا در خاطرهای خود پس حضرت باحضار حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بود فرمان
دادند هنوز نیامده بود که مرا توفیق این نظم روزی شد و مضمون کلام حضرت را در ضمن بعضی ابیات بنظم در آوردم پس گفتم ای رسول
خدای بتحقیق که مرا ابیاتی چند در ذهن روی داده است که گمان من اینست که موافق باشد با آنچه اراده نموده اید و این ابیات را که گفته بودم
بر آنحضرت خواندم شعر تخیر خلیطا من فعالک انما ∴ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل ∴ ولا بد بعد الموت من ان تعده ∴ لیوم ینادی
المرء فیه فیقبل ∴ فان تک مشغولا بشیء فلا تکن ∴ بغیر الذی یرضی به الله تشغل ∴ فلن یصحب الانسان من بعد موته ∴ ومن قبله
الا الذی کان یعمل ∴ و حاصل ترجمه ابیات مذکوره در لباس نظم خوشتر نمود در ضمن این ابیات ارادت یافت مثنوی ز فعل خود نشستی
بگزین امینی که باشد قبر را نیکو جلیسی ∴ جلیس قبر نبود جز فعالت ∴ که آن ظاهر شود حال مآلت ∴ بود ناچار بعد از مرگ یاری
که باشد روز حشرت غمگساری ∴ پس ار کاری کنی باید چنان کرد ∴ که راضی باشد از تو ایزد فرد ∴ مکن خود را بشغلی در جهان بند
بجز آنکس رضا داده خداوند ∴ که بعد از مرگ همنشین از مرگ یارش ∴ نباشد مرد را جز فعل و کارش ∴ و در ضمن شرح بعضی احادیث سابقه
نیز در باب مجسم شدن اعمال در آن نشأت سخنان مذکور شد که تذکر آن درین مقام نافعست و بعضی از اصحاب قلوب و ارباب حال گفته اند که

مار و عقرب و آتش که در قبر و قیامت ظاهر شود بعینه اعمال قبیحه و افعال ناشایسته و اعتقادات باطله و آرای فاسده است که در آن نشأت
بآن صورت در می آید و بآن لباس متلبس میشود چنانچه روح و ریحان و حور و غلمان و میوه های بهشتی که هر نیکوکار را خواهد بود نفس اعمال
صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده ایشانست که در آن نشأت بآن هیئت در می آید و مسما بآن اسامی میگردد
زیرا که حقیقت واحد گاه هست که بسبب اختلاف مواطن و تغییر مکان بصور مختلفه و هیئات متغایره میگردد و چنانچه در حدیث نهم
بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند که اسم فاعل در کریمه وان جهنم لمحیطة بالکافرین بمعنی مستقبل نیست که مراد
این باشد یعنی که جهنم محیط خواهد شد در نشأت اخری مر کافران را چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند بلکه بر حقیقت خود باقیست
بمعنی حال زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و اعتقادات باطله که درین نشأت ایشان محیط شده اند بدو در نشأت آینده بعینه جهنم است که ظاهر
خواهد شد بر ایشان در آن نشأت بصورت آتش و حیات و عقارب آن و بر همین قیاس کن کلام حضرت عزت را جائی که میفرماید الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا که بر ترجمه اش در حدیث سیم سبق ذکر یافت و جائی که میفرماید
یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا یعنی که روزی که می یابد هر نفسی آنچه بعمل آورده است حاضر کرده شده چه مراد نه
اینست که جزای عمل خود را نزد خود حاضر می یابد بلکه مراد اینست که بعینه عمل خود را حاضر یابد در لباس دیگر و همچنین کریمه فالیوم
لا تظلم نفس شیئا ولا تجزون الا ما کنتم تعملون بر ظاهر نیست و بمعنی چه معنی آن والله اعلم اینست که پس امروز یعنی روز قیامت
ستم یافته نمیشود هیچ نفس چیزی را یعنی در هیچ چیز بر او ستم نمیکند و جزا داده نمیشود مگر آن چیزی که بعمل می آوردید یعنی جزای عمل شما همان عمل شما
خواهد بود در لباس دیگر و صورت غیر آن صورت و مانند این آیات کریمه در کلام مجید بسیار وقوع یافته و در احادیث نبوی نیز این معنی بسیار وارد شده
قول پیغمبر صلی الله علیه وآله که الذی یشرب فی آنیة الذهب والفضة انما یجرجر فی جوفه نار جهنم یعنی کسی که میاشامد
چیزی را در ظرف طلا و نقره اینست و جز این نیست که حرکت میکند و بجنبش در می آید در درون او آتش دوزخ و قول او صلوات الله علیه و آله
الظلم ظلمات یوم القیامة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلمیست که در دار دنیا بر کسی واقع میشود و قول او صلی الله علیه و آله
الجنة قیعان وان غراسها سبحان الله وبحمده یعنی بهشت زمینیست هموار و درختان او سبحان الله وبحمده است کنایه از آنکه کوشش
این کلمه در آن نشأت درخت بهشت خواهد شد و امثال این احادیث بسیار است حدیث چهلم روایت شده است بسندی که
متصلست بشیخ بزرگوار شیخ ابی جعفر طوسی قدس سره از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمة از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه از شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از ابی بصیر که گفت سألت اباعبدالله جعفر بن
محمد الصادق علیه السلم عن ارواح المؤمنین فقال فی الجنة علی صور ابدانهم لو رأیته لقلت فلان شرح

کلام راوی علیه السلام در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه کلام راوی آنکه سؤال کردم از امام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از ارواح مؤمنان حضرت فرمودند ارواح مؤمنان در بهشت اند بصورت بدنهای ایشان که
اگر ببینی از آنها کسی را خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانست یا بنامی که دانسته است خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان علی الاحتمالین
بینش دوم ارواح المؤمنین لیحتمل الحال ارواح ایشان یا اصل میشود بعد از آنکه انسان میمیرد بسیار است که اطلاق میکنند روح را بر جسم
بخاری که بوجود می آید از خون لطیف بخار آمده و کشیده میشود بسوی تجویفی که در جانب چپ دل واقعست و مراد اینجا آن جسم نیست که انسان
میگوید من اشارت بان میکنند یعنی نفس ناطقه و بمعنی از روح اراده شده است هر جا در قرآن و حدیث وارد است و عقلا در حقیقت آن حیرت
تمام داشت چنانچه بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من
عرف نفسه فقد عرف ربه یا تمثیلست که انچنانچه ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت کنه
پروردگار و قول الهی در قرآن مجید که و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا
نیز معاضد این معنیست چه معنی آیت والله اعلم آنست که سؤال میکنند از تو ای محمد صلی الله علیه و آله از روح و حقیقت آن بگوی که روح از امر
پروردگار منست مخلوق شده است و بشما داده نشده است از علم مگر اندکی یعنی علمی که بشما عنایت شده وفا بشناختن روح و امثال آن نمیکند
مترجم گوید • ترا از بهر دانش چون تراوند • از آنست ظرف دانش تنگ دادند • نسازد تا غرورت زنده دلی • ترا داده ست علم الا قلیلی
باین علم قلیل ای بی دلی چیست • دل از لاف دانش ممتلی چیست • خداوندا بعجزم رهبری کن • غرور دانشم را بی سپری کن • دلی ده محرم راز
الهی زبان شکر و پس بیکناهی • کز آن جز ترک خودبینی نیاید • وزین جز عجز و مسکینی نیاید • و بالجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیار است
و آنچه از آنجمله مشهور شده است چهارده قولست که ما در جلد چهارم از مجموعه که مسمی بکشکول است ذکر آن کرده ایم و آنچه از آنجمله ارباب تحقیق
بر آن اند آنست که روح داخل در بدن نیست بر نحوی که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد از صفاتی که لازم
جسمانیت بری و از عوارض مادیه عاری و تعلقی که ببدن دارد همان تعلق تدبیر و تصرف است و بس این قول مختار اعاظم حکمای الهی
و پسندیده اکابر صوفیه و اشراقیین است و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن قرار گرفته است مثل شیخ مفید و نوبختی و خواجه نصیر الدین
طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره نیز جمعی از ایشان اختیار این قول و موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام
فخر رازی و این مذهبیست پسندیده و ادله بسیار نشانیه که کتب آسمانی بر آن نازلست و احادیث مصطفوی بر آن ناطق و دلایل عقلیه و علامات
حدسیه و مکاشفات ذوقیه معاضد فقال فی الجنة ظرفیه اینجا بطریق مجازاست باعتباری که روح بان تعلق گرفته و الا احتیاجی نیست چه مذکور
شد روح مجرد است و احتیاج بمکان ندارد علی صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوفست که خبر اولش فی الجنة است و کلام درین تقدیر است که

ارواح المؤمنین فی الجنة حال کونهم علی صور ابدانهم با حالست از ضمیر مستتر در ظرف که فاعل ظرفست و کلام باین آیل که المؤمنین فی الجنة
حال کونهم علی صور ابدانهم و مراد آنست که قرار گرفته اند و قیام دارند بر آن قبور و محتملست که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه
و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و مصدوقه و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان بر آن توجیه
واقعست بنابر آنچه مفسرین ذکر کرده اند و گفته اند که تشبیه شده است درین آیت ملابست تعلقی که میان ایشان است بملابست
ظرفی و استعمال شده است علی که از برای ملابست تعلقی موضوعست در ملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه لو رایته لعرفته فلان ضمیر مذکر
غایب در رایته راجعست بصورت که در ضمن صور مذکورست و چون صورت اینجا بمعنی شبح و مثالست صحیحست ضمیری که راجعست باو مذکر
واقع شود و الا لفظ صورت مؤنث است و ضمیری که راجع باو باشد میباید ضمیر مؤنث باشد یعنی اگر ببینی آن شبح و مثال را هر آینه میگویی
این فلانست یا او را ببینی و میگویی ای فلان چنانچه در بینش اول مذکور شد و بر تقدیر اول ناچار است در تقدیر مبتدا و بر تقدیر ثانی از
تقدیر حرف ندا که کلام درین تقدیر باشد که لعرفته هذا فلان یا لعرفته یا فلان زیرا که اگر تقدیر نکنیم لفظ فلان مفرد خواهد بود و مفرد
نزد اهل عربیت صلاحیت آن ندارد که محکی قول واقع شود نمایش اول ظاهر قول امام علیه السلام در حدیث که فی الجنة علی صور ابدانهم
دلالت دارد بر آنکه بهشت الآن مخلوق و موجود است و هر کس بموجود بودن الآن قایل شده است بموجود بودن دوزخ نیز قایلست
پس ظاهر حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال میتوان کرد و بمعنی نفی موجود بودن بهشت و دوزخ الآن مذهب اسلامست و خواجه نصیر
الدین طوسی قدس سره در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است و بعضی آیات قرآنی را شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی اعدت
للمتقین که در باب بهشت نازلست قوله تعالی اعدت للکافرین در باره دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از برای پرهیزکاران
و خدا ترسان و دوزخ آماده و مهیا شده است از برای کافران و ستمکاران پس خبر داده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو
بصیغه ماضی و این دلالت میکند بر آنکه پیش از آن مخلوق و آماده بوده اند و الا لازم می آید که کلام الهی بر دروغ و کذب محمول شود تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و حمل کردن این بر آنکه تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن برگردانیدن کلام
از ظاهر خود بی آنکه ضرورتی باعث آن باشد جمهور اشاعره بر مطلب مذکور بر نحو استدلال کرده اند و والد بزرگوار قدس سره در آن مقام
کلامیست که حاصل آن اینست انطباق این دلیل بر مدعی بمذهب معتزله که قایل شده اند بانکه قرآن حادث است یعنی نبوده و پیدا شده
بحسب ظاهر صورتی دارد اما بمذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی مدلول کلام لفظیست مشکلست زیرا که
بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادثست پس ناچارست از آنکه هر ماضی که در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقعست بر معنی مستقبل
حمل کنند تا بر خدا نسبت دروغ لازم نیاید پس استدلال مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را بر نحو توجیه

تواکرد که مراد ایشان ازین کلام بحث الزامیست با اکثر معتزله مثل عباد و ابی هاشم و قاضی عبدالجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ
الآن مخلوق نمیدانند و میگویند روز قیامت مخلوق خواهد شد با آنکه قرآن هم پیش ایشان حادث است و بسا باشد که استدلال کرده باشند
بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصه آدم و حوا علی نبینا و علیهم السلام با آنکه ایشان ساکن بهشت بودند و باغوای شیطان ایشان از خوردن
گندم مستحق خروج از آن شدند و امر الهی بیرون آمدن بر نهجی که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار مذکور از جانب خدای تعالی
مقرون بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این استدلال بر ضعیف است با آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند که جنتی که خدای تعالی از
خروج آدم و حوا از آن خبر داده است عبارتست از باغهای دنیا که با ایشان ارزانی داشته بود و ایشان قدر نعمت ندانسته خوردن مستحق خروج
از آن ساختند و مؤید حرف ایشانست حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسن بن بشیر که گفت سؤال کردم از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جنت آدم علی نبینا و علیه السلام حضرت فرمودند که جنة من جنات الدنیا تطلع
فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الآخرة ما خرج ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که در آن
آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید مذکور است که
قائل شدن باینکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا متضمن تلاعب و بازی کردن در امور دینیه و مخالف اجماع مسلمین از جهت
استقامت عاریست زیرا که تلاعب بازی بامور دین کاهی لازم می آید که اعاظم مفسرین نقل آن نکرده باشند و احادیث نبوی بر طبق
آن وارد نباشد اما بعد از اکثر مفسرین نقل آن کرده باشند و از ائمه اطهار روایات آن بصحت رسیده باشد ظاهر است که از قبیل
تلاعب و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی کرده اند ثابت بودن آن در موضع منعست و قول الهی را که قلنا اهبطوا
منها جمیعا یعنی گفتیم آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت همه شما اصلا دلالت بر آن نیست که بهشت مذکور در روی
زمین نبوده است زیرا که نقل کردن از زمینی بزمین دیگر را نیز هبوط می نامند چنانچه بعد از آنکه قوم موسی علی نبینا و علیه السلام او را تکلیف کردند که
از پروردگار خود برای ما در خواه که بدل از من و سلوی که از عطاهای آسمانی بود سبزه و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند با ایشان خطاب
رسید که اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم یعنی آیا بدل میکنید آنچیزی را که
بحسب واقع زبون تر و خوار تر است بآنچیزی که در نفس امر بهتر و نیکوتر است فرود آیید بشهری از شهرهای ارض مقدسه که بدرستی که مر شما
راست در آن شهر آنچه خواستید از آنجا ظاهر است که مراد بهبوط درین آیت انتقال از آن زمین است بشهری از شهرها نه فرود آمدن از غیر
زمین بزمین نیست بنابر این ظاهر قول خدای تعالی که میفرماید قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض معنی آیت والله اعلم
آنست که گفتیم با آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید در بهشت دنیا بعضی از شما بعضی را دشمن و مر شما راست بر زمین قرارگاه

و متاع زندگانی و برخورداری تا هنگام رسیدن اجل و بسر آمدن اعمار فلیتامل مترجم گوید وجه تامل در حاشیه بر نهجی مذکور است که میتواند
بود که الف لام الارض الف لام عهد باشد نه الف لام جنس و مراد بهبوط همانچه در ترجمه آیات سابقه سبق ذکر یافت و معنی آیت والله اعلم
این باشد که انتقال نمایید ازین باغ بزمین دیگر که شما راست در آن زمین قرارگاه و متاع زندگانی و برخورداری تا وقت رسیدن
اجلهای شما پس این آیت را نیز دلالت بر مدعی مذکور نباشد والله اعلم عاشر دوم بباید دانست که از حدیث دو امر مستفاد میشود اول
باقی ماندن نفس ناطقه انسانی بعد از خرابی و از هم پاشیدن بدن و این امریست که اکثر عقلاء ملل و حکمای فلاسفه بر آن رفته اند و انکار
آن نکرده اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا که قائل شده اند باینکه نفس مزاج انسانیست و امثال ایشان از جماعتی که چندان اعتباری
بشان و بسخنان ایشان نیست و شواهد عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیارست و کتاب مطالب العالیه بر بسیاری
از آن اشتمال دارد و کافیست درین باب مدلول آیه کریمه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من
خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی مپندار ای محمد آنها را که براه صدق حق کشته شده اند در راه خدای که ایشان
مردگانند بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از میوه های بهشت در حالتی که شادمان و فرحناکند بآنچه عطا
کرده است خدای تعالی بایشان از فضل خویش و شادمان میشوند به بشارت بآنکه هنوز در نرسیده اند بایشان از پس ایشان
و امیدوارند که بدیشان رسند در کرامت با ایشان شریک شوند با شادمان میشوند بآنکه بر احوال خود و با اخلاف اطلاع یافته
یقین که میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه از پیش ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندوهناک میشوند بر مفارقت دنیا و
نقلست از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و صحبه گفت که چون برادران شما روز احد کشته شدند حضرت عزت جانهای
ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طیران کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب
خورند بوقت استراحت بر حاشیه خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر
میدهد برادران و یاران ما را ازین سعادت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد و زیادت گردد و هیچ تقصیر برای تحریص
حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود و بعضی گفته اند که درباره جابر انصاری که از شهدا بود و از حضرت حق درخواست که مرا باز بدنیا
فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی بر نهجی رفته که آنها که از دنیا رفتند رجوع ممنوع باشند گفت بار خدایا سعادت
حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران مرا خبر کن این آیت نازل شد والله اعلم امر دوم آنکه بعد از مفارقت بدن تعلق میگیرند
ببدنهای مثالی که در صفات و صورت مشابه بدنهای اصلی باشند چنانچه صوفیه و حکمای اشراق بر آن رفته اند و در حدیث سابق

بر استعدادی بر آن بود و آنچه از احادیثی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام منقولست مستفاد میشود آنست که تعلق نفوس باشباح مذکور در
عالم برزخ که مابین موت و حیات خواهد بود و در صورت اشباح مذکور تنعم خواهند داشت و احساس الم و لذت خواهند نمود تا قیام
قیامت بعد از آن اشباح مذکور ببدنهای اصلی عود خواهند کرد و همچنانچه در دنیا بودند جلوه گر خواهند شد روایت کرده است بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در آخر کتاب جنایز از کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که ان الارواح فی صفة الاجساد فی
شجر فی الجنة تتعارف و تتسائل فاذا قدمت الروح علی تلک الارواح تقول دعوها فانها قد اقبلت من
هول عظیم ثم تسئلونها ما فعل فلان و ما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه فان قالت
لهم قد هلک قالوا قد هوی هوی یعنی بدرستی که روحهای انسان بصفت جسدهای ایشان در درختی اند در بهشت
یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر خبرهای میپرسند پس چون روحی از بدن مفارقت کرده بر ایشان وارد شد نزد خود میخوانند
او را و تسلی او مینمایند چرا که از هول عظیمی خلاص شده روی بایشان آورده است پس از وی میپرسند که فلانی چه کرد و فلانی بچه عمل اقدام
نمود پس اگر در جواب ایشان گوید او را زنده گذاشتیم امید آمدن او می بندند و اگر گوید هلاک شد میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت
که به از آنکه بجهنم واصل شد چه اگر از اهل بهشت میبود بما ملحق میشد و در کتاب کافی نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است
ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة یاکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم الساعة
لنا و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا یعنی بدرستی که روحهای مؤمنان در حجرهای بهشتند و از طعامهای بهشت تناول
مینمایند و شرابهای بهشت را می آشامند و میگویند پروردگارا قایم ساز بواسطه ما قیامت را و وفا کن بوعده که بما کرده و ملحق ساز
آخر ما را باول ما و در باب ارواح کافران برخلاف این روایت شده است یعنی روایت شده است که ایشان در حجرهای دوزخ خواهند بود و خورش
ایشان طعام و شراب دوزخیان خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند به یونس بن ظبیان که ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین یعنی مردم چه میگویند در باب
روح مؤمنان در حین حال او بعد از مفارقت بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان سبز خواهند بود و در میان قندیلهائی که در زیر
عرش اند بجنة است پس حضرت فرمودند سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طائر
خضر یا یونس اذا قبضه الله تعالی صیر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون و یشربون فاذا قدم
علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا یعنی ای یونس کجا خداوند بدرستی که مؤمن
بزرگوارتر است نزد خدا تعالی از آنکه روح او را در حوصله مرغ سبزی جای دهد ای یونس مؤمن را چون قبض روح شود میگرداند حضرت

عزت روح او را در قالبی مانند قالبی که در دنیا در آن جای داشته باشند پس در آن قالبها میخورند
گرده بر ایشان وارد شد او را میشناسند بهمان صورتی که در دنیا بهمان صورت بود و امثال این
علیهم السلام بسیار وارد است و در طریق اهل سنت نیز بعضی احادیث که در معنی با این احادیث نزدیک است
تناسخ سیم بعضی را توهم شده است که قایل شدن بآنکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصلی بشبحهای
چنانچه از احادیث مذکور فهم آن میشود قایل شدن بتناسخ است و این توهم بیجا و خیالیست باطل
بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواحست بعد از مفارقت بدنهای اصلی باجسام دیگر در همین عالم بود
ترکیب یافته باشند از عناصر اربع که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی حکما گمان برده اند و قسمت کرده
آنرا بنسخ و مسخ و فسخ و رسخ بر نوعی که اگر انتقال مذکور باز ببدن انسان است نسخ است و اگر ببدن حیوان دیگر است از بهایم و سباع
مسخ و اگر بقالب نباتاتست مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر بصورت جماداتست مثل زخارف و احجار رسخ تفصیل و بیانی که در شرح تجرید
و بعضی دیگر کتب کلامی مذکور است یا باجرام فلکی عبارت از افلاک با آنچه در وست از کواکب و امثال آن ابتدا یا بعد از آنکه بعضی
اجسام عنصری تعلق گرفته باشند بر اختلاف مذاهب و آرای باطله ایشان که در محل تفصیل یافته اما قایل شدن بآنکه در عالم دیگر
در غیر این نشأ تعلق ببدنهای مثالی گیرند و در مدت برزخ که از وقت مردن است تا قیام قیامت در آن بدنها بعبادت رو
مینمایند و بعد از قایم شدن قیامت بآن بدنهای اولی بقدرت الهی عود میکنند بر نوعی که اجزای بدن اصلی را که متفرق
باشند جمع مینمایند و بهم ترکیب میدهند یا بر این وجه که از کتم عدم باز مثل بدن اولی بدنی خلق میکنند عا
بمحض قول تناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را نیز تناسخ نامند فلا مناقشة معه
باب تناسخ در بعض انکار اصحاب حقند و محققین ملت همه حکم بکفر ایشان کرده اند نه لوا
ح از بدن اصلی ببدن دیگر انتقال می یابد و الا لازم آید که معاد جسمانی که منعقد
بسیاری از اهل اسلام بر آن نوع است بلکه بواسطه آنست که ایشان نیز
لم کون و فساد از بدن اول ببدنهای دیگر عنصری یا فلکی انتقا
تا خبر داده قایل میشوند چنانچه امام فخر رازی در کتاب نهایة
بطال الابدان لا فی هذه العالم التناسخ
لام میگویند ارواح

...ه و میگویند باز در همین عالم نفس به بدنهای دیگر خواهند نمود و منکر مأخذ تر او نیست و دوزخ
...شان کرده اند تو اسطه است پس ظاهر شد که فرق بسیار است میان تناسخی که سبب کفر ایشان است
...ل شده اند والله الهادی تتمه باید دانست که آنچه در بعضی احادیث اصحاب رضوان الله علیهم وارد شده
...وس ناطقه بعد از مفارقت ابدان در عالم که در عالم برزخند با بدنها تعلق میگیرد اجسامند شبیه در صورت به بدنهای
...ه: معاشقه حلقه می نشینند و با یکدیگر سخن میکنند و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیار است که در هوای باشند
...ن ... بین و در روی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را میشناسند و امثال این امور که دلالت دارد بر تعلق جمیع ارواح انسان
...بات لوازم جسمیه از برای ایشان بر آنچه در کلینی و غیر آن از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و اولاد اطهار آنحضرت که برتبه عصمت و امامت
...یزنه روایت آن مثبوت سوسط اعطای آن مسکنه که اشباح مذکور از کثافت حیوانات در گذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده اند
...ه ذو جهتند و واسطه اند میان جسمانیات و مجردات و موید این معنی است آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم مقداری
...ر عالم حسی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات نه با آن لطافت است و نه با این کثافت در آن عالم هر جسام و انواع
...فض را از حرکات و سکنات و آوازها و طعمها و بوها و غیر آن بنحو امثالی هستند که بذات خود قایم اند و تعلق را ندارند
...عالمی وسیع و جهانی فراخ که ساکنان آن و طبقات مختلف و مراتب متفاوت اند در لطافت و کثافت و خوش
...آباد و ابنا نزار آن به نها امثال جمیع حواس ظاهری و حواس باطنی موجودست که با آنها ادراک لذات و الم مینمایند
...انی انتفاع می یابند و مولانا قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم را با جما
...ادیت و بالجمله اگرچه برهانی از براهین عقلی بر وجود آن قایم نیست و لیکن بمقتضی ظواهر نقلی نباید
...عوی یافت آن بمجاهدات ذوقیه نموده اند و بمشاهدات کشفیه اثبات آن کرده و ظاهرست که
...دریافت حقیقت اشیا شده مرتبه نزاهه از اصحاب ارصاد جسمانی پس چنانکه نقو
...سند از مختفیات عالم فلکی سزاوارست که تصدیق این جماعت را نیز در آنچه
...اعلی نقول عالم الحقایق الامور من المنقول و المعقول انه ولی الخیر و
...نق الاتمام و مصلیا علی رسوله سید الانام و آله البررة
...ن خواستند ذنوبها و ستر عیوبها انی ...
...بی المحجة النبویة المصط...